



2272
689575
329

V.1

2272.689575.329

V.1

Murtada 'Alam al-Hudâ
al-Dhari'ah ilâ usûl al-
shari'ah

DATE ISSUED

DATE DUE

DATE ISSUED

DATE DUE

UL 31 JUN 18 75

JUN 15 2010

JUN 30 JUN 18 75

DUE JUN 15 1975

163 445701
1201 07 1975

DUE JUN 15, 1997



32101 027153756

الذريعة الى اصول الشريعة

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۱۰۰

گنجینه عقاید و فقه اسلامی

شماره ۲۶



تهران - ۱۳۴۶

al-Dhari'ah ilā usūl al-sharī'ah

الذريعة إلى أصول الشريعة

تصنيف

سيد مرتضى علم الهدى

(أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي)

قسمت اول

(از آغاز تا پایان مباحث نسخ)

نصحيح ومقلمه وتعليقات

از

دکتر أبو القاسم کرجی

2272
-689575
-329

۴۱

چاپ و مضافی یک هزار و دویست نسخه از این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۴۶
در چاپخانه دانشگاه تهران با تمام رسید
بها ۱۵۰ ریال

تذکر

۱- اینجانب چنانکه قبلاً نیز متذکر شده‌ام در ترجمه «سید مرتضی» بیشتر از کتاب «ادب المرتضی» تألیف «دکتر عبد الرزاق محی الدین» استفاده کرده‌ام، در آغاز در نظر داشتم بدون مراجعه به منابع و مآخذ اصلی، مطالب را از خود آن کتاب اخذ کنم ولی برخورد به پاره‌یی از اشتباهات - که بعضی قطعاً از خود مؤلف، و برخی هم ممکن است از چاپخانه باشد - برآدم داشت که حتی امکان به مآخذ اصلی مراجعه، و اگر به اشتباهی برخورد شود اصلاح نمایم، این اشتباهات گرچه به ندرت به آنها تصریح شده ولی غالباً بدون اشاره‌یی مورد اصلاح و تصحیح واقع گردیده است، در بسیاری از موارد با اینکه به مآخذ اصلی مراجعه کرده‌ام ولی چون این مراجعه پس از چیدن سرول بوده لذا به اسناد به کتاب مزیور قناعت نموده‌ام، در موارد بسیار نادری نیز با اینکه به منبع اصلی مراجعه نکرده‌ام اشتبهاً بدون ذکر واسطه (کتاب ادب المرتضی) در پاوقی نام منبع اصلی را برده‌ام.

۲- منابع ترجمه غالباً کتابهایی بود که بزبان عربی نوشته شده است، و چون اینجانب برای اینکه هرچه بیشتر به مقصد اصل نزدیک باشم از نقل به معنی خودداری می نمودم لذا در بعض موارد عبارات تأخیدی «است خود را از دست داده است»

دکتر ابوالقاسم گرجی

باسمہ تعالیٰ شانہ

[illegible]

سے لکھتا ہے کہ: "وہ جو اللہ کے ساتھ ہے، وہ اللہ کے ساتھ ہے۔"

د پوهنې د نوي لارښوونکي

۴ - خصوصیات نسبی که مورد استفاده قرار گرفته.

۳ - آنچه اینجا در چاپ کتاب حاضر است، داده‌ها.

١ - ترجمة مصنف (١)

در سال ۱۳۵۵ شاعری، رقص و آهنگ، ورزش، و غیره را در برنامه خود قرار داد. در این سال، به همراه گروه "آهنگ و رقص" به تهران سفر کرد و در آنجا به اجرای برنامه‌های خود پرداخت. در سال ۱۳۵۶، به همراه گروه "آهنگ و رقص" به تهران سفر کرد و در آنجا به اجرای برنامه‌های خود پرداخت. در سال ۱۳۵۷، به همراه گروه "آهنگ و رقص" به تهران سفر کرد و در آنجا به اجرای برنامه‌های خود پرداخت.

باسموس بن جعفر "مهری" : پیر حیات اعلیٰ حق، صابر و خد، سوامیامید
آوردہ اند۔ "حسین" نام داشتہ و نام طالبیان در بغداد و فرزند موسی بن محمد بن موسی بن
برنجیہ بن موسی بن کاخہ عمیس امام شیخہ (امامیہ) بود.

[illegible]

مادرش «فاطمه» فرزند «حسن» مستقیم به «اسحاق الصعیر» سبب عنوان ذر تعداد و «حسن» فرزند حمدی «حسن» اسحق بکیر (ضرش بن علی بن الحسن بن علی بن عمر لا ادره) بن علی بن اسحاق بن حجاز بن امه شعبه نامه) بود و به این طریق مادر سبب اولی عنوان طبرستان می رسید .

رکنب سیر یک سیاه که در و حداد و مرغی - از آن می‌داند عالم و سبب و فاعل
صاعری و سبوری بوده بد (و جبهه که از سبب او هوید است و حدیث بوی در فاعل
کودگی به امامین - موسی انکاظمه و علی بن ابی طالب - منتهی بگردد شده است.

بر حسب رفیع و توانایی به طاق میافزاید، موجب به تدبیری معاصران و رفعی برای
خود و سب به آینه نش حسابی بس گویا بدید به تدبیری بدایس شخصیت عظیم علمی و حماسی
او قوی ابعاد مؤثر واقع شود معاصران وی را دیده عظیم و نگر به میگریستند، و خود
او نیز نگاه به شخصیت شمار خود و برین بحر و مباحث میگرد م، و همین موجب
او را به وادی خطیری به آینه عهدی میگردد سب آند به مباحث و د عوار در تکمیل
شخصیت خود را عجب بهاد و توسل را بدون به سب .

بخوانی معلوم کنی که و ر حه و لب و به حد حدی، را آخر حصص دایس استعانی و بریده
همین قدر معلوم است که در ثوب نمی رود و پانزده سالگی بودن این نامه بعد از گرفتن ادب
شعال شده و سایر این صفیر سرود که در هکاه به مدارس ورا برای حصص که برد
"معمود" برده می و ر حه و لب و به حد حدی، را آخر حصص دایس استعانی و بریده
در حدود چهار ربع است از او بوجیکر بوده و بعد از آن که او را رسیده علم او ای -
که مقدسه که است - به نام به حصص به استعانی و بریده نامیده

آثار علمی و ادبی و ثروت مادی ایمنه بر نیکی و برپایی نمودن حق و تحصیل دانش به دست
نویسنده و مبدول بیست و سه روز در سینه و غنچه های او در عمر جوانی در هیچ فتنه و تلاطمی
سرمه شده و در این سن مایه و عصاره ایمنه را بنابر مختلف سالنی بوسیله سینه ها و زرد نه ها
به او رجوع می کردند (۱۰).

مقام علمی «مرتضی» می‌تواند حدیث و فقه و اصول و تفسیر و تاریخ و فلسفه و ادب و لغت و نحو و انبیه محسوب می‌شود. و حاکم، مصنف و جامع است و بدینوسیله بسیاری از علوم عصر خویش چون کلام، فقه، اصول، حدیث، فلسفه، تفسیر، تاریخ، ادب و لغت، نحو

- [illegible]

حای خود میباشد، و در ویست که بعد از آنکه در جهت تدبیر اربکات علمی و... و خاطر تریس و برای
جانشینی خود در زعامت امامیه چون شاگزی - رحضر او سید (۱)

مجلس سید رحیمی مجمع بردان سکر، و در اخبار عشایر تالاس و قفقز و مدی بود
ابوالاعلا معری اسوی ۴۴۹ شمسی یا و در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
سن آن سحابی شریف و بعد از آنکه در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
بن حنی (متوفی ۳۹۲) نیز از زمان مجلس سید بود (۲)

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
که از سن او در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

عند سید مدی در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
کتاب سید نوشته شده و در همان زمان حیات وی در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
اصول و سید در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و
... در سن ۱۲۰۰ هجری در مجلس مدی او به مدی و

حمید حوادث بی مال و بی صاحبان، و بعد از مدتی، و از تاج بود که بی « یوسف محمد، حسین بن موسی، موسی « نوشته شد، و در فرزندش «مرحوم» ابوالحسن و «رحمی» ابوالحسن «یه حاشی» او انتخاب شدند، و رد از خلافت «ایمان خلعت» آمدند.

[illegible]

- در ماه ۳۹۶ تعداد ده مجاهد قربانی شدند که رو سجدهای بنسب صاحب ۱۴
استوار امر لطیفان مصر حیدر عباسی را دعوت به جنگ و قوی را با کجکیت میراث
مستقیم به نام رستی بسبب فاضیلان به شخصیات ارشد محلی خود دادند - در مقدمه سال او
«امریضی» و «فرصتی» در خواسته بودند

مقام جماعتی سند نظری بالاربع و در آن حکایت شد که در این راه سوره سوره
عادت می باشد به عکاد با شش و سه در حد

ار این معویه سخن بسیار است و در مروج و بحار و خلاصه اسکندریه در و نایع بسیار
مروج بسیار همی بود و گاه در مروج و بحار و نایع بسیار همی بود و گاه در مروج و بحار و نایع بسیار همی بود

سید اسماعیل بکر و نورمحمد و در راجا دین محمد و در ابوالحسن و در مسعود
نظیر اور باقی گویند و و در بر سر راجا ابوالحسن و در مسعود ابوالحسن
مع بودند در راه سالک حجاج راجا ابوالحسن و در راجا ابوالحسن (۶).
از بعضی بن بعضی معلوم می شود که در راجا ابوالحسن و در راجا ابوالحسن و در راجا ابوالحسن
دانشگاه از بعضی معلوم می شود که در راجا ابوالحسن و در راجا ابوالحسن و در راجا ابوالحسن

[illegible]

۲۔ کاعی و مستطی سرادت ۶۶۰،

٣٤٨

• • • • •

۵۔ مکس و معظم حدود : $\frac{1}{2} \leq x \leq 1$: ۲

[illegible]

۷ - مستطام حوادث ۳۸۹ و روایات الجنات ص ۳۷۵

۸۔ مجمع الادب، ج ۵ ص ۱۷۷ ط بون (ادب النریقی ص ۱۱۰)

نگیند، وی د رای استاد فربه باز بین بغداد و بیلا تودا ۱ توبند سید مدرسه و طلالی
د شب که خودستکفر مدح آنها بود و جنات به غیرت خود د م د و رده و با هشت دیار
می برد حب ۱ و بعضی را قراء غیر مستقل بر قصد ساخته از این سوره برد و عمه فلک
بیاموحد ۲ و او قریه بی برای کاعده صفا ولف کرده بود ۳ .

وی ۸ هزار مجدد کتاب از مرقه ۱۱ : مصنف و معنوطات خود بهای که س صاحب
روایت جناب از تعالی نقل میکند ۴ پس دانسته مصنف بهی رایش سب به رؤسا و ورا
اهدا گردید بقیه به ۳ هزار دیار تقویم شد (ع) .

سید مرتضی را به «ذوالثانی» ویا «ثانی» مصنف برده اند، چرا که ۸ کتاب دانی
نموده و ۸ قریه مالک بود، و ۸ سال زندگی کرد (۵) ، و جایکه که شد ۸ هزار حد کتاب
داس

دویه «عم الهدی» بر مصنف سید ریزا - «را» ۲ : که وزیر - نویسنده ۱ محمد بن عبد
الرحیم - مرتضی سید علی بن ابی طالب - عبد الجلاء - در جواب دید نه به او میگوید به «عم
الهدی» بگو: بر تو نامه بخواند تا به خود نای، برسد - «عم الهدی» نیست ۳ فرمود: «علی بن
الحسن اموی» وزیر مدنی خون بر او نامه نویسد سید بر لب ۱ برخورد ساعی د سب
و رسول آن اساع ورید و بر کتب: به خدا - و نند بری و نویسد هر آنچه اسیرا جویند - ع -
فرمود ، خون «اقت - زبانه» این قصه سید برای مدعی بنویسد - بجه حب نور دان سلب
نموده پدیدر ۱ مرتضی پذیرفت (۶) .

بودند - و «علاء مغری» در سن ۱۰۰ سالگی در آن سید مرتضی رسیدند و در خواب
گفت:

یاسانی عهده حاکم ابی به
بوخته لرزان اسیر می رخن
اول هو رخن نعلاری من نعلار
و اهری - عهده لرزان می د را

در سن ۶ : برادرش «رضی» و وفات نام، مرده همه برخاسته او حاضر شدند او و سب
برادرش در حال مرع و ی روی شامها بسند ۱ سید کاظمین - ع - به برد و وزیر «محر
ملک» اور به حاده ۱ گرد آمد و در مجلس معرب بشب ۱ برادر ۱ قصده ی لرزان
حرف و اندوه برتبه گفت (۸) .

۱ - ادب امرتضی نقل از ریاض العلماء ص ۱۰۱

۲ - ادب امرتضی نقل از ریاض العلماء در حقه شیخ طوسی و من براج -

۳ - روایت حدیث ص ۳۷۵

۴ - ص - - - - - حدیث ص ۳۶۵

۵ - روایت - - - - - حدیث ص ۳۶۵

۶ - روایت - - - - - حدیث ص ۳۷۵

۷ - روایت - - - - - حدیث ص ۱۲

۸ - منتظم ابن جویری و کامل این اثر حوادث ۴۰۶

۳- «محمد بن عمر النکاسب» معروف به «سرزمینی» سومی به سال ۳۸۴. خود را «بعوی» و «ابن ذریده» و «ابن ابیاری» و «نصویه» و دیگران روایت نموده و «صیغری» و «سوحی» و «خوهری» و «شریف مرتضی» از او روایت کرده‌اند (۱). روایت مرتضی در بابی بیشتر از «سرزمینی» است. وی دارای کتب و روایات دینی بسیار است که از آن جمله باید «موشح» و «مصحف شعراء» را نام برد. صاحب منظم عتب‌اوارا سه چیز پیدانه: مثل به شیخ، و به اعتبار، و بحلیط مسجوع به اجازه (۲).

۴- «الحسن بن علی بن الحسن» معروف به «وزیر معری» ۳۷ - ۴۸ که با برین کتب «ادب المرتضی» (۳) صاحب ریاض العبداء در صحنه ۲ گوید: از کلام فهرست برسیاید که «مرتضی» از او روایت نمیکرد. وی دارای سی کتب از آن جمله باید «خصائص علم القرآن» و «احصاء علم السقی» و «احصاء غریب حقه» و «احصاء شعرائی تمام» و «حیاء شعرائی معری» و «احیاء شعرائی و لغوی غله» و «ردایه» او در بابا قریب در گذشت و به مشهد «امیر المؤمنین علی» علیه السلام - مستقر و در آنجا دفن شده و «مرتضی» رساله «ولایه بنی‌بنی‌الطالبین» خود را برای او تألیف کرده است.

۵- «بولقاسم بن عثمان النکاسب» نمکری از او روایت شده و حدیث سینه‌است (سال ۳۳۳)، شیخ طوسی ندی از او به نام «تهدایا» یاد کرده و شیخ مفید و سید مرتضی از او روایت کرده‌اند (۶).

۶- «محمّد بن احمد ادب‌بانی» ۲۸۹ - ۳۸۰ زوایا عرب چهارم، کتب «محمد بن محمد بن نعمت» از او است، به روایت و هیچ یک را مایه واهن سبب اعتماد نمکند، مایه‌آور به وضع و واقفیت منهم گذشته ۷، و هل سبب او را کذاب و رقیعی و عادی و رقیعی سید (۸). صاحب «ادب المرتضی» گوید: من برای «مرتضی» از چهل روایتی سبب باورده‌ام ولی «خطیب بغدادی» و صاحب «ریاض العبداء» (۹) قائل به ثبوت روایت نیستند.

۷- «الحسن بن علی بن الحسن بن ابی‌الحسن» برادر «مسح صدوق» که نزد امامیه ثقه،

۱- «ادب المرتضی» ص ۱۱۲ عن «...» بحلیط ص ۴۷ بن «...» حروری در «جامع الاصول»

۲- «منتظم حوادث» ۳۸۳.

۳- ص ۱۱۴.

۴- «روایات الجنات» باب الهاء ص ۳۲۰.

۵- «مکمل» حوادث ۴، ۱۶.

۶- رجال «ابوعلی» باب «علی»

۷- رجال «ابوعلی» باب السین

۸- تاریخ بغداد ج ۹ ص ۱۲۰ و شذرات الذهب حوادث ۴۳۶

۹- «ادب المرتضی» ص ۱۱۶ نقل از «ریاض العبداء» مطبوعه ص ۴۷ نقل از «ابن جریر»

حلیل عظیمه است و «مرتضی» علاوه بر «نحاس» بواسطه آرو و رو یس میگذرد. وی
دری کتبیه‌ای است که از حقه «آبر» عینی توافقه و کتاب «ابوحید» عینی «سبیه» ۱۲ است.
صاحب «ادب» لرغونی گوید «مرتضی» را سیدان دیگری در بوده که من در بناء
مطالعه کتب رجال خصوصاً صاحب «ریاضی» علماء به نام آبان برخورد کرده‌ام ۱۳

شاعران سید مرتضی: شریعت مرتضی را به سیدان بسیاری پیروی کرده و در آبان

دلیل به آورده است

۱ - «محمد بن عیسی بن علی نقوی ۳۸۵ - ۴۰۰» شیخ و رئیس طائفة امامیه پس از
مرتضی تحلیل احمد، عقیقه حمره، نه، عیسی، صدوق، عارف به حار و رجال و فقه و اصول و کلام
و ادب و دانشهای دیگری بود که «آبر» عصر رواج داشت سید هر ماه به او ۲ دیار شهریه
می‌پرداخت وی پس از وفات سید حاسین و در طاعت امامیه گشت و چون کلام شریعت را به
حربه نگاشته از علام مشهور داده و بعد از وفات سید مرتضی به سید مرتضی برگشته و سید
سبح در آن کتبیه بسوی سید به تحفه شرف می‌بخشید نزد و حوزة عقیقه تحفه به سیدان می‌پرداخت
و عارفان سیدان سیدی است پس و عارفان سیدی و غیره عینی را به سیدان می‌پرداخت و در آن
بسم نظر سید به حادی است که با حدود یک قرن است سیدان سیدان وی محسوب
میشدند و با سیدان آری و مقرب او مورد محبت و دوستی و به سیدان سیدان برگشت و به سید
میشود شیخ طوسی دارای کتاب بسیاری است به سید مرتضی «تبار حدیب» «حدیب» و «سبیه»
است که اصول چهار تائیه است و در فقه «نهاده» و «خلافت» و «مسئله» و «در عیسی»
«نیه» و در اصول فقه عده از اصول «در کلام» «سید مرتضی» «سیدی» «سیدی»
است و شرح حسن عیسی و اعراض به به سید «الاصول» موسوم و حسن بن سید مرتضی «سیدی»
و در رجال «سید» به حواصط سید مرتضی «آبر» لیب کرده و «الایوان» که به «کتاب»
ارحان «سید» است و «آبر» به تصحیح سید مرتضی و بر شیخ در سید مرتضی است که
در آنجا خلاصه وضع بن مختصر است

۲ - «حمره بن عیسی لرغونی» مطلب ۴۰۰ - ۴۱۰ سال از گذشته سال ۴۸۸ و یا ۴۹۴
به یکی از اعیان با سید و را در کلام مرتضی و از حواصط اصحاب او و در که در میان در سیدی
عکس به سید و او شب خود در شهر حمره و نگاه حاشیای خود در سید مرتضی در فرمیده و
و ویس کسی بود که در حمره بهار جمعه در میان عیسی سیدی ۲

سالار دارای لیفانی است که رآن حقه با «حقیق» و «فرقه» ۴ و «خرقه» و

۱ - محمد بن محمد - ۸۲

۲ - محمد بن محمد - ۸۲ و محمد بن محمد - ۸۲

۳ - محمد بن محمد - ۸۲ و محمد بن محمد - ۸۲ و محمد بن محمد - ۸۲

است، مراجعه شود.

۴ - محمد بن محمد - ۲۰۰ نقل حقه عیسی و همچنین کتب دیگر بن کبیر به م

و لغزیه یاد می‌کند و در کتاب مرتضی در ص ۱۱۸ آبرای نام «سید» یاد کرده است

«الرد على أبي الحسين ليخبري» و نامه خلعتص - بر برسر كده برسمب ذوقه سدهب و صوب
بهه و صه و و ذ ذرا و احسن نصري ذوقه سب سانی سدهر عی و كغیل كتاب «خلعتص»
سید برتصی، نوشته شده است (۱)

۳ - فاضی «عند لقریر بن یحیر بن عندا هریر ۲۱» بر سراج اضر بیتی «بر لده سدهب
۲۸» راده و بر رت سدهب در صبر وی و حوی روحوه و رتوه با سدهب و سدهب سدهب سال
سید بن فضاء رتیر نفس بوده است

بر اموال و مروع سدهب سدهب رده اران حبه سدهب سدهب «سراج حص
العلم و عمن» که اصل ان بر سدهب عی است و «خواهر» و «معا» و «احمد» و «انگس
و «لقریر» را برشود (۳)

۴ - «نظام الدین بو حسن و با بو عبدالله سلطان بن حسن و با بن یحیر بن
سدهب» نامه نامین سدهب در حص سدهب عی می سدهب و بر ران «لده سدهب
اورا اقوانی است که گاه در کتب فقه بنام او نقل میشود.

۵ - بر ساری دهانی است که ران حبه سدهب سراج سدهب حبه و سدهب سدهب
و «لقریر» می بنس لده صاحب احسن یعنی فاضی بو سدهب لده و «لقریر» و «لقریر»
و «عمده» و «لقریر» و «لقریر»

۶ - «بوصح» «محمد بن علی بن حکم» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
و «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
«لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»

۷ - «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
و «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
«لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»

۸ - «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
و «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
«لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»

۹ - «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
و «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
«لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»

۱۰ - «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
و «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
«لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»

۱۱ - «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
و «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
«لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»

۱۲ - «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
و «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»
«لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر» «لقریر»

پس صاحب شمس ترجمه تاریخچه و عهد اربعه غنی حائز کمال اشاعت است، برابر فیضیه
کتاب فقهی سیه است که بعضی مسائل خلافی بعد از وفات بحمد در آن مسائل را بیان داشته،
و علاوه بر آن شیعہ باینه را بر اساسی محکم و صحیحی قوی بنیاده است. و فقهاء سائر چوں
"شیخ موسی" و "علامه حمی" و دیگران ازین روش بیرونی بهره، و آیتان فقهی خود و
برایین پایه استوار ساخته اند.

در این کتاب « سربل سرخی » حلی ریحان حور نامیده . مسائل این عسده در
 « مسائل » و « مسائل جلال » و « مسائل راجل » و « مسائل بقا » و « مسائل
 و « اصول الفقه » (۱) نام برده است

مید مرصی " بشار " را می خواند . چ . کیف بزرگ است ؟
 " انصاریان " می گویند که " بشار " و " بشار " مشهور است و " مرصی
 آرا درگاه سرح و قند و سینه قند خدود " حبس عروش " بشار " را " طبرستان " .
 " ایف کرده است .

صاحب ادب عربیوند - معروف به نام حسن انوروس " پیدی بوز " نوی
سیاری رقصه نامه و ر سعه اشعری میباشد . در حسب آنچه از همین رساله به دست
می آید و ماسی اشعری بوده ، در بر پسر سید علی و پسر علی و پسر علی و پسر علی
بر خلاف به حسب ماسیه حکم کرده است . و ری است نشر خود ۱۰۰۰ و ۲۰۰ و ۲۰۰ و ۲۰۰
کرده است (۷) .

[illegible]

- ١ - ص ٥
٢ - ص ٨
٣ - ص ١١ و ٨٢ و ١٢
٤ - ص ٢
٥ - ص ١٢١

۶ - رجوع شود به صفحه ۵ که به جواب م. تل اهل موجب حوسبت داده وجود گوید در م. ۱۲۰ وارد شده است.

- ۷- رجوع شود به ادبیه المرتضی ص ۶۵ - ۶۶ و ۱۲۳ - ۱۲۴ .
۸- ص ۲ و ۳ و ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴
۹- مقاله ۸۱ و ۱۲۷.
ماده ۲۷
ماده ۳۰

۳. «الاشافی فی الامامیه» این کتاب را سید درغند کاتب «احمعی من اجماع» تألیف دانشمند معتزلی معاصر خود قاضی «عبدالجبار» تألیف کرده و ویه سال ۱۳۰۶ ه در دو مجلد در ایران چاپ سنگی شده. جلد اول در ۱۴۸ صفحه، هر صفحه ۳۰ سطر، هر سطر تقریباً ۲۲ کلمه. و جلد دوم در ۱۴۷ صفحه و حاشیه مائید صفحات جلد اول.

نقص این کتاب حدیثی که خود در مقدمه تصریح کردیم اینست که سید به جهت احتیاط تنها او ثلث کلام صاحب «احمعی» را ذکر کرده و سبب به بعضی مواضع که در آن روایات در دست آمده بوده هوای داده و چون در اثبات رأی سید مسووعه این عیب شده و در صدد خبر آن برآمده نسبت به مقدمه و باقی مواضع است هر آن کتب و بی نسبت به گذشته چون اصل ردیف و خارج و بی برده بیشتر شده و جمع آن غیر ممکن بوده و ما بعد است در آن تجدید نظر کند.

«شیخ موسی» در تصحیح این کتاب «تلخیص اشافی» و «بوالعین بصری» در نقص بر آن «نقص اشافی» و «بویعلی سالارین عبدالعزیز» در نقص بر این نقص «انقص علی النقص» را تصحیح نموده و در حاشیه در حال حیات تصحیح نموده است.

این کتاب بهترین وسیله برای دریافت عمق اندیشه امامی دربارهٔ مذهب است و در این باب هر یک از کتاب مکتوبه چنانکه شایسته است معمول همان حقیقت باشد. در این کتاب ترویج یافته و امامیه در امامت (ع) و همچنین فرق بین معتزله و امامیه (ع) و تکذیب انبیاءات بر سببه در باب عقاید ریاضی علم امام در عصر، و اعتقاد به اینکه اگر امام باشد آسمانها برپا نیست (ع) و اینکه معروف همه ضروری است (ع) و رأی امامیه در باب یداء (ع) و فرق بین اجماع نزد امامیه و دیگران (ع)، و عدم وجوب علم امامیه بوضعی که آگاهی بر آن واجب نیست (ع) و مطالب دیگر مطالعه میشود.

بعد از تصحیح در این کتاب به رساله‌هایی در باب سبب بی تردید است امامی به سبب درون من موسی «تألیف کرده (ع) و همچنین به بعضی کتب در باب وعید در پاسخ اربابشاهی اهل بوضع بیان کرده. اشاره کرده است و نیز اشاره کرده است به اینکه در بعضی کتاب

۱ - د. ب. بصری ص ۱۳۰ نقل. ریاضی امامیه مطبوعه ص ۲۷۴

۲ - ج ۱ ص ۲

۳ - ج ۲ ص ۲ به بعد

۴ - ص ۳

۵ - ج ۱ ص ۱۲

۶ - ج ۱ ص ۱۳

۷ - ج ۱ ص ۱۵ و ۱۴ به بعد

۸ - ج ۱ ص ۷۲ به بعد

۹ - ادب المرتضی ص ۱۳۷ نقل از اشافی ج ۱ ص ۷۶

۱۰ - د. ب. بصری ص ۱۳۷ نقل از اشافی ج ۱ ص ۷۶ و ۷۷

مستحق در باره خود را متذکر می‌شود که این کتاب را به هیچ وجه نباید به دست دیگران داد.

۵- "بقا" سرسبز جھروا غار، وسطی سید جھنگ - بازار لدرت سید بہ سوب
حصہ بیچ سٹا تھا۔ وہاں پر سرسبز درخت و پتہ جاری تھا۔ - مقام سیدالہ پر راجہ جود
نہر لڑا۔ وہاں پر ایک عورت پر روز سیدالہ "سید جھنگ" و "اولاد سید
دوئی" تا روزگار خویش بیان دانتہ است۔

پس رسیده به سال ۱۳۴۳ ه. ق. مؤسسه مطبعه غنی حاکمی " در حدود ۹ صفحه به قطع سوهک
در جعبه ۱۰ حباب بسته شد. پس رسیده در خارج شهری ۴ پیاده وی - رسیده به قطعه بند دواز
دهم ۱۳ - سید - رای رسیده به یکی - در جعبه خود بسته - قطعه بند دوازدهم ۱۳ -
در جعبه ۱۰ حباب بسته شد. - در سوهکی بسته شد - در رن هم بسته شد - در سوهکی
در رن ۲ - صفحه به قطع سوهکی ۱ - به جانب بسته شد - در رن بسته شد - در سوهکی و سوهکی و
بسته شد - در رن ۱۰ - در رن بسته شد - در رن بسته شد - در رن بسته شد - در رن بسته شد -
بطلب دیگر بحث شده است.

[illegible]

۱- سر به (آساء) این باب در ۹۰ صفحه آخر سمعیه و بیشتر در بریه و حلیه
سنگی زیاده و معانی مختلفه این باب در مقدمه مریدان و بعضی اختلافی است و باید که در هر باب
در آن به تفصیل آساء و بعضی بیابان و نامه میگویند نباید غیجگاه و مرکب باشد و بعد از آن
چه باشد برسد و چه باشد نوحک و چه در این باب به مقدمه و چه بعد از آن و بعضی
بیا در کتاب آساء نیره و با تغییر و بیابان و بعضی در آساء و بعضی در آساء و

۱۵ - د ب چر مېسې ص ۲۷ نقل از د مې

[illegible]

1994

٤٨٠

$$-2 = 2 \times (-1) \quad \text{و} \quad -3 = 3 \times (-1) \quad \text{و} \quad -4 = 4 \times (-1) \quad \text{و} \quad -5 = 5 \times (-1)$$

اما این کتاب گداهان ضعیفه می راکه موجب استحقاق نگردد چه قبل از میل به مقام سوپ و چه بعد از آن برای ایشان بخوبی میگذرد. این کتاب یازده بگرد رس ۱۴۳۵۲ و بعضی تجد چاپ رسیده است.

مید - در قسم مهم این کتاب هم خود را بر حریف خواهر نام وید حادث بی سببه ای که از آنها نسبتا خطاء و گناهان کوچک بری عفو مان مبتداه بسور نگار رسد و نیز مسائل سیعنه سببه و - چنانکه متعجب بدست ایشان است چون بعضی از معصوم دانسته و حکم به حسن سیرت همه آنان کرده است.

مبارک در این باب میفرماید: «ای ای» ! زیاده «جمع» می باشد ۲۱
 بخود جواب داده است: «این کتاب را تصدیق می کند ، عبدالمجید صاحب» که در این کتاب
 قرن پنجم و ششم قرن هفتم است . در این مورد باب ۲۱

[illegible]

در "اقتصاد اعتباری" این کتاب - در روحیه رفعت به حاکم رسیده - همه در این کتاب حدیثی که خود در دهه اول سده هجری در سب و سبب - خود عموم و یکدیگر - در کتاب "عموم و خاص" - در ده خصوص - بر او در ده - و در ده - کتاب است.

[illegible]

9 = 97 4 9

- ٢ - مخطوط آقای شیخ آقا بزگند نه (ص ٢٦٩) (مرتضی ص ٤٠)
- ٣ - ادب المرتضی ص ١٤٠ نقل از روحیات الجناب ص ٣٥٦
- ٤ - د - المرتضی ص ١٤٠
- ٥ - من المصابه مخطوط نقل از کتاب یحار (ادب المرتضی ص ١٤١).
- ٦ - معالم النساء ص ١٠٩ ط بی افان.
- ٧ - ریاض العلماء مخطوط ترجمه مرتضی (ادب المرتضی ص ١٤١).

۹- «تولایه عن حذر» و «الآداب فی الشیخ» رساله ثوحکی است به «سید»
 آبرار در سال ۱۰۱۵ هجری و «بو خاتم حسین بن علی مغربی» بیف آرد و «نیز رساله در
 دوزخ حکم و آداب حرف حلقه» و «رساله در علم» از «ابن ادریس» و «مؤلفه نکال بوده است»
 «سید» در این رساله آنچه را که وای از حالت حذر میبود تعریف و آنچه را نمیتواند بجهت
 دزد بیابان داشته است این رساله در ضمن حذر و نصیحت از رساله و صاحب رساله اعرشی
 نویسد «سجده فی حتی» در رساله شفا آرد «سجده آرد در رساله» «نیز من موقوف است»
 ۱۰- «المقنع فی الغیبه» : این رساله در سال ۱۳۱۹ هجری خاسنه «در غراند ای شرح
 نموده» به چاپ رسیده است «سید» در این رساله مسکن است «سید» در «سوره» و «سوره»
 نام عجمه نامیده بوده و از «سید» در «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 نوشته اند دفع کرده است.

صاحب رساله اعرشی مؤلف این رساله در حذر و شفا آرد «سید» و «سوره» و «سوره»
 و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 تألیف کرده است (۳).

۱۱- «الحکامه علی حذر» : «سید» ثوحکی است «سید» در «سوره» و «سوره» و «سوره»
 آرد و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 رساله «سید» در «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 رسیده است (۴).

۱۲- «سابق» در رساله «سید» صاحب رساله اعرشی گویند «سید» در «سوره»
 نام و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 رسیده است «سید» در «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

۱۳- «سابق» در رساله «سید» صاحب رساله اعرشی گویند «سید» در «سوره»
 «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 در رساله «سید» در «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

۱۴- «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

در سال ۱۰۳۰

۲- «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

۳- «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

۴- «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»
 فی «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

۵- «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

۶- «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

۷- «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره» و «سوره»

[illegible]

سید در این رساله مسائلی را به کتاب «المختص» (۴) و الذخیر و غیره الانبیا ...
در حدیث و احادیث دیگر و حدیث معتبره ... و احادیث حدیثیه از رسول خدا ص ... کتاب «الکافی»
گنجه کرده است (۶).

[illegible][illegible]

١٠ - رسالة رومية حادة - ابن رسالة نيز در پاسخ مولات «ابوالحسن» العسقلاني
مخبره بر حاتم جعفی: یعنی منتهی که در رساله به خط به خط رساله و «ابن»
شهاب رساله اشقی برده منتهی بر رساله ح که رساله و نتیجه شرح منتهی ۳۳ سطر و هر
سطر ۲۸ خط رساله و این خطی و منتهی منتهی ای است «ابن» و «ابن» رساله و شرح رساله
منتهی و این رساله منتهی که خطی رساله و منتهی

۱۔ مجملہ گشتہ ص ۱۷۱ (ادب المرتضیٰ ص ۱۱۴)

۲ - مقدمه موجز و گذشته

[illegible]

(د ب ج ر ق ف ه ز ح ط ظ ث ذ)

$$J_{\text{max}} = \frac{1}{2} \left(\frac{1}{2} + \frac{1}{2} \right) = \frac{1}{2}$$
$$p_1 = \frac{1}{2} \left(\frac{1}{2} + \frac{1}{2} \right) = \frac{1}{2}$$

۷- به مقدمه - ۸ و ۹ و ۱۰ «آقای شیخ آق بیروگزی» بر خلاف رساله مراجعه شود

٨ من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

صاحب "دیباچہ تصنیف" گوید: نسخہ نوی وینر سے بدنامہ "تاشیح آقا برکت" ۱۱۸۸ھ میں
 مایحود سے ۱۱۸۹ھ

۱۷. "آهنگش خورشید آفرین" : در ده ساله سبب غصه و غیبه و فتنه ۱۲ صاحب
 "سبب لغزش" گردید. سجدی را این ساله باطنه و بیرون - (سبب خود بسیار بد و خوب
 ده اسم این مسائل در آثار خوانی رسید مؤلف بعد از آن

[illegible][illegible][illegible]

4. *Chlorophyll a* and *Chlorophyll b* contents were determined by spectrophotometry using the method of Lichtenthaler and Whistler (1973).

ط دیر، و عاشق، ص ۴۶۹، ۴۷۰ ط ایران

۲- ادنیہ سے بعض مسلمانوں کا خیال ہے کہ یہ "عقود" وہاں سے نہیں آئے ہیں

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

$$\alpha = \frac{1}{2} \frac{d \ln \rho}{d \ln \rho} = 0$$
[illegible]

1. *Journal of the American Medical Association*, 1997; 277: 1033-1038.

۸ فصلی ۱۵۷ مایه ، ۲۴۹ مایه - ۲۸

$$1 \leq \gamma \leq \infty$$

بہ خط «آقا شیخ آقا برگ» نژد من موجود اس (۱)۔

۲. «مجموعه المساجد» مطبوعه: ۲۷ مسأله است در ۲۷ صفحه.

صاحب «ادب عربی» بنویسند (۳) : سجد می زنم به خطه ای سیح قایرونک « مرد من است و در آن بدست می آید که این رساله از بعضی ارباب ادبی و شایسته های محققه پیدا شدند رساله «رملیه» و «رباعه» و «مسئله» و کتاب «خروزر» - گرد آمدند ۴ و تکرار آورده هم خود پسند نموده بلکه دیگران آنها را جمع کرده و به صورت چاپی درآورده اند و لذا مسائل آن به عبارتی صحیفه ارحامیب «ریف» موسسه سند سراج در این رساله پیدا شده کتاب «صحاح» خود در فقه حواست داده است (۵).

٢٢ - «مسألة في العقيقة» : يؤخذ من مذهبنا في العقيقة ما لا يخفى عليه من مذهبنا في العقيقة ، است (٦) .

۴۴ - «مسألة في الاعتراض على من يثبت قدم الأقسام» این رساله نیز در مجموعه در
صن مجموعه «آقا سیح آفایرک» موجود است .
سید ذریع الله صاحب حوزه محقق فی اصول حدیث رساله این رساله را در
کتاب تفسیر محقق

[illegible]

- ۱۱۷ -

٧ - ٢٤٩٤

٧ = مجموعة أوصاف و Γ هي $31^0, 31^1, 31^2$ بواسطة شرط (د ب المرتص

(۱۱۸)

2. $\frac{1}{2} \times 100 = 50$ % of the population is 50 years of age or older.

۴۰۰ - مجیب علی و شیخ آغا بزرگ ص ۴۰۲.

٦ - ادب المرتضى ص ١٤٨ .

٧. مجموعة آو شيخ آفا برر محك ص ٣١٧-٣١٨ (ادب المرتضى ١٤٨).

۸ = ادب امر بنی ۱۴۹ .

۹۔ مجموعہ کی سطح پر ۳۳۵

[illegible][illegible][illegible]

۲۸ - «مع تفصيل الملائكة على الاسماء» : رساله نبي است درسه صفحه ضمن مجموعه
 «مع تفصيل الملائكة» ص ۲۳۲ - ۲۳۳.

وہاں پر ایک بارہ سو سو روپے کا ایک چھوٹا سا مکان ہے جس کا نام ہے "مکانِ شہید"۔ یہ مکان ہے جس کا نام ہے "مکانِ شہید"۔ یہ مکان ہے جس کا نام ہے "مکانِ شہید"۔

۲۹ - حد "ق" + بر حقی تصحیف گردد - در این = ۱۸ عید بنی عقیقه ر ۱۸ ر ۵۵ د.

[illegible]

۳ - انجیل : بر مبنای رخداده ها ۳ قسط - در باب " ۲ رعد " فی ۵۰ برده
۴ - یسوع : راجع به یسوع در باب ۱۰ آیه ۱۰۰ معاد نه شده فی ۱۰۰ رخصت و خصی

729, 1988-

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

۳ - مجموعه آقا شیخ آه پررنگ ص ۲۱۳.

١ - من قبله ٢٦٧ ٢٢٩ ، عاصم بن جندب بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف

۳۳ - ۳ - ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳

457-2-3

$$+ \frac{1}{2} \left(\frac{\partial^2 V}{\partial x^2} + \frac{\partial^2 V}{\partial y^2} + \frac{\partial^2 V}{\partial z^2} \right) = - \frac{1}{2} \nabla^2 V$$

نه و ظروف ایستاد به شش مده محله بی ارک - در ده نسیب صاحب دبای عربی «بیر نوبه
اراین نسیب مسجده ای - در ده جاده قدی بیر نوبه عراق حاکم ۴ بی - در ده رساله بی به نام «مجموعه
من کلام عربی فی فنون کلام» - فقهی رکن بی سید و ارک لیسب به سبب مآینه به
سبب - در قبول عهده نامه سب و اثر با ارباب معجزه صاحب حد و نه نامه و شروط
تنگوشه سب - لکن اراکانات در ده - نامه حاضر سب دیده نه مسائل دیگری -
موسامه و کلام بی چون حجاج و فقه حله حاجیر ارباب - در این نامه مقرر سب ۴ -
در بعضی ارباب سب به کتاب دفعه لادیه برای صاحب نامه در ده و تألیفات «سیده در اصول
فقه شمرده شده سب ۴ - در ۱

۳۳- "سأله وحيه في حقه ما سمعته من ربه عز وجل" - في جوابه عليه السلام - "خير ليس
الذي يريه الله عز وجل" - ثم قال - "فما سمعته من ربه عز وجل" - ثم قال - "فما سمعته من ربه عز وجل" -
ثم قال - "فما سمعته من ربه عز وجل" - ثم قال - "فما سمعته من ربه عز وجل" - ثم قال - "فما سمعته من ربه عز وجل" -

[illegible]

بنا بر نقل صاحب "دست مخفی" سجده بی آواز در سجده سالیانه واجب است و اگر کسی که در وقت نماز بیهوش شود یا غافل گردد و در آن حال سجده کند، این سجده صحیح است و اگر بعد از آنکه بیدار شود و بفهمد که در آن حال سجده کرده است، باید آن را تلافی کند.

۳۴ - حوزه اصفهان در حدود ۲۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و در حدود ۱۵۰ کیلومتر مربع مساحت آن در حدود ۱۵۰ کیلومتر مربع مساحت دارد.
۳۵ - حوزه اصفهان در حدود ۲۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و در حدود ۱۵۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و در حدود ۱۵۰ کیلومتر مربع مساحت دارد.
۱۰۹۳ هـ نوشته شده است (۶).

۱۳۳ - دیوان مرصعی : جعفر مرصعی : چنانکه در متن بعضی مورخان مذکور میاید به
نسب عراقی میزند ۱۸ و از سر سر چه میاید به سنی از بعد از شاهرخ و خلفه بر
شاهدائی از دیوان مرصعی "نسب یافته" .

$$x = \frac{1}{2} \left(\frac{1}{2} + \frac{1}{2} \right) = \frac{1}{2}$$

٢ من ٤

$$Y_1 = Y_2 = \dots = Y_n = Y$$

$\frac{d}{dt} = \frac{\partial}{\partial t} + \vec{v} \cdot \nabla$. معطى \vec{v} ، $\frac{d}{dt}$ هو مشتق تام.

9 - 10 مبرقسي ص 123 نذر . لهر مسك ص 123 نذر . لهر مسك ص 123 نذر .

١ - ٢ - ٣ - ٤ - ٥ - ٦ - ٧ - ٨ - ٩ - ١٠ - ١١ - ١٢ - ١٣ - ١٤ - ١٥ - ١٦ - ١٧ - ١٨ - ١٩ - ٢٠ - ٢١ - ٢٢ - ٢٣ - ٢٤ - ٢٥ - ٢٦ - ٢٧ - ٢٨ - ٢٩ - ٣٠ - ٣١ - ٣٢ - ٣٣ - ٣٤ - ٣٥ - ٣٦ - ٣٧ - ٣٨ - ٣٩ - ٤٠ - ٤١ - ٤٢ - ٤٣ - ٤٤ - ٤٥ - ٤٦ - ٤٧ - ٤٨ - ٤٩ - ٥٠ - ٥١ - ٥٢ - ٥٣ - ٥٤ - ٥٥ - ٥٦ - ٥٧ - ٥٨ - ٥٩ - ٦٠ - ٦١ - ٦٢ - ٦٣ - ٦٤ - ٦٥ - ٦٦ - ٦٧ - ٦٨ - ٦٩ - ٧٠ - ٧١ - ٧٢ - ٧٣ - ٧٤ - ٧٥ - ٧٦ - ٧٧ - ٧٨ - ٧٩ - ٨٠ - ٨١ - ٨٢ - ٨٣ - ٨٤ - ٨٥ - ٨٦ - ٨٧ - ٨٨ - ٨٩ - ٩٠ - ٩١ - ٩٢ - ٩٣ - ٩٤ - ٩٥ - ٩٦ - ٩٧ - ٩٨ - ٩٩ - ١٠٠ - ١٠١ - ١٠٢ - ١٠٣ - ١٠٤ - ١٠٥ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١٠٨ - ١٠٩ - ١١٠ - ١١١ - ١١٢ - ١١٣ - ١١٤ - ١١٥ - ١١٦ - ١١٧ - ١١٨ - ١١٩ - ١٢٠ - ١٢١ - ١٢٢ - ١٢٣ - ١٢٤ - ١٢٥ - ١٢٦ - ١٢٧ - ١٢٨ - ١٢٩ - ١٣٠ - ١٣١ - ١٣٢ - ١٣٣ - ١٣٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٣٧ - ١٣٨ - ١٣٩ - ١٤٠ - ١٤١ - ١٤٢ - ١٤٣ - ١٤٤ - ١٤٥ - ١٤٦ - ١٤٧ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥٠ - ١٥١ - ١٥٢ - ١٥٣ - ١٥٤ - ١٥٥ - ١٥٦ - ١٥٧ - ١٥٨ - ١٥٩ - ١٦٠ - ١٦١ - ١٦٢ - ١٦٣ - ١٦٤ - ١٦٥ - ١٦٦ - ١٦٧ - ١٦٨ - ١٦٩ - ١٧٠ - ١٧١ - ١٧٢ - ١٧٣ - ١٧٤ - ١٧٥ - ١٧٦ - ١٧٧ - ١٧٨ - ١٧٩ - ١٨٠ - ١٨١ - ١٨٢ - ١٨٣ - ١٨٤ - ١٨٥ - ١٨٦ - ١٨٧ - ١٨٨ - ١٨٩ - ١٩٠ - ١٩١ - ١٩٢ - ١٩٣ - ١٩٤ - ١٩٥ - ١٩٦ - ١٩٧ - ١٩٨ - ١٩٩ - ٢٠٠ - ٢٠١ - ٢٠٢ - ٢٠٣ - ٢٠٤ - ٢٠٥ - ٢٠٦ - ٢٠٧ - ٢٠٨ - ٢٠٩ - ٢١٠ - ٢١١ - ٢١٢ - ٢١٣ - ٢١٤ - ٢١٥ - ٢١٦ - ٢١٧ - ٢١٨ - ٢١٩ - ٢٢٠ - ٢٢١ - ٢٢٢ - ٢٢٣ - ٢٢٤ - ٢٢٥ - ٢٢٦ - ٢٢٧ - ٢٢٨ - ٢٢٩ - ٢٣٠ - ٢٣١ - ٢٣٢ - ٢٣٣ - ٢٣٤ - ٢٣٥ - ٢٣٦ - ٢٣٧ - ٢٣٨ - ٢٣٩ - ٢٤٠ - ٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٣ - ٢٤٤ - ٢٤٥ - ٢٤٦ - ٢٤٧ - ٢٤٨ - ٢٤٩ - ٢٥٠ - ٢٥١ - ٢٥٢ - ٢٥٣ - ٢٥٤ - ٢٥٥ - ٢٥٦ - ٢٥٧ - ٢٥٨ - ٢٥٩ - ٢٦٠ - ٢٦١ - ٢٦٢ - ٢٦٣ - ٢٦٤ - ٢٦٥ - ٢٦٦ - ٢٦٧ - ٢٦٨ - ٢٦٩ - ٢٧٠ - ٢٧١ - ٢٧٢ - ٢٧٣ - ٢٧٤ - ٢٧٥ - ٢٧٦ - ٢٧٧ - ٢٧٨ - ٢٧٩ - ٢٨٠ - ٢٨١ - ٢٨٢ - ٢٨٣ - ٢٨٤ - ٢٨٥ - ٢٨٦ - ٢٨٧ - ٢٨٨ - ٢٨٩ - ٢٩٠ - ٢٩١ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٤ - ٢٩٥ - ٢٩٦ - ٢٩٧ - ٢٩٨ - ٢٩٩ - ٣٠٠ - ٣٠١ - ٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣٠٥ - ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣٠٨ - ٣٠٩ - ٣١٠ - ٣١١ - ٣١٢ - ٣١٣ - ٣١٤ - ٣١٥ - ٣١٦ - ٣١٧ - ٣١٨ - ٣١٩ - ٣٢٠ - ٣٢١ - ٣٢٢ - ٣٢٣ - ٣٢٤ - ٣٢٥ - ٣٢٦ - ٣٢٧ - ٣٢٨ - ٣٢٩ - ٣٣٠ - ٣٣١ - ٣٣٢ - ٣٣٣ - ٣٣٤ - ٣٣٥ - ٣٣٦ - ٣٣٧ - ٣٣٨ - ٣٣٩ - ٣٤٠ - ٣٤١ - ٣٤٢ - ٣٤٣ - ٣٤٤ - ٣٤٥ - ٣٤٦ - ٣٤٧ - ٣٤٨ - ٣٤٩ - ٣٥٠ - ٣٥١ - ٣٥٢ - ٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٥٥ - ٣٥٦ - ٣٥٧ - ٣٥٨ - ٣٥٩ - ٣٦٠ - ٣٦١ - ٣٦٢ - ٣٦٣ - ٣٦٤ - ٣٦٥ - ٣٦٦ - ٣٦٧ - ٣٦٨ - ٣٦٩ - ٣٧٠ - ٣٧١ - ٣٧٢ - ٣٧٣ - ٣٧٤ - ٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٧٨ - ٣٧٩ - ٣٨٠ - ٣٨١ - ٣٨٢ - ٣٨٣ - ٣٨٤ - ٣٨٥ - ٣٨٦ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٣٨٩ - ٣٩٠ - ٣٩١ - ٣٩٢ - ٣٩٣ - ٣٩٤ - ٣٩٥ - ٣٩٦ - ٣٩٧ - ٣٩٨ - ٣٩٩ - ٤٠٠ - ٤٠١ - ٤٠٢ - ٤٠٣ - ٤٠٤ - ٤٠٥ - ٤٠٦ - ٤٠٧ - ٤٠٨ - ٤٠٩ - ٤١٠ - ٤١١ - ٤١٢ - ٤١٣ - ٤١٤ - ٤١٥ - ٤١٦ - ٤١٧ - ٤١٨ - ٤١٩ - ٤٢٠ - ٤٢١ - ٤٢٢ - ٤٢٣ - ٤٢٤ - ٤٢٥ - ٤٢٦ - ٤٢٧ - ٤٢٨ - ٤٢٩ - ٤٣٠ - ٤٣١ - ٤٣٢ - ٤٣٣ - ٤٣٤ - ٤٣٥ - ٤٣٦ - ٤٣٧ - ٤٣٨ - ٤٣٩ - ٤٤٠ - ٤٤١ - ٤٤٢ - ٤٤٣ - ٤٤٤ - ٤٤٥ - ٤٤٦ - ٤٤٧ - ٤٤٨ - ٤٤٩ - ٤٥٠ - ٤٥١ - ٤٥٢ - ٤٥٣ - ٤٥٤ - ٤٥٥ - ٤٥٦ - ٤٥٧ - ٤٥٨ - ٤٥٩ - ٤٦٠ - ٤٦١ - ٤٦٢ - ٤٦٣ - ٤٦٤ - ٤٦٥ - ٤٦٦ - ٤٦٧ - ٤٦٨ - ٤٦٩ - ٤٧٠ - ٤٧١ - ٤٧٢ - ٤٧٣ - ٤٧٤ - ٤٧٥ - ٤٧٦ - ٤٧٧ - ٤٧٨ - ٤٧٩ - ٤٨٠ - ٤٨١ - ٤٨٢ - ٤٨٣ - ٤٨٤ - ٤٨٥ - ٤٨٦ - ٤٨٧ - ٤٨٨ - ٤٨٩ - ٤٩٠ - ٤٩١ - ٤٩٢ - ٤٩٣ - ٤٩٤ - ٤٩٥ - ٤٩٦ - ٤٩٧ - ٤٩٨ - ٤٩٩ - ٥٠٠ - ٥٠١ - ٥٠٢ - ٥٠٣ - ٥٠٤ - ٥٠٥ - ٥٠٦ - ٥٠٧ - ٥٠٨ - ٥٠٩ - ٥١٠ - ٥١١ - ٥١٢ - ٥١٣ - ٥١٤ - ٥١٥ - ٥١٦ - ٥١٧ - ٥١٨ - ٥١٩ - ٥٢٠ - ٥٢١ - ٥٢٢ - ٥٢٣ - ٥٢٤ - ٥٢٥ - ٥٢٦ - ٥٢٧ - ٥٢٨ - ٥٢٩ - ٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٣٢ - ٥٣٣ - ٥٣٤ - ٥٣٥ - ٥٣٦ - ٥٣٧ - ٥٣٨ - ٥٣٩

٧ - ادب المرتضى ص ١٥٤ .

[illegible]

مباحث « ذی الحرفی » جہت سچے آرڈر کے حوالہ دینا اور وہ مختصر خصوصیات
آپنا را ذکر کرے اس

پنجمین بار به نامبرین آنها دوستی است. یکی نسخه «سبح محمد باقری» که صاحب
«ادبالمعرفه» - چنانکه گوید - خود را یک نسخه از آن در قزوین و دیگری نسخه «سبح
حسن بن شیخ محمد باقری» به دوستان در سال ۱۲۵۸ - (۱۲۵۸ هجری قمری) تقدیم کرده است.

در این باره رای مقدمه بی اسم، اسفا "اسم معجم حرمه شیبی" در دست شریف موقوف می
که از اشعار خود او گرفته شده.

وېنيس بڼه د ډيکري اړه نه شو. معصومي خو د «سراج و سرخه عيال» په نامه يوه ناول او د «پاره برتني وديوان ودين و خانه او»

و به لحاظ مقدماته مبنی از سطح ذیوائیه در آستانه حقیقه حق در حقیقت به
 ارسیده مرتضی ، بسجده های ز دیوائیه را به بر ایضا احسان نموده معرفی کرده و حقیقتات
 تاریکون را سیریه کرده به سه

مستحق دیدن بر تمام اصغر
و در هر دو سوره از تاریخ به نام و در هر دو

شیخه یوسفی را اساس رتبه فراوان و عباد است و در هر دو

محقق: «باید - روح حمار در فاعل نکره - مکه حمار - یگونی - نه در مفعول و جبری
نمیست آنها که علم به بیوقوفی و نادانی حمار که بهای - است - ای - «طی - است -
خوب - است - و آنچه در «مناقب» این حمار است و کشکب - سخن بهائی و «بهار رحمت»
و سایر اینها که سید بنیامین زاده شده در شرح کرده است ،

۲۶ - "شرح قصیدہ - حبیب اعظمی" - اس طرح - ص ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸،

علا ویدب علی جکار محاسب نہیں دیوے دی دیوی سے لکھب

در این «سید» سوره و قصص و جوف - علی - علیه السلام را بیان نموده و از لحاظ لغت و ادب مفردات قصیده را شرح و در ضمن بعضی از قضایای تاریخی و دینی را نقل نموده است. «سید» این شرح را بر روی خود نگاشته است. صاحب «دب جرنقی» گوید: نسخه‌های این شرح نزد محاسنی، سید جمال‌الدین کمونه در برده‌اند است (۲)

۳۸ - «اعز و الدوره و یا» نامی امرتقی، صاحب زین العابدین سجد عائی (۱) این کتاب را وصف کرده، و در کتب خطی کتابخانه آستان قدس چند نسخه را از موجود است که با نسخه های چاپی ایران و مصر از حدیث عند محاسن و ترتیب ابوبه و مدنی درود دارد (۱).
این کتاب را یکی که صاحب «ادب امرتقی» گوید نسخه ای خطی را را که در مصر نزد بن علی احمسی بن ج... سال ۱۱۵۵ هجری قمری در «شیخ محمود و صاحب»
نسخه دیده ام (۲).

این کتاب یکمکه شیخ محمد «دور خلافت و غرور مؤلفه» در سال ۱۲۷۳ هـ در تهران به چاپ رسیده و بدون یکمکه بدو «شیخ المصطفی» در سال ۱۳۳۵ هـ در مصر در مطبعه السعیده چاپ شده و بعد از محمد بدو این اشعاری اخلاقی و بعد از احمد امین شریفی برآه روح و معنای نویسه شد و آخر در مصر در مطبعه السعیده با عنوان روح السعیده در سال ۱۳۳۵ هـ چاپ شده است.

صاحب "ساحو صی . پیر - بانی شریف سرمدی ذرائ - رح وعاتری است به نام
"افند عوامی فی شرح مواعد لاهی" به ملائکه حبیب - رخ = مجلس بن سید مرتضی "
خوشای بخشی موسوی ه . م . ۱۳۵۵ ه . انگلستان و سن به سال ۹۵۵ ه . بیخده حقنی انرا
در کتاب در حرره فاضل و سید محمد علی "خواجری - نده" بن شرح در خط حیدر
رک بشن دوزور ورق، و ما به جواب - بانی - خانه بس نه وارسان و بدو صاحب (م).

[illegible]

۳۹ = "اعتقاد فی اسباب و مسببات" ج ۱ کتاب ۳۲۲ ج ۱ کتاب ۱۱ ص ۱۰۰
"اعتقاد فی اسباب و مسببات" ج ۱ کتاب ۳۲۲ ج ۱ کتاب ۱۱ ص ۱۰۰

- ۱ - رجوع شود به کتاب راجدب سرمدی ۵ ص ۱۵۸ و ۱۵۹
- ۲ - ص ۱۵۹
- ۳ - ص ۱۵۹
- ۴ - ص ۱۶۰
- ۵ - ص ۱۶۰

۱- زمانه: ۵۰۰ قبل از میلاد
۲- نویسنده: هرودوت
۳- موضوع: تاریخ
۴- سبک: ساده و روان
۵- ارزش: تاریخی
۶- تعداد صفحات: ۱۰۰
۷- ناشر: انتشارات خوارزمشاه
۸- سال چاپ: ۱۳۵۰
۹- قیمت: ۵۰۰۰ ریال
۱۰- توضیحات: این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار هرودوت است که در آن به تاریخ ایران و یونان پرداخته شده است.

صاحب "ادب اهری" و نه رسی خانه جومعی از صاحب "اموار" آمدی آمده که
 برای ران در مسجد حبیبی "اموار" نسیب در دهه میزند و مسجد حبیبی در دهه میزند ۱

[illegible]

٢ - " اندیشه ای صوفیانه - سیرفرد - کتاب طاهر پور - در تحول فقه شیعه امامیه و
دارائی - ۱۳۵۴ - و هریات - مسکن - بر خدین - لعل - سید و رحمت - آفرینی و محمود و حمزه
و شفیق و سعید و محسن و حسن و سید و حار و الهی و وحید و عباس و احسان و دینار
و حمزه و احمد و دینار و مسکن و محسن و حسن و سید و حار و الهی و وحید و عباس و احسان و دینار

این کتاب از دوحیت حائر اهمیت بسیار است

۱ - رابن حنیبله و ابن سائبین - رضوی کہ سب سے زیادہ احاد روایت کرتے ہیں۔
 خلاف ان میں سے نہ بائیں حصہ - رابن حنیبلہ رضوی کہ سب سے زیادہ احاد روایت کرتے ہیں۔
 عمر "احمد بن حنبل" (۲۴۱ھ) سے زیادہ روایت کرتے ہیں۔ وہ سب سے زیادہ احاد روایت کرتے ہیں۔
 سب سے زیادہ احاد روایت کرتے ہیں۔ یعنی سب سے زیادہ احاد روایت کرتے ہیں۔
 بائیں حصہ یعنی سب سے زیادہ احاد روایت کرتے ہیں۔
 یہ سب سے زیادہ احاد روایت کرتے ہیں۔

- ۱۔ چاب منظمہ الجوائب ص ۴

٣ - به غلاف مصححة چاپ مطبعة الجبرائيل مر اجبه شود.

٣ - چاپ مطبوعه الجرائد ص ٩ و ١٢ و ١٥ و ٢٠

٥ - ص ١٦١ .

2. - چيندہ - مہاجرین کا سفر - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵

$\gamma = \frac{1}{2} \pi$

[illegible]

۲ + این جواب به اندر معنی این کتاب خطی که خود در حدود ۳۰ سال پیش
 اجود لغت را از معانی اصول میں حد تحریر سے - حاصل کیا - کسی نے نہ اس کتاب میں
 پیشہ مسائل اصولین پہ نگدیگر خط مشرق است (۱)

مفسر: در این باب در شرح آیه - سَمِعْتُمْ كَلِمَةً يُقَالُ إِنَّهُ مَقْصُودٌ
 لَمْ يَكُنْ مِنْ مَقَالَةٍ بَدَلَةً وَأَلَا حَرَمٌ مَعْلُومٌ حُدُودٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَفِي بَابِ رَوْدٍ
 بَرَحِي مَعْرِفَةِ مَقَرِّ عَصِي رَسْمًا بِتَحْقِيقِ نَسَبِهِ وَفِي بَابِ بَيْتِهِ وَفِي حَسَبِ بَيْتِهِ مَعْلُومٌ
 حَقِيقَةً لَمْ يَكُنْ مِنْ مَقَالَةٍ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

۲. معصوم و عابد کسوف. سید به علی مصطفی سر : (پند و اندرز) کتب معصوم و عابد کسوف
را به یک دور بخوان ایمان آفاق جمعی تر د

۳- رجوع شود به ص ۲ و ۳ از همین صفحه.

* = برای تصویر به کتاب «ماجرا» در پست از منظر

کتاب چاپی را عصری هر جلد شرف

اوتعام مسائل علم اصول و چنانکه در کتب عامه تصریح است و ناید به همان سبب و
برای طرح کرده و آن صورت که است به سبب عامه انحصار در در آن است به جهت و
تحقیق کرده است، و حتی در اصراف مسائل من میسر و روشی که تحت آنها بر خلاف تصریح
امامیه است به بعضی معنی رفته و ادله مخالف و همچنین بعضی از کلمات هجده بیان
داشته است.

تأثیر آراء «مید» در جواب شمس الدین سیار و یحیی در جواب بن مشهور است در
تمام مسائل آراء خاصه او را نقل و جدا از وی روی کرده و جای با او به جهت برخاسته است و در
سیاری موارد عین عبارات و رد کرده اند (۱) ، غده لایون «سیح صیور» به خود یکی از
محققین منابع حول شیعه امامیه است غالب همان تصراف و استدلال «مید» را آورده و
با اینکه در بیشتر موارد همان تعبیرات را نیز با معنی اختلاف نگاشته و حتی در بعضی موارد یک
بحث مفصل که مشتمل بر تفصیلات عدیده است در کتاب «ریعه ایمان وجود» سیح نیز
بدین معنی تصریح و اعتراف کرده است (۲).

ظاهر آنست که در کتب مسندهای سیاری در دست بوده که مورد سندهای شمس الدین و
میکرند و در این کتاب خود بن ساند میگردانند ، صاحب «در اشرعیه» به این سنده را در
مسند ص ۳۱۰ ، این جانب در جواب این کتاب آمده سنده آورده که به بعد
مشخصات آنها را ذکر خواهیم کرد.

سنگت بعضی از آراء «مید» در اصول فقه که در این کتاب آمده یاد میشود.

الف : «مید بر معنی «در باب» مسلمان عقد در پیوسته رنگت معنی «به خودی» است
چه معانی به عقد در آنها استعمال شده همه جمعی باشد و چه بعضی جمعی و بعضی مجاری ،
و بطور خلاصه در تمام استدلال گویند استماع یا یا اعیانه معبر است و در این حد عبارت صورت اول
صحیح نیست و در این صورت لازم است که اراده و معنی حتی یا افعالی است بر مستحق باشد ،
در حقیقت باید این صحیح است نموده ، لا سکت و سکت اول و مستصواب معنیه و موقوفه در
هر دو باشد ، و با آنکه بود ، «لن سکت بر تکلیف» و مقصود جماع و معنی به دست هر
دو باشد ، و «ان کتب محدثه» و مقصود همه احداث است ، صورت دوم نیز صحیح
است زیرا بر حسب وجه ، بعه عبارت هر دو معنی گردیده پس معنی است به مقصود اول هر
دو باشد (۳).

ب : «مید» یکی از علایف حقیقت را مجرد استعمال نداده ، و عقیده است در نگاه

۱ - در کتاب عدل و تهذیب و معنی و فواید و اصول و معنی و در حد و کتب دیگر در بحث
از اهر و عموم و خصوص و حیر و جماع و در حد و غیره در همه بود

۲ - رجوع شود به سراسر بحث ایمان از کتاب «فقه الاصول»

۳ - ص ۱۵۱

۴ - به ص ۱۶ به بعد در همه شود

دیلتی بر سحر و جادو، طاهر از منعم لفظ در بعضی حکمت است (۱) و برای
احسن موری، بر سر سب سحره: اقلی شرکاء، خدا برین قول و فعل ۲ و شراث صیغه امر
بن امر و باحه ۳، و شرکاء برین بحال و بدست ۴، و شرکاء امری بره و نکر (۵)،
و شراث برین نور و زراحی ۶، و شرکاء التماهی که دعاء وحه آنها بری عموم سده در بعض
بن عموم و مخصوص ۷، و شرکاء سقاء غصب حمل بین رجوع نه حمیه و جبرود ۸،
و موارد دیگر.

[illegible][illegible]

بنده من ۲۰ ساله + عمر نهاده بود. در حق حقیقت. حتی در موردی که من میگویم معلوم است و من حقیقی و محضی معلوم بسند و در مذکور در من جاری میداند با وی شهسوار این امر محقق شد و در بکار میبرد که من حقیقی و محضی معلوم است و من میگویم که معلوم است و نه بن من است و یکدیگر که معلوم است و من حقیقی است و در موردی که من میگویم معلوم است و لی حقیقت و مجاز معلوم نیست استناد را هم از حقیقت میداند و خلاصه وجه آن این است که اصولاً عقیده عدلی نیست که عدلی کند. اما در یک مورد به بسند و در محضی معلوم است.

- ۳ - ۲۷ و ۲۸
 ۴ - ۲۹ و ۳۰
 ۵ - ۳۱ و ۳۲
 ۶ - ۳۳ و ۳۴
 ۷ - ۳۵ و ۳۶
 ۸ - ۳۷ و ۳۸
 ۹ - ۳۹ و ۴۰
 ۱۰ - ۴۱ و ۴۲
 ۱۱ - ۴۳ و ۴۴
 ۱۲ - ۴۵ و ۴۶
 ۱۳ - ۴۷ و ۴۸
 ۱۴ - ۴۹ و ۵۰
 ۱۵ - ۵۱ و ۵۲
 ۱۶ - ۵۳ و ۵۴
 ۱۷ - ۵۵ و ۵۶
 ۱۸ - ۵۷ و ۵۸
 ۱۹ - ۵۹ و ۶۰
 ۲۰ - ۶۱ و ۶۲
 ۲۱ - ۶۳ و ۶۴
 ۲۲ - ۶۵ و ۶۶
 ۲۳ - ۶۷ و ۶۸
 ۲۴ - ۶۹ و ۷۰
 ۲۵ - ۷۱ و ۷۲
 ۲۶ - ۷۳ و ۷۴
 ۲۷ - ۷۵ و ۷۶
 ۲۸ - ۷۷ و ۷۸
 ۲۹ - ۷۹ و ۸۰
 ۳۰ - ۸۱ و ۸۲
 ۳۱ - ۸۳ و ۸۴
 ۳۲ - ۸۵ و ۸۶
 ۳۳ - ۸۷ و ۸۸
 ۳۴ - ۸۹ و ۹۰
 ۳۵ - ۹۱ و ۹۲
 ۳۶ - ۹۳ و ۹۴
 ۳۷ - ۹۵ و ۹۶
 ۳۸ - ۹۷ و ۹۸
 ۳۹ - ۹۹ و ۱۰۰
 ۴۰ - ۱۰۱ و ۱۰۲
 ۴۱ - ۱۰۳ و ۱۰۴
 ۴۲ - ۱۰۵ و ۱۰۶
 ۴۳ - ۱۰۷ و ۱۰۸
 ۴۴ - ۱۰۹ و ۱۱۰
 ۴۵ - ۱۱۱ و ۱۱۲
 ۴۶ - ۱۱۳ و ۱۱۴
 ۴۷ - ۱۱۵ و ۱۱۶
 ۴۸ - ۱۱۷ و ۱۱۸
 ۴۹ - ۱۱۹ و ۱۲۰
 ۵۰ - ۱۲۱ و ۱۲۲
 ۵۱ - ۱۲۳ و ۱۲۴
 ۵۲ - ۱۲۵ و ۱۲۶
 ۵۳ - ۱۲۷ و ۱۲۸
 ۵۴ - ۱۲۹ و ۱۳۰
 ۵۵ - ۱۳۱ و ۱۳۲
 ۵۶ - ۱۳۳ و ۱۳۴
 ۵۷ - ۱۳۵ و ۱۳۶
 ۵۸ - ۱۳۷ و ۱۳۸
 ۵۹ - ۱۳۹ و ۱۴۰
 ۶۰ - ۱۴۱ و ۱۴۲
 ۶۱ - ۱۴۳ و ۱۴۴
 ۶۲ - ۱۴۵ و ۱۴۶
 ۶۳ - ۱۴۷ و ۱۴۸
 ۶۴ - ۱۴۹ و ۱۵۰
 ۶۵ - ۱۵۱ و ۱۵۲
 ۶۶ - ۱۵۳ و ۱۵۴
 ۶۷ - ۱۵۵ و ۱۵۶
 ۶۸ - ۱۵۷ و ۱۵۸
 ۶۹ - ۱۵۹ و ۱۶۰
 ۷۰ - ۱۶۱ و ۱۶۲
 ۷۱ - ۱۶۳ و ۱۶۴
 ۷۲ - ۱۶۵ و ۱۶۶
 ۷۳ - ۱۶۷ و ۱۶۸
 ۷۴ - ۱۶۹ و ۱۷۰
 ۷۵ - ۱۷۱ و ۱۷۲
 ۷۶ - ۱۷۳ و ۱۷۴
 ۷۷ - ۱۷۵ و ۱۷۶
 ۷۸ - ۱۷۷ و ۱۷۸
 ۷۹ - ۱۷۹ و ۱۸۰
 ۸۰ - ۱۸۱ و ۱۸۲
 ۸۱ - ۱۸۳ و ۱۸۴
 ۸۲ - ۱۸۵ و ۱۸۶
 ۸۳ - ۱۸۷ و ۱۸۸
 ۸۴ - ۱۸۹ و ۱۹۰
 ۸۵ - ۱۹۱ و ۱۹۲
 ۸۶ - ۱۹۳ و ۱۹۴
 ۸۷ - ۱۹۵ و ۱۹۶
 ۸۸ - ۱۹۷ و ۱۹۸
 ۸۹ - ۱۹۹ و ۲۰۰
 ۹۰ - ۲۰۱ و ۲۰۲
 ۹۱ - ۲۰۳ و ۲۰۴
 ۹۲ - ۲۰۵ و ۲۰۶
 ۹۳ - ۲۰۷ و ۲۰۸
 ۹۴ - ۲۰۹ و ۲۱۰
 ۹۵ - ۲۱۱ و ۲۱۲
 ۹۶ - ۲۱۳ و ۲۱۴
 ۹۷ - ۲۱۵ و ۲۱۶
 ۹۸ - ۲۱۷ و ۲۱۸
 ۹۹ - ۲۱۹ و ۲۲۰
 ۱۰۰ - ۲۲۱ و ۲۲۲
 ۱۰۱ - ۲۲۳ و ۲۲۴
 ۱۰۲ - ۲۲۵ و ۲۲۶
 ۱۰۳ - ۲۲۷ و ۲۲۸
 ۱۰۴ - ۲۲۹ و ۲۳۰
 ۱۰۵ - ۲۳۱ و ۲۳۲
 ۱۰۶ - ۲۳۳ و ۲۳۴
 ۱۰۷ - ۲۳۵ و ۲۳۶
 ۱۰۸ - ۲۳۷ و ۲۳۸
 ۱۰۹ - ۲۳۹ و ۲۴۰
 ۱۱۰ - ۲۴۱ و ۲۴۲
 ۱۱۱ - ۲۴۳ و ۲۴۴
 ۱۱۲ - ۲۴۵ و ۲۴۶
 ۱۱۳ - ۲۴۷ و ۲۴۸
 ۱۱۴ - ۲۴۹ و ۲۵۰
 ۱۱۵ - ۲۵۱ و ۲۵۲
 ۱۱۶ - ۲۵۳ و ۲۵۴
 ۱۱۷ - ۲۵۵ و ۲۵۶
 ۱۱۸ - ۲۵۷ و ۲۵۸
 ۱۱۹ - ۲۵۹ و ۲۶۰
 ۱۲۰ - ۲۶۱ و ۲۶۲
 ۱۲۱ - ۲۶۳ و ۲۶۴
 ۱۲۲ - ۲۶۵ و ۲۶۶
 ۱۲۳ - ۲۶۷ و ۲۶۸
 ۱۲۴ - ۲۶۹ و ۲۷۰
 ۱۲۵ - ۲۷۱ و ۲۷۲
 ۱۲۶ - ۲۷۳ و ۲۷۴
 ۱۲۷ - ۲۷۵ و ۲۷۶
 ۱۲۸ - ۲۷۷ و ۲۷۸
 ۱۲۹ - ۲۷۹ و ۲۸۰
 ۱۳۰ - ۲۸۱ و ۲۸۲
 ۱۳۱ - ۲۸۳ و ۲۸۴
 ۱۳۲ - ۲۸۵ و ۲۸۶
 ۱۳۳ - ۲۸۷ و ۲۸۸
 ۱۳۴ - ۲۸۹ و ۲۹۰
 ۱۳۵ - ۲۹۱ و ۲۹۲
 ۱۳۶ - ۲۹۳ و ۲۹۴
 ۱۳۷ - ۲۹۵ و ۲۹۶
 ۱۳۸ - ۲۹۷ و ۲۹۸
 ۱۳۹ - ۲۹۹ و ۳۰۰
 ۱۴۰ - ۳۰۱ و ۳۰۲
 ۱۴۱ - ۳۰۳ و ۳۰۴
 ۱۴۲ - ۳۰۵ و ۳۰۶
 ۱۴۳ - ۳۰۷ و ۳۰۸
 ۱۴۴ - ۳۰۹ و ۳۱۰
 ۱۴۵ - ۳۱۱ و ۳۱۲
 ۱۴۶ - ۳۱۳ و ۳۱۴
 ۱۴۷ - ۳۱۵ و ۳۱۶
 ۱۴۸ - ۳۱۷ و ۳۱۸
 ۱۴۹ - ۳۱۹ و ۳۲۰
 ۱۵۰ - ۳۲۱ و ۳۲۲
 ۱۵۱ - ۳۲۳ و ۳۲۴
 ۱۵۲ - ۳۲۵ و ۳۲۶
 ۱۵۳ - ۳۲۷ و ۳۲۸
 ۱۵۴ - ۳۲۹ و ۳۳۰
 ۱۵۵ - ۳۳۱ و ۳۳۲
 ۱۵۶ - ۳۳۳ و ۳۳۴
 ۱۵۷ - ۳۳۵ و ۳۳۶
 ۱۵۸ - ۳۳۷ و ۳۳۸
 ۱۵۹ - ۳۳۹ و ۳۴۰
 ۱۶۰ - ۳۴۱ و ۳۴۲
 ۱۶۱ - ۳۴۳ و ۳۴۴
 ۱۶۲ - ۳۴۵ و ۳۴۶
 ۱۶۳ - ۳۴۷ و ۳۴۸
 ۱۶۴ - ۳۴۹ و ۳۵۰
 ۱۶۵ - ۳۵۱ و ۳۵۲
 ۱۶۶ - ۳۵۳ و ۳۵۴
 ۱۶۷ - ۳۵۵ و

بعض به عرف شرح به ظهور، عمود است بر آن و حیرت آن ظاهر است، و حاصل
تجربه روحیه در نفس است که به صورت و درگاه مصطفی مشعشع ظاهر
یافتد، و در این حالت عجب کبریه معبد و قبحی مرسب میشود، ولی در صورت ذود جلال
مخصوص این است که کلام در آن ظهور است، و اندک بالایی که ظاهر است در معانی که
در آن میگردد، نسبت درون خود و به در حالت جناب و حکم صیغ است، و در حیرت سازد و این
صورت قبح و عجب خاص است.

[illegible][illegible]

مقدمه بر مکتب "حکومت" و اتحاد "حکومت" مقدمه به حوز، "مکتب" به بحث بر مکتب "حکومت"

۴- این تفصیل در خصوص همایش استیر آنچه میله خود در الفاظ عموم اح کرده که در جلسه
 این عموم و خصوص مشترک (ص ۲۰۱) و در حرف شرح نه عموم شده است (ص ۳):

- ٢ - ص ٢٦٢ في الجد ٢

1 2 3 4

2 1 1

219, 2-0

12. $2x^2 + 3x - 2 = 0$

4. در هر دو طرف جدول به ازای هر یک از متغیرهای مستقل، یک متغیر وابسته تعریف می‌شود. این متغیر وابسته، تابعی از متغیرهای مستقل است. به عبارت دیگر، اگر X_1, X_2, \dots, X_n متغیرهای مستقل باشند، متغیر وابسته Y به صورت $Y = f(X_1, X_2, \dots, X_n)$ تعریف می‌شود.

222 - A

او تخصصی ساق ۲ حر واحد ر حتی بدین جهت حر واحد حاضر نمیداند، و میگوید:
بین وجوب عمل به حر واحد و عدم مقایس حر ماضورات برآیند مبدائی نیست ۱

در ذریعۀ بعد پیغمبر قر ر پیغمبری به - این سابقه « نیست » وقف کرده و میگوید
دین موجب قطع برینگی ر و صرف به ۲ عدم مقایس بعد نیست و وجوب اینکه بعد
پیغمبر به شرائع سابقه موجب قطع ر مقصود است بویژه در صورتی که بعد از وجود خدا باشد
بعد قطع از مقصود نیست ۲ و وجوب اینکه بدون بعد به ۱ سابقه چگونه ممکن
است افعالی از قبیل حج و عمره اتمام داده باشد؟ نه است، معنوی نیست پیغمبر پس از پیغمبری
حسین العالی اخذ داده است ممکن است به معنی سبب راه باشد به در حکم نه حوال
انها عن ساقی نیست ۳ و اما بعد به سبب سابقه پس از نبود ر این سابقه « نه » بدون
تأمل حکم به عدم صحت کرده است (ع).

نکته: سبب سببی، وجوب - سبب - سببها، جمیع ر جهت دانسته نکر به از پس
جهت به جمیع است بلکه از پس جهت به سبب ۱ و بشر مقصود سبب ۵ و نفسی جهت
جمیع ۱ - حوال بود مقصود - در توان محقق - و سبب از نبود پس جهت ر در مورد
اجماع قاعده لطف میداند (۷).

ح ۱ - سبب سببی، در نفسی توان محقق - سبب نفس را نفس ۸ و در نفس - سبب
حق به ۲ و فایز ر سبب، و وجه محققای به ۳ خلاصه بعد از نفس گفته شده به ۴ (۱)،
و در نفس موسمی به محقق در مقادیر عدم ورود - بعد به فایز بر آمده است ۵ -
در پس نفس به روح پس محقق حسیه و عدم جهت فایز ر کتاب برده است:

اول حر عدم جهت نه در مورد سبب بر جهت جاری است و به مقتضای آن هر چیزی به
جهت آن میگوید یا بعد محکوم شده جهت میگوید همانکه - در باب هر واحد - دانسته.

دوم اجماع است بر عدم جهت فایز
است و با سبب به محتاجی برای حرایز را در و باقی نمی ماند.

۱ - ص ۲۸ به بعد

۲ - ص ۵۹۶

۳ - ص ۵۹۶ -

۴ - ص ۵۹۸ به بعد

۵ - ص ۵ - نه نه

۶ - ص ۵ - نه نه

۷ - ص ۶ -

۸ - ص ۶۳ - ۷۵ -

۹ - ص ۶۶۵ - ۶۹۷

۱۰ - ص ۶۹۷ به بعد

پس از آنکه در خروج عیسی بهیسی را به اجتماع است و احب : بنده است و زمانی سوز
دین و معجزه بهانه : علم به جمع اصول تفسیر است به حکم از حل شبهات و ابراهیم
عبد نه طریقه استخراج حکم از کتاب و معنی است و غیرت به قدری که به یونان درجه
و بلاخر تفسیر است و حوادث فوق به و علاوه : تفسیر و غایت و تفسیر است
و عبادت و معرفت است به در صورت بعد از تفسیر با تفسیر و حکم به تفسیر در
مستند و از حقایق بعضی در علم و در حکم به تفسیر و به تفسیر است

به اختلاف است درینکه هر دو حرهای باید امتناع و حای و سر برافتنه نظر از
به اشرفیه حشر است با احد یعنی این را حشر - سه و بعضی باحد و نرویی بولف
برده به دسه اول به اختلاف - به بعضی موضوع بحث در حشر نه روی دو اصل
به هر سه دسه ، و بعضی ضرورت روی را استاء انداد و ضرورت به باحد
لائل شده به لائل به حشر و موضوع ، غرض و رعایت از همه حود اری میکند ، و بی لائل به حشر
روی میکند ، و دسه به به حشر یعنی دسه ، و موضوع بی آنکه را ضرورت دسه به
اندام برقیع این نیست.

[illegible]

نو: «ایند رقی»^۱ صاحب حال راغب بعد از و غیره است. (۱) بی بدیه در صاحب
حال و صاحب بعد از حکم بدون این اثبات نگردد. (۲) غرض از این است که در محل بعد از اثبات
حکم را صاحب و در آن است که در محل حکم بر حق صاحب دوم نه صاحب و نه بعد از است
خارج پس در صاحب مختلف است در حکم بدون محل جامع و جداگانه در صاحب اول اثبات حکم بدون
در صاحب اول و در صاحب دوم نیز صحیح است و معذور به ثبات حکم موضوعی بر حق
موضوع دیگر بدون این حالت در موضوع دوم و بدون این جامع در صاحب است
مستطور در دو - در صاحب طارز به یک موضوع اثبات حکمی به ثبات است برای موضوع در
یکی از دو حالت برای همان موضوع در حالت دیگر در صاحب نیست (۳)

«مبدأ» ثر صاحب «ثره» برحي . جفان جودر با جیره متبایند به «فی» و «مبدأ» «
و «مبدأ» ثر جودر لوی و قصه ن سبب الحذف می شود «فقه» و «مبدأ» «
«مبدأ» «۶»

صاحب ادب حرفیہ نویسنے میں ہم نے اردو ادبی خدمت پر بھی ایک نیا باب کھولا ہے۔

$$A = \begin{pmatrix} 1 & 0 \\ 0 & 1 \end{pmatrix} \quad \text{and} \quad B = \begin{pmatrix} 1 & 0 \\ 0 & 1 \end{pmatrix}$$
$$A \cdot B = A \cdot B \quad \text{if } A \text{ and } B \text{ are both } 1 \times 1 \text{ matrices}$$

am. 4; A Y Q

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

1 - 2 2 - 3

۱ - نسخه «الف» - سجده بی شماره از حساب آقای مهد محمد مشکوه است که به شرح
دائمه در بیعت داشتیم. این سجده که دارای ۱۵۴ برگ و هر صفحه ۲ رای ۲۱ و ۲۲ مصر
میباشد - نه خط - الحسن بن الحسن بن الحسن الحسینی (آخری) نوشته شده و در عصر
جمعه ۱۵۰۵ ماه رمضان سال ۲۲۴ - غیری نمری به ناه رسیدند که در آن روز در میان سجده
نوشته است: «بلغ نویده علی بدی امجد مدله و احوطه ای عرابه عده حسن (۱) بن
الحسن بن الحسن الحسینی (آخری) در اجمعه اشاعت من زمان من شهر به ۱۳۲۴ و عده
رباعه حسن» و در حاشیه صفحه درج شده است «تاریخ الکتاب مؤلفه عیده ارمون وحل
علی ارمون» که در کتاب بود جمعه تعدادی غرض من شود من به ثلاثی و اربعه» در
این سجده غرضی انوی و قصه و خط قرمز نویسه شده و در غرضی مورد این غرضی در
حاشیه نیز پیدا شده و خطوط آن یکسان است و در هر یک از بعضی مورد شخص دیگری خاص
را تصحیح کرده و در بعضی از شماره ۲۲ که گشته از اختلاف خط از لحاظ
حسن باشد و بعضی در نامه و رای مذکور است و حتی این چند ورق دارای شماره
بود و این باب خود برای آن شماره گذاشتیم.

[illegible]

برای این که در این رساله به این مسئله و دو نسخه دیگر از بعضی جهات
مختلفه یک نگاه - و - مثلاً - در این نسخه کتاب برخلاف دو نسخه دیگر رعایت نشود و
فایل از جهات دیگر و نسخه ۱۲ و ۱۳ در برخی موارد به جهت رعایت بعضی از
مسائل در بعضی کلمات عادی و محلی به عمل آمده است ۱۳ و همچنین بعضی عبارات دیگر
به عمل آمده که در این نسخه به بعضی موارد و قواعد ادبی بهر رعایت نشده است (۱۴)

—

[illegible]

— ۱۱۱ —

۱۰۰۰ روپے کی رقم کے لئے ۱۰۰ روپے کے نوٹوں کی ضرورت ہے۔

1990

446 1-1-1 1-1-1 1-1-1

۴۰۳

[illegible]

۱۱ - فهرست مطالب

۴۲

د - تعلیم، ترقی

19

کمیته اوجین سفید از سجدہ الہی

در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر کاشان

الحمد لله رب العالمين

صلوات بر اشرف انبیاء علیهم السلام

... ..

هذه الطريقة تقتصر مثلاً على:

[illegible]

الهيئة العامة للغذاء والدواء

واریل فیضی مسکنی

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

کتاب مورد ذکر به 'زنجیر' - ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵

وتمام شماره در وجهی دیگر از این کتاب است.

شهرها بخانه در مسکن و در راه و در راه و در راه

ذو القعدة سنة ١٢٠٤ هـ

شاه محمد لنگ در این امر معذور و حریفان را

في يومه سارح في كثر ربه ما عهدي في ١٩٠٠

نوا ساع و دوق هو عزه و شوقه در - ۱۰۰۰

التي هي من (دنيا) نوفا بيط

[illegible]

مجلس شورای ملی

من كبرياءه و جلاله

1957

شبه آخرین صفحه از نسخه الف

کلیشه آخرین صفحه از نسخه الف

و شاید در بعضی موارد استفاده تا حدی موجب احلال خطی یا معیون شده است. خلاصه
به نظر می رسد که کتاب این نسخه تا حدی عمر عقل بوده و خود تصدیق می کند، و با اینکه
مصحح اصلی دو نسخه دیگر را یک نسخه بوده است.

اینجا در آغاز این حیال مکرده به این سجده ار - و سجد دیگر صحیح بر این لدا
در نظر نیست که این سجده را اصل قرار - چه وی برود و چه برسد به جبین - بلکه - دانسته
اعلاط استانی بسیار (۲) - در هیچ جهت تربیت قابل تیری برای بی سجده نیست نه در
سجده دیگر محسوب باشد - به بعد از دیگری عمل است که جدا - و صحیح داده خواهد شد

[illegible]

بی اسفند شماره صفحه یازدهم در این کتاب مشاهده می شود و این شماره را در فهرست
بر بالای عکس به طرفین سمت راست و چپ از تصویر قرار داده و این شماره را در
سمت پایینی در کنار آن قرار داده و در هر یک از این دو طرف، نام نویسنده

ایچانب برای اینکه قبل از شروع به چاپ کتاب تاحدی خود را آماده کرده باشد ،
و علاوه بر موعی امتحان از مراجعه به نسخ متعدد بیچاره این شروع به مسیح
و چاپ بی نسخه و به توصیه و س داسد ارشد ادبی «محمد علی داس» شروع از
ساخته می داری . کتاب بعد از آنکه با نسخه «ام» مورد خلاف و تاخیر صاحب
نسخه «درویش» نسخه «الف» پیدا نکرد و پس بعد از درامی و بوسید داند ولی تا این حال
بای حصول اطمینان بیشتر باز دیگر از موعی مسیح و چاپ نسخه را از کتابخانه درامی

۱. $2x^2 + 3x + 4$ و $3x^2 + 2x + 1$ را جمع کن.

۷ رجوع شود به ص ۲ پورقی ۱۳ و ص ۲۸ پورقی ۱۱ و ص ۳۶ پورقی ۸ و ص ۳۸ پورقی ۳ و ص ۵۱ پورقی ۱۰ و ص ۶۶ پورقی ۸ و ص ۷۱ پورقی ۱۲ و ص ۲۳۵ پورقی ۱ و ص ۲۳۷ پورقی ۳ و ص ۲۳۹ پورقی ۳ و ص ۲۵۱ پورقی ۵ و موارد بسیار دیگر

۴ - خط ۵ -

۴ - ظاهر در بعضی من ، از قلم کتاب بنامه است

بسم الله الرحمن الرحيم

1

[illegible][illegible]

کتابخانه احیاء التراث



تبريد الماء

قاصد این کتاب آنست که به بیان کلیات و جزئیات هندسه و حساب
 و دیگر مباحث که در این علم است بپردازد و به بیان روشهای
 حل مسائل و اثبات قضایا بپردازد و به بیان کاربردهای
 این علم در زندگی روزمره بپردازد و به بیان اهمیت
 این علم در دین و دنیا بپردازد و به بیان روشهای
 یادگیری این علم بپردازد و به بیان منابع
 برای مطالعه بیشتر بپردازد و به بیان
 روشهای حل مسائل بپردازد و به بیان
 اهمیت این علم در دین و دنیا بپردازد

[illegible][illegible][illegible]

٧ من اهل البيت في سنة الف و مائة

$$| \mathbf{z} | = \sqrt{z_1^2 + z_2^2 + \dots + z_n^2} = \sqrt{z_1^2 + z_2^2 + \dots + z_n^2} = \sqrt{z_1^2 + z_2^2 + \dots + z_n^2}$$
$$x^2 - y^2 = 1 \quad x^2 + y^2 = 1 \quad x^2 - y^2 = 1 \quad x^2 + y^2 = 1$$

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

۵ - رجوع شود به صفحه ۳۸ همین مقدمه پاورقی ۷ .

[illegible]

« کیفیت تصحیح و علاماتی که بکار رفته : اختلاف نسخ بر چند قسم است و نحوه عمل در هر یک به قرار زیر است :

[illegible]

و به روز - بکه سحر می دود سحره یا حبه می باشد به - و سحر دگر شده در این سحر
د توری - در - سحره یا حبه و سحره و سحره یا حبه : این علامت (۱) بر
پایه و میسوزد و سحر دگر سحره یا حبه میسوزد دگر سحره یا حبه

نمود - بلکه سحر بی واحد همه یا حمله بی باشد که سحر بی و در آن کلمه یا حمله
است در این صورت معارفه با وری در بی در حافی قرار میگیرد که اگر آن کلمه یا حمله وجود داشته
در صفا قرار میگیرد و یا وری را در حقیقت با حمله و سحر بی که در آن کلمه یا حمله
است با علامت علامت قرار میگیرد و - آن کلمه یا حمله را اندر وجه بشود (۴)

- ۱- رجوع شود به صفحه ۱ و ۲ و ۳ و صفحه ۲۹ یادداشتی
۲- رجوع شود به ص ۲۹ یاورقی ۲۷ و ص ۸۲ یاورقی ۹
۳- رجوع شود به ص ۱۰۰ یاورقی ۲
۴- مانند ص ۱ یاورقی ۷ و ۸

در فرض دوم و به هر گاه عبارت معقوله و یا راوند عدوتی طویل باشد در پاره‌ی مقام آن عبارت پس رَمَها (-) و یا عَمَلوه (-) ذکر نمیشود، بلکه تنها به صدر عدوت مختصراً و بیدواتا ایضا و ضم مقام عیث آن میگردد؛ (۱) باشد این معنی در فرض سوم در صورتی است که تمام آن عدوت قبلاً در مورد ذکر شده باشد و لا تأخیر باید تمام عبارت در پاره‌ی ذکر گردد (۲) .

نمونه چهارم - اینکه عبارت همه شرح نادرست باشد، در این صورت به یکی از دو طریق تصحیح به عمل می‌آید که شرح آن - و اعراض این بحث نیست - در دو جا بیل این که یا صحیح را در فرض گذارده و در پاره‌ی عدوت به شرح اشاره نمود، و یا به عکس بعد از آن قرار میگیرد و در پاره‌ی عدوت به صحیح آن اشاره میشود (۳)؛

۳ - "نقد و تحقیق" - یحییای در آغاز در مقدمه خود و غیر مستقیم نظر بر سبب و
عوامل ویا در بعضی موارد متعاقب خود بر سبب احتیاج در معرض مطالعه عن نفس و
دشمن قرار داده و حتی در متعاقب آن مفاسد و اثر خناری بدیهه و سبب برای جابجایی
بفرستد و درج ساخته ای : "در این فکر مصروف شده و خناری را نه آورده کرده بود
عوض کرده ، بر او آفرینش فعلی . به سبب این برای سبب برای سبب ویا در
دشمن نگذاشته و در این صورت چه سبب می باشد خود را در دست می آید . سبب
در اینیه فرصت مناسبی است و تحقیق این حدیث را ، کج در عن های در بعضی موارد
هو شی متعاقب و تحقیق ، در این احسان بعضی حدیث را و در بعضی نکات و یا در بعضی حدیث
بنا که مجال یافتن لغت تو زیاده .

[illegible]

مسدود حراب بدری و شکن کلمات حصوب مجوز- سون بسمی نه دارای اطلاق و
پیچیدگی بسیاری مرتب در زمان مسدود و نام مسطره مصاحف دقیق چندین مسطورگه
چندین صفحه از عبارت شده بلکه همه ای ویای این تاری - ب برخص، و بمسوا تیر
باسرعت و بدون تأمل و صرف وقت کافی انجام داد.

١ - بعد صلاة الجمعة في شهر ربيع الأول سنة ١٢٧٦ هـ

۲ - مانتہ میں ۸، ۶، ۴ اور ۲ و ۷۷۳ یاورقی ۹.

٢ - من ١١ إلى ١٢

١٠ عايد ميا ٧ رقي = ٥ = ٢

[illegible]

و من بعد از این که در این باب به شما اطلاع دادیم که این کتاب به شما
در این باب به شما اطلاع دادیم که این کتاب به شما

[illegible]

۵ - "استاد من در این قسمت به اطلاع شما می‌رسانم که در جلسه هیئت مدیره هیئت مدیره که در روز ۱۳۰۲/۱۲/۲۵ برگزار شد، در مورد موضوعی که در این نامه به شما اطلاع داده شد، بحث و تبادل نظر شد و در نهایت به این نتیجه رسید که این موضوع را به هیئت مدیره اطلاع دهیم و در صورت لزوم به هیئت مدیره اطلاع دهیم."

[illegible]

۱- کتاب «الدریعة الی اصول الشریعة» خود س از یک مجلد نیست، ولی چون چاپ
در کتاب های معروف به سبب عدم دسترسی به نسخه های موجود در کتابخانه
مجموعه خود را بر صورت اسکن و آرشیو نمود، محتاج تصحیح نسخه که کتاب در دسترس
بوده است و در صورت امکان به چاپ رساند. به سبب عدم دسترسی به نسخه های موجود

میسر، و دو د حصص او، در آخر باقی مسج ۸ بدل مانده و حصه دوم را بنده است حران در
گرفته، و در بی حد و ۴ بر بنده است ساعت حر شروع میشود و شماره بعد ۴ یکی بالای
خفته به رعار کتاب شروع - در و در این صفحه از حصه دوم ۲۶۶ رسید و - دیگری
در این صفحه ۱۵ حصصی به حصه دوم مانده و یک شروع شده و - و ضمناً با او میشود به
شماره بود در یک بود استبداد بود غدا حار و بود در این بود استبداد

۸ برای من کتاب دسته‌ای از مجریه‌ها، تقاضای مجریه‌ها، و غیره مجریه‌ها را
و مجریه‌ها را در دست و در آن و در آن دسته از مجریه‌ها را در دست و در آن
مجموعه به نوشتن آنها اقدام خواهم کرد.

[illegible][illegible]

مقدمة الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد الشاكرين الداكرين ، لمعترفين بحملي آلائه و
 حزيل نعمائه ، المستبصرين بنصيره ، المذكرين بتدكيره ، الذين
 تأدوا بشقيقه ، وتهادوا بوفيقه ، واستصاؤوا بأصواته ، وتزودوا من
 أبوابه حتى هجموا بالهداية إلى الدار الآخرة ، وعلموا بعد الجهالة ، واهتدوا
 بعد الضلالة ، فازموا النصد ، ولما يتعدوا السجد ، فبقوا في موضع الإكثار ،
 ويطيلوا في مكان الاختصار ، ويمزجوا بين متباينين ، وجمعوا بين
 متباينين ، فرت مصيب حرم في صوابه ترتيبه له في مراتبه وتزنيه في
 منازله ، فقد مخطئك وعن الرشاد مخطئ ، وصلى الله على أفضل ربيبه وأكمل
 حليقه سيدتنا محمد وآله الطاهرين وسلم

أما بعد : فإني رأيت أن أملي كتاباً متوسطاً في أصول الفقه
 لا ينتهي بتطويل إلى الإملال ، ولا ياخصار إلى الإخلال ، بل يكون

١- ب	المعرف للحد	٢- ج	شصير
٣- ب و ح	المذكر	٤- الف	شقيقه
٥- ب	تهمة	٦- ب	الدارية
٧- ب	أعد	٨- ب و ح	من عثره
٩- ج	دسي	١٠- ج	و
١١- ج	الإملا		

لِلنَّاحِيَةِ بِدَادَا وَلِلْمَصِيرَةِ زَنَادَا وَأُحْصِ مَسَائِلَ الْحَلَالِ وَالْإِسْتِثْنَاءِ وَالْإِسْتِثْنَاءِ
فَإِنَّ مَسَائِلَ الْوِفَاقِ تَقِلُّ الْحَاحَةَ فِيهَا إِلَى دَلِيلٍ .

فَقَدْ وَحَدَّثَ بَعْضُ مَنْ أَفْرَدَ فِي أُصُولِ الْفِقْهِ كِتَابًا ، وَإِنْ كَانَ قَدْ

أَصَابَ فِي كَثِيرٍ مِنْ مَعَايِهِ وَأَوْصَاعِهِ وَمَبَاهِيهِ ، قَدْ شَرَّدَ مِنْ قُبُورِ أُصُولِ

الْفِقْهِ وَأَسْلُوبِهَا ، وَتَعَذَّاهَا كَثِيرًا وَتَحْطَّاهَا ، فَكَلَّمَ عَلَى حَدِّ الْعَالَمِ وَالْطَّنِّ

وَكَيْفَ يُؤَلِّدُ النَّظَرَ لِعَالَمٍ ، وَالْمَرْقِ بَيْنَ وَحُوبِ الْمَسْأَلَةِ عَنِ الْمَسْأَلَةِ ،

وَبَيْنَ حَصُولِ الشَّيْءِ عِنْدَ غَيْرِهِ عَلَى مُقْتَضَى لِمَعْنَاهُ ، وَمَا تَخْتَفِيهِ الْعَادَةُ

وَتَتَفَقُّ ، وَالشُّرُوطُ الَّتِي يُعْمَلُ بِهَا ، كَوْنُ بَحْثِيهِ تَعَالَى دَالًّا عَلَى الْأَحْكَامِ

وَيَخْطَابُ لِرَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْمَرْقِ بَيْنَ بَحْثِهَا بَيْنَ بَحْثِهَا يَفْتَرِقَانِ

أَوْ يَجْتَمِعَانِ ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَلْكَامِ الْإِدْيِ هُوَ مَحْضٌ صَرَفٌ خَاصٌّ

لِكَلَامٍ فِي أُصُولِ الدِّينِ دُونَ أُصُولِ الْفِقْهِ

فَإِنْ كَانَ دَعَا إِلَى كَلَامٍ عَلَى هِدْيَةِ الْمَوْضِعِ فِي أُصُولِ الْفِقْهِ

لَا يُنَبِّهُ وَلَا تُنَبِّهُ إِلَّا بَعْدَ ثَوْتِ هِدْيَةِ الْأُصُولِ ، فَهَيْدِ الْعِلْمَةِ تَقْتَضِي أَنْ يُنَبِّهُكُمْ

عَلَى سَائِرِ أُصُولِ الدِّينِ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا وَعَلَى تَرْتِيبِهَا ، فَوْنُ أُصُولِ

٢- ح شرد

١- ب و ج ل اصول

٤- ح -

٣- ب و ح ع

٦- ح م كلام

٥- ب - بها

٨- ج - فان كان تاليفاً + معاً .

٧- ب كان

٩- ح سكم

الفقه مبنية على جميع أصول لدين مع التأمل الصحيح ، وهذا يوجب علينا أن نبدأ في أصول الفقه بالكلام على حدوث الأجسام وإثبات المجديث وصدقه وجميع أبواب الوحيد ، ثم يجمع أبواب التعديل والسويات ، ومعلوم أن ذلك مما لا يجوز فصلاً عن أن يجب . والحجة في إطارح الكلام على هذه الأصول هي "الحجة" في إطارح الكلام .

على المنظر وكيفية توليده وجميع ما ذكرناه

وإذا كان مضمي ذكر العلم والظن في أصول الفقه اقضى أن يذكر ما يولد العلم ويقضي لظن ويسكن في أصول الأسباب وكيفية توليدها ، قال قصاصاً "ذكرنا" الخطأ الذي هو العمدة في أصول الفقه والمدار عليه أن تذكر "الكلام في الأصوات و" جميع أحكامها ، وهل الصوت جسم أو صفة لجسم " أو عرض ؟ وحاجته إلى المحل " وما يولده ، وكيفية توليده ، وهل الكلام معنى في النفس أو هو حسن الصوت أو معنى يوحد مع الصوت ؟ على ما يقرؤه أو على . فما لا شغل

- | | |
|-------------------------|-----------------|
| ١- ج نامل | ٢- ج جميع |
| ٣- ب جميع أبواب التعديل | ٤- ج متى |
| ٥- ب و ج حجة | ٦- ب حكم |
| ٧ ب معنى | ٨- ب الض والعلم |
| ٩ ب يقضى | ١٠- ج سكن |
| ١١- ج اصعاء | ١٢- ب و ج - ما |
| ١٣- ب تذكر | ١٤- ب - في |
| ١٥- ب جسم | ١٦- ب و ج محل |

بذلك كَيْفَهُ إِلَّا كَأَشْأَلٍ بَمَا أَشْرَبَا إِلَيْهِ مِمَّا تَكْفُّهُ ، وَمَا تَرَكُهُ إِلَّا
 كَتَرَكِهِ^١ . وَالْكَلَامُ فِي هَذَا الدِّيبِ إِمَّا هُوَ الْكَلَامُ فِي أُصُولِ الْفَقْهِ بِالْوَاسِطَةِ
 مِنَ الْكَلَامِ ، فِيمَا هُوَ أُصُولٌ لِأُصُولِ الْفَقْهِ ، وَهُوَ الْكَلَامُ فِي هَذَا الْفَرْقِ ، فِيمَا
 هُوَ مَعَ^٢ مَنْ تَقَرَّرَتْ مَعَهُ أُصُولُ الدِّينِ ، وَتَمُتُّدَتْ ، ثُمَّ تَعْدَا إِلَى تَبَيُّرِهَا
 مِمَّا هُوَ مَنبُئٌ عَلَيْهَا . وَإِذَا كَانَ الْمُخَالَفُ لِمُخَالَفٍ فِي أُصُولِ الدِّينِ ، كَمَا
 أَنَّهُ مُخَالَفٌ فِي أُصُولِ الْفَقْهِ ، أَحْسَنَاهُ^٣ عَلَى الْكُتُبِ الْمَوْصُوعَةِ بِالْكَلَامِ
 فِي أُصُولِ الدِّينِ ، لَمْ يَجْمَعْ^٤ فِي كِتَابٍ وَاحِدٍ مِنَ الْأَمْرَيْنِ
 وَأَقْلُ الْقَائِلِ الْبَاقِي مِنْ مَسَائِلِ أُصُولِ الْفَقْهِ ، مِمَّا لَمْ أَمِيلُ فِيهِ مَسْأَلَةً
 مُقَرَّرَةً مُسْتَوْفَاهُ مُسْتَقِيمَةً مُسْتَقْصَاهُ ، لِاسْتِمَا مَسَائِلِهِ^٥ لِمُهَيِّمَاتِ الْكِبَارِ . فَأَمَّا
 الْكَلَامُ فِي الْإِحْمَاعِ ، فَهُوَ فِي كِتَابِ الشَّافِيِّ وَالذَّهَبِيِّ مُسْتَوْفَى^٦ .
 وَكَذَلِكَ^٧ الْكَلَامُ فِي الْأَحْمَارِ وَالْكَلَامُ فِي الْقِيَسِ وَالِإِحْتِيَادِ تَسْطَاهُ^٨
 وَشَرَحَاهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِ أَهْلِ الْمَوْجِلِ الْأُولَى^٩ .
 وَفَدَّ كُنَّا قَدِيمًا أَمَلْنَا^{١٠} قِطْعَةً مِنْ مَسَائِلِ الْإِحْلَافِ فِي أُصُولِ الْفَقْهِ ،

١- ب و ج : الشاعل وما ٢- ح لتركه

٣- ب فاما هذا ج : واسا ٤- ح و ب : يقع بين ، ودر حاشية الف سيز

٥- ب : الفقه يقع بين (خ ل) : يحاى هو مع

٦- ح اجبه ٧- ح لاصول الفقيه

٨- ب و ج : لم املك ، ودر حاشية ب : لم من ، من

٩- ب : مسائل ١٠- ب : كذا

١١- ح : الاول ١٢- ب : امينا ، ح : اجسا

وَعَلَّقَ عَمَّا دَعَا إِلَى تَعْصِي مِنْ غَيْرِ كِتَابٍ يَقْرَأُ الْمُعْتَقُ عَلَيْهِ مِنْ
مَسَائِلِ الْخِلَافِ عَلَى عَايَةِ الْإِسْتِيفَةِ دَعَا كَثِيرَةٌ وَعَلَّقَ عَمَّا كِتَابُ
الْعَمْدَةِ * مِرَارًا إِلَى تَعْصِي. وَالْحَاجَةُ مَعَ ذَلِكَ إِلَى هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي قَدْ
شَرَعْنَا فِيهِ مَسْأَلَةً ثَامَةً ، وَامْنَعُهُ بِهِ عَمَّهُ . لِأَنَّ طَائِفًا لِحَقِّ مِنْ هَذَا الْعَامِ
يَهْتَدِي بِإِسْلَامِهِ عَلَيْهِ ، فَيَتَّبِعُ مِنْ قَرِيبٍ عَلَيْهِ . وَمَنْ يَقَعِدُ مِنَ الْقَهْقَاهِ مَعَهُ
بَعِيْهِ تَقْلِيدًا أَوْ الْفِي أَصُولِ الْفَنِّ ، يَسْمَعُ بِمَا أَوْضَحْنَاهُ مِنْ نُصْرَةٍ
مَا يُوَافِقُ فِيهِ ، مِمَّا كَانَ لَا يَهْتَدِي إِلَى صُرْتِهِ وَكَشَفِ قَاعِ حُجَّتِهِ .
وَلَا يَجِدُهُ فِي كُتُبِ مُوَابَقِهِ وَمُصَيِّبِهِ وَيَسْتَفِيدُ أَيْضًا فِيهَا بِحَالِهَا فِيهِ ،
إِنَّمَا حَرَزْنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ شَهْرَةً^١ الَّتِي هِيَ عِنْدَهُ حُجَجٌ وَقَرَرْنَا بِهَا ،
وَهَدَيْنَاهَا^٢ ، وَأَعْلَمْنَا مِنْ مَعْبُودِي^٣ وَدَقَائِقِهَا مَا كَانَ مُسْتَوْرًا ، وَإِنْ كُنَّا
مِنْ تَمْدُّ عَاطِفِينَ عَلَى تَقْصِيهِ وَإِبَانَةِ فَسَادِهَا ، فَهُوَ عَلَى كُلِّ حَالٍ مُنْقَسِبٌ بَيْنَ
لَا تُدْرِكُ مَرَدِّ دَيْنٍ مُنْعَيْنِ

فَهَذَا الْكِتَابُ إِذَا أَعَانَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى إِتْمَامِهِ وَإِنْرَامِهِ ، كَانَ بَعِيرَ
 أَطْيَرٍ^١ مِنَ الْكُتُبِ الْمُصَنَّفَةِ فِي هَذَا الْبَابِ ، وَتَمَّ تَعْمُرُهُ فِي تَجْوِيدِ^٢
 وَتَحْرِيرِ وَتَهْذِيبِ ، فَقَدْ يَكُونُ ذَلِكَ فِيمَا سَقَى آيَهُ مِنَ الْمَدَاهِبِ وَالْأَدَلَّةِ ،

- | | |
|----------------|------------------|
| ۱- ب - عبر | ۲- ب - یبری و |
| ۳- ب - المذیل | ۴- ا - امة |
| ۵- ح - المد | ۶- ب - و ح - له |
| ۷- ب - مدد | ۸- ب - ا - اعدا |
| ۹- ب - ستمع | ۱۰- ح - شسته |
| ۱۱- ب - هدیها | ۱۲- ب - روايسا |
| ۱۳- الف - نصر | ۱۴- ب - و ح - من |
| ۱۵- ب - تعريده | |

وَأَيْمًا أَرَدْنَا أَنْ مَدَاهُنَا فِي أَصُولِ الْفَقْهِ مَا اخْتَصَمَتْ لِأَحَدٍ مِنْ مُصَنِّفِي كُتُبِ
أَصُولِ الْفَقْهِ وَأَعْلَى هَذَا قَتِيرٌ مُمْكِنٌ أَنْ يُسْتَمَارَ كَالْأَمَامِ أَحَدٌ مِنْ مُصَنِّفِي
الْكَلَامِ فِي هَذِهِ الْأَصُولِ، لِأَنَّ الْخِلَافَ فِي الْمَذَاهِبِ وَالْأَدَبِ وَالطَّرِيقِ
وَالْأَوْضَاعِ يَتَنَعَّ مِنْ ذَلِكَ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْكَلَامَ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ
الغالبُ عَلَى مَا هُوَ وَالْأَكْثَرُ وَالْأَظْهَرُ أَحَابِسُ اقْتَوَمَ فِيهِ، وَالْعُمُومُ
وَالْحُصُوصُ فِخْلَانِ الْأَمْرِ، وَمَا يَتَمَرَّعُ عَلَيْهِ تَظْهَرُ، وَكَذَلِكَ الْبَيَانُ
وَالْمَحْتَمَلُ وَالْإِجْمَاعُ وَالْأَخْصَارُ وَالْقِيَاسُ وَالْإِجْتِهَادُ مِمَّا خِلَافِيٌّ جَمِيعُهُ
أَظْهَرُ مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى إِشَارَةٍ، فَقَدْ تَحَقَّقَ اسْتِدَادُ هَذَا الْكِتَابِ
بِطَرِيقٍ مُجَدِّدَةٍ لَا سَبْعَانَةَ عَنْهَا شَيْءٌ مِنْ كُتُبِ الْقَوْمِ الْمُصَنِّعَةِ فِي هَذَا
السَّابِقِ وَمَا تَوَفَّقْنَا إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى.

وَقَدْ سَمَّيْنَاهُ ^{١١} بِالذَّرِيْعَةِ إِلَى ^{١٢} أَصُولِ الشَّرِيعَةِ، لِأَنَّهُ سَبَبٌ وَوَصْلَةٌ
إِلَى عِلْمِ ^{١٣} هَذِهِ الْأَصُولِ وَهَذِهِ الْمَقْطَعَةُ فِي التُّبَةِ الْقَرِيبَةِ وَمَا تَنْصَرِفُ
إِلَيْهِ تُفِيدُ هَذَا الْمَعْنَى الَّذِي أَشْرَبْنَا إِلَيْهِ، لِأَنَّهُمْ يَسْمَوْنَ الْحَصْلَ الَّذِي يَحْتَمِلُ بِهِ

- | | |
|---------------------|-------------------|
| ١- ح. اوردا | ٢- ر. و |
| ٣- ر. و. ح. سمع | ٤- ر. و. يرى. |
| ٥- ح. خالف | ٦- ح. بما |
| ٧- ر. ب. كذا | ٨- ح. + في. |
| ٩- ر. و. ح. + يكون. | ١٠- ر. ب. استدا |
| ١١- ر. ب. معددة | ١٢- ر. و. ح. وسنه |
| ١٣- ر. ب. في | ١٤- ر. ب. - عم |

الصَّائِدُ الصَّيْدَ دَرِيْعَةً، وَاسْمُ لَدِرَاعٍ مِنْ هَذَا الْمَعْنَى اشْتَقَّ، لِأَنَّهَا
يَتَوَصَّلُ إِلَى الْأَغْرَاصِ وَالْأَوْطَارِ، وَاللَّدِرَاعُ أَيْضًا صَدْرُ الْقَنَاةِ. وَذَرَعَ
الْفَعْلُ إِذَا غَلَبَ. وَتَلَعَّ مِنْ صَاحِبِهِ الْوَطْرُ. فَإِنْ أُنْصِرِفَ يَعْمُدُ
إِلَى الْمَعْنَى أَيْ ذِكْرُهَا. وَمَا تَوَفَّقْنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ
نُسَبُّ

باب الكلام في الخطاب وأقسامه وأحكامه

إِذَا عَلِمَ أَنَّ الْكَلَامَ فِي أَصُولِ الْعَقِيدَةِ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْحَقِيقَةِ كَلَامٌ فِي أدَلَّةٍ
لِلْعَقِيدَةِ، يُدَلُّ عَلَيْهِ أَنَّ إِذَا تَمَّ مَا يُسَمَّى بِأَنَّهُ أَصُولُ الْعَقِيدَةِ، وَحَدُّهُ لَا يَخْرُجُ
مِنْ أَنْ يَكُونَ مَوْصِلًا إِلَى الْعِلْمِ بِالْعَقِيدَةِ أَوْ مُتَبِّعًا لَهَا وَطَرِيقًا إِلَى مَا هَذِهِ
صَمْتُهُ وَإِلِخْتَارُ يُحَقِّقُ ذَلِكَ وَلَا يَنْزِمُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنْ تَكُونَ
الأدلة والطرق إلى أحكام مروج العقيدة الموجودة في كتب العقيدة، أصولاً
للعقيدة، لِأَنَّ الْكَلَامَ فِي أَصُولِ الْعَقِيدَةِ إِنَّمَا هُوَ كَلَامٌ فِي كَيْفِيَّةِ دَلَالَةِ مَا يُدَلُّ
مِنْ هَذِهِ الْأَصُولِ عَلَى الْأَحْكَامِ عَلَى طَرِيقِ الْجَمْعِ دُونَ التَّحْصِيلِ، وَأدلة

٢- ح - اوضحه

٤- ب و ح - اسمي

٦- ب - كلامه

٨- ب - للاختيار يحقق

١٠- ب و ج - يكون

١- ب - لصعد

٣- ب - و

٥- ب و ج - ب

٧- ب - و

٩- ب - من

الفقهاء إنما هي على تعيين المسائل، والكلام في الجملة غير الكلام في التتصيل.

وإذا كان مدار الكلام في أصول الفقه إنما هو على الخطاب وجب أن تبدأ بذكر أحكام الخطاب.

والخطاب هو الكلام إذا وقع على بعض الوحد، واس كل كلام خطأ، وكل خطاب كلام، والخطاب يقع في كونه كدلت في إرادة المعاطب لكونه خطأ، من هو خطاب له ومتوجهاً إليه والذي يدل على ذلك أن خطاب قد يواوئه في جمع صته من وحد وحدوث وصيغة وترتيب، ليس خطاب، ولا تد من أمر ريد به كان خطاباً، وهو قصد المعاطب، ولهد قد يسمع كلام الرجل جماعة، ويكون الخطاب لبعضهم دون بعض لأجل قصد الذي أشار إليه المخصص لبعضهم من بعض، ولهد حاراً، كنم لتأم، ولم يحز أن يعاطب، كما لم يحز أن يأم وينهى.

ويقيم الخطب إلى قمين مهمل ومستمع والمهمل مالم يوضع

١- ح - العصب در هاشم در سجا نوشته است تعريف الخطب

٢- بوح ومتوجه ٣ ب تواوئه

٤ ح صة ٥ ح - و

٦- ح جماعت ٧ بوح خطب

٨ ح و ب دون دالف سر (ح.)

٩- در هاشم در سجا نوشته است: أقسام الخطب

١٠- الف دومتن: لكلام، ودر هاشم: الخطب

في النعم التي أضف أنه مهمل إليها شيء من المعاني، والعوائد . و
أما المستعمل : فهو الموصوع لمعنى . أو فائدة . ويتقسم إلى قسمين .

أحدهما : ماله معنى صحيح وإن كان لا يحدد فيما سمي به كبحر

الألقاب مثل قولنا : زيد وعمرو . وهذا القسم جمته القوم بدلا من

الإشارة ولهذا لا يستعمل في الله تعالى . والفرق بين المفيدان اللقب

يجوز تبديله وتغييره ، والنعم على ما هي عنه ، والمفد لا يجوز ذلك فيه .

ولهذا كان الصحيح أن لفظة شيء ليست لقباً بل من قسم مفيد

الكلام ، لأن تبديلها وتغييرها لا يجوز ، والنعم على ما هي عليه * .

وإنما لم يقد لفظة شيء ، لإشراك جميع المعلومات في معناها ،

فتعددت فيها طريقة الإبانة والتمييز . فلا مبر يرجع إلى غيرها لم

يقد ، ولقب لا يحد الأمر^{١٢} يرجع إليه

والقسم الثاني من القسم المتقدم . هو المفيد الذي يقتضي الإبانة .

وهو على ثلاثة أضرب . أحدها : أن يبين^{١٣} نوعاً من نوع ، كقولنا :

١ ح : شيء .

٢ ب . و .

٣ الف : لاسم

٤ ب : بين ، و در حاشية تعبیه و ح

تغييره وتبدله

٥ ب - و ج - ملها

٦ ب . شي

٧ ح : هي

٨ ب : هو .

٩ ج : مفيداً

١٠ ب : فتعددت .

١١ ب : ثم

١٢ ب : لا يحد شيء

١٣ ب : لا يبين شيء

لون . وكون . واعتقد . وإرادته . وثانيها أن يُتيسر حساً من جنس
كقولنا : جوهر ، وسواد ، وجود ، وتأليف . وثالثها أن يُتيسر عيناً من
غير كقولنا : عالم ، وقادر ، وأسود ، وأبيض .

البحث في الحقيقة والمجاز

وَيَقْبَسُ الْمُبْدُ مِنْ الْكَلَامِ بِسَبْعِ حَقِيقَةٍ وَمَجَازٍ . وَتَقْطُ
الموصوف بأنه حقيقة هو ما اريد به ما وضع ذلك ليقط لإفادته إما في
لغة ، أو عرف ، أو شرع . ومتى تمت ما حدثت به الحقيقة وحدثت لما
ذكرناه أسلم وأبعد من القدح . وحدث المجاز هو ما تقط الذي اريد به
ما لم يوضع لإفادته في لغة ، ولا عرف ، ولا شرع .

ومن حكم الحقيقة وجوب حجبها على باهرها إلا بسبيل والمجاز
بالعكس من ذلك ، بل يجب حجبها على ما اقتضاه الدليل ووجه
في ثبوت هذا الحكم الحقيقة أن لمواضعة قد جعلت طاهرها للفائدة
المخصوصة ، فإذا خاطب الحكماء قوم بلغتهم وجرّد كلامه عما يقتضي

١ - ح - شين
٢ - ابن عنوان في مصحح سبأ ودر هيچات
درسخ نيست ، منها در حاشيه نسخه الف است «في الحقيقة والمجاز»
٣ - ب : به الحقيقة ، ح - و : ب ، وحدث .
٤ - ح و ب وسخه من الف : المدوح
٥ - ب : و
٦ - ج : لا .

المدول عن ظاهره . فلأنه من أن يريد ما يقتضيه المواصفة في تلك النقطه التي تستعملها .

ومن شأن الحقيقة أن تحرر^٢ في كل موضع تثبت فيه فائدتها من غير تخصيص ، إلا أن يعرض عارض سمعي يمنع من ذلك . هذا إن لم يكن في الأصل مع الحقيقة وضعت ليعيد معنى في جنس دون جنس ، نحو قولنا : أنتق . فإنه بعد اجتماع لوتين معتدلين في بعض الدواب دون بعض . لأنهم يقولون فرس أنتق . ولا يقولون تور أنتق .

وإنما أوحنا اطراد الحقيقة في فائدتها ، لأن المواصفة تقتضي^٣ ذلك . والعرض فيها لا يسم^٤ إلا بالاطراد . فبولم يجب^٥ تسميته^٦ كل من فعل العصب^٧ أنه صارب^٨ ، نقص ذلك القول بش أهل الامة إنما سمو^٩ الصارب صاربا ، لوقوع هذا الحدث امخصوص الذي هو الصارب منه .

- | | |
|--------------|----------------------|
| ١ ب | ٢ ب و ح : يقتضيه |
| ٣ الب : تحرر | ٤ ب : تثبت |
| ٥ ب : سمع | ٦ ب : من |
| ٧ ب : دا | ٨ ح : ليعيد |
| ٩ ح : الدواب | ١٠ الب : ثوب (ح ل) |
| ح : نقصي | ١٢ ج : يجب |
| ١٣ ح : سمع | ١٤ ب و ح : يسمون |

و' إِنَّمَا اسْتَنْشَيْنَا الْمَنْعَ السَّمْعِيَّ^١ لِأَنَّهُ رُبَّمَا عَرَضَ فِي إِحْرَاءِ الْأَسْمَاءِ عَلَى بَعْضِ مَا فِيهِ فَائِدَتُهُ مُفْسَدَةٌ. فَتَقَحُّ إِحْرَائُهُ. فَمَنْعُ^٢ السَّمْعِ مِنْهُ ، كَمَا قُدِمَا فِي تَسْمِيَّتِهِ - تَعَالَى - دَنَاهُ فَاصِلٌ^٣ .

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْحَقِيقَةَ يَجُوزُ أَنْ يَقِلَّ اسْتِعْمَالُهَا. وَتَتَغَيَّرَ حَالُهَا فَتُصِيرُ كَالْمَجَازِ. وَكَذَلِكَ الْمَجَازُ غَيْرُ مُتَّبَعٍ أَنْ يَكْثُرَ اسْتِعْمَالُهُ فِي الْعَرَبِ^٤ فَيَنْجَحَ بِحُكْمِ الْحَقَائِقِ. إِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ ، مِنْ حَيْثُ كَانَ^٥ إِحْرَاءُ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ عَلَى فَوَائِدِهَا فِي الْأَصْلِ لَيْسَ بِوَاحِدٍ . وَإِنَّمَا هُوَ بِحَسَبِ الْإِخْتِيَارِ. وَإِذَا صَحَّ فِي أَصْلِ اللَّغَةِ التَّصْيِيرُ وَالتَّمْدِيلُ^٦ ، فَكَذَلِكَ^٧ فِي فُرْعِهَا^٨ ، وَالْمَنْعُ مِنْ جَوَازِ ذَلِكَ مُتَعَدِّدٌ. وَإِذَا كَانَ حَائِزًا ، فَتَقْوَى مَا ذُكِرَ فِي وَقُوعِهِ وَحَصُولِهِ أَنْ قَوْلَنَا: غَالِطٌ^٩ ، كَانَ فِي الْأَصْلِ اسْمٌ لِلْمَكَابِ الْمُطْمَئِنِّ^{١٠} مِنَ الْأَرْضِ ، ثُمَّ^{١١} غَلَبَ عَلَيْهِ الْإِسْتِعْمَالُ الْعَرَمِيُّ ، فَانْتَقَلَ إِلَى الْكِبَايَةِ عَنْ قِضَاءِ الْحَاجَةِ وَالْحَدِيثِ الْمُحْصُوصِ ، وَلِهَذَا لَا يُفْهَمُ مِنْ إِطْلَاقِ هَذِهِ النِّقْطَةِ فِي الْعَرَفِ إِلَّا مَا ذَكَرْنَاهُ ، دُونَ مَا كَانَتْ

١ - ب : السمع .

٢ - ب : ومنع .

٣ - ج : العرف .

٤ - ج : هذا .

٥ - ج : عرما .

٦ - الف : استصان .

١ - ج - و .

٢ - ب : فيمنع .

٣ - ب : فتصير .

٤ - ج - كان .

٥ - ب : عدلت - قل .

٦ - ج : عادة .

٧ - ب : ثم .

عليه في الأصل وإنما استشهدهم على ذلك بالصلاة والعيام ، وأن
المفهوم في الأصل من لفظة الصلاة المدعى ، ثم صار يعرف شرع
المعروف سواء ، وفي نصيب لا مصاد ، ثم صار في شرع لما
كان بجائمه ، فإنه يصف ، من حيث أمكن أن يقال إن ذلك ليس
يقين ، وإنما هو حصيص ، وهذا عزمكم في لفظة اعطى .

وأقوى ما يعرف به كون هذه حقيقة هو أن أهل اللغة ، وتوحيدهم
على ذلك ، أو يكون معلوم من حاجتهم ضرورة

ويشود في القوة أن يستعملوا لفظة في بعض الفوائد ، ولا تدلوا
على أنهم متجاوزون بها مستعمرون لها ، فاستعملوها حقيقة ، وهذا
نقول ، إن ظاهر استعمال أهل اللغة لفظة في شيء دلالة على أنها
حقيقة فيه ، لا أن سماعا ، قل عن هذا ظاهر

وقد قيل فيما يعرف به حقيقة أشياء غيرها عليها إذا تدلتها

- | | | |
|----|------|------|
| ١ | بوصح | بوصح |
| ٢ | بوصح | بوصح |
| ٣ | بوصح | بوصح |
| ٤ | بوصح | بوصح |
| ٥ | بوصح | بوصح |
| ٦ | بوصح | بوصح |
| ٧ | بوصح | بوصح |
| ٨ | بوصح | بوصح |
| ٩ | بوصح | بوصح |
| ١٠ | بوصح | بوصح |
| ١١ | بوصح | بوصح |
| ١٢ | بوصح | بوصح |

حق استعمل - طعن ، وفيها قدح . وماذا كرهنا بعد من تشبهه .

وَيَمْضِي فِي كِتَاب كَثْرًا أَنْ لِمَحَارَ لَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ
الَّذِي اسْتَعْمَلَهُ فِي أَهْلِ شَعْبِهِ مِنْ عَمْرِ تَعَدُّ لَهُ . وَلَا يَدْ مِنْ تَحْقِيقِ هَذَا
الْمَوْضِعِ فَإِنَّهُ تَلْيِيسٌ^٢ .

وَالَّذِي يَجِبُ أَنْ نَكُونَ لِمَحَارَ مُسْتَعْمَلًا فَمَا سَنَعْمَلُهُ فِي أَهْلِ
الشَّعْبِ أَوْ فِي بَوَاحِ وَقَبِيلِهِ . أَلَا تَرَى^٣ أَنَّهُ لَمَّا حَدَّثُوا الْمَصْصِفَ ، وَأَقَامُوا
لِلْمَصْصِفِ بِأَمْرِ مَقَامَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَنَسَّأَلُ قَرْيَةَ الَّتِي كَتَمَتْهَا وَالْمَعِيرَ
الَّتِي أَقْبَمَتْ^٤ فِيهَا . . . أَشْعَرُوا^٥ أَنْ حَدَّثَ الْمَصْصِفَ تَوْسَعًا حَائِزًا ، فَسَاعَ
إِنَّا أَنْ نَقُولَ * سَبِيلُ الْمَنَازِلِ الَّتِي رَلْنَاهَا ، وَالْخَيْلِ الَّتِي رَكَبْنَاهَا ، [٥٥]
عَنِ هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي لِحْدَفٍ . وَلَمْ وَصَفُوا^٦ سَبِيلَ^٧ هَذِهِ حِمَارَ تَشْبِيهِ^٨
لَهُ فِي تَلَادِهِ . وَالْحَوَادِ بِالْمَحَارِ تَشْبِيهِ لَهُ فِي كَثْرَةِ عَطَائِهِ ، حَارَا
يَصِفُ الْمَسَدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ مِنَ الْأَوْصَادِ أَمِينُهُ^٩ عَنْ عَدَمِ الْبِطْنَةِ ، وَقَوْلُ
إِنَّهُ ضَحْرُهُ . وَإِنَّ جِمَادَ . وَمِثْلُهُ ذَلِكَ وَلَمْ أَخْبَرُوا^{١٠} عَنِ الشَّيْءِ

- | | |
|-------------------------|---|
| ١ - ب و ح ، أشه | ٢ - ب : استعماله در هاشم ب در اسحا |
| و شته است | عقيق معنى قولهم المحار لا يستعمل في غير مواضع |
| ٣ - ب ميس و ح ميس | ٤ - ب : فيه |
| ٥ - ح : ها | ٦ - ح : وصفوا |
| ٧ - ب البلد | ٨ - ب : ه |
| ٩ - ب المسية و ح المسية | ١٠ - ب : لم يروا |

اسم ما قارنه فى بعض المواضع . فقف ، مثل ذلك للمقاربة فى موضع آخر . الأثرى أنهم قالوا سبى ثمرته فى قرية مصرية ، وتعدىها إلى غيرها بلا شبهة للمشاركة فى المعنى وكذلك فى النوع والقبيل . وليس هذا هو القياس فى لغة الخطر . كما أن ذلك قياس فى تعدى من الواحد فى لغة

وتعدى تعدى أن صروب محارات الموجودات الآن فى لغة لم يستعملها القوم صرة واحدة فى حال واحدة ، بل فى زمان مدرمان ، ولم يخرج من استعمال ذلك . ما لم يكن فيه استعمالاً عن قانون اللغة ، فكذلك ما ذكرناه .

واعلم أن خطابات الأقسام إلى العربى ، وعربى ، وشرعى . وخطاب من مراتبه وكيفية تقديمه على بعض . حتى يفسد ذلك فيما رُد منه . تعالى . من الخطاب

وحسن القول منه أنه رد ورد منه . تعالى . خطاب . وليس فيه عرف ، ولا شرع . وخطاب حمله على وضع لغة الأصل .

١ - ب و ج : قاربه .

٢ - ب و ج : للمقاربة .

٣ - ب : قالوا ، وبجاءى من سبيل است .

٤ - ج : الموجودة .

٥ - ب : و .

٦ - ج : فسد .

في كونه وضع ، وعرف . وحب حمله على العرف دون أصل
الوضع ، لأن لعرف صانع أصل الوضع . وكما سيج له والمؤثر فيه .
فإذا كان هناك وضع ، وعرف . وشرح . وحب حمل الخطاب
على أشرف دون الأمرين عند كونه . معناه أي ذكره . ولأن
الأسماء الشرعية صادرة عنه . فعرفى مجزئ الاحكام في أنه
لا يتعدى عنها .

وعنه أن الناس قد طؤو في فهم الكلام . وورد بعضها في
أصول الفقه لاحكامه .

وأنحصر ما فهم كلامهم منه . أنه إما أن يكون خيراً
أو مأموراً بمعنى خير . وعند شافى يمتد دخول جميع أقسام الكلام
تحت ذكره . لأن الأمر من حيث ذلك على أن الأمر مريد إيجابيه .
كان في معنى خير . ونهى . إما كان محالاً لأن شافى كاره لما هو
عنه . فمعناه معنى خير . ولأن المحال غير ممكن أن يعرفه حال نفسه .
أو حال غيره . وغيره حال غيره يكون الخير دون الأمر . وتعرفه حال
نفسه يكون بالأمر ونهى . وبما حاز أن يكون خير .

ب	مالك	٢	لغة
ج	اسماء	٣	عن
د	حوت معدل بوالخير (ج)	٤	و
هـ	ب	٥	جميع

واعلم أنَّ المفيد من الأسماء بما أنَّ يختص بعين واحدة ولا يتعداها ،
أو يكون مفيداً لما زاد عليها . فمثل الأول قولنا : إلهٌ وقديمٌ وما جرى
مجرى ذلك مما يختص به القدرُ تعالى ولا يُشاركه فيه غيره . فثما ما
يُفيدُ أسماء كثيرةً فيقسمُ في قسمين . إما أن يُفيدَ في الجمع
وادة واحدة . أو أن يُفيدَ فوائد مختلفةً فمثل الأول قولنا : لونٌ و
إسأل . ومثل الثاني قولنا : قرأٌ وعينٌ . وحاريةٌ

ومن خالف في حوار وفوق لاسم على مجتبهين أو على صدين .
لا يفتى في خلافه . جروحه عن الظاهر من مذهب أهل اللغة .
وأنه غير متمنع أن يراد نقطة واحدة في الحال الواحدة
من المعين^١ الواحد المعين لمختص وأن رادها يجب حقيقة والمجاز^{١٠}
يخالف ما حكى عن خالف في ذلك من أبي هاشم وغيره والذي يدل على
صحة ما ذكرناه أن ذلك لو كان متمنعاً لم يتحل امتناعه^٢ من أن يكون

١ - الف : تشاركه

ح : - قول

٢ - الف : فتقسم .

٣ - الف : تعد

٤ - ح : - قولنا .

٥ - ب : و

٥ - ح : + و

٦ - ب : فرد ، ح : فرد

١٠ - الف : - في الحال الواحدة

٩ - ب : و -

١٢ - ب : امتناعه

ب : و ح : ليعتر

لِأَمْرٍ يَرْجِعُ إِلَى الْمُعْتَبَرِ . أَوْ لَمَّا يَمُودُ فِي مَدْرَةٍ . وَمَا يَسْتَحِيلُ لِأَمْرٍ
يَرْجِعُ إِلَى الْمُعْتَبَرِ . تَجِبُ اسْتِحْدَافُهُ مَعَ فَقْدِ لُغَةِ كَمَا أَنَّ مَا صَحَّ
لِأَمْرٍ يَمُودُ إِلَيْهِ . تَجِبُ صَحَّتُهُ مَعَ ارْتِفَاعِ امْتَارِهِ . وَفَدِ عَيْمًا أَنَّهُ
يَصَحُّ مِنْ أَحَدِهِمَا أَنْ يَقُولَ لِعَدْرِه لَا تَكْجِجْ فَاكْجِجْ نَوَا . وَوَيْرِدُهُ لَا
تَعْقُدْ عَنِ مَنْ عَقْدَ عَمَهُ وَلَا مِنْ وَطْأِهِ . وَيَقُولُ أَنَّهُ مَبْرُورٌ بِأَمْسَتْ
أَمْرًا تَكْ فَاغْدِ الظَّهَارَةَ . وَيُرِيدُهُ جَمَاعٌ وَتَمَسُّ مَدْرَةٌ كَب
مَحْدًا قَتَوُصًا . وَيُرِيدُ جَمْعَ الْأَحْدَثِ وَإِذَا حَرَسَ مَدْرَتَيْنِ
فِي أَحَدِهِمَا لَوْ حِدَةً . فَحَوْرُ مَدْرَةٍ يُرِيدُ مَدْرَتَيْنِ وَمَا لَمَدْرَةٍ وَلَا مَدْرَةٍ
مِنْ حَيْثُهَا يَقْتَضِي تَعْدِيرُكَ . لِأَنَّ مَعْنَى مَحْدَتَيْنِ فَاغْدِ مَدْرَتَيْنِ
بِمَدْرَةٍ فِي وَصْفٍ تَقْدِيرُهُ عَمَهُ . وَلَا مَدْرَةٍ مِنْ أَرْدُودِهِ . وَ
كَذَلِكَ إِذَا اسْمَعَلْتَ هَدِيَّةً عَطَاةً فِي أَحَدِهِمَا مَحْدَرًا شَرِبَ أَوْ
عَرَفَ . فَمِنْ مَمْتَنِعٍ أَنْ يَرَادَ مَدْرَةٌ وَاحِدَةً . لِأَنَّهُ لَا فِي وَلَا تَمَاعٍ

١ - ب - ج - م - ن - ه - و - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز

٢ - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز

٣ - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز

٤ - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز

٥ - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز

٦ - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز

٧ - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز - ح - ط - ث - د - ذ - ر - ز

وإنما لا يجوز أن يريد باللفظة الواحدة الأمر والنهي، لتنافي موصفتيهما،
لأن الأمر يقتضي إرادة المنور به، والنهي يقتضي كراهة المهي عنه،
ويستحيل أن يكون مراد كراهة بشيء الواحد عنى الوجه الواحد.
وكذلك لا يجوز أن يريد باللفظة الواحدة لاقتصار عنى الشيء وتعديه،
لأن ذلك يقتضي أن يكون مراداً بشيء، وإن لا يريد

وقولهم لا يجوز أن يريد باللفظة الواحدة * استعمالها فيما
وُصفت به والعدول بها عنه، وُضعت له، ليس بصحيح، لأن المنكيتم
بالحقيقة وحده ليس يجب أن يكون قاصداً إلى ما وضعوه وإلى ما لم
تضعوه، بل يكفي في كونه متكاملاً حقيقة، أن يستعملها فيما وُضعت
له في ذاته، وهذا القدر كاف في كونه متكاملاً بالصفة من غير حاجة

إلى قصد استعمالها فيما وضعوه، وهذه جملة كافية في إسقاط الشبهة
واقتران أن المرص في أصول الفقه التي تنبأ أن مدارها إنما هو على
الخطاب، وقد ذكر، مهم أقسامه، وما لا بد منه من أحواله، - لما كان
لا بد فيه من العلم بحكام الأفعال، ليفعل ما يجب فعله، ويجتنب

ب و ج : اللفظ الواحد

٢ - ب و ج : كراهية

٣ - ب و ج : كراهية

٤ - ب و ج : لا

٥ - ب و ج : اللفظ الواحد

٦ - ب و ج : اللفظ الواحد

٧ - ب و ج : اللفظ الواحد

ما يجب احتسابه، وخبائرٌ تُشعرُ إلى عدم ما هو، و" ما يشتهيه " به من
الطريق. وما يقتضى كل واحد منهما من دلالة أو أمارة، بخبر قول: "إن
الجميل معقولة في هذه المواضع كقوله

فما لأفعال وأحكامها ومراسمها، فسبحي، تقول فيه من هذا
الكتاب عند كلاء على أفعال نسى - ص ع - وكيفية دلالتها بذكر الله
- تعالى - ومثبه

واعلم أن عدم ما أفحصي - يكون - نفس. وهذه حالة معقولة جديدة،
الإسكان من نفسه عند المشاهدة. ويفرق فيه " من خبر نسى - ص
ب" ريداً في أذار وحصر عمره "ن ما" هذه حالة. لا تدمن
كوبه اعتقاداً يتعقّب نسى، على ما هو، و" إن لم يخز" إدخال
ذلك في حيد العلم، لأن جدد يجب أن يميز " لمحدود، ولا
يجب أن يذكر في حمة ما يُشار كفه فيه ما حافه، ولئن حارلنا أن

١	ج	٢	ب
٢	الف	٣	ج
٤	ب	٤	ج
٥	ب	٥	ج
٦	ب	٦	ج
٧	ب	٧	ج
٨	ب	٨	ج
٩	ب	٩	ج
١٠	ب	١٠	ج
١١	ب	١١	ج
١٢	ب	١٢	ج
١٣	ب	١٣	ج
١٤	ب	١٤	ج

نقول في حجة العلم: إنه اعتقادُ لشيءٍ على ما هو به مع سكوب النفس
واعتدال، سائر آراء، بقوله اعتقاد، من سائر الأحاسيس، ويشأوله
لمعتقد على ما هو به، من جهة وسكوب النفس، من التقيد، فلا
جواز أن تقول في حجة عرض، آتية عن الجوهر ويوجب حالاً
معي، لشيء، ما يوجب حالاً محلي ويحل القلب ولا يوجب إياه،
لشيء منا يحل بحوارح.

والعلم يقسم إلى قسمين، أحدهما: لا يتمكّن العالم به من
فيه عن شيء، شبهة بن الفرد، وإن شئت قلت الأمر يرجع
إليه، وإن شئت قلت عن حيل من أحداث والقسم الآخر: يتمكّن من
فيه عن شيء على محض لوجوده، والقسم الأول على ضربين أحدهما
مقطوع على أنه علم ضروري ومن فعل الله - تعالى - فسا، كعلم
بالحشديات وكثير ما يكمل به لعقل من ادوم، والقسم الثاني:

- | | |
|--------------------------|----------------------|
| ١ - بوج: ح | ٢ - بوج: ح |
| ٢ - لب: شأوله، وج: شأوله | ٣ - بوج: قول |
| ٤ - ب: عرض | ٤ - ج: لشيء |
| ٥ - بوج: من | ٥ - ب: وسه، وج: لشيء |
| ٦ - ب: لشيء، وج: لشيء | ٦ - ب: إلى |
| ٧ - ب: ح | ٧ - ب: ح |
| ٨ - ج: حقه | ٨ - بوج: شبهة |
| ٩ - ب: أحدهما | ٩ - ب: و |
| ١٠ - ج: كلب | |

مشكوك فيه ويجوز أن يكون ضروريًا من فعل الله^٢ فمما كما يجوز
أن يكون من فعله كما أنه منجبر الإحسان عن^٣ ائتمان والحوادث
الكبار وهذا مما يستقصى في الكلام على لأحمار من هذا الكتاب
يمون الله ومشيئه. و^٤ إما شرطه مذكوره من الشروط، احترازًا من
اعلم المكتسب إذا قاربه علم ضروري، ومتعقبه واحد. وأما العلم
الذي يمكن فيه عن العلم على الشروط الذي ذكره، فهو مكتسب،
ومن شأنه أن يكون من فعله، لا من فعل غيره، فمما^٥ وم هذا من
قسام العلوم، ضرورية، وما يفرغ عنه، غير محتاج إلى معنى هذا الكتاب
والنظر في الدلالة على الوحد الذي تدل عليه، يجب عنده العلم^٦
يحصي لامحالة. وهذا تقرر كذب لمن يظن في أصول الله^٧ ولا
حاجة له ماسة لا يتم ما قصده من أصول الله^٨ إلا بها. لا أن يحقق^٩
كمية كون النظر سبيل العلم وشروط^{١٠} تولده.

١	ب	و	٢	ح	عالي
٣	ب	على	٤	ب	اب
٥	ب	و	٦	ب	ب
٧	ب	و	٨	و	ج
٩	ب	و	١٠	ب	و
١١	ب	و	١٢	ب	و
١٣	ب	و	١٤	ب	و
١٥	ب	و	١٦	ب	و
١٧	ب	و	١٨	ب	و
١٩	ب	و	٢٠	ب	و
٢١	ب	و	٢٢	ب	و
٢٣	ب	و	٢٤	ب	و
٢٥	ب	و	٢٦	ب	و
٢٧	ب	و	٢٨	ب	و
٢٩	ب	و	٣٠	ب	و
٣١	ب	و	٣٢	ب	و
٣٣	ب	و	٣٤	ب	و
٣٥	ب	و	٣٦	ب	و
٣٧	ب	و	٣٨	ب	و
٣٩	ب	و	٤٠	ب	و
٤١	ب	و	٤٢	ب	و
٤٣	ب	و	٤٤	ب	و
٤٥	ب	و	٤٦	ب	و
٤٧	ب	و	٤٨	ب	و
٤٩	ب	و	٥٠	ب	و
٥١	ب	و	٥٢	ب	و
٥٣	ب	و	٥٤	ب	و
٥٥	ب	و	٥٦	ب	و
٥٧	ب	و	٥٨	ب	و
٥٩	ب	و	٦٠	ب	و
٦١	ب	و	٦٢	ب	و
٦٣	ب	و	٦٤	ب	و
٦٥	ب	و	٦٦	ب	و
٦٧	ب	و	٦٨	ب	و
٦٩	ب	و	٧٠	ب	و
٧١	ب	و	٧٢	ب	و
٧٣	ب	و	٧٤	ب	و
٧٥	ب	و	٧٦	ب	و
٧٧	ب	و	٧٨	ب	و
٧٩	ب	و	٨٠	ب	و
٨١	ب	و	٨٢	ب	و
٨٣	ب	و	٨٤	ب	و
٨٥	ب	و	٨٦	ب	و
٨٧	ب	و	٨٨	ب	و
٨٩	ب	و	٩٠	ب	و
٩١	ب	و	٩٢	ب	و
٩٣	ب	و	٩٤	ب	و
٩٥	ب	و	٩٦	ب	و
٩٧	ب	و	٩٨	ب	و
٩٩	ب	و	١٠٠	ب	و

وَأَمَّا ظَنُّهُ فَهُوَ مَا يُقَوَّى كَوْنُ مَا ظَنَّهُ عَنِ مَا يَسْأَلُهُ لَظُنُّهُ ، وَبِ
حُجُومٍ خِلَافَهُ فَأَلْهَى يُسْتَنُّ بِهِ الظَّنُّ التَّقْوِيَّةَ وَالْمُتَحَرِّجَ ، وَلَا مَعْنَى لِنَحْقِيقِ
كَوْنِ الظَّنِّ مِنْ غَيْرِ قَبِيلٍ لِعَقْدِهِمَا ، وَبِإِذَا كَانَ ذَلِكَ هُوَ الصَّحِيحُ ،
لَا تَلَا حَاجَةً تَمَسُّ إِلَى ذَلِكَ

وَهُ يَحْصُلُ عِنْدَهُ الظَّنُّ يُسَمَّى إِمَارَةً

وَيُعْطَى فِي الْكَلِمِ كَثِيرًا ، أَنْ حَصُولُ الظَّنِّ عِنْدَ الظَّنِّ فِي
لَا مَارَهُ أَيْسَ حُجُومٍ عَنِ الظَّنِّ ، كَمَا يَقُولُهُ فِي الْعِلْمِ الْحَاصِلِ عِنْدَ
ظَنِّهِ فِي الدَّلَالَةِ ، لِيَحْتَرِهُ تَمَاضٍ فِي الْأَمَارَةِ لَامِحَةً نَفْوَ تَدَاعَى
وَسَبَّ ذَلِكَ وَصَحَّ ، لِأَنَّهُمْ إِنَّمَا يَعْتَمِدُونَ فِي ذَلِكَ عَلَى اخْتِلَافِ
أَشْيَاءٍ مِنْ مِثْلِهِ ، وَالْأَمْرُ وَحْدَهُ ، وَهَذَا يَبْطُلُ بِاخْتِلَافِ لَعَقْلِهِ ، فِي
الْإِعْتِقَادَاتِ وَالْدَّلَالَةِ وَاحِدَةٌ ، وَدَرَكُوا اخْتِلَالَ الشُّرُوطِ وَأَنَّ عِنْدَ
كَأَمْرِهَا يَحْتَاجُ أَعْلَامَ ، ثُمَّ كُنْ يَقَالُ مِثْلُ ذَلِكَ بَعِيهِ فِي تَطْبِيرِ فِي

- | | |
|--|---|
| ٢ - ب : وَلَيْ | ج ف |
| ٣ - ب : كَانِ | ٢ - ب : مَا |
| ٤ - ج : وَ | ٤ - ب : وَ |
| ٥ - ج : وَرَسَا سَيِّ دَلَالَةٍ وَلاَ وَ | ب : حَصَن |
| ٦ - ب : كَثِيرَةٌ | أَمْرُ الدَّلَالَةِ مَا يَحْصُلُ عِنْدَهُ الْعِلْمُ |
| ٧ - ج : عَوْلُهُ | ج : وَ |
| ٨ - ب : فِي اسْطَر | ١٢ - ب : اخْتِلَافٌ ، (خ ل) . |

الأمانة وتحقيق ذلك أيضا مما لا يحتاج إليه ههنا لأن الأعراس
في أصول الفقه ^٢ تسمى بدوياً

وَبِإِنْ قِيلَ مَا دَلِيلُكَ عَلَى أَنَّ تَكْوِيْفَكَ فِي أَصُولِ الْمُتَقَدِّمِ نَهَاهُ
عَنِ الْمَعْلُومِ دُونَ إِمْلَائِ الشَّيْءِ بِالنَّظَرِ وَإِدْكَتَهُمْ تَحْوِيلُ أَنْ تَكْوِيْفَكَ
الْأَشْرِيْعَ تَكْوِيْفُ شَيْءٍ أَفْضَلُ رُجْعٍ إِلَى الْأَمْرَةِ فَلَا كُنْ تَكْوِيْفُ فِي
أَصُولِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا دَلَّ

قلنا ليس كل أصول الفقه يجوز فيه أن يكون الحق في جهة
مختصة بل لأن قول بأن حوزة في كون لأمر أمر ما هو ردة
المنزوية وأنه لا يتعلق بهت صحت العمل في نفسه وإنما - تعالى - لا
يجوز أن يرد له صفة رتبة على حسبه ولا نسخ شيء قبل
وقت بعده وما أشبه ذلك وهو أصاب والأكثر فلا يجوز أن
يكون الحق فيه إلا واحد كما لا يجوز في أصول الديانات أن
يكون الحق إلا في واحد

- | | | | |
|----|--------|----|--------|
| ۱ | ب : وح | ۱ | ح : وح |
| ۲ | ب : وح | ۲ | ح : وح |
| ۳ | ب : وح | ۳ | ح : وح |
| ۴ | ب : وح | ۴ | ح : وح |
| ۵ | ب : وح | ۵ | ح : وح |
| ۶ | ب : وح | ۶ | ح : وح |
| ۷ | ب : وح | ۷ | ح : وح |
| ۸ | ب : وح | ۸ | ح : وح |
| ۹ | ب : وح | ۹ | ح : وح |
| ۱۰ | ب : وح | ۱۰ | ح : وح |
| ۱۱ | ب : وح | ۱۱ | ح : وح |
| ۱۲ | ب : وح | ۱۲ | ح : وح |
| ۱۳ | ب : وح | ۱۳ | ح : وح |
| ۱۴ | ب : وح | ۱۴ | ح : وح |
| ۱۵ | ب : وح | ۱۵ | ح : وح |
| ۱۶ | ب : وح | ۱۶ | ح : وح |
| ۱۷ | ب : وح | ۱۷ | ح : وح |
| ۱۸ | ب : وح | ۱۸ | ح : وح |
| ۱۹ | ب : وح | ۱۹ | ح : وح |
| ۲۰ | ب : وح | ۲۰ | ح : وح |
| ۲۱ | ب : وح | ۲۱ | ح : وح |
| ۲۲ | ب : وح | ۲۲ | ح : وح |
| ۲۳ | ب : وح | ۲۳ | ح : وح |
| ۲۴ | ب : وح | ۲۴ | ح : وح |
| ۲۵ | ب : وح | ۲۵ | ح : وح |
| ۲۶ | ب : وح | ۲۶ | ح : وح |
| ۲۷ | ب : وح | ۲۷ | ح : وح |
| ۲۸ | ب : وح | ۲۸ | ح : وح |
| ۲۹ | ب : وح | ۲۹ | ح : وح |
| ۳۰ | ب : وح | ۳۰ | ح : وح |
| ۳۱ | ب : وح | ۳۱ | ح : وح |
| ۳۲ | ب : وح | ۳۲ | ح : وح |
| ۳۳ | ب : وح | ۳۳ | ح : وح |
| ۳۴ | ب : وح | ۳۴ | ح : وح |
| ۳۵ | ب : وح | ۳۵ | ح : وح |
| ۳۶ | ب : وح | ۳۶ | ح : وح |
| ۳۷ | ب : وح | ۳۷ | ح : وح |
| ۳۸ | ب : وح | ۳۸ | ح : وح |
| ۳۹ | ب : وح | ۳۹ | ح : وح |
| ۴۰ | ب : وح | ۴۰ | ح : وح |
| ۴۱ | ب : وح | ۴۱ | ح : وح |
| ۴۲ | ب : وح | ۴۲ | ح : وح |
| ۴۳ | ب : وح | ۴۳ | ح : وح |
| ۴۴ | ب : وح | ۴۴ | ح : وح |
| ۴۵ | ب : وح | ۴۵ | ح : وح |
| ۴۶ | ب : وح | ۴۶ | ح : وح |
| ۴۷ | ب : وح | ۴۷ | ح : وح |
| ۴۸ | ب : وح | ۴۸ | ح : وح |
| ۴۹ | ب : وح | ۴۹ | ح : وح |
| ۵۰ | ب : وح | ۵۰ | ح : وح |
| ۵۱ | ب : وح | ۵۱ | ح : وح |
| ۵۲ | ب : وح | ۵۲ | ح : وح |
| ۵۳ | ب : وح | ۵۳ | ح : وح |
| ۵۴ | ب : وح | ۵۴ | ح : وح |
| ۵۵ | ب : وح | ۵۵ | ح : وح |
| ۵۶ | ب : وح | ۵۶ | ح : وح |
| ۵۷ | ب : وح | ۵۷ | ح : وح |
| ۵۸ | ب : وح | ۵۸ | ح : وح |
| ۵۹ | ب : وح | ۵۹ | ح : وح |
| ۶۰ | ب : وح | ۶۰ | ح : وح |
| ۶۱ | ب : وح | ۶۱ | ح : وح |
| ۶۲ | ب : وح | ۶۲ | ح : وح |
| ۶۳ | ب : وح | ۶۳ | ح : وح |
| ۶۴ | ب : وح | ۶۴ | ح : وح |
| ۶۵ | ب : وح | ۶۵ | ح : وح |
| ۶۶ | ب : وح | ۶۶ | ح : وح |
| ۶۷ | ب : وح | ۶۷ | ح : وح |
| ۶۸ | ب : وح | ۶۸ | ح : وح |
| ۶۹ | ب : وح | ۶۹ | ح : وح |
| ۷۰ | ب : وح | ۷۰ | ح : وح |
| ۷۱ | ب : وح | ۷۱ | ح : وح |
| ۷۲ | ب : وح | ۷۲ | ح : وح |
| ۷۳ | ب : وح | ۷۳ | ح : وح |
| ۷۴ | ب : وح | ۷۴ | ح : وح |
| ۷۵ | ب : وح | ۷۵ | ح : وح |
| ۷۶ | ب : وح | ۷۶ | ح : وح |
| ۷۷ | ب : وح | ۷۷ | ح : وح |
| ۷۸ | ب : وح | ۷۸ | ح : وح |
| ۷۹ | ب : وح | ۷۹ | ح : وح |
| ۸۰ | ب : وح | ۸۰ | ح : وح |
| ۸۱ | ب : وح | ۸۱ | ح : وح |
| ۸۲ | ب : وح | ۸۲ | ح : وح |
| ۸۳ | ب : وح | ۸۳ | ح : وح |
| ۸۴ | ب : وح | ۸۴ | ح : وح |
| ۸۵ | ب : وح | ۸۵ | ح : وح |
| ۸۶ | ب : وح | ۸۶ | ح : وح |
| ۸۷ | ب : وح | ۸۷ | ح : وح |
| ۸۸ | ب : وح | ۸۸ | ح : وح |
| ۸۹ | ب : وح | ۸۹ | ح : وح |
| ۹۰ | ب : وح | ۹۰ | ح : وح |
| ۹۱ | ب : وح | ۹۱ | ح : وح |
| ۹۲ | ب : وح | ۹۲ | |

التيهم لا أن نقول حوروا أن يكلف الله تعالى - من ض يأمارة
مخصوصة تطهر له أن يعمل وجهه على وجه الواجب و
من ض يأمارة أخرى أنه يدب أن يفعله على هذا الوجه ، وكذلك
القول في اختصاص و عموم ، وبأثر المسائل ، لأن العمل فيها على
هذا الوجه هو المقصود من العلم ، واختلاف حول المكلفين فيه حائر ،
كما حرق في وقوع خبريه .

و قد سألنا على هذا الوجه ، فاجواب أن ذلك كان حائرا ،
لكن قد عينا الآن بحلله ، لأن أدلة الموحدة للعلم قد دلت على
أحكام هدية لأصول ، كما دلت على أصول الديب ، وما إليه
طريق غير لاحكام يتص في ، وما يكون ، فإني حكم في لا طريق
إلى العلم به ، لا ترى أنه وتمكنا من العلم بصدق أشهود ، كما
حار أن تعمل في صدقهم على نحن ، وكذلك في أصول لمقتات

- | | | | |
|----|---------------------------|----|-----------------|
| ١ | الف تطهر | ٢ | ح هذا الوجه |
| ٢ | ب : + وجه السب . | ٤ | ح . لوجه نا يبع |
| ٥ | ب : والموم | ٦ | ب : ب |
| ٦ | ب : ج : - على هذا الوجه . | ٧ | ب : سب |
| ٨ | ح : منه ، تا اینجا . | ٩ | ب : لا |
| ١٠ | ب : ما ، ح : ما | ١٢ | ب : ج : يعمل . |
| ١٣ | ب : فكدك | | |

لو أمكن أن نعلم أن في طريق سؤ ، لما عيما على قول من
نظر صدقهم نجبرين س دت ، و اد تلت هذه الجملة ، وعلمنا
أن على هذه الأصول دلة . يوجب أنظر فيها عدم ، أم يحز أن نعمل
فيما يتعلق بها على الظن و لأمارت ، ومعنا عدم و دلة

و أيضا هو كإب لعبادة و دت ، ب معار فيها على ، ظنوب ، لو حب
أن يكون على ذلك دين مقطوع . كما نقول بين ادعى مثل ذلك
في الأحكام الشرعية . وفي قيد دلا به على ذلك صحة ما قدمه .

و أيضا وليس يمكن أن يدعى أن المحتجبين بعدل بعضهم بعضا
في الخلاف جاري في هذه الأصول . ويصوته . ولا يحكم خطية .
كما أمكن أن يدعى دت في المسائل الشرعية . ومن من القياس
في الشريعة ، لا بعدل مثبته . ولا يصوته . ومن أنه لا بعدل فيه ، و
لا يصوته . و كذا نقول في لإجماع و أكثر مسائل الأصول .

١	روح عدم	٢	روح عدم
٣	روح بص	٤	روح بص
٥	ح الشريعة	٦	روح عدم
٧	ح خطية	٨	روح وان
٩	ح مشه	١٠	روح : ومن أنه لا بعدل فيه

باب القول في الأمر وأحكامه وأقسامه .

فصل في ماء الأمر

اختلف الناس في هذه النقطة . فذهب قوم إلى أنها محتصة بالقول . دون الفعل . ومثلي^١ عثروا^٢ عن الفعل كات^٣ محاراً وقال آخرون^٤ هي مشتركة بين قول والفعل . وحققة^٥ فيهما معاً . وأدى بدل على صحة ذلك . أنه لا خلاف في استعمال الفعل لأمري في اللغة العربية تارة^٦ في القول وأخرى في الفعل . لأنهم يقولون^٧ أمر فلان مستقيماً^٨ وإنما يريدون طرائقه^٩ أفعاله . دون أقواله . ويقولون^{١٠} هذا أمر عظيم . كما يقولون^{١١} هذا خطب عظيم . ورأيت من فلا^{١٢} أمر^{١٣} أهلي . أو^{١٤} أعصمتي . ويريدون بذلك الأفعال لا المحال . ومن أمثال العرب في خبر الزنا^{١٥} الأمر^{١٦} خدع^{١٧} فصي^{١٨} أمه^{١٩} . و^{٢٠} قال الشاعر^{٢١} لأمر ما يسود^{٢٢} من يسود^{٢٣} .

- ۱ - ج : مهاد .
۲ - ب و ح : کان
۳ - ب : تان
۴ - ح + و : امره غیر مسقیم .
۵ - ح : هدیه
۶ - ح : لوما ، ماموس لخط ربه ، را مسح راه و تشدید بقاء صیغه و در معر فی
تن گوید ، ملکه لخریره و تمد من ملوک الطوائف ، (ح ۱ ص ۸۷ ، مصر)
۷ - ح : خدع .
۸ - ب : و
۹ - ب : پسود بضم حرف مضارعت و فتح و او
مشدد ، و ج : پسود بواو مشدد
المنجد ، مرائد الادب ، ضبط شده ، (ص ۱۰۴ ط ۱۵) .

ومِمَّا يُمكنُ أَنْ يَشْهَدَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ قَوْلهُ - تَعَالَى -
 حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَرَبَّنَا وَرَبُّكَ وَإِنَّا بِرُيدِ اللَّهِ - تَعَالَى - بِذَلِكَ الْأَهْوَالِ
 وَالْعَجَائِبِ ، لَتُنَى فَعْنَاهَا - حَلَّ اسْمُهُ - ، وَخَرَقَ بِهَا الْعَادَةَ ، وَقَوْلُهُ -
 - تَعَالَى - : أَلَمْ تَحْشَى مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ، وَأَرَادَ أَنْ يَقُولَ لَا مَحَالَةَ :

وَصَحَّتْ هَذِهِ الْحَقِيقَةُ ، وَكَانَ طَاهِرُ اسْتِعْمَالِ أَهْلِ النَّبَةِ النُّقْطَةُ
 فِي شَيْئَيْنِ أَوْ أَشْيَاءَ ، يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا حَقِيقَةٌ فِيهِمَا ، وَمَشْتَرِكَةٌ بَيْنَهُمَا ، إِلَّا
 أَنْ يَقُومَ دَلِيلٌ قَاهِرٌ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا مُجَارِفَةٌ أَحَدَهُمَا - وَقَدْ بَسَطْنَا هَذِهِ الْطَّرِيقَةَ
 فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ مِنَ الْكَلَامِ ، وَسَبَّحَى ، مَشْرُوحَةً مُسَوِّفَةً فِي مَوَاضِعٍ مِنْ
 كِتَابِنَا هَذَا - وَحَسْبُ لِقَطْعٍ عَلَى شَرَاهُ هَذِهِ نَقْطَةُ بَيْنِ الْأَمْرَيْنِ ، وَ
 وَحَسْبُ عَلَى مَنْ دَعَى أَنَّهَا مُجَارِفَةٌ أَحَدَهُمَا ، بَدِيلٌ .

فَإِنْ قَالُوا : قَدْ اسْتَعْمَلَ لُغَةً أُخْرَى فِيمَا لَيْسَ بِحَرِيٍّ عَلَى الْحَقِيقَةِ ، كَمَا
 قَالَ الشَّاعِرُ : أُخْبِرْنِي الْعَيْبِ مَا لَقِبْتُ كَاتِمٌ فَمَا قَدْ سَتَا أَنْ طَاهَرَ
 لِاسْتِعْمَالِ يَدُلُّ عَلَى الْحَقِيقَةِ ، إِلَّا أَنْ يَقُومَ دَلِيلٌ ، وَلَوْ حَتَّى وَطَهَرَ
 اسْتِعْمَالُ لَفْظَةِ أُخْرَى فِي غَيْرِ الْقَوْلِ . لِحُكْمِنَا بِهِ بِالْحَقِيقَةِ ، لَكِنَّا عَيْنُنَا

- | | | | |
|---|---------------------------|---|---------------------|
| ١ | ب : حَرَّتْ ، | ٢ | ح : هـ |
| ٣ | ب : قَوْلٌ | ٤ | الف : مَعْدٌ |
| ٥ | ب : هُوَ دَلَالَةٌ | ٦ | الف : يَدْرُ |
| ٧ | ب : بِحَرِيٍّ ، ح : بَرٍّ | ٨ | ب : شِبَارَةٌ هـ تـ |
| ٩ | الف : حَكَمٌ | | |

ضرورة من مذهب القوم أنهم لذلك مستعبرون ومتجاوزون، فانتقائنا
يوجبه ظاهراً لاستعمال، وليس ذلك معاً في استعمالهم فقط الأمر في الفعل
وقد تنق لمخالف لنا في هذه المسألة بأشياء.

ومنها أن الأمر يشق منه في النعمة العربية الوصف بإعائه أنه أمر،
وهذا لا يتيق إلا بالقول دون الفعل. لأنهم لا يستنون من فعل فعلاً ليس
يقول أنه أمر.

ومنها أنه لو كان اسماً بفعل في الحقيقة لا طرد في كمال فعل
حتى يسمى الأكل والشرب بأنه أمر، ألا ترى أن القول لما كان
أمراً، أطرده في كمال ما هو بصيغته

ومنها أن من شأن الأمر أن يقتضي مأموراً ومأموراً به، كما
يقتضي التصرب ذلك، ومعلوم أن ذلك لا يتيق إلا بالقول دون الفعل.

ومنها أن الأمر يدخل فيه الوصف بمطيع وعاص، وذلك لا يتأتى
إلا في القول.

ومنها: أن الأمر يقتضيه انتهى، فإذا لم يدخل انتهى إلا في
الأقوال دون الأفعال، فكذا الأمر.

٢ ب و ح : يامى ، رعاه معاً في .

٤ ب : إلا

٥ ب : ن .

١ ب و ح : و .

٣ ح : لماسة .

٥ ب : اسماً

٧ ج : يقتضيه .

ومنها أن الأمر يمنع من تحريم واستكوت، إلا أنهم يستهجنون
في الأخرى واستاكوت أن يقولوا وقع منه أمر. كما يستهجنون أن
يقولوا وقع منه حرم. أو صرت من صروب الكلام.

ومنها أن إعطاء الأمر نواكيات مشتركة بين القول والفعل، لم
تخل من أن يفيد فيهما واحد وحادثة. أو فائدتين محتبئتين. وفي

تعدير الإشارة إلى تعدد نفعهما. أو فائدتين يخص كل واحدة [٨]
منهما، دلالة على مساد كون هذه النقطة حقيقة في الأمرين

فقال لهم يجب تسقوا به أولاً من دلالة الاشتقاق: ما أنكرتم أن
يكون الاشتقاق لدى نوحه أهل النعمة على الأمر إنما هو الذي
هو قول دون ما ليس بقول من لأفعال. ومعلوم ضرورة أنهم إنما
اشتقوا أمراً من الأمر الذي هو اقول. فأى دلالة في ذلك على أن
الفعل لا يستسى أمراً. ومن الذي يجمط عن أهل النعمة اقول من كل
ما يوصف بأنه أمر على حقيقة يوصف فاعبه بأنه أمر، وإذا لم يكن
هذا محفوظاً عنهما، ولا مقولاً. فلا دلالة فيما ذكروه. وهذه الطريقة

١ - ب و ح - من .

٢ - الف - يخل .

٣ - ب - يسمها .

٤ - ج - واحد .

٥ - ب : ما أنكرتم أن يكون الاشتقاق . ب و ح : إنما هو .

٦ - ب و ح - وإى .

توجب عليهم أن تكون نقطة عين غير مشرقة. لأن لقائل أن يقول إن هذه النقطة إنما تحرى عني ما يشق منه عس و عسا، وهذا لا يشق. لجارحه. فوجب أن تكون مقصورة عليها ويعمل ما يدعون به هذا القول. يدفع قوه

و يقال لهم فما تعلموا به. تقول ما حسنته أنا تمنع منه. ولا يفرق بين وقوع هذا الاسم الذي هو الأمر على الأفعال كلها، على اختلافها وتأثيرها. ولا تضعوا أيديكم على أي فعل شئتم، فإني بين أن أهل اللغة لا يسمعون من أن أسموه أمرا.

ويقال لهم فيما تمنعوا به ثانياً أن أقصاء الأمر بمأمور ومأمور به إنما هو في الأمر الذي هو قول دون الفعل. وهذا كان كذلك. لأن الأمر له تعقّب غير فاعله. والفعل لا تعقّب له غير فاعله. فبذلك احتاج الأمر بمعنى القول من مأمور به ومأمور. أي مالا يحتاج

١	ب و ح : يكون	٢	ب : عمل
٣	ح : لا	٤	ح : اشق
٥	ح : لا	٦	ح : لا
٧	ح : يكون	٨	ب : مقصود ممر
٩	ب مقدر : ح : لا	١٠	ح : تحرى
١١	ب و ح : الامر	١٢	ب و ح : بمعنى القول
١٣	ب : لا		

إليه الفعل، وإن سُمي أمراً، وإن لم يكن أمراً، وإن لم يكن قولاً - يقتضى مأموراً به ومأموراً
 ويُقَالُ لهم عما تَعَقُّوْهُ به راعياً، إن الوصف بالطاعة والمعصية أيضاً
 لا يَسْقُى إلا بالأمر الذى هو القول لِمعْنَى دَكْرِيَاهُ . وهو أن
 المطيع من فَعَلَ ما أَمَرَهُ ، و عاصى من حَافَ ما يَمُرُّ به . والأمر الذى
 هو الفعل لا يَتَقَضَى طاعة ولا معصية ، لأنه لا يَتَعَمَّقُ بِمُطِيعٍ ولا عَاصٍ
 عَنِ أن قولهم إن دخول الطاعة والمعصية علامة لكون الأمر أمراً ،
 يَنْتَقِضُ "قَوْلُ" القائل لعلامة : أريد أن تَسْقِىَ أمارة . ونحن نعلم أنه
 إذا لم يَفْعَلْ يوصف بأنه عاصٍ . وإذا فَعَلَ يوصف بأنه مُطِيعٌ . وقد
 عَلِمْنَا أن قَوْله . أريد أن تَفْعَلَ . ليس يَمُرُّ . بتقدير معصية لأمر فيه . فَيُطْلَقُ
 أن تكون الطاعة أو المعصية موقوفة على الأمر .

و يُقَالُ لهم عما تَعَقُّوْهُ به حادساً، إن التَّهْيِ قَبِيضُ "الأمر
 الذى هو القول، دون الفعل . فَمَنْ أَيْنَ كَمْ أن انتهى قبضُ كَيْلِ ما

- | | |
|------------------|---------------------|
| ١ ب : عموماً | ٢ ب : ن |
| ٣ ب : و | ٤ ل ف : ملق (ح ل) . |
| ٥ ج : بعض | ٦ ح : لقول . |
| ٧ الف : ماداً | ٨ ح : مبطل |
| ٩ ب و ح : يكون . | ١٠ ب : و . |
| ١١ ب و ح : ما . | ١٢ د و ح : يقتضى |

سُمِّيَ أَمْرًا . وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَوْلًا وَالَّذِينَ قَالُوا لَنَا مِنْ أَهْلِ الثَّقَةِ :
 إِنَّ اللَّهَ تَقِيصُ الْأَمْرِ ، هُمْ الَّذِينَ قَالُوا لَنَا إِنَّ الْفِعْلَ يُسَمَّى بِأَنَّهُ أَمْرٌ
 وَخَرَى دَاكِثٌ فِي كَلَامِهِمْ وَأَشْعَارِهِمْ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فَمَا تَعْنَقُوا بِهِ سَادِسًا إِنَّ الْخَرَسَ وَالسُّكُوتَ يَتَعَبَانِ
 مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي هُوَ الْقَوْلُ . وَلَا يَتَعَبَانِ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي هُوَ الْفِعْلُ ، يُدُلُّ
 عَلَى هَذَا "أَنَا قَوْلٌ" فِي الْخَرَسِ : أَنَّ أَمْرَهُ مُسْتَقِيمٌ أَوْ عَرُوسٌ مُسْتَقِيمٌ ، وَرَأَيْتُ
 مِنْهُ أَمْرًا أَحْمَلًا أَوْ قَبِيحًا ، أَوْ كَذِبًا فِي السَّاكِنِ . وَيُوضَحُ مَا ذَكَرْتَهُ أَنَّهُ لَوْ
 كَانَ الْخَرَسُ لَا يَقَعُ مِنْهُ مَا يُسَمَّى أَمْرًا مِنَ الْأَفْعَالِ . كَمَا لَا يَكُونُ أَمْرًا
 لَوْ جَبَّ أَنْ يَسْتَقْبَحُوا وَصَفَ فَعِيهِ بِأَنَّهُ أَمْرٌ ، كَمَا اسْتَقْبَحُوا وَصَفَهُ بِأَنَّهُ
 أَمْرٌ . فَقَدْ عَيَّنَّا الْفَرْقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ صُرُورَهُ ^١ وَلِمَنْ خَالَفَ فِي اشْتِرَاكِ ^{١٠}
 مَقْطَعَةٍ عَيْنٍ أَنْ يَقْطَعَنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتَهُ . فَقَوْلُ : إِنَّ هَذِهِ الْمَقْطَعَةُ تَجْرَى
 عَنِّي ^٤ مَا يُؤَثِّرُ فِيهِ أَمْرِي وَالْآفَةُ . وَهَذَا لَا يَسْقُ إِلَّا بِالْخَارِجَةِ ^{١١} .

١ - ب : القول ، ج : يعا

٢ - ب : هذا . ٣ - أ : في الآخرس

٤ - ب : مستقيم أو ٥ - أ : أو مستقيم

٦ - ب : وعد . ٧ - ب : و

٨ - ب : ففعل . ٩ - ب : على .

١٠ - ح : لعمد . ١١ - ب : في الخارجة .

فَيَحِبُّ أَنْ تَكُونَ مُحْتَصَةً بِهَا وَلَا حَوَابَ عَنْ هَذَا النُّطْقِ إِلَّا مَا قَدَّمَاهُ
من الحَوَابِ عَنْ طَعْنِهِمْ .

وَيُقَالُ لَهُ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَاعَةً يَا لَا تَدْعِي أَنْ الْفَائِدَةَ وَاحِدَةً ،
فِيمَا سُمِّيَ أَمْرُ مِنَ الْقَوْلِ ، وَسُمِّيَ أَمْرُ مِنَ الْفِعْلِ ، بَلْ تَدْعِي اخْتِلَافَهُمَا ، وَيَحْرَى
وَقَوْعُ هَذِهِ التَّسْمِيَةِ عَلَى الْمُحْتَصِفِ . مَحْرَى وَقَوْعُ قَوْلِهِ عَيْنٌ عَلَى أَشْيَاءٍ ٥
مُحْتَصِفَةٍ لَا تُفْعَلُ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَائِدَةٌ فِي الْآخِرِ ، لِأَنَّ الْعَيْنَ الَّتِي هِيَ
الْجَارِحَةُ لَا تُشَارِكُ الْعَيْنَ الَّتِي هِيَ الذَّهَبُ أَوْ عَيْنُ الْمَاءِ فِي فَائِدَةٍ وَاحِدَةٍ ، بَلْ
الْمَوَاقِدُ مُحْتَصِفَةٌ ، وَكَذَلِكَ لَفْظُهُ أَمْرٌ تُفْعَلُ تَارَةً الْقَوْلُ الَّذِي لَهُ الصِّفَةُ ،
وَتَارَةً الْفِعْلُ ، وَهُمَا فَائِدَتَانِ مُحْتَصِفَتَانِ ١١ وَبِهَذَا يَقُولُ ١٢ إِنْ هَذِهِ
الْمَقْلَةُ تَقَعُ ١٣ عَلَى كُلِّ ١٤ فِعْلٍ ، وَلَا يَقَعُ ١٥ إِذَا اسْتَعْيِمَتْ فِي الْقَوْلِ عَلَى كُلِّ
قَوْلٍ . حَتَّى يَكُونَ بِصِفَةٍ ١٦ مَحْصُوصَةٍ .

- | | | | |
|----|--------------------------|----|----------------|
| ١ | ر : محب | ٢ | ج : يكون ، |
| ٣ | الف : فلا | ٤ | الف : لا تدع . |
| ٥ | ب : يدعي ، الف : - ٤ - ٥ | | |
| ٦ | ح : الأشياء | ٧ | ح : بعد |
| ٨ | ب : و | ٩ | ح : بعد |
| ١٠ | الف : محققان | | ح : يقول |
| ١١ | ح : يقع . | ١٢ | ح : + حال . |
| ١٣ | ج : لصيغة | | |

فصل : في وجوب اعتبار الرتبة في الامر

اعلم أنه لأشبهة في اعتبارها ، لا أنهم يستقيحون قول القائل
 أمرت الأمير ، أو بهتة . ولا يستقيحون أن يقولوا أحسرت ، أو سألته ،
 فدل على أنها معترة ، ويجب أن لا تطلق إلا إذا كان الأمر أعلى رتبة
 من المأمور . فما إذا كان دون رتبته ، أو كان مساويا له ، فإنه لا
 يقال أمره . والتهى حار * مخرى الأمير في هذه القضية . وما له معنى [٩ آ]
 الأمر وصيغته من الشفاعة تعتبر أيضا فيه الرتبة . لا أنهم يقولون
 شفّع الحارس إلى الأمير . ولا يقولون شفّع الأمر إلى الحارس ،
 فالشفاعة إنما تعتبر فيها الرتبة بين الشافع والمشفوع إليه ، كما
 أن الأمر إنما تعتبر الرتبة فيه بين الأمر والمأمور ولا اعتبار بالرتبة
 في المشفوع فيه ، على ما طه من حالها في الوعيد ، لأن الكلام على
 ضربين ، أصرت لا تعتبر فيه لرتبه . وصبرت تعتبر فيه ، فما أعيرت

- | | |
|------------------------|------------------------------|
| ١ - ح : و | ٢ - ح : و |
| ٣ - ب : صيغة | ٤ - ب و ج : معتبر . |
| ٥ - الف : وشفاعة | ٦ - ح : سر |
| ٧ - ب و ج : فيه الرتبة | ٨ - الف : بالرتبة |
| ٩ - ج : محالها . | ١٠ - ب : صرت من : بجای صرت . |
| ١١ - ج : معتبر . | ١٢ - ب : بالرتبة |

فِيهِ الرِّبَةُ ، إِنَّمَا اُعْتَبِرَتْ بَيْنَ الْمُحَاطَبِ وَ الْمُحَاطَبِ . دُونَ مَنْ يَتَعَلَّقُ بِهِ
الْحُطَّابُ ، وَلِذَلِكَ جَازَ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا شَافِعًا لِبُيْسِهِ . وَفِي حَاجَةِ
نَفْسِهِ ، وَلَوْ اُعْتَبِرَتْ الرِّبَةُ فِي الْمَشْفُوعِ فِيهِ . لَمَا جَازَ ذَلِكَ ، كَمَا لَا
يَحُوزُ أَنْ يَكُونَ أَمْرًا عِنْدَهُ وَاهِبًا .

وَقَدْ تَعَلَّقَ مِنْ حَالِهَا بِشَيْءٍ أَوَّلُهَا أَنَّهُمْ حَمَلُوا الْأَمْرَ عَلَى الْحَبْرِ
فِي إِسْقَاطِ الرِّبَةِ .

وَأُثَابُهَا ، قَوْلُهُ - تَعَالَى - « مَا لَطَّالِمِينَ مِنْ جَسَدٍ وَلَا شَعِيرٍ يُطَاعُ »
وَالطَّاعَةُ تُعْتَبَرُ فِيهَا الرِّبَةُ كَالْأَمْرِ .

وَأَثْلُهَا قَوْلُ الشَّاعِرِ « رَبُّ مَنْ أَتَصَحَّتْ عَمَلُهُ قَلْبُهُ » قَدْ تَمَّتْ
لِي مَوْتًا لَمْ يُطْعَمْ « وَالْمَوْتُ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ - تَعَالَى - . وَالطَّاعَةُ لَا يَحُوزُ عِنْدَهِ
- تَعَالَى - « عِزْدَمٍ اَعْتَبَرِ الرِّبَةَ .

فَيُقَالُ لَهُمْ فِي الْأَوَّلِ : لَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَالْحَبْرِ فِي اسْقَاطِ اَعْتَابِ
الرِّبَةِ ، حَازَ أَنْ يُقَالَ أَمَرْتُ الْاَمِيرَ . كَمَا يُقَالُ أَحْصَرْتُ الْاَمْرَ ، فَيُقَالُ
يَحْزُرُ ذَلِكَ ، بِأَنْ الْعَرَقُ .

- | | | | |
|---|------------------------|----|--------------|
| ١ | ب و ج : لخطاب به | ٢ | ب : فيه . |
| ٣ | ب : واهباً . | ٤ | ج : و . |
| ٥ | ب و ج : بعشر . | ٦ | ب : اع فيه . |
| ٧ | ج : الرية | ٨ | ب : اع : غيف |
| ٩ | ب : مددته ، ح : مدده . | ١٠ | ب و ج : سحاه |
| | ل : اع : اعسار | | |

وَالْجَوَابُ عَنِ الثَّانِي أَنَّهُ اسْتَعَارَ لِلْإِجَابَةِ لَفْظَ "طَاعَةٍ" بِدَلَالِهِ أَنَّ أَحَدًا لَا يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ "أَطَاعَنِي" فِي كَذَا، إِذَا أَحَاطَهُ بِهِ.

وَأَيْضًا فَطَاهَرُ الْقَوْلِ يَقْتَضِي أَنَّهُ لَا يَطْلُبُ الْإِيمَانُ مِنْ شَفْعِ يُجَابُ، فَبِإِقْبَالِ كُلِّ شَفْعٍ لَا يُطَاعُ عَلَى مَذْهَبِكُمْ. كَانَ فِي طَالِمٍ أَوْ فِي أُخْرَى، لِأَنَّ الشَّفْعَ يَدُلُّ عَلَى أَحَدٍ مِنْ مَزَلِهِ عَنْ مَزَلِهِ لِشُمُوعِ إِيَّاهُ، وَطَاعَةُ تَقْتَضِي "عَكْسَ ذَلِكَ" قَبْلَ: اقْوُلْ بَدَلًا لِحَطَابِ طَاهِرٍ، وَعَرُّ مُتَّبِعٍ أَنْ يُحْضَرَ طَالِمُونَ يَشْعُرُونَ لِأَشْفَاعِهِمْ يُطَاعُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرُهُمْ بِهَيْدَةِ الْمَنْزِلَةِ.

وَأَيْضًا: فِيمَكِنْ أَنْ يَكُونَ الْمَرْدُّ "طَاعَ عِزَّ اللَّهِ - تَعَالَى - مِنْ الزَّمَانِ وَالْحَزَنَةِ، وَطَاعَةُ مِنْ هُؤُلَاءِ لَمْ يَكُنْ هُوَ أَعْنَى مَزَلَةٍ مِنْهُمْ، مِنَ الْأَشْيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَالْمُؤْمِنِينَ صَحِيحَةً وَاقِعَةً فِي مَوَاقِعِهَا."

١ - ج : - ص . ٢ - اب : لاجية

٢ - اب : لفظ . ٣ - ج : - سالي .

٤ - ب : أحاسي ، ج : جاسي . ٥ - ج : من طاهر ، ب : وان طاهر

٦ - ج : - من . ٧ - ب : حفظ

٨ - ب و ج : مي . ٩ - ب و ج : بأنه

١٠ - ج و ب : يقتضي . ١١ - ب و ج : أن يرد

١٢ - ب : لفظ . ١٣ - ج : موضعها ، ب : واقعها في موضعها

١٤ - ج : موضعها ، ب : واقعها في موضعها

وَالْحَوَابُ عَنِ امْتِلَاحٍ أَنْ الشَّاعِرَ تَحَوُّزٌ . وَاسْتَعْمَلَ لَفْظَةَ يَطْعُ^٢
فِي مَوْضِعٍ يُحِبُّ ، وَهَذِهِ ، هَذِهِ الشُّعْرَاءُ .

وَأَيْضًا قِيمَكِرُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا تَقْتَضِي فِي عَدُوِّهِ أَنْ يَقْتَضِيَهُ سَخْطُ
الْبَشَرِ . - فَقَدْ يُسَمَّى الْقَتْلُ مَوْتًا ، وَ الْمَوْتُ قَتْلًا . لِتَقَارُبِ بَيْنَهُمَا - فَلَمْ
يُطْعَمَ ذَلِكَ الْقَاتِلُ ، وَهَمْ يَنْبَغِيهِ قَيْمَتُهُ وَتَشْبَهُهُ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ضَعِيفَةٌ .

فصل في صيغة الامر

اختلف الناس في صيغة الامر . فذهب الفقهاء كثر^١ و أكثر^٢
المتكلمين إلى أن للامر صيغة من ردة محتضنة به . وهي استعملت في غيره
كأنت مجازاً ، وهي قول القائل لِمَنْ دَوَّاهُ فِي أُرْتِيَةِ أَفْعَلُ . وَدَهَبَ
آخَرُونَ إِلَى أَنَّ هَذِهِ النَّمْطَةَ مُشْتَرَكَةٌ بَيْنَ الْأَمْرِ وَبَيْنَ الْإِباحَةِ ، وَ
هِيَ حَقِيقَةٌ فِيهِمَا ، وَ مَعَ الْإِطْلَاقِ لَا يَفْهَمُ أَحَدُهُمَا ، بِمَعْنَاهُمُ وَاحِدُونَ
صَاحِبِهِ بِدَلِيلٍ ، وَ^٣ هُوَ الصَّحِيحُ

٢ : افع : طاع .

٤ : افع : فمكس .

٦ : ح : يصبه .

٩ : ب : كهم .

١٠ : ر : - : س .

١٢ : ح : و .

ح : حور .

٣ : الف : اعد .

٥ : ح : يصبه .

٦ - ح : - : حد .

٩ : ح : هو .

الف : - : و .

والذى يدل عليه أن هذه لفظة مستعملة بإلحلاف في الأمر
 الإباحة في الخطاب والقرآن والشعر . قال الله تعالى : « أَقِيمُوا
 الصَّلَاةَ » وهو أمر ، وقال تعالى : « وَإِذَا حَنَنْتُمْ فَصُطُّدُوا » وهو
 مباح ، وكذلك قوله تعالى : « وَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْشُرُوا فِي
 الْأَرْضِ » والانتشار مباح وغير مأمور به ، وظاهر الاستعمال يدل
 على الحقيقة ، لا أن تجمع دلالته ، وما يرفعون يرفعون إذا أرادوا أن
 يسبحوا لا إلى هذه اللفظة ، كما يرفعون بها في الأمر ، ولا يمرض
 عنى هذا بقولهم : أبحت ، لأن ذلك خبر محض ، وهو جار مجرى أمرت
 في أنه خبر ، وإذا أرادوا أن يسبحوا بغير لفظة الجبر ، فلأنه وحة لهم عن
 هذه اللفظة ، كما لا مندوحة لهم في الأمر

[١١١]

وأما ما تنق إحلاف في حتمية هذه الصيغة بالأمر ، فإن
 معنى الأمر - وهو الطلب - يهيجس في أميس ، وتدعوا الحاجة
 إليه . فلا بد من أن يصمواله لفظ تنم^١ به أعراضهم وإذا وحب ذلك ،

- | | |
|------------------------|---------------------------|
| ١ - ب و ج و شعرو لقرآن | ٢ - ج : و |
| ٣ - ب و ج : سحاه . | ٤ - ب : و |
| ٥ - ب : رفعون | ٦ - ب و ج : قولهم . |
| ٧ - ج : في | ٨ - ا ب : فاب . |
| ٩ - ا ب : وهو لطلب | ١٠ - ب : وهو لطلب |
| ب : محس . | ١٢ - ب و ج : إلى الحاجة . |
| ١٣ - ب و ج : شم . | |

ولا لفظاً إلا هدم الصيغة المخصوصة.

وبنه يَظُنُّ بالإباحة ، لأن هذا المعنى موجودٌ فيها ، وما وَصَّعُوا
عندهم لها لفظاً مخصوصاً . على أن أكثر ما في اعتلايهم أن يصعوا له
لفظاً ، فمن أين لهم أنه لا يدمر أن يكون خاصاً غير مشتركاً ؟
وأما تعلُّقهم بما سطره أهلُ العربية في كتبهم من قولهم : باب
الأمر ، وأنهم لا يدَّكُّرون شيئاً سوى هذه النقطة المخصوصة ، فدلَّ على
أنها مخصوصة غير مشتركة .

فباطل أيضاً ، لأن أهلَ العربية أكثر ما قالوا هو : أن الأمر قول
القاتل - أقتل . وأن هذه الصيغة صيغة الأمر ، ولم يدَّكُّروا اختصاصاً ولا
اشتراكاً . فظاهر قولهم لا يابا في مذهبنا ، لا أننا نذهب إلى أن هذه صيغة
الأمر ، وأن الأمر إذا أراد أن يُمَرَّ فلا مدوحة له عنها ، لكنهما مع ذلك
صيغة للإباحة

وبعد ، فإن أهلَ اللغة كما نصوا في الأمر على لفظية الفعل ، فقد
نصوا في الإباحة على هذه النقطة ، فلا يسجدون إلا بها . فإن كان ما

- | | | | |
|---|-----------------|----|-----------------|
| ١ | الف : لفظه . | ٢ | ح : غير معرو . |
| ٣ | الف : وما | ٤ | ب و ج : هو . |
| ٥ | ب و ج : هو . | ٦ | الف : أمر |
| ٧ | ب و ج : الأمر . | ٨ | ب و ج : علامة . |
| ٩ | ح : امرية | ١٠ | ب : و را . |

ادعوه^١ دليل الاختصاص بالأمير، فهو بعينه دليل الاختصاص بالإباحة،
والصحيح في الاختصاص وثبوت الاشتراك

فصل فيما به صار الامر أمراً^٢

اختلف الناس في ذلك^٣، فذهب قوم^٤ إلى أن الأمر إنما كان
أمراً^٥ بحسه^٦ ووجهه^٧ وقال آخرون^٨ إنما كان كذلك بصورته^٩ و
صيعته^{١٠} وقال آخرون^{١١} إنما كان كذلك^{١٢} لأن الأمر أراد كونه
أمراً، وأخروه في هذه القضية مجرى أخير. وقال آخرون^{١٣} إنما كان
الأمر أمراً، لأن الأمر أراد الفعل المأمور به، وهو الصحيح.

والذي يدل عليه أن الأمر إذا ثبت أنه^{١٤} قد يكون من جنس^{١٥}

ما ليس بامر، وأن الأمر بعينه يجوز أن يقع^{١٦} غير أمر، فلائذ والحال^{١٧}
هذه من أمر يقتضي كونه أمراً^{١٨} وإذا ثبت أنه لا مقتضى لذلك سوى

١ ج اعمه . ٢ ب و ما وضع لقيد .

٣ ج . و ما وضع لقيد . ٤ ج - و ذهب قوم .

٥ الف أمر . ٦ ر و ج : بحسه .

٧ ج - وقال آخرون : وجه . ٨ ج : لصورته .

٩ ب . و قال : ب : ب : . ١٠ ج : للاحرون .

١١ ب و ج . أمرأ بحى كذلك والف (نسخة يدل) .

١٢ ب - ب : يكون . ١٣ ب و ج : بحسه .

١٤ ب : يقع .

كون فاعله مريداً لِمُتَمَوِّر به . ثم ما أَرَدَناه .

والذي يدل على أن الجنس واحد التسميهما على الإدراك . كما تسميهما
السَّوَادَيْنِ . فكما تقصى^٢ سَمَائِلَ السَّوَادَيْنِ^٣ . كذلك يجب أن تقصى^٤
يَتَمَائِلَ مَا جَرَى مَجْرَاهُمَا .

و إنما قلنا إنهما تشبيهان على الإدراك . لأن من سمع قولاً
يقول قُم . وهو أمر ، لا يوصل بين قوله هذا ، وبين طاقه بهذه القطعة
مُتَبَعاً ، أو مُتَجِدِّتاً^٥ . أو سَاهِيَةً^٦ . أو حاكٍ عن غيره . وقوة هذا الإيهام
كان من يحوز^٧ على الكلام الإعادة . يحوز أن يكون ما سمعه^٨ .
هو ما سمعه أولاً . وكذلك من اعتقد بقاء الكلام

وإنما الذي يدل على أن من ما يقع فتكون أمراً ، كان يحوز^٩
أن يقع^{١٠} غير أمر ، فوجوده

مها أن الألف العربيه إنما تفيد بالوضع من^{١١} أهل اللغة . و

٢ - ج واحد

ج ورد

٣ - ب فكما تقصى سَمَائِلَ السَّوَادَيْنِ

ج تقصى

ج تقصى

د - ج بذلك

٤ - أ أم متهدد ، بالاي متجدد بوشه شده

ج إنما

٥ - ج : يحوز

٦ - أ أم مها

٦ - ب و ج - بوجد ، الف (ح ن)

٧ - أ أم مها

٨ - ج يس

تواضعهم يتشع اختيارهم . وليس هذا وحده . وقد كان يجوز أن لا يتواضعوا في هذا لفظ المخصوص "لأن الأمر" ولو كان كذلك ، لكانت هذه الحروف بعينها نوحداً . ولا تكون أمراً .

ومنها أنه وإن كان الأمر يمتنع بالماور من غير قصد إلى مخاطب به ، لم يتشع "نقول أحداً لغيره" فعل . ويريد منه فعل ، ولا يكون قوله "أمر" ، "و" لا يريد منه فعل . فكون قوله أمراً . وقد عاينا خلاف ذلك ومنها أن لفظ الأمر لو كان معياراً لفظ ما ليس بمر ، لوجب أن يكون لغيره معنى ، إلى التمييز بين ما يوحده فكون أمر ، وبين ما يوحده فكون تهديداً . "و" بحة ، وفي عينا بقدر طريق التمييز دليل على أن اللفظ واحد .

١٠

ومنها أن هذا قول يقتضي صحة أن نعم "أن" أحداً أمراً وير لم تعلمه "أمر" ، إذا كان المقصد لا تأثير له . ولا خلاف في أن أحداً إذا كان أمراً . فلا بد من كونه مرئياً لما أمر به . وإنما الخلاف

- | | |
|----------------------|----------------------|
| ١ - ح . هذه | ٢ - ب - ا . هـ |
| ٢ - ل . ب . هـ أمر | ٤ - ح . يوجد |
| ٥ - الفوج . يكون . | ٦ - ل . ب . هـ مر |
| ٧ - ح . جمع | ٨ - ب . و . ح . د |
| ٩ - ح . و | ١٠ - ب . و . ح . علم |
| ١١ - ب . و . ح . أن | ١٢ - ج . أمر |
| ١٣ - ب . و . ح . يسه | |

بينا وبين المَجْبَرَةُ في الله تعالى .

ومنها أن هذا القول يقتضي انحصار عدد من تقدر أن تُمَرَّه في كلِّ حال حتى يكون القوي بخلاف الضعيف . وإما وجننا ذلك ، لأن القدرة الواحدة لا تتعلق في الوقت الواحد في المحل الواحد من الجنس الواحد . ٥
بأن أكثر من جزء واحد . وحروف قول التماثل ثم مائة لكن ما هذه صورته من الكلام ، فيجب أن يكون أحدا قادرا من عدد هذه الحروف في كل وقت على قدر ما في لسانه من القدرة . وهذا يقتضي انحصار عدد من يصح أن تُمَرَّه . ١٠ . ومعلوم خلاف ذلك

وليس لأحد أن يقول : إذا جاز أن يقل أحدنا بالقدرة الواحدة في كل محل كونا في جهة بعينها ، ولم يجب أن يقدر على كون واحد يصح وجوده في المحال على الدليل بالإرادة ، فالأحار مشه في الألفاظ .

وذلك أن القدرة الواحدة لا تنحصر متعلقها في التماثل إذا اختلفت . ١٠ * المحال ، كما لا ينحصر متعلقها في المحتبف والوقت ولمحل [١١٢]

- ١ - ح - المخر
- ٢ - ب و ج - عدد
- ٣ - ب و ج - عدد + على .
- ٤ - ج - بامره
- ٥ - الف - كل .
- ٦ - ب و ج - حال
- ٧ - ح - قدرة .
- ٨ - ج - تعلق
- ٩ - الف - ما قدر
- ١٠ - ب و ج - القدرة
- ١١ - الف - ما قدر
- ١٢ - ب و ج - من .
- ١٣ - ب - اختلف .

واحد، وليس كذلك ما يتعلق به من الخصال في محال الواحد والوقت واحد، لأنها لا تتعلق على هذه الشروط، أكثر من جزء واحد، وليس له أن يدعى أن محال الحروف المتماثلة متباينة كما قلناه في الأكواف

- وذلك أن من المعلوم أن مخرج الز، مثلاً كنه مخرج واحد، و
كذلك مخرج كل حرف، ولهداقتي لحقت بعض محال هذه الحروف
آفه، أثر ذلك في كل حرف ذلك المخرج
فإذا ضح ما ذكرناه من أن نفس، وقع أمراً قد كان يجوز
أن يكون غير أمر، فلا ندفع وقوعه أمراً من وجه أنه اختص بذلك،
ولا يتجاوز ذلك الأمر من أن يكون ما يرجع إليه ويتعلق به، أو ما
يرجع إلى فاعله، والذي يرجع إليه، لا يجوز من أن يكون أحسنه،
أو وجوده، أو حدوثه، أو حدوثه على وجه، أو عدمه، أو عدمه معنى
أو وجوده معنى.

فإن كان المؤثر حالاً يرجع إلى فاعله، لم يحل من أن يكون

- | | |
|--------------------------|---------------------|
| ١ - ب - من | ٢ - ج - سبق |
| ٣ - ج - معبرة، ب - متداس | ٤ - الف - من |
| ٥ - ج - و | ٦ - ج - آخر |
| ٧ - الف - من | ٨ - ب - و ج - من |
| ٩ - الف - احسن | ١٠ - ب - له |
| ١١ - ب - يكون | ١٢ - الف - أو حدوثه |

ذلك كونه قادرًا، وعلمًا، أو مدبرًا، أو مشيئًا، أو مريدًا، لأن
ماعد ما ذكرناه من كونه موجودًا، وأخت. لا تنطبق له بغيره، ونحن
نبتل من الأقسام ماعد مادتها إليه منها.

ومعلوم أن مفعله يكون كلامًا تدرجًا، وأخرى غير أمر، لا
يحوذات يكون مؤثر في كونه أمرًا، فقط بذلك أن يكون
أمرًا لوجوده، وحدوثه، وجبته، وصيه، لأن كل ذات يوجد، ولا
لا يكون أمرًا.

ومما يفسد أن يكون أمرًا لخصه أيضًا، أن صفة أفسر ترجع إلى
الآحاد دون الجمل، فكان يجب في كل حرة من الأمور أن يكون
أمرًا، ولأنه كان يجب أن يسأله لا يدرك على هذه الصفة، فتعرف
بالسمع كونه أمرًا من لا يعرف مفعله، ولأن صفات نفس تحصل في حال
عدم والوجود، فكان يجب أن يكون في حال عدم أمرًا.

وليس يحوذ أن يكون أمرًا لحدوثه على وجه، ويراد بذلك ترين
صيفته، لا تأخذ بتأ أن نفس هذه الصيغة قد تستعمل في غير الأمر، و

٢ - أ ب ج : مشتبه تشديد.

٤ - ر و ح : د.

٦ - ج - د : و.

٨ - ر : يوجد.

١٠ - ب و ح : يستعمل.

ب : كونه.

٢ - أ ب : لا.

٥ - ر : مفعله.

١ - ب و ح : صيفته.

٩ - ب : وكان.

إن أرادوا غير ما ذكرناه ، فإلاوجه شر إلىه ، لا وقد تحدث عليه ولا يكون
أمراً ، حتى يكون فعنه مريداً

ولا يصح أن يكون كذلك إعدامه ، لأن عدمه يحل هذه الصفة ،
وما أحل الصفة لا يكون عنه فيها .

ولا يجوز أن يكون كذلك لعدم معنى . لأن ذلك لا اختصاص
له به دون غيره .

ولا يجوز أن يكون كذلك بوجود معنى . لأن كنى معنى يشار

إليه دون لإرادة قد يوجد ولا يكون أمراً . على أن المعنى لا بد من

اختصاصه به حتى يوجب أحكامه . ولا يجوز من أن يختصه بالحدوث فيه ،

أو في محله . والأمر لا يصح أن يكون محلاً لغيره . وما يحل محله ليس

بأن يوجب كونه أمراً بولي من أن يوجب كونه غيره أمراً مقاييل

ذلك المحل ، لأن الصدى قد يحل في حال واحدة ، الكلامان من زيد

وعمره . فكأن أحدهما أمراً ، والآخر غير أمر

ح : ذكره ٢ لف : تحدث

٣ ح : محل ٤ لف : لا اختصاص

٥ ح : لا ٦ ح : محله

٧ ح : محله ٨ ح : محله

٩ ح : بولي ١٠ ح : من

١١ ح : محل ١٢ لف : محل

١٣ لف : وب : و

وأما كونه فاعية قادراً فلا يجوز أن يكون المتأثر في كونه أمراً،
لأن تعلق هذه الفاعية به وهو أمر كونهها به وهو غير أمر، ولأن كونه
قادر لا يؤثر إلا في الإيجاد، وكونه أمراً حكم زائد على الوجود.

وإذا كونه عام، فلا تنحصر من أن يراد به كونه عاماً بدييات الأمر، أو
بالمأمور به، أو يراد بذلك كونه عاماً بين كلام أمر، والوجهان

الأولان يفسدان بأنه قد يكون عاماً بدييات الأمر وبالمأمور به ولا
يكون كلامه أمر، والوجه الثالث يفسد أن الكلام إنما هو فيما به صار

أمر، فمنحط أن يذكر الوجه فيه، ثم تعلق العلم به، لأن العلم لا يؤثر في
المعلوم، وإنما يتعلق به على ما هو من غير أن يصير إلا حية على صفة.

بل لو قيل: إن العلم إنما كان عاماً لأجل أن المعلوم على ما هو به، كان
أقرب من قول: إن المعلوم على ما هو به، بالعلم، الأثرى العلم كالأصح

للمعلوم، من حيث يتعلق به على ما هو عليه، ويجري هذا لقائل متحري
من قال: إن الجسم إنما صار متحركاً كعلم العلم بأنه يتحرك، وبعد

١ ب: و ٢ ج: المأمور

٣ الف: أمر ٤ ج: الوجهان

٥ د: المأمور به ٦ ب: ان يكون، بجاء مان.

٧ ب: ٤ ٨ الف: معنى

٩ ج: ٥ ١٠ ب: مصر

١١ ج: د: متحرك

فهذا يؤدى إلى أن يكون علما بصفات تقديم - تعالى - وصدية الأحاسيس
هو المؤثر في كونه - تعالى - على صفاته ، وكون الأحاسيس على ما هي عليه ،
وبطلان ذلك ظاهر .

وَأَدَى يَصْدُقُ أَنْ يَكُونَ : "مُؤَثِّرٌ فِي الْأَمْرِ كَوْنُ فاعله مُدْرِكٌ أَوْ
شَهِيدٌ أَوْ دَوْرَانٌ" قَدْ نَكُونُ كَدَيْثٌ . وَكَوْنُ الْإِلَهِ تَارَةً أَمْرًا وَآخَرَى
بِأَمْرِ أُدْرِكُ

فَلَمَّا نَسِيَ عَمَّا أَقْسَدَهُ لَا أَنْ يَكُونَ مُؤَثِّرٌ هُوَ كَوْنُ فاعله مُرِيدٌ
وَبَدَلًا كَأَنَّ مُؤَثِّرٌ هُوَ كَوْنُ فاعله مُرِيدٌ ، فَلَا يَحْتَمِلُ مِنْ أَنْ يَكُونَ
الْمُؤَثِّرُ كَوْنَهُ مُرِيدًا مَعْمُورًا ، أَوْ كَوْنَهُ مُرِيدًا كَوْنَهُ مُرِيدًا ، وَلَا أَوَّلُ
هُوَ الصَّحِيحُ وَ أَدَى يَبْطُلُ لِنَسْيِ أَنَّهُ يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ أَمْرًا بِمَا لَا
يُرِيدُهُ ، أَوْ بِمَا نَكْرَهُهُ عَايَةَ الْكَرَاهِيَةِ . وَقَدْ عَمِلَ تَعْدُدُ دَيْثٌ ، وَأَنَّهُ
مُحْتَمِلٌ أَنْ يَمُرَّ أَحَدُهُ بِمَا يَكْرَهُهُ

وَبِمَا يَبْدُلُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّهُ لَا يَصِحُّ أَنْ يَمُرَّ الْأَمْرُ إِلَّا بِمَا يَصِحُّ
أَنْ يُرِيدَهُ ، لَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَصِحُّ أَنْ يَمُرَّ بِالْمَاضِي وَلَا بِالْقَدِيمِ إِلَّا بِمَا يَصِحُّ
أَنْ يُرَادَ ، فَيَقُولُ أَنْ لِرَادَةِ الْمُؤَثِّرَةِ فِي كَوْنِهِ أَمْرًا هِيَ الْمُتَعَدُّةُ بِحُدُوثِ

- | | |
|------------------------------------|------------------------|
| ١ - ب : كَوْنٌ ، عَايَ ب : يَكُونُ | ٢ - ب : وَجْهٌ ، فاعله |
| ٣ - ب : كَوْنُهُ | ٤ - ب : وَجْهٌ ، فاعله |
| ٥ - ب : أَحَدًا | ٦ - ب : الْأَمْرَ |
| ٧ - ج : بِالْقَدِيمِ | |

«أفعل» أمر، إذا كان موقعه في رتبة، وسؤلاً. إذا كان دونه، ففعل
 رتبة وسنة بين الأمرين. ولا خلاف في أن السؤال نفوذ مقام قول
 السائل بمسؤول يُرِيدُ أن يفعل كذا وكذا، فلم يصوب بين السؤال
 والأمر، لا بترتيبه. ولا فلا فصل بينهما في ألفاده ومعنى.

فصل في هل الأمر يقتضي الوجوب أو الإيجاب

يختلف في ذلك. فذهب جميع الفقهاء وطائفة من المتكاتبين
 إلى أن الأمر يقتضي إيجاب الفعل على المأمور به، وزعمه قالوا وجوبه.
 وقال آخرون: مقتضى الأمر إذا كان من حكيم، يقتضي كون
 المأمور به مبدء له، وأنه مبدء وجوب بدلا به. وهذا
 هو مذهب أبي عبيد الله وأبي هاشم ومن وفقهما. وذهب آخرون إلى
 وجوب الوقف في مبدء الأمر بين الإيجاب والنهي، والرجوع في
 كل واحد من الأمرين إلى دلالة غير ظاهر، وهو صحيح
 وحقيقته أن الأمر إذا صدر من حكيم، فمن أن يريد المصالح أو
 المنافع، فلا بد من تقصص على أن يأموره مدحلاً في استحقاق المدح
 والثواب، إلا أن هذا لا يدر غير كيف في أنه ندب، ولا كيف في أنه

١	ب وج	ح	جمع
٢	ب من يحى	ب	من يحى
٣	ب	ب	ب
٤	ب	ب	ب
٥	ب	ب	ب
٦	ب	ب	ب
٧	ب	ب	ب
٨	ب	ب	ب
٩	ب	ب	ب
١٠	ب	ب	ب

واجب . فمحتاج إلى دلالة بما على أن تركه قسح ، فنعلم أنه واجب
وأنه ليس بقسح ، فنعلم أنه مندوب

والذي يدل على صحة مذهب به ، ما قد سائر الأمر بما يكون
أمرًا ، لأن الأمر أرد أموره وإردد تحكيمه يقتضي
دكره من قصه أن تدعى عليه ، وهذه الحجة تراشه على حسن
فد تثبت في مندوب و واجب . فلا بد من دلالة زائدة تدل على حكم
تركه . فينبغي على ذلك لو حوب أو مندوب

ومن لأحد أن يقول : رد فعل على حجة الإيجاب . لأن ذلك لا
يقبل . لأنه لا يمكن المقصود به أنه أردد و كره تركه ، فإذا كان مطلق
الأمر لا يمتنع فيه ومن هذه كراهية ، لم يحزن أن يدل عليها .

ويدل أيضا على ما أخرجه من المذهب أنه لا شبهة في استعمال
صيغة الأمر في الإيجاب والمندوب مع في نية ، والتعريف ، والقرآن
والسنة ، وظاهر الاستعمال يقتضي الحقيقة . وإنه يدل عليها بدليل ،
وما استعمال لقصه لواحد في الشئين أو الأشياء . إلا كأن استعمالها

ب . رد	۲ . ادوب له
۳ . بوح بعض	الف دكر
ح شت	ح : اراده
ج . لكراهه	ب : لمذهب
۹ . بوح شئین	في أشبه ج اشء

في الشيء أو جدي في لدلالة على تحقيقه. وإذا ثبت اشتراك هذه الصفة بين اذنب و اذوب و اذنب . لم يجوز أن يفهم أحدهما من طاهر القول إلا بدليل متصل

و نحن و بن ذهب إلى أن هذه نقطة مشتركة في لغة بين التذنب والإذنب ، فنحن نذهب إلى أن المعروف شرعي المتفق المستمر قد أوجب أن يحمل مطلق هذه نقطة - بدو - عن الله تعالى أو عن الرسول - ص - ع - عني أو اذوب . دون اذنب . و عني الفور . دون المرعى . و عني الإجزاء . و تقوى الأحكام الشرعية . و في النهي أنه يقتضي فساد أمهه عنه . و قد اجترأه و كذبت نقول في المقطع الذي يذهب الفقهاء إلى أنه موضوع للإسقاط و الاستعفاء في لغة . و ذهب نحن إلى اشتراكه . قد ذهب إلى أن المعروف الشرعي قرر و مذهب حمل هذه الألفاظ - بدو - وردت عن الله تعالى أو عن رسوله - ص - ع - مع الإطلاق و التحريد عن الإسقاط . و إنما يرجع في التحصيل إلى الدلالة

و أتدري يدل على صحته هذه الجملة ما هو ظاهر لا يدخل على أحد ١٥

- | | | | |
|---|---|---|---------------------|
| ١ | ع | ٢ | ب و ج : رسول الله |
| ٢ | ع | ٣ | ح : لفظ |
| ٣ | ع | ٤ | ج : مذهب |
| ٤ | ع | ٥ | ب : مع |
| ٥ | ع | ٦ | ب و ج : + التي ذكره |

فيه شبهة. من حمل الصدقة كل أمر وأريد في قرآن أو سنة على أوجب،
وكان ناطراً بعضها بعضاً في مسائل مختلفة. فمضى أورد أحدهم
على صاحبه أمر من الله - تعالى - أو رسوله - عليه السلام - لم يقل
صاحبه هذا أمر. والأمر يقتضي إيجاب، أو أوقف بين أوجب و
تدب. بل إنهم في أوجب و ضرور - ظاهر - وكذا في [١٤]
جميع المسائل التي ذكرها، لأنهم ما رويك دور في أوجب
تعمد العمل أن الله - تعالى - أو رسوله - عليه السلام - أو حبه وأولمه.
وفي فسيده وعدم جزئه، ثم هي عنه. وحظره والعموم يجري
مجرى ما ذكرناه وما كانوا يظنون عند المأزعة والمطارد والمطالبة
في أمثال العموم التي تحتها، لا المخصصات لها. وقد كان
يجب أن تقوم هذه لفات مشتركة بين العموم والخصوص، فكيف
تحتج به في العموم بعد دلالة هذه معلوم ضرورة من عاداتهم
تلك ما أجمعت. ومعلوم أيضاً أن دلت من شأن تابعين لهم و
تابعين أن يعين. فطال ما تحقروا وتطروا فيه يجرحو عن القانون

- | | | | |
|----|-------------------|---|-------------|
| ١ | الف - سر - بعض | ٢ | ب - من |
| ٣ | روح - سرور - لوجب | ٤ | ب - الصاهر |
| | ر - ذكرها | ٥ | الف - كان |
| ٦ | ب - ح - ل | ٧ | ب - من - عر |
| ٨ | ب - ضرور | ٩ | ح - اني |
| ١٠ | الف - ما | | |

التي ذكره ، وهدى يدل على قيام التحجج عليهم بدت . حتى حرث
عادتهم به . وخرجو عن تقصيه مجرد وضع التبعة في هذا الباب و
تأصحات معشر لا مئة فلا يثبتون في هذا الحكم التي ذكره .
وإن اختلفوا في أحكام هذه الألفاظ في وضع التبعة . ولم يميلوا قط
طواهر الألفاظ ، إلا على . تظاهروا ولم يتوقفوا على دلالة وقد استأمنوا
مواضع من كتبهم ، جماع تصحاحات

وقد تعلق من ذهب إلى وجوب الأمر بطريق اعتبارية . وطريق
سمعية . وهي على صريحتي . قرآنية وأخرى . ونحن نذكر أقوى ذلك
شبهة . وإن الذي تعلق به انقضاء في ذلك لا يكاد يحصى وإن لم
وإنما انصرف الإعتدالية . فلو لم يولد استدلال أمر علامه
على عقل منه لا يجب . ولدت يؤجبه عقلاء ، ويدمونه . إذا حاشاه
وأيها قوائم أو يكمل لفظة فعل موضوع الإيجاب . لم يكن
الإيجاب لفظة موضوع في التبعة مع ضرورة الدعية في ذلك
وإنما لا شبهة في تسميته من حيث الأمر المطلق أنه عاص
والله مصيبة لا تكون إلا في خلاف الواجب

ج	الف
ج	ج
ج	ب
ب	ج
ج	ب

ورایه قولهم: «إن عانه ما فعله من يريد الإيجاب والإلزام أن
يقول لغيره أفل

وحدسها أن الأمر شيء منه يقتضي أنه حصر منوره و
قصره عليه. ودمش يمنع من تعدد وتحدوره

وساده أنه ولو اقتضى الإيجاب + يكن بعض وجوه أن

يستفاد أنه في من بعض مع تضاده. فوجب أن يقتضي اوجوب

وساطه قوه. إذا كان الأمر لا بد من أن يكون مراد المنور

و. إذا أرادته. فقد كثر تركه ودره اقبال منه. أن ارادة الفعل

كرهه لصدده

وتامها قولهم: «إن الأمر شيء يقتضي في معنى الشئ عن صيده.

كما أن الشئ عن الشئ يقتضي الأمر بتركه

وتامها أن تعط الأمر يجب أن يقتضي صدم ما يقتضيه فعل الشئ

في المعنى. وإذا كان شئ يقتضي تحريمه - والأمر يقتضي

الإيجاب

ح	قوه	ب و ح
ب و ح	قضى	ح
ب و ح	جای به ای	ب مع
ح	موجب	ح و
من صدق الظاهر له مكان لوا		ج و را
ب و ح	كرهه	ب - ع

وعاشرها قواعدهم : إن الأمر لا يخلو من أقسام ثلاثة ، إما أن يقتضى الإيجاب ، أو المنع ، أو التخيير ، والجمع معلوم أنه لا يستفاد بالأمر ، وإما يستفاد بالمنع انتهى . ولا يجوز أن يفيد تخيير لفقد الفاعل ، للتخيير ، فلم يبق إلا الإيجاب .

وحادي عشرها قواعدهم : إذا احتمل لفظ الأمر الإيجاب والتدب ، وجب حملُه على الإيجاب ، لأنه أعم فوائده . كما يقال في ألفاظ العموم وناسي عشرها طريقة الإحباط . وإن حملَه على الإيجاب انحوط للتدبير .

وثالث عشرها أن الأمر لا يبدل من فائدة . ومحال حملُه على الإيجاب والتدب معاً . ساء في فائدتين . فلو كانت فائدته هي التدب ، لوجب أن يكون متى حمل على الإيجاب أن يكون مجازاً . وأجمعنا على خلاف ذلك .

فإنما طرق القرآن : قولها قوله تعالى - « فسنحذر الدين » يحذرون عن أمره . « واحذير يقتضى وجوب الامتناع »
 و « نهيها » قوله تعالى - « فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك »
 فيما شجر بينهم . « لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت »

- | | | | |
|---|-----------|---|------------------------------------|
| ٢ | ج : وأما | ٢ | ج - . فاولها ، وجاء ان مفيد است |
| ٢ | ب يقتضى | ٢ | ج - . والتخدير يقتضى وجوب الامتناع |
| ٥ | ج : اولها | ٢ | ج : لا يحذروا |

و نالها قوله - تعالى - : وما كان لمؤمن ولا مؤمنة ، بما قصي
الله ورسوله أمراً . أن يكون لهم الجيرة من أمرهم

وراعها قوله - تعالى - . أصغوا لله وأصغوا الرسول

وحامسها قوله - تعالى - . ومن يعص الله ورسوله فإن له مآرجهتم

و اطرق الأحبارية . أولها ، ما روي عن أبي - ص - : من قوله

«لولا أن أشق على أمتي لأزيتها بالبول عند كل صوة» وقد تدب
إلى ذلك عند كل صوة . فسمت أنه أراد إلا يجاب .

وثسها حسر ريره حين أشار عليها بمراخمة زوجها . وأنها

قالت له - عليه السلام - : أئمرني بذلك . فقال : إنما أنا شافع . فكانت

عند ذلك فلاحاحة لى فيه . و فرقت بين الأمر و شفاعته . وليس ذلك

إلا لوجوب الأمر

و نالها قوله - عليه السلام - . لا أقرع من حارس - وقد ناله عن

ح وثسها ٢ ب يكون

٣ ب و ج : «أشق» يحتمل حتى چهارم و ما عكس ذكر سوده . ح - ب : «شافع»
حدها . «قوة» تعالى ، ندارد ب . من رد اصغوا و هو دارد

٤ - ب : من ع . ح - عليه السلام

٥ - ب : ارادة . ٦ - القاموس المحيط اين كلمة را همين

شكل صوغ گفته است بر رد صحاحه . (ح - ب : ١٣٧ ط مصر . ٨ ج : «شافع»

٩ ب و ج : «نسخه بدل الف» : اشفع ، نسخه بدل ديگر : شعيم .

١٠ الف - فرقت .

لَحْيَةٍ أَلْعَابِهَا هَذَا أَمْ لِلْأَبْدِ - فَقَالَ - ع - : لَا . لِلْأَبْدِ وَلَوْ قُسْتُ
بِهِ ، لَوَجِبَ . وَلَوْ لَمْ تَقْعُوا ، أَصَدَقْتُمْ . وَهَذَا صَرِيحٌ فِي أَنَّ الْأَمْرَ يَقْتَضِي
الْإِيحَابَ

وَرَأَيْتُهَا تَوْبِيخُهُ - ع - : يَا مَعْزِدَ الْحَدَرِيِّ لَتَدْعَاهُ وَهُوَ فِي الصُّبُورِ .
فَبِمِ نَجِيَّتِهِ ، وَقَوْلُهُ - ع - : أَلَمْ تَسْمَعْ لِلَّهِ - تَعَالَى - يَقُولُ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَبِرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ

فَقَالَ : أَيُّهَا فَمَا تَعْتَقُونَهُ أَوَّلًا . يَا أَلَسَيْتُمْ مَا ادْعَسْتُمُوهُ لَا
حُكْمًا وَلَا عَقْلًا . لِأَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ عِيدٍ يَسْتَحِقُّ الدَّمَّ ، بَلْ أَلَمْ يَقْعَلْ مَا أَمَرَهُ
مَوْلَاهُ . وَمَنْ اسْتَحَقَّ الدَّمَّ فَهِيَ الْعُقَّةُ فِي اسْتِحْقَاقِهِ مُجَرَّدٌ خِلَافَ
لِأَمْرِ . لِأَنَّا وَقَرَضْنَا عِيدًا سَجْعَ مُجَرَّدَ الْأَمْرِ مِنْ مَوْلَاهُ ، وَهُوَ لَا يَتَعَرَّفُ
الْعَادَةَ أَعَامَةً ، وَلَا عَادَةَ مَوْلَاهُ إِجْزَاءً . وَفَوْتَ مَسْئَلَةُ مَوْلَاهُ تَحْقِيقًا
أَمْرِهِ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَحِقُّ الدَّمَّ . وَلَوْ أَمَرَهُ مَوْلَاهُ بِمَا جَنَحَ بِمَصَالِحِ الْعَبْدِ ،
مِنْ عَمَلٍ أَوْ يَبُودُ عَنْهُ اسْتِدْمَ بِهِ أَوْ صَرَرُ . لَمَا ذَمُّهُ أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ

١ - ع : عن الشيخ
٢ - ب : روح : هذا
٣ - الف : و : دريلاي او ، ام : وشته شده
٤ - روح : لا : ن
٥ - ح : نفس
٦ - هم جاء وسكون و ، و سو حدره : من لا يصار منهم نور عند الحدرى .
(لسان العرب ، ج ٤ ، ص ٢٢٤ ، ص ٢٢٥)

٧ - ج : + : ه
٨ - الف : الرسول
٩ - ب : و : قال
١٠ - ب : لا : ه
١١ - ب : + : ه
١٢ - ب : و : قال
١٣ - ب : لا : ه
١٤ - ج : + : ه

إِذَا لَمْ يَفْعَلْ . وَاجْهَكَ الَّذِي قَصَوْهُ . عَنْ مُخَالَفِ فِيهِ . ثُمَّ لَوْ عَرَفَ
الْعَدُوَّ كَرَاهِيَّةَ مَوْلَاهُ لِمُخَالَفَتِهِ . أَمَّا بِالْعَادَةِ . أَوْ بِشَاهِدِ الْحَالِ . نَحْوُ
أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَ يَسْقِيَهُ الْمَاءَ وَقَدْ عَصَى سَقِيَةً . فَاسْتَحَقَّ لِدَمِّ عَدِيٍّ خِلَافَهُ .
وَمَا كَانَتْ الْعَدَّةُ فِي ذَلِكَ مَا ادَّعَى مِنْ مُخَرَّدٍ خِلَافِ الْأَمْرِ . * بَلْ مَا
دَكَرْنَاهُ . وَمِمَّا يَوْجِبُ مَا دَعَيْنَا إِلَيْهِ أَنَّ الْأَمْرَ لَوَاحِدٌ الْإِيجَابُ لِلْأَمْرِ
يَرْجِعُ إِلَيْهِ . لَمْ يَفَرِّقْ الْحَالُ بَيْنَ الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ . وَالتَّحْلِيلُ وَالْوَصْعُ
كَهَيْفَ نَحْنُ نَحْنُ الْإِيجَابُ بِأَمْرِ الْأَعْيِ لِلْأَدْوَابِ . لَوْلَا أَنَّ ذَلِكَ لَسَ
يُوجِبُ عَنِ الْأَمْرِ . وَإِنَّمَا يَقْتَضِي الْإِيجَابُ لَأَسْبَابٍ عَارِضَةٍ مِنْ أَحْوَالٍ وَ
عَادَاتٍ

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقُّوْا بِهِ ثَابِتٌ : قَدْ وَصَعُوا لِلْإِيجَابِ لَفْظًا فِي اللَّفْظِ .
وَهُوَ ' أَوْحِشْتُ ' . وَأَرْمَتُ . وَمَنْعَى أَمْ تَعْمَلُ اسْتَحَقَّقَتْ الدَّمُ وَبَعْقَاتُ .
فِي دَقَائِقِهَا : هَذِهِ صَبْعَةُ الْحَبْرِ . وَأَرْدْنَا مَا هُوَ بِصَبْعَةِ الْأَمْرِ . قُبْتُ هَذَا

الف : يعمل	٢	ب	ما
الف : يجوز	٣	ح	: خلاف
ب و ح : لم	٤	ح	: يفرق
ب و ح : وكف	٥	ح	: يجمع
ج : بالاجتماع	٦	ح	: لا دون ب لولا دون
ح : لا	٧	الف	: اجبت ب : أوجب
ب : يهدى	٨	ح	: اورد
ب : قنت			

تَحْكُمُ عَنِ أَهْلِ تَعْبِهِ . وَإِذَا أَوْحَى أَنْ يَصْعُوا هَذَا الْمَعْنَى لَعَطًا .
 قَالُوا فَرَّقَ فِي الْأَيْسَاءِ عَنْ مُرَادِهِمْ بَنَ مَا هُوَ صِغَةُ الْحَصْرِ وَبَيْنَ مَا هُوَ صِغَةُ
 الْأَمْرِ . عَنِ أَنَّ ذَلِكَ يُعَكِّسُ عَنْهُمْ . قَدْ عَلِمَ مَعْنَى تَدَبُّرٍ مَعْقُولٍ لَهُمْ .
 فَجَبَّ أَنْ يَصْعُوا لَهُ لَعَطًا تَسْمِيَةً عَنْهُ . وَلَا لَعَطَ إِلَّا قَوْلُهُمْ أَفْعَلْ فَبَنَ عَدَلُوا
 إِلَى أَنْ يَقُولُوا عَدَوْصُو لَدَنَاتٍ لَدَنَاتٍ . قَدْ بَيَّنَّ لَا يَجِبُ مِثْلُهُ ٥
 وَيُقَالُ لَهُمْ فَمَا تَعْقِلُونَ نَاشِدًا لَأَسْتَبِيحُكُمْ أَنْ لَمْ يَصْعُ عَصٍ لَا تَدْخُلُ
 إِلَّا فِي الْوَجُوبِ أَوْ لَا يَجِبُ . لِأَنَّ مِنْ حَالَاتٍ فِي الشَّهَادَةِ نَدْبٌ إِلَيْهِ أَوْ
 أَرِشْدٌ بِهِ يُقَالُ عَصَى . نَلَّ يُقَالُ ذَلِكَ فِي الْمَشُورَةِ وَلَا إِخْلَافَ أَنَّهُ لَا يَجِبُ
 فِيهَا . وَامْتِنَانُهُ عَاصٍ لَا تُعْبَذُ فَعَلٌ فَسَجَّ . كَمَا أَنَّ بَطْلَانًا لَعَطَ مُطْعِمٌ لَا
 يَدْخُلُ عَنِ فَعَلٍ حَسَنٍ . وَإِذَا أَصْفَا قُلُوبًا . أَطْعَمَ اللَّهُ - تَعَالَى . فَهُوَ دَائِلٌ ١٠
 عَنِ زِيَادَةِ عَنِ الْحَصْرِ . وَنَ اللَّهُ - تَعَالَى . لَا يَنْزُرُ إِلَّا بِمَا لَهُ صِغَةُ الْوُحُوبِ
 أَوْ التَّدَبُّرِ . وَدَائِلُهُ عَنِ اللَّهِ - سَخَانُهُ - فِي كَدِّهِ . فَالْمَعْنَى أَنَّهُ حَالَفٌ
 أَمْرُهُ ٢ . إِرَادَتُهُ . وَقَدْ يَدْخُلُ ذَلِكَ فِي الْوُحُوبِ ٣ . وَالتَّدَبُّرُ مَعَهُ . فَإِذَا

- | | |
|--------------------------|--|
| ١ - لَفْ مِنْ . | ٢ ح . لَعَطَ |
| ٣ لَفْ صِغَةُ | ٤ ب . الْعَصْرُ بَيْنَ مَا هُوَ صِغَةُ . |
| ٥ لَفْ فَعَلٍ | ٦ - يَدْخُلُ |
| ٧ لَفْ وَح . لَمْ يَصْعُ | ٨ - صِغَةُ |
| ٩ ح . يُعْبَذُ | ١٠ ح . فَعَلٍ |
| ١١ ح . دَاك | ١٢ ح . إِخْلَافَ |
| ١٣ ب . وَ | ١٤ ب . الْوُحُوبِ |

فَقَرَنَ بِهِ كَذِبَهُ أَوْ تَوَيْجُحًا خَدَّيْهِ لِإِجْلَالِ الْوُجْهِ

وَيُقَالُ لِمَنْ يَتَّقُوهُ رَهْمَةً مَرَدُّهُ عَنِّي لِدَعْوَى . فَمِنْ أَيْسَرِ قَسَمٍ
إِنَّهُ عَائِدَةٌ مَا يَقَعُهُ مُوجِبَةٌ هِيَ أَنْ يَقُولَ أَفْعَلُ . وَهِيَ دَلِيلُ اخْتِلَافٍ . بَلْ
إِذَا أَرَادَ الْإِجْحَابَ وَالْإِزْمَ قَالَ وَحِشْتُ وَأَرْمَبُ أَوْ بَلْ تَفْعَلُ دَعْمَتُكَ .
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقَّبُوهُ خَمْسًا هَيْدَةً عَارِدُ مَوْهَمَةٍ . فَمَا مَرَادُكُمْ
يَقُولُكُمْ حَصْرُهُ وَفُضْرُهُ . أَتُرِيدُونَ أَنَّهُ أَرَادَ لِمَنْ مَرَدُّهُ عَنِّي عَرَفَهُ .
فَهُوَ مُسَمِّمٌ . وَلَا يَجِبُ فِي ذَلِكَ . ثُمَّ تُرِيدُونَ أَنَّهُ حَصْرُهُ عَلَى وَجْهِهِ .
فَفِيهِ خِلَافٌ . وَالصَّاحِبُ يُدَبِّرُ يَقُولُ حَصْرُهُ وَفُضْرُهُ عَلَى أَنْ يَدَبِّرَ فِيهِ
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقَّبُوا هَادِسًا هَهُنَا وَحَدَّثَهُمْ هَوْلٌ مُسْتَعَادٌّ مِنْ مُطْلَقٍ
الْأَمْرِ . وَهُوَ دَلَالَتُهُ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ مُرِيدُ لَفْعِهِ . وَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ حَكِيمًا
أَسْمَهُ هَذَا كَوْنُ لَفْعِهِ عَادَةً . وَمَعْنَاهُ يَسْتَحَقُّهُ ثَوَابٌ . وَهَذِهِ قَوْلُهُ دَعْمَتُكَ .
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقَّبُوا هَادِسًا . وَكَانَ الْأَمْرُ بِشَيْءٍ إِذَا أَرَادَهُ فَلَا بُدَّ
مِنْ كَوْنِهِ كَارِهِ يَتَرَكُهُ . أَوْ حَبَّ أَنْ تَكُونَ التَّوْفَلُ كُنْهُ وَحَسَّةٌ وَلَا
بِحَقَّةٍ مَرَاتِصٍ . وَآدَى دُلُّ عَلَى أَنَّهُ . تَعَالَى . أَمْرٌ بِتَوَافُلٍ أَنَّهُ لِاخْتِلَافِ

۱	تَعَالَى	۲	وَجْهٌ
۳	وَجْهٌ - فَلَاحٌ	۴	بِوَجْهِهِ
۵	وَجْهٌ - يَسْتَحَقُّ	۶	بِوَجْهِهِ
۷	حَثُّ الثَّوَابِ	۸	أَلْفٌ - لَانٌ
۹	بِوَجْهِهِ كَوْنٌ		

في وصفها بأنه مطيع لله تعالى . و طاعته إنما هي امتثال الأمر
أو الإرادة . ولا خلاف في أنه - تعالى - رغب في التوابع . وذلك
يقتضي كونها مريدة لله تعالى . ولا خلاف أيضاً في أن التوابع
كأمرائهم في تناول التكليف . وذلك يقتضي كونه - تعالى - مريداً
لها . وقوله - سبحانه - « إِنَّ اللَّهَ يُؤْمِرُ بِعَدْلٍ وَإِلْحْسَانٍ » دليل على أن
التوابع مأمورون . لأن الإحسان صفة يقال دون الوجوب . فإما من
ذهب إلى أن الأمر رادة الفعل كقولهم « كرهته فتركه » فقولهم يقتضي
دكره في توفيق . وإلّا فهو محال أن يكون شيئاً يصفه صيداً . وما
كأن الإرادة كرهته فلا يكون له حلاً . وانظره محراً .

ويقال لهم فيما تنفقوا به نعم من أن الأمر بالشيء انتهى عن
صيده ، فثبت بطلان هذين شبهة في باب مريد على ذلك يستقص
توابع

ويقال فيما تنفقوا به نعمة ما أكره أن يكون الأمر يقتضي صدق
ما يقتضيه انتهى . فبمحذور أن يدل عليه الأمر انتهى . والأمر دا

٢	ح	عن	١	و
٣	ب	و ح	٤	٢
٥	ح	و تعالى	٦	ب
٧	ب	مورد	٨	ب
٩	ح	و	١٠	ب

ذَلَّ عَلَى كَوْنٍ لَا مَرِيدَ لِنَفْعِهِ، فَانْتَهَى بِذَلِّ عَلَى أَنَّهُ كَارُهُ، وَالتَّحْرِيمُ مَا عَيْنُهُ فِي مُتَشَوِّلٍ انْتَهَى إِلَّا بِوَاسِطَةٍ - وَهِيَ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَذَى بِهِ عَنِ نَفْعِهِ، فَلَا يُذَمُّ كَوْنُهُ كَارُهُ لَه - وَهُوَ - تَعَالَى - لَا يَكْرَهُ إِلَّا الْقِسْخَ، وَانْقِسَاحَ مَحْظُودٍ مَحْرَمٍ، وَهَذَا لِإِعْتِدَارِ بَسِّ بِمَوْجُودٍ فِي الْأَمْرِ، لِأَنَّهُ إِذَا أَمَرَ بِشَيْءٍ، وَأَرَادَهُ، فَلَا يُذَمُّ كَوْنُهُ طَاعَةً وَمَا يُسْتَحَقُّ بِهِ لَمَدْحٍ وَالثَّوَابِ، وَمَا هُوَ يَهْدِدُ ضَمُّهُ يَنْفَسُهُ، وَحَبْرٌ وَنَدْبٌ، فَلَا يَحِبُّ أَنْ يُقَطَعَ عَلَى أَحَدِهِمْ، وَمَا يَكْرَهُهُ - تَعَالَى - فَهُوَ غَيْرُ مُقَسَّمٍ، وَلَا يَكُونُ إِلَّا قِسْمًا، فَافْتَرَقَ الْأَمْرَانِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فَمَا تَعْلَمُونَ بِهِ عَشْرًا: فَمَا أَحَدُكُمْ فِي تَقْسِمَةٍ يَقْسِمُ، وَهُوَ مُدْهِنٌ، وَبَعْضُ بَعْضٍ نَّ * التَّرْعَبُ فِي الْأَعْمَلِ وَحُدُّهُ مَقْضُولُ كَلِّ الْأِزَامِ [١٦] وَلَيْسَ كَوْنُهُ بِذَلِّ يَقْتَضِي تَحْيِيرَ، لِأَنَّ التَّحْيِيرَ مَا يَقْتَضِي الْمُسَاوَاةَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ الْمُحْضَرَّ بِهِمَا، وَيَسْتَدْبُرُ مُسَاوَاةَ لِمَا كَرِهَ فَتَكُونُ التَّحْيِيرُ بَيْنَهُمَا

وَيُقَالُ لَهُمَا فَمَا تَعْلَمُونَ بِهِ عَشْرًا: قَدْ قُتِرَ بَيْنَهُمَا عَلَى دَعْوَى قِسِّ أَيْنَ قَلَمُ، أَنَّهُ يَحِبُّ حَمْلَهُ عَلَى أَعْمَالِ الْهَوَائِدِ وَمَا تُرَوِّقُ بَيْنَهُمَا. وَبَيْنَ مِنْ

- | | |
|---|----------------------------------|
| ١ - كَانَ بَعْضُ كَارِهِ | ٢ - لَا |
| ٣ - بَوَّحَ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ مِنْ كَوْنِهِ | ٤ - رَوَّحَ حَدِيثًا |
| ٥ - رَوَّحَ أَوْ مَدَّ | ٦ - الْفَتْحُ لِمِنْ |
| ٧ - جَزَعًا لِمِنْ | ٨ - بَوَّحَ لِأَنَّ التَّحْيِيرَ |
| ٩ - جَزَعًا لِمِنْ | ١٠ - بَيْنَ وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا |

نقول بل يجب حمله على اليقين وهو الأقل في العائدة ، وذلك هو
التدب . وإنما يسوع ما فاهوه . إذ كان النمط يتناول الجميع تناولاً
واحداً ، فأمّا إذ كان محتملاً ، وما يحتمله كما مقتضاه ، فما ادعاء الأعم
إلا كادعاء الأخص .

- وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُونَ ٥ ثَانِي عَشَرَ . أَيْ ذَكَرْتُكُمْ صِدْقَ لَاحْتِيَاظٍ . ٥
لَا أَنَّهُ يَنْتَضِي أَدْنَى لَاحْتِيَاظٍ . مِمَّا عَتَقَادُ وَحُوبِ الْفِعْلِ ، وَذَلِكَ حَيْثُ
وَعَزَمَ عَلَى أَدْنَى عَلَى هَذَا نَوْحِهِ . وَهُوَ أَيْضًا مُسَجَّحٌ . وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْتَقَدَ
هَذَا أَنَّهُ عَلَى قِسْمِ رَكْعَةٍ هَذَا فِعْلٌ ، فَكَوْنُ حَيْثُ لَا شَيْءَ وَرَمَا كَرِهَهُ ،
فَيَكُونُ فَيَحْتَاجُ رَأْيًا . فَمَا هَذِهِ حَالُهُ . كَيْفَ تَكُونُ حُضْبَاظَةً . وَلَيْسَ
يَحْرَى ذَاكَ مَحْرَى مِنْ تَرْكِ صَوْتِهِ مِنْ حَمْسٍ صَلَوَاتٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ
يَعْرِفَهَا بَعِيْهِ . وَالتَّوَلُّوْا فِي يَحْتَاجُ كُلِّ الصَّلَوَاتِ عَلَيْهِ . لِأَنَّ ذَلِكَ
يَنْتَضِي دَحْوَلًا . أَجْلُهُ فِي حَمْلِهِ مَا قَعَمَهُ . مِنْ غَيْرِ فِعْلِ قَسَحٍ وَقَعَمَهُ
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُونَ ٥ ثَالِثَ عَشَرَ . أَيْ قَدْ سَأَلْنَا أَنْ الْأَمْرُ يُفْعَلُ كَوْنُ
الْأَمْرِ مُرِيدًا لِلْفِعْلِ ، وَلَيْسَ يُفْعَلُ فِي الْأَفْعَالِ حَكْمًا عَلَى وَجْهِهِ . قَالَتْ دَبُّ

١	ب . يسوع	٥	ح . نواته
٢	ج : لاء . يحى لا كدعاء	٦	ر . وأم
٣	ب و ج : لوجو	٧	ب : فعلا
٤	ح : هذه	٨	ر . ترك
٥	ح صوت	٩	ر . فكيف
		١٠	ح . بصوة

كالواجب في معنى دلاله الأمر وهو أن الأمر مُريدٌ لفعل ، وإذا قمت
دلالته على وجوبه ، فإنما هي دالة على أن كونه مَكْرُوهًا ، وذلك لا
يوجب كونه محارًا ، لأن دلالته وهو واجب ، كدلالته وهو ندب فيما
يرجع إلى الأمر ، وبعد ، فإن كل لفظ مشترك بين أمرين على
سبيل الحقيقة ، لا يجب أن تكون محار في كل واحد منهما ، إذا اريد
بها كسائر الألفاظ المشتركة كه مثل عين ولو

ويقال لهم في أول ما تنقوه من أمر آت أول ، تنقوه
لو أنتم في أمر آت ، السنة ما تدل على وجوب الأمر ، به ، يمكن
ذلك بامتناع المحام ، ولا صار آت لنا لأننا لا نكره أن نحمله أن
يدل دليل على وجوب الأمر ، وإنما مكر أن يكون ذلك يجب
بوضع الثقة وإنما مك ، فيما سنده من قرآن وسنه على وجوب
الأمر ، لا لأنه إن صح ، قدح فيه ، أضناه ، وإنما انكم فيه لأنه

١	ب وج دلاله	٢	ب مك
٣	ب	٤	د
٥	ج ، لا	٦	ج ، الأمر
٧	ج يكون	٨	ب ، ذاته
٩	ب وج كس	١٠	ج
١١	ب وج	١٢	ب ،
١٣	ج ،	١٤	ب ، لا
١٥	ب يكون	١٦	الف : الأمر

لا يُبدل عنى لمقصود وهذه جملة يجب أن تكون مخصصة مراعاة
ثم تقول فيرر الوعيد بعد الأمر هو الدلالة على وجوبه، فيرر
لكم أن الأمر المطلق يدل على وجوب -

ثم إن الأمر ظاهر، وهو أنه أراد بخلاف عنى الرسول - عليه
السلام - على سبيل حجج التوبة، بدلالة قول الآية قوله - عسى - لا
تجعلوا دماء الرسول يصب كدعاء بعضكم بعضاً - وهذا يكاد عنى من
أن يشرع بالإقباله لأجل شؤبه، ولا محالة إن خلافه عنى هذا الوجه كمر
وبعد، فإن محالة الأمر هو ضد الموقف، ومن ما تدب إليه عنى وجبه
الجواب محالة، كما أن فعل - أوجه مقصوداً - إلى تدب محالة
أيضاً، والآية تضمن التحذير من مخالفة فمن أين له وجوب ما أمر
به، حتى يكون من فعله عنى غير هذا الوجه معاً، فبيّن أن ظاهر
الآية مشترك يشا وينهم، وأنه لا حجة فيه،

ويقال لهم فيما تعلقوا به من أن الأمر دأقضاء هي، الأمر المطلق،
بل الإلزام، كما تقول - قضى تقاضى كذا وكذا، بمعنى حكم و
ألزم - وبهذا الأسمى - الفتوى - قضاء

ج . يكون	ج . يكون
ب . الف	ب . الف
ا . الف	ا . الف
ب . صير	ب . صير
ا . ر . سى	ا . ر . سى

والكلام فيما تعلّقوا به ثالثاً ، كالكلام في هذه الآية ، فلا معنى لإعادته .

ويقال لهم فيما تعلّقوا به رابعاً من قوله - تعالى - «أطيعوا الله وأطيعوا أرسوله» إن هذا أمر ، والخلاف فيه نفسه . فكيف يستدل به على نفسه ولطاعة هي امتثال الأمر . وقد تنبأ أن طاعته تدخل في التدبّر والإيجاب جميعاً ، فكيف يعقل من ظاهر أحدهما .

وأيضاً فإن لطاعة هي امتثال الأمر على نوحه ندى تنق به لأمر بما يوجب تدبّر ، حسماً مضي من الكلام في المخالفة ، فمن أين لهم أن أمره على الواجب . حتى يكون من فعه على هذا أوجه مطبوعه . وإلا كان على التدبّر ، وطاعته إما هي فعه على هذا أوجه

ويقال لهم فيما تعلّقوا به خامساً : إن قد تنبأ أن معصية قد تدخل في التدبّر كما تدخل في الواجب ، وإنه قد يكون عاصياً مخالفاً للأمر على وجه لا يستحق * الوعيد . فمحمّد بن حماد الآية لأجل الوعيد على مخالفة الأمر الواجب

ويقال لهم في أول الطرق الأحرارية إنه ليس يجوز أن يثبت

- | | | | | | |
|---|----|----|------|-----|---|
| ج | ان | ٢ | ب | ب | ب |
| ٣ | ب | و | ج | في | ٤ |
| ٥ | ب | ب | من | ٦ | ب |
| ٧ | ج | من | الدب | كما | ٨ |
| ٩ | ج | في | ١٠ | ب | و |

حكم الأمر في وجوب وندب وهو أمر معلوم . اختيار الأحاديث التي
لا توجب إلا الظن .

و مدد . فإن قوله - عنه وآله - السلام - . أولا أن أشق على أمشي
لا أمرتهم بالسؤال عند كل صيغة ، لو تجرد ، ما علمنا به الوجوب ،
لكنا قد علمنا أن سؤالك مندوب إليه . كان ذلك قريبه في أنه
أرد الوجوب

ويقال لهم في حذر زيريه : أكرم ، فيه تفرقة بين الأمر وإشغافه ،
وسبهما تفرقة ، وإن لم يكن لأجل وجوب الأمر . وهي أن الأمر به
عنه السلام - يتمتع بتدانيات وإعدادات . والشغافه ليست كذلك .
لأنها تكون في المعامع المحاصرة ، لمخالطه ، وفي لأعراض الدساوية .

وأما حذر الأقرب من حذرس : فإنه لم يستقل عن مطلق الأمر .
و إنما سأل عن تكرار ما ثبت وجوبه . وهو الحجج . فجاب : ص -
بأنه لو قال نعم ، أو حب . لأن قوله نعم يكون بـ : ويبان لو أحب واحدا .

الف - من أحرر . ٢ ب و ح : و له

٣ ب و ح : أي . ٤ ب : و .

٥ ح : ربه . ٦ ح : وسبهما معرفة .

٧ ح : أو وجوب . ٨ ب : لا .

٩ ح : يكون . ١٠ الف : و .

١١ ح : و يقال . ١٢ الف و ح : فاما

٣ ج : الوقوع العاس

وَأَمَّا الْجَوَابُ عَنْ حَرِّ بْنِ سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، فِي دَعَاءِ رَسُولٍ خِلَافَ
أَمْرِهِ . لَأَنْ إِيحَاةَ دَعَائِهِ وَاحِدَةٌ وَبَدَلُكَ صَحِيحٌ أَنْ يَقْرَأَهُ لِمَكَانِ
الْإِيحَاةِ يَقْطَعُ لَصْنَهُ . وَمِنْ ذَلِكَ لَا يَصِحُّ فِي الْأَمْرِ . وَالِدَعَاءُ هُوَ
أَنْ يُبَادِيَهُ . «فَلَا» . فَجَبَّ عَمَهُ الْإِيحَاةُ . وَالْأَمْرُ أَنْ يَقُولَ «أَفْعَلْ» وَ
قَدْ تَبَيَّنَ أَنَّهُ مُرَدَّدٌ بَيْنَ مَذْهَبِ وَالْإِيحَاةِ .

وَقَدْ تَعَيَّنَ مَنْ يَقْطَعُ فِي مُجَرَّدِ الْأَمْرِ عَنِ أَنْ تَمُرَّ بِهِ لَتَدُبُّ
«أَنْ» قَالَ دَاكِرُ الْأَمْرِ مِنَ الْحُكْمِ لَا يَنْدَمِي أَنْ تُرِيدَ أَنْ تَمُورَ بِهِ . وَلَا يَنْدَمِي
كَوْنَهُ مَعَ الْحُكْمَةِ . مَتَى لَمْ تَدْخُلْ فِي الْعَصَدَةِ وَتَسْتَحْقِاقِ تَوْبٍ . فَجَبَّ أَنْ
يَكُونَ بَدَلًا . لِأَنَّهُ قُلُّ أَحْوَالِهِ . وَمَا لَا يَنْدَمِيهِ . وَإِنْ كَانَ يَكُونُ وَاحِدًا
بِدَاعِيَتِهِ كَرَاهَةٍ .

فَقِيلَ «لَهُ» هَذَا أَلَدَى قَدْ تَمُورُ «صَحِيحٌ» . الْكَلِمَةُ تَنْتَهِي عَلَيْهِ
مَا «لَا يَنْتَقِي» . فِيمَنْ أَيْنَ الْكَلِمَةُ إِذَا أَرَادَ أَنْ تَمُورَ بِهِ . وَهُوَ لَمْ يَكُنْ

- | | | | |
|----|-----------------------------|----|-------------|
| ١ | ح - ع - السَّلام | ٢ | ب - وَحِب |
| ٣ | ب - لِمَكَانِ الْإِيحَاةِ . | ٤ | ب - وَ . |
| ٥ | ح - يَقُولُ | ٦ | ب - مِنْ |
| ٧ | الف - يَقْطَعُ | ٨ | الف - عَنِ |
| ٩ | ب - أَنْ | ١٠ | ب - وَ . |
| ١١ | ب - كَرَاهَةٍ . | ١٢ | ب - وَقَالَ |
| ١٣ | ب - قَدْ مَسَّيْنِ . | ١٤ | ح - ع - |
| ١٥ | ب - عَنِهَا . | | |

تركه. و انه لا يستفيدون من مطلق الامر 'حكم الترك'. و انما
يستفيدون ان الامر مرید المنصوره. و قولكم تحمله على اقل
احوجه. تحكم. و له تحت ذلك. و من اجاز ان يكون هذا الامر
مع انه مرید المنصوره. كاره لتركه. كما انه من اجاز ان لا
يكون كاره لتركه. و انقطع عى احد الامر من مرد دليل طم
و قالوا او كره الترك. لانه قد و اولم يكره كاره. لانه.
و قالوا الاصل في اطلاق قول 'فعل' و اترك جميعا مراد
و لا مكرهه. و قد تنق الامر بحده. غلبه مرادا. و نقى
الترك على ما كان عه. فهو تصرف حاله. و صار وجبا. و مما يجب
ان يكرهه الحكم. و حسب على المحاطب هذا الامر ان يتبين ذلك
من حاله. فان لم ينس لا يتخرج عن حبل الخطب و هذا الذى حكىناه
اقوى ما يمكن ان يعق به فى نصره مذهبه.

والجواب عن ذلك "أنا لا" - "سبح" - "أولاً" - "أنا المعبود" - "الترك حميد"

۱	ج : مستعدوں	۲	الف : الامر
۳	ب : بروٹ	۴	ج : مستعدوں : اب : یقید
۵	ب : لمبور	۶	ج : و : الا ان
۷	ج : اشترکہ	۸	ب : و ا
۹	ب : و ج : ان ، بجای کون		الف : و ا
۱۰	ج : عمید	۱۱	ج : کان
۱۲	ب : حیدر	۱۳	ب : عن رٹ
۱۴	ج : لا		

كما في الفعل سواء في أنهما غير مرادين ولا مكروهين . لأنه إذا
 أمرنا بالصوم مثلاً . فقد أمرنا بفعل كان في العقل . أولاً هذا الأمر -
 محظوراً . وكان تركه واجباً . لأنه إدخال مشقة وكفه على النفس
 بغير فائدة . وإذا قال له صموا ، فقد دل ذلك على أن للصوم صفة
 زائدة على حسنه ، يستحق بها المدح والثوب ، ولا بد من أن يكون
 صفة ترك الصوم الذي كان في العقل واجباً . قد تعبرت عند ورود هذا
 الأمر ، وتغيره ، يتغير إلى أن تكون مكروهه . فيكون الفعل واجباً ،
 وإلى أن لا يكون مراداً ولا مكروهه . فيكون العمل مدحاً ، وإلى
 أن يكون مراداً . فيكون محضاً من فعل وأمر . فثبت بهذه الجملة
 أنه لا يجوز مع ورود الأمر بهذه تعادلات تبقى في تركها في
 الأصل العقلي ، بل لا بد من تعمره على ما ستاد

على أنا لو سلمنا أن حكم التارك في أصل العقل ما دكره .
 لكان ما يجب بيان في وقت الحاجة . لا في وقت احتياج ، على ما
 سنبيته في موضعه من هذا الكتاب - بمشيئة الله - في - وعونه - فتوقال

١	ج . ص . م . ن .	٢	د . هـ . و .
٣	ز . ح . ط . ي .	٤	ج . ح . ص . م .
٥	ن . م . د .	٦	ب . ج . د .
٧	م . د . ن .	٨	د . و . ح . ط .
٩	ج . ن . م .	١٠	ح . ط . ي .
١١	ج . ح . م .	١٢	ب . ج . د .

الحكيم لغيره أقل كذا وكذا غداً أو بعد شهر. لما وصفت أن يتبين
في حكم الترك في هذا الوقت. وليس يوقت لنجاحه. وأنهم لا يترقون
في حمل الأمر على التدبير أن يكون على غور أو على التراجع.
وهذه حكمة كافية في الإطلاع على برزخ هذا الباب فتعجب تأملها.

فصل في حكم الامر الوارد بعد الحظر

اعلم أن أكثر المتكلمين في أصول الحق أظهروا على أن الأمر
الوارد بعد الحظر يقتضي الإباحة وإطلاق الخطر الذي تقدم. وإن كانوا
يذهبون إلى أنه لو انفرد. وكان متبداً. اقتضى الوحوب وليس تدري ما
نسب في استمرار هذه الشبهة الصعبة.

واضح أن حكم الأمر الواقع بعد الحظر هو حكم الأمر
المتبداً. وإن كان متبداً على الوحوب أو التدبير أو الوقف بين الحالين.
فهو كذلك بعد الحظر.

والذي يدل على ذلك أن الأمر ما يدل على ما يدل عليه. الأمر
يرجع إلى كونه مراً. وإذا كانت هذه الحصة لا تتغير. يوقعه بعد الحظر.

- | | |
|---------------|---------------|
| ١ ح : ن . | ٢ ح : ن . |
| ٣ ب : الاطلاق | ٤ ج : سمي |
| ٥ ح : عدم | ٦ ب : ما |
| ٧ ح : اصفه | ٨ ب و ح : حظر |
| ٩ ا ب : عدم | ١٠ ح : بشر |

فدلالته يجب ألا تتغير .

وأيضاً فإن الخطر العقلي أكد من لسمعي . وقد عرفت أن ورود
الأمر بعد الخطر العقلي لا يمنع من قصايه النوحوت . وكذلك ورود
بعد الخطر الشرعي

ومد . فإن كونه محظوراً لا يمنع من وجوبه أو كونه مذموراً بعد
هذه الحال . وإذا كان لا يمنع من ذلك . لم تتغير الدلالة

في قبيل ورود الأمر بعد الخطر . فقصي إصلاق الخطر . فلما لاشبهة
في ذلك غير أن طلاق الخطر يكون بالاحتياط والتب . كما يكون
بالإباحة . فمن أين أنه يفتى في طلاق الخطر من غير زيادة على ذلك

وأعياهم . ثم لا يجدو في الكتاب مرة واحدة بعد الخطر الأول
يقضي الإباحة تحضه . باطل لأن لوجوده إذا صح . ليس بدلالة
لأنه يمكن خلافه استمر عليه وجوده . ولا لا سيما ذلك أيضاً . لأن الله
- تعالى - يقول ولا تحلقوا رؤسكم حتى ينبغ تهادي محبة . وحلق
لرأس هيهنا . سكت . وبس . ينبغ . صرف

١ ب وج تغير .

٢ ح كد ما يبعد

٣ ح لا

٤ ح المحضه

٥ ب وحاشيه دارد : عدم .

٦ ح صحاح .

٧ ح كد ما يبعد

٨ ح لا

٩ ب محض

١٠ ح - ح - هو

١١ ح - صرف

فصل في أن الكفار مخاطبون بالشرائع وهل يدخل العدو والصبي في الخطاب

اصحح أن الكفار مخاطبون بالعمادات الشرعية . وذهب كثير من
المكاتبين وأكثر الفقهاء إلى أنهم غير مخاطبين . وفائدة الخلاف في
هذه المسألة - وإن كانوا متفقين على أن الكفار مع عقابهم على كفرهم
لا يطالبهم بفعل العمادات الشرعية - أن من قتل منهم مخاطباً ، يذهب
إلى أنهم يسجدون مع عقابهم على الكفر العقاب من الله - تعالى - على
الإحلال لهذه العمادات ، وما تدعى ذلك . ومن ذهب إلى أنهم غير
مخاطبين ، يرميه ألا يسجدوا ، ولا دماً على الإحلال بالعمادات .

والذي يدل على صحة ما ذهب إليه شيء

أولها أن الاعتناء في دخول المكلف في التكليف إنما هو
بشيئين أحدهما صفة المكلف . ولا حرج في الخطاب ، وقد عرفت
أن الكافر كالمؤمن في استيفاء شروبه التكليف . لأنه يتمكن من أن

١ : كان الكل ج : - كانوا + الكل .

٢ - ج : يطالبهم .

٣ - ج : مخاطب .

٤ - ج : هو .

٥ - ج : العقاب .

٦ - ج : العقاب .

٧ - ج : احلف .

٨ - ج : الحلف .

٩ - ج : - عيب .

١٠ - ج : بالتكليف .

١١ - ج : مكر .

يُؤْمِنُ قَصِيحٌ وَقَوْعٌ حَمِيعٌ الْعَادَابِ مِنْهُ فَصَحَّةُ تَكْلِيْفِهِ لِعَادَابِ كَصَحَّةِ
تَكْلِيْفِهِ نَفْسَ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ وَأَمَّا اعْتِبَارُ صَعْبِ الْحَطَابِ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ
مُطْمَئِنًّا وَمَتَوِّجَهَا إِلَى النَّاسِ دَخَلَ الْكَافِرُ فِيهِ لَتَأُولَهُ بِهِ.

وَمِنْهَا أَنَّ الْكُفَّارَ لَوْ لَمْ يُتَعَذَّلُوا لِلشَّرَائِعِ لَكَانُوا مُعَذَّورِينَ فِي
تَكْدِيبِ النَّبِيِّ - ص ع - وَالْإِمْتِنَاعِ مِنْ تَصْدِيقِهِ لِأَنَّ أَمْرًا فِي إِيحَابِ
تَصْدِيقِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الْمَعْرِفَةُ بِشَرَائِعِهِ كَمَا أَنَّ أَمْرًا فِي بَعْثِهِ هُوَ
أَدَاؤُهُ الشَّرَائِعَ فَهَذَا لَمْ يَكُنْ مَا هُوَ أَمْرٌ فِي إِيحَابِ التَّصْدِيقِ
لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَكْنَى التَّصْدِيقِ وَلَا خِلَافٌ فِي وَحْيِ تَصْدِيقِهِ
- ع - عَلَى كُلِّ الْكُفَّارِ.

وَمِنْهَا أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ الْكُفَّارَ يُجَدُّونَ عَلَى الرَّأْيِ وَحْدَهُ
الْعُقُوبَةِ وَالِاسْتَحْقَاقِ، فَبِئْسَ لَمْ يَكُونُوا مُحَاطِينَ بِهَذِهِ الشَّرْعِيَّةِ، لَمْ
يَسْتَحِقُّوا الْعُقُوبَةَ عَلَى فَعْلٍ لَمْ تَسْمَعْ مِنْهَا وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا إِنَّمَا عَوِّقَ

- | | |
|------------------|-------------------|
| ١ دوح وضح | ٢ اب، دوح، ب، ولا |
| ٣ اب، أو | ٤ ب، هـ |
| ٥ دوح بالشرعيات | ٦ ب، ح |
| ٧ ح: زعمه | ٨ اب، هو |
| ٩ اب، إذا | ١٠ ب، -، تي |
| ١١ - اب، للتصديق | ١٢ اب، يحاب |
| ١٣ ب: لاستخفاف | ١٤ ب، فن |
| ١٥ ح: يقول | |

على أنه لم يُحَيِّصْ نفسه من الكفر. فتعرف فُحِّحَ لربنا، لأن هذا تصريحُ
بأنه يُعاقَبُ على كبره لأعنى التَّزَيُّدِ، وهذا بوجوبُ التَّعاقُبِ وإن
لم يَرَبْ. وقد كان شيخٌ من مُتَقَدِّمِي أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ: "وقد استدللتُ
بهديه لطريقة، قال لي: فإنا أقول: إنَّ الكفارَ مُحَاطُونَ مِنَ الشَّرَائِعِ
بأنَّ رُوكَ دُونَ الْأَعْمَالِ، لأنَّ الْأَعْمَالَ تَقْبِيهِ إِي كُوبِهِ، قُرْبُهُ، وَلَا يَصِحُّ
ذلك معَ الكفر، وأنَّ رُوكَ لَا يَهْدِي قَرَّ إِلَى ذَلِكَ. فقلتُ له: هذا - والله -
خلافُ الإجماعِ، لأنَّ النَّاسَ بَيْنَ قَوْمَيْنِ، قَوْمٌ يَذْهَبُ إِي أَنْ
الْكُفَّارَ مُحَاطُونَ بِكُلِّ الشَّرَائِعِ مِنْ غَيْرِ تَفْرِيقٍ، وَ قَوْمٌ يَذْهَبُ
إِي أَنَّهُمْ غَيْرُ مُحَاطِينَ بِكُلِّ. فمضَى بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ خِلَافُ الْإِجْمَاعِ
ثُمَّ إِنَّ الْقُرْآنَ مُعْتَرِضٌ فِي رُوكِ هِدْيَةِ الْقَضَائِحِ، كَمَا أَنَّ مُعْتَرِضٌ
فِي الْأَعْمَالِ الشَّرْعِيَّةِ، لِأَنَّهَا أَمْرٌ بِأَنْ تَتْرَكَ الرِّبَا وَلَا تَقْعَلْهُ قُرْبَهُ
[١٩] إِلَى اللَّهِ - تعالى -، وَمَنْ أَمَرَ بِتَرْكِهِ لِذَلِكَ، لَا يَسْتَحِقُّ مَدْحًا وَلَا ثَوَابًا،

١ - الف - سج - ٢ - الف : ماضه .

٣ - ر - لشر، ح - لشر ٤ - ح - ان

٥ - ح - مضافوا - ٦ - ح - مضر -

٧ - ح - عر - ٨ - ب - اشرك

٩ - الف - امور - ١٠ - ح - ابي

١١ - الف - او

١٢ - ح - وفاء، م - مضاف - ١٣ - الف - ر -

١٤ - ر - في روك، م - ماضه - ١٥ - ب - وج : الشرعيات

ولا يكون مطيعاً لله - تعالى - . ولا مُمتثلًا لأمره ، فالقرنة إذا لم يصح
من الكافر وهو كافر^١ . له يحز أن يقع^٢ منه على الوجه المشروع لا
فعلًا ولا تركًا.

ومها قوله - تعالى - حاكياً عن الكفار : ما سنحكم في سقر .
قالوا لم نك من المصنين ، ولم نك نطعم المسكين ، وكنا نحوض
مع الخريطين . وكنا نكذب يوم الدين ، وهذا يقتضى أنهم عوقبوا
مع كفرهم على أنهم لم نصتوا ، وهذا يقتضى كونهم مخاطبين بالصلوة
وليس لأحد أن يقول^٣ : نى حجة في قول أصحاب النار ، و
أعمال الأمر بخلاف ما قالوه ، وذلك أن جميع معارف أهل الآخرة
صروته ، فلا يحوز أن يعتقدوا جهلاً ، وهم متهوون^٤ إلى الإمتناع
من فعل القبيح^٥ ، فلا يحوز أن يقع^٦ بهم كذب . ولا ما حرى مجراه .
وليس له أن يحيل قوله - تعالى - :^٧ له نك من المصنين ، على

١ - بوح و لفرقة ٢ - ب . وهو كفر

٣ - ب . تقع ٤ - ب و ج : أهل النار .

٥ - الف . و ٦ - ج و ب : أهل .

٧ - ج : أن ٨ - ب و ج : معارف جميع

٩ - ر و ج : النار هي . ١٠ - الف : ولا .

١١ - ج . ملجأه ، الف : ملجئون . ١٢ - الف : القبايح

١٣ - ج . أ .

أَنَّ الْمُرَادَ 'لَمْ يَكُنْ' مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالْإِيمَانِ، وَذَلِكَ أَنَّ هَذَا يَقْتَضِي
التَّكَرُّارَ لِلْمَعْنَى الْوَاحِدَةِ، لِأَنَّ قَوْلَهُ - سُبْحَانَهُ - ^٢ وَكُنَّا نَكْذِبُ
يَوْمَ الدِّينِ، يُفْهَمُ عَنْ أَنْ يُنْفَى أَنْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالْإِيمَانِ، وَ
أَيْضًا فَإِنَّ الظَّاهِرَ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ لَمْ أَكُ مُصَدِّقًا، فَهُوَ فِي الصَّلَاةِ، دُونَ
الْإِيمَانِ بِهَا.

وَقَدْ تَعَلَّقَ مَنْ خَالَفَنَا بِأَنَّ الْكَافِرَ لَا يَصِحُّ مَعَهُ كِبَرُهُ شَيْءٌ مِنْ
الْعِبَادَاتِ، فَجَبَّ أَنْ لَا يَكُونَ مُحْتَطًّا بِهَا، كَمَا لَوْ كَانَ عَاجِزًا أَوْ
مَمْنُوعًا.

وَالْجَوَابُ عَنْ ذَلِكَ أَنَّ الْكَافِرَ تَصَحُّقُ مِنْهُ الْعِبَادَاتُ ^٣، بَلْ يُقَدِّمُ
الْإِيمَانَ عَلَيْهَا، ثُمَّ يَقَعُهَا، وَجَرَى مَجْرَى الْمُحَدِّثِ الَّذِي هُوَ مُحْتَطٌّ
بِالصَّلَاةِ، وَإِنْ لَمْ تَصَحُّقْ مِنْهُ مَعَ الْحَدِيثِ، لَكُمُ يَقْدِرُ عَلَى تَقْدِيرِ رَأْيِهِ
الْحَدِيثِ ثُمَّ يَمِيلُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَيَجِبُ عَلَى هَذَا أَنْ لَا يَكُونَ الْقَاعِدُ مُحْتَطًّا
بِالصَّلَاةِ، وَلَا الْقَائِمُ أَيْضًا بِهَا ^٤، لِأَنَّهُ ^٥ لَا يَتِمُّ فِي الْحَالِ النَّاسِ
مِنْ جَمِيعِ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ، وَإِنَّمَا يَقَعُ ^٦ مِنْهُ عَلَى تَرْتِيبٍ وَالْعَاجِزُ أَوْ

الف : ا ه ، ج : ه

٢ ب و ج : ه

٣ الف : يصح

٤ ج : ه

٥ ج : لا

٦ ب و ج : ه

٧ ج : ه

٨ الف : الف

٩ الف : العادة

١٠ الف و ج : يصح

١١ الف : ه

١٢ ج : نعم

الْمَمْنُوعُ لَا تَشْبَهُ الْكَافِرَ . لَا أَنَّهُ لَا يَتِمَّكَنُ مِنْ رِثَةٍ عَظِيمَةٍ أَوْ مَبْعَةٍ ،
وَأَنَّكَ تَرُمُّهُ كَيْنَ مَنْ إِرْثَةٍ كَبِيرَةٍ .

وقدُ نَعَقُوا أَيضًا أَنَّ الْكَافِرَ لَوْ كَانُوا مُحَاطِينَ بِالْعَادَاتِ ،
لَوَحَبُّ ثَمَنِي أَسَدَمُوا أَنَّ يَتَرَمَّهُمْ قِصَاءُ مَا دَبَّ مِنْهَا ، وَقَدْ عُنِيَ خِلَافُ
دَلَالِكَ ٥

والجواب : أَنَّ الْقِصَاءَ لَا يَتَسَعُّ فِي وَجْهِهِ وَحُجُوبِ الْمُقْصِي ،
بَلْ هُوَ مُنْفَصِلٌ عَنْهُ . وَقَدْ يَحِبُّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْأُمَرَاءِ وَإِنْ لَمْ يَحِبَّ
لَا آخَرَ ، لَا رِيَّ أَنَّ لِحَافِي يَتَرَمُّهُ ، قِصَاءُ قِصُومٍ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ الْأَدَاءُ
عِيبًا وَحَدًّا ، وَالْجَمْعَةُ إِذْ وَانْتَ لَا يَحِبُّ قِصُومًا ، وَإِنْ وَحَبَّ أَدَاؤُهَا ،
فَعَلَّ الْمُسْكَرُ مِنْ وَجْهِ الْعَادَاتِ عَلَى الْكَافِرِ ، وَإِنْ لَمْ يَحِبَّ عِيبُهُمْ قِصَاءُ
مَا دَبَّ مِنْهَا ١٠

وَأَقْوَى : يُعَرِّضُ هَاهُنَا شَبَهَ قَوْمِهِ : مَا ذَكَرْتُمُوهُ ، تَعْلِيمٌ
فِي الْعَادَاتِ الْمُحْتَضَةِ ، وَفَاتٍ ، فَمَا انْزَكَاةٌ فَلَا وَفَاتٍ كُنْهَا مُتَسَوِّيًا
فِي أَنْ فَعَلْتُمْ فِيهَا ، هُوَ لَدُنَّ الْقِصَاءِ ، وَلَا خِلَافٍ فِي أَنَّ الْكَافِرَ إِذَا

١	ج . هـ	٢	ج . و
٣	ج . لو	٤	ج . لو
٥	ج . ب	٦	ج . و
٧	ب . لمقضي	٨	ب . لمقضي
٩	ب . ع	١٠	ب . ع
١١	ب . ع	١٢	ب . ع

أُسمِع . وقد حَالَ لِحَوْلٍ عَلَى مَالِهِ وَهُوَ قَدْ رَأَى التَّصَدِّقَ ، أَنَّ الزَّكَاةَ عَنْ الْمَاضِي لَا تَحِبُّ عَلَيْهِ

وَالْجَوَابُ^٢ الصَّحِيحُ أَنَّ الزَّكَاةَ وَحَسْبُ ، ثُمَّ سَقَطَتْ بِالْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِسْلَامَ^٣ عَلَى مَا رَوَى فِي الْحَرْبِ يَحِبُّ^٤ كُلَّ مَا تَقَدَّمَ .

وَأَمَّا الْعُدُّ فَمُدْخَلٌ فِي الْخَطَابِ . إِذَا تَكَامَلَ شَرْطُهُ فِي نَفْسِهِ ، وَكَانَ ظَاهِرُ الْخَطَابِ يَصِحُّ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ . وَإِنَّمَا يَكُونُ الْخَطَابُ هَذِهِ الصَّفَةِ ، إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقْبِداً بِالْحَرِيَّةِ^٥ ، أَوْ مُعَدِّقاً بِالْأَمْلَاقِ^٦ . لِأَنَّ^٧ الْعُدَّ لَا يَمِيزُ^٨ . وَالْعُدُّ فِي هَذِهِ الْقِصَّةِ كَالْحَرِّ^٩ . وَكَوْنُهُ مَمْدُوداً عَلَيْهِ^{١٠} تَصَرُّفُهُ لَا يَنْفَعُ مِنْ وَجوبِ مُعَادَاتِ عَلَيْهِ ، لِأَنَّ الْمَوِي^{١١} يَمِيزُ تَصَرُّفَهُ عَلَيْهِ فِي غَيْرِ وَقْتِ وَجوبِ عَادِهِ ، فَوَقَاتُ^{١٢} الْمُعَادَاتِ مُسْتَشْتَةً مِنْ ذَلِكَ

- | | |
|------------------------------------|------------------------|
| ١ - ب و ج : عَلَى . | ٢ - ح . يَحِبُّ |
| ٣ - الف : فَأَجَابَ . | ٤ - ح : سَقَطَتْ . |
| ٥ - الف : - لِأَنَّ الْإِسْلَامَ . | ٦ - ح : يَحِبُّ . |
| ٧ - ح : وَحَسْبُ | ٨ - الف : شَرْطُهُ |
| ٩ - ح : بِالْحَرَمَةِ | ١٠ - ب و ج : مَمْدُودٌ |
| ١١ - ج : يَمِيزُ | ١٢ - ر : هُوَ . |
| ١٣ - ح : كَالْحَرِّ | ١٤ - الف : مَمْدُودٌ . |
| ١٥ - ر : وَ | |

ودحول المرأة في الخطاب كدحول الرجل. والصحيح أنها تسحل
 بالظاهر، من غير حاجة إلى دليل في خطاب المذكر. لأن قولنا
 «أقامون» عبارة عن المذكور والإناث، إذا اجتمع. كما أنه عبارة عن
 المذكور، على الإفراد وليس يمنع من دخول المؤنث تحت هذه الصيغة
 أنهم حصو المؤنث بصيغة أخرى. لأن تلك الصيغة خص بها المؤنث،
 إذا انفرد. ومع إلتفاتنا إلى ذكر. لأننا من الصيغة التي ذكرناها
 وأما الصبي فإن كان في المعلوم أنه يمنع. وتكمل له شروط
 التكليف، فالخطاب يتناولها على هذا الوجه. وهو دحل في قوله
 - تعالى - : أقيموا الصلوة، لأن الخطاب لا يحدد بحد كمال هذا
 الصبي ونوعه. وفي حال الطهولة لا يتحقق عليه خطاب بفعل في
 هذا الوقت، لأبعد من تحقق سبب. ولا يزال. لأن في حال عدمه ليس من
 أهل الأفعال. ومعنى القول أن الخطاب يتحقق بما به، وأنه بعد خطاب
 بما يقدره في ماله من أحد أو شئ متلب بقيمة حادثة وما جرى ذلك.

١. الف. الصاهر، و ٢. ب. الصاهر

٣. ب. يد ٤. ب. ب. و ب

٥. الف. و ج. شكاه ٦. الف. و ب. و الخطاب.

٧. هذه الصفة ٨. ب. ك.

٩. الف. عني، (بحدي وفي) ١٠. ح. في.

١١. ج. حالتي ١٢. ب. و ج. بحري

فصل في هل الأمر بالشئ أمرٌ بما لا يتم إلا به

اعلم أن كل من تكلم في هذا الباب أطلق القول بأن الأمر بالشئ هو أمرٌ بما لا يتم ذلك الشئ إلا به ، والصحيح أن [٢٠] يقسم ذلك . فقوله إن كان لدى لا يتم ذلك الشئ إلا به نسبة . فالأمر بالنسبة يجب أن يكون أمرٌ به . وإن كان غير نسبة ، و
بما هو مقدمة للعمل وشرطه . ثم يجب أن يعقل من مجرد الأمر أنه أمرٌ به .

والذي يدل على صحة ما ذكرناه أن طاهر الأمر يقضي ما تناوَاهُ لفظه ، وليس يجوز أن يفهم منه وجوب غيره مثلاً . يسأله لفظ إلا بدليل غير الطاهر ، لأنه إذا قال : صل فالأمر يسأول لصومه ، و
الصوم الذي ليس بصومه ، ما تعلم . وجوبه بدليل غير لظهِر .
ومما يوضح ذلك أن الأمر في الشريعة مدور على ضربين أحدهما يقتضي يجب العمل دون إيجاب مقدّماته ، نحو الزكوة والحج .
فإنه لا يجب عبداً أن تكتسب المال لتحصيله . تصاب . أو لا تمكن

١	الف	دلت الشئ	٢	ب وج	كد
٣	ب	بهم	٤	الف	لدى
٥	الف	بالسب	٦	ب	ب
٧	ج	و	٨	ج	ليس
٩	الف	لا أنه	١٠	ب وج	ب
١١	ج	علم	١٢	الف	لحصل

به من الزاد والراحلة . بل متى اتفق لنا انصاب ، وحال عليه الحال ،
وجبت الزكوة ، وكذلك في الزاد والراحلة . والضرب الا حريص
فيه مقدّمات الفعل . كما يجب هو في نفسه . وهو الوضوء للصلاة ، وما جرى
مجرها . وإذا انقسم الأمر في الشرع الى قسمين ، فكيف نجعلهما
قسماً واحداً .

فإذا قيل : مُطْنَقُ الْأَمْرِ يقتضي تحصيل مقدّماته . فلهذا كان مشروطاً
بمئة صفة كالزكوة والحنح فلا يجب ذلك فيه . قلت : هذه دعوى . ما
لفرق بينكم ، وبين من عكسها . قل : إن مُطْنَقَ الْأَمْرِ يقتضي إيجاد
دون غيره ، فإذا عكس وجوب المقدّمات كالوضوء في الصلاة ، أعينه
بدليل خارج عن الظاهر .

والصحيح أن الظاهر يحتمل الأمرين احتمالاً واحداً ، وإنما يعتم
كل واحد منهما بعينه . بدليل .
فإن تعلّقوا بالنسب والنسب ، وإن إيجاب النسب إيجاب
للسبب لا محالة .

- | | |
|--------------------------|--------------------------------------|
| ١ - الف : بل ، لا سجد | ٢ - ب : والضوء ، ج : في وضوء |
| ٣ - ب : في ذلك مطلقاً | ٤ - الف : علماً |
| ٥ - ب : و : مجزئ للامرين | ٦ - ج : منها . |
| ٧ - الف : عيه | ٨ - الف : فإن قالوا أو يقول في النسب |
| ٩ - الف : و | ١٠ - الف : النسب . |

قد هو كذلك ، و الفرق بين الأمرين أنه محال أن يوجب علياً
 لمُسبب شرط اتفاق وجود السبب . وإما فسد ذلك ، لأن مع
 وجود السبب لا يُتضمن وجود المسبب ، إلا لمنع . ومحال أن يكلف
 الفعل بشرط وجود الفعل . وليس كذلك فبعضات الأفعال ، لأنه يجوز
 أن يكلفي الصورة بشرط أن أكون قد تكلمت بظهوره . كما جرى
 ذلك في الزكوة والحبس . فبار الفرق بين الأمرين

وإذا كان يجب المسبب إيجاباً بيه . فإباحة المسبب بإحده
 المسبب وكذلك تحريمه . وفي الجملة أحكام المسبب لا تُتضمن
 كونه متعدياً إلى السبب . وما أحكام السبب في إباحة أو حظره
 إيجاب غير متعدياً إلى السبب . لأنه يمكن مع وجود السبب
 المنع من المسبب

فصل في أن الأمر بالشئ ليس بنهي

عن ضده لفظاً ولا معنى

اعلم أنه من البعيد أن يذهب مُحصل إلى أن لفظ الأمر

١	ب . ج . لا	٢	ب . ج
٣	ج . وجوب	٤	د . وجوب
٥	د . وجوب	٦	هـ . وجوب
٧	و . وجوب	٨	ز . وجوب
٩	ح . وجوب	١٠	ط . وجوب
١١	ي . وجوب	١٢	ك . وجوب
١٣	ل . وجوب	١٤	م . وجوب
١٥	ن . وجوب	١٦	س . وجوب
١٧	ع . وجوب	١٨	ف . وجوب
١٩	ق . وجوب	٢٠	ص . وجوب
٢١	ض . وجوب	٢٢	ط . وجوب
٢٣	ز . وجوب	٢٤	ح . وجوب
٢٥	ج . وجوب	٢٦	ب . وجوب
٢٧	ا . وجوب	٢٨	أ . وجوب
٢٩	آ . وجوب	٣٠	إ . وجوب
٣١	أ . وجوب	٣٢	أ . وجوب
٣٣	أ . وجوب	٣٤	أ . وجوب
٣٥	أ . وجوب	٣٦	أ . وجوب
٣٧	أ . وجوب	٣٨	أ . وجوب
٣٩	أ . وجوب	٤٠	أ . وجوب
٤١	أ . وجوب	٤٢	أ . وجوب
٤٣	أ . وجوب	٤٤	أ . وجوب
٤٥	أ . وجوب	٤٦	أ . وجوب
٤٧	أ . وجوب	٤٨	أ . وجوب
٤٩	أ . وجوب	٥٠	أ . وجوب

يَكُونُ نَهْيًا عَنْ صِدْقِهِ ، لِأَنَّ الْأَمْرَ مَسْمُوعًا ، وَ مَا يُدْرِكُ لَا يَحِبُّ أَنْ
يَقَعَ فِيهِ خِلَافٌ بَيْنَ الْمُقْلَاءِ مَعَ إِسْلَامِهِ . وَ مَا يُسْمَعُ مِنْ قَوْلِ الْمُقَاتِلِ
أَقْلٌ ، لَا تَقْلُ .

وَبِمَا الْخِلَافُ فِي شَيْءٍ هَلْ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِي الْمَعْنَى
بَاهِيًا عَنْ صِدْقِهِ ، أَمْ لَا . وَ الْمُحْتَرَةُ يَتَوَلَّى ذَلِكَ عَلَى أَنْ يَرَادَ لَشَيْءٍ
كَرَاهَةً لَصِدْقِهِ ، وَ كَرَاهَةً لِإِرَادَةِ صِدْقِهِ . وَ انْفَهَاءُ قَوْلِهِ : أَنَّ الْأَمْرَ
لِشَيْءٍ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ حَادِثًا لَصِدْقِهِ . وَ هَذَا مَعْنَى النَّهْيِ . وَ فِيهِمْ مَنْ
يَقْسِمُ ، وَ يَقُولُ : لَا يَكُنْ لِلْفِعْلِ لَا صِدْقٌ وَ حَادِثٌ ، فَلَا أَمْرٌ أَحَدُهُمَا
عَنِ الْآخَرِ ، وَ انْهَى عَنْ أَحَدِهِمَا مُرَدًّا لِآخَرٍ ، وَ إِذْ كَانَتْ لَهُ
أَضْدَادٌ كَثِيرَةٌ ، يَحِبُّ فِي هَذِهِ الْقِسْمَةِ

وَقَدْ دَلَّ النَّاسُ عَلَى مَا نَسَطُ هَذَا مُعْجَبًا . وَ سَتَأْتِي الْإِدَى
يُقْتَضِيهِ الْأَمْرُ كَوْنُ قَاعِهِ مُرِيدًا لِلْمَأْمُورِ بِهِ ، وَ شَيْءٌ لَيْسَ مِنْ أَوْحَادِ أَنْ
يَكْرَهُ التَّرَكُّ ، بَلْ يَحْزُنُ أَنْ يَكُونَ مُرِيدًا لَهُ ، أَوْ لَا مُرِيدًا وَلَا كَارِهًِا .
وَهَذَا كَيْفَ يَسْقُطُ بِتَوَلُّيهِ ، وَ بِنَهْيِهِ . عَلَى مَا قَدْ أَمَرَ بِهِ ، وَ مَا نَهَى

- | | | | | | |
|----|-----|--------|----|-----|-------|
| ١ | ح | نفس | ٢ | ألف | أه |
| ٣ | ب | والجهر | ٤ | م | فه |
| ٥ | ب | و ج | ٦ | ح | و رلت |
| ٧ | ح | العمل | ٨ | و ج | ان |
| ٩ | ب | كان | ١٠ | و ج | بها |
| ١١ | الف | و | | | |

عن تركها، ولا كرهه أصدادها، وكون نفس الإرادة كراهة قد تبنا
فساده، وأنه يؤدي إلى انقلاب المحسوس
في غير أفتح عندكم في الأمر إذا كان فعل واجب أن يكون
الأمربه كارهاً لتركه.

- ٥ لا يجب ذلك، ولهذا جاز عند أن يجتمع اصدان في الأصداد
في الأوجوب، لا يرى أن التصبي في آجر الوقت هو مختار بين أن
نصبي في أي روية، حيث شاء، ولفظه في الزوايا مصادرة، وكل
وحيده، فهو نقيم لا حرة في الأوجوب، مع التصدي
من قدرته، لا ينفك عن أوجب الفعل وحيده أو فعله.
١٠ حدث مجرمة عليه، لأن الأوجب المصطفى هو الذي ليس له أن يفعل به،
مكلل بفعله لا يكون محلاً بأوجب، ولا تنفك مع الإحلال
فيه، ولا يذم من كونه محذور

- وأنه انتهى، فمقتضى أن لا يفعل المكلف ذلك المسمى عنه، وأصداد
هذا فعل موقوف على بدل، فيكون المكلف لا ينفك متى لم يفعل،
من أمر وحيده، فهو واجب عليه، بلا شبهة، لأن ما أوجب مجباً على الفعل
١٥

١	الف	ركب	٢	الف	الرواء
٣	ح	وكونه حاداً	٤	ب	روح من
٥	ب	و	٦	ب	روح، وكل
٧	ب	سكف	٨	الف	فاسد
٩	ح	عنه			

[٢٢١]

المحرم ، وإن * لا يفعله ، يقتضى فعل ذلك

ومما يثبت فساد مذهب من ذهب إلى أن الأمر بالشئ في المعنى
هو عن حده ، أن الله - تعالى - قد كره الزنا وأمر بالصلوة ، وأمر
بالصلوة ونهى عن الزنا ، وهذا يقتضى أن يكون الفعل الواحد الذي
هو قعوده عنها أمر دأمر كرهه ، أو مأمور أنه منهته عنه

وكان يجب أن يكون أحدهما مني أمر دحروج المعاص من
أحد ، أي نذرا ، أن يكون كرهه خروج من الباب الآخر ، كما
يكره تصرفه في نذر . و فساد ذلك ظاهر

فصل في الأمر بالشئ على وجه التخيير

أتم أن الصحيح أن الكراهة - الثلاث في حيث اليمين وأحداث
كثير ، لكن على جهة التخيير . بخلاف ما قاله الفقهاء من أن الواجب
ممن وحده لا يفيها ، وفي كشف المذهب بهما وتحقيقه إراءة شبهة فيه
و نحن نعلم أن تكليفه - تعالى - ليس شرعيا نافع لمصلحة و
الأطراف . وليس يمتنع أن يمتنع في أمر معين أن المكلف لا يصح في

- | | |
|---|--------------------|
| ١ ج : نس . | ٢ ج : مدد |
| ٣ لف : سجد | ٤ لف : قعود |
| ٥ لف : أو ج : و | ٦ ب : و |
| ٧ ج : من الدور : ب : الدور . ٨ - لف : قال | |
| ٩ ب : ج : الشبهة | ١٠ ب : ج : الشرائع |

ديه إلا عليه . وأنه لا يقوم غيره في ذلك مقامه ، فلا بد من إيجابه على
جهة التصديق . وغير مُستبعد أن يعلم في أمرين أو أمور مُحْتَبَقَة أن كل
واحد في مصلحة المكلف في ديه كما لا يخفى من غير ترجيح ، فلا بد و
الحال هذه من الإيجاب على طريقة التحجير . لتساوي في وجه لمصلحة ،
والشاهد يقضي بما ذكرناه . لأن أحدا إذا أراد مصلحة ولده ، وغيره
أو غلب في طمأنينه لا يصح إلا أن يفعل به فعلاً مخصوصاً ، وحب
ذلك فعل مُعْتَبَر ، وإدْعاء في طمأنينه تساوي فعتس أو فعل في مصلحة
كان خيراً فيها . والقول بوجوب بعض ذلك دون بعض ، لم يقتض
وأقوى ما دل على ما ذكرناه أن اكتمالات ثلاث متساوية في
جميع الأحكام الشرعية . لأن كل واحدة منها يقوم مقام الأخرى
في إرادة دفع المكلف . وبسبب حب عنه ، وكل حكم شرعي
إلواحدة منها فهو " للأخرى " فلا يجوز مع تساوي في الأحكام
أن يخيف في أفضة . لأن اختلاف أفضة يقتضي اختلاف الأحكام .

١	الف معونه في ذلك	ج فانه
٢	الف على	الف : مخصص
٣	الف مدون على	ب و ج مصلحة
٤	ج : موافق	الف و ج : واحد
٥	ج : لتكليف	الف الآخر
٦	الف : مضاف	ج : بوحدة
٧	ج : لاخرى	الف هو

من حيث كآتِ الأحكامُ صادرةً عن الأحوالِ ولا ينعيب . فكيف يجوز
أن تكون الواجب من الكفارات واحدة . وأحكام الكلى شرعته
متساوية متعادلة . وهل ذلك إلا مقصود . ولو جاز أن يتساوى أمور
في الأحكام . ويخصص الواجوب بأحدها . جاز أن يتساوى أمور في
كوبها مفسدة في الدين . وكون مختلفة في القبح أو تحريمه و
الخطأ . وفي فرق بين القول أن الواجب من كفارت واحدة . و
الكلى متساوية في الأحكام . وبين القول بأن المتساوية من أمور متساوية
في المفسدة هو . وحدلاً يعينه

وإذا استدُلَّ به أن الواجب من الكفارات لو كان واحداً لا
يعينه . لوجب أن يجعل الله تعالى - المتكليف طريقاً إلى ميزه
قبل أن تقع . لأن تكليفه أن يفعل واحد لا يميزه من حماته الثلاث
تحرى تحرى تكليفه ما لا يُطاق

- | | |
|-----------------------|-----------------------------|
| ١ - أن ينعيب ما سجد | ٢ - أو |
| ٣ - ب - عشر | ٤ - ح - مائة |
| ٥ - ب - تسوي | ٦ - ح - أمور |
| ٧ - ج - يكون | ٨ - أ - الع - و . |
| ٩ - ح - أي | ١٠ - ب - من الواجب ما يتحار |
| ١١ - ب - في أن | ١٢ - ب - هو - وهو |
| ١٣ - ب - عمو - ح - من | ١٤ - ب - لعل - عالى |
| ١٥ - ج - جعل | ١٦ - ح - تحرى |
| ١٧ - أ - يكلف | |

وَعَدًا فَيَسَّرُ يَحْتَوِ الْإِحْتِيَارُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُؤَثِّرًا فِي وَجُودِ الْفِعْلِ،
أَوْ مُؤَثِّرًا فِي حُصُولِ النِّصْفَةِ الَّتِي لِأَحِبِّهَا كَانَ مَصْدَحُهُ فِي الدِّينِ، وَالْأَوَّلُ،
هُوَ الصَّحِيحُ، وَالثَّانِي بَاطِلٌ لِأَنَّ كَوْنَهُ مَصْدَحًا لَا يَحْزُنُ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ حَالُ
لِقَادَرٍ، لِأَنَّ حَالُ الْقَادَرِ لَا يُؤَثِّرُ، لِأَنَّ فِي مُخَرِّجِ الْوُجُوبِ، لَا تَرَى أَنَّ
أَوْحَدَهُ نَحْوُ تَعَالَى مِنْ أَعْلَى أَمْعُنْ لَا يُؤَثِّرُ حَالُ قَادَرٍ فِي النِّصْفَةِ الَّتِي
لِأَحِبِّهَا كَانَ وَحَالُ فِي مُخَرِّجِ الْوُجُودِ، وَكَذَلِكَ أَوْحَدُ عَمَى
حِجَةِ التَّخْفِيرِ

وَبَدَلُوا أَيْسَرَ قَدْ يَصْحَحُ أَيْسَرُ الْقَدَرُ مَحْصُوصٌ مِنَ الْكَيْلِ
مِنْ حِمْلِهِ ضَمِيرُهُ، وَيَتَعَمَّنُ بِاخْتِيَارِ قَاصِ وَقْتِ انْقِصَافٍ، فَكَيْفَ اخْتَلَفَ
أَنْ يَكُونَ الْإِحْتِيَارُ مَدْخُلًا فِي تَعْيِينِ *

قَسَا إِنَّمَا أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ الْإِحْتِيَارُ مَدْخُلًا فِي انْتِصَاحِ لَدِينَةٍ
وَوُجُوبِ أَوْحَدَاتِهَا، وَقَدْ مَالَ عَنِ الْمَصَالِحِ لَدِينَةٍ مِنَ الْعَمَلَاتِ

٢ - الف : و ١ بجای لان

ب : لانه

ب : لوجود

٣ ب : لا

ج : - لان حال القادر ، تا اینجا .

٤ الف : صحابه

ب : في

٥ الف : بل

٦ ب : قدمت

٧ ب : لوجود

٨ ب : عدد

٩ ح : قد

١٠ الف و ب : مصحلا

١١ ج : نقص

١٢ ح : ووجوب ، تا صح

فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يَتَّعَنَ عِنْدَ لَقِيصٍ بِالْاِخْتِصَارِ

وَمِمَّا يَنْدُلُ أَيْضًا أَنَّهُ لَوْ كَانَ مُوَاحِدَةً مِنْ الْكَمَارَاتِ هُوَ الْوَاحِدُ

لَا يَعْيبُهُ لَمَّا صَحَّ الْقَوْلُ دَنْ أَمْكَرٍ أَنْ يَكْفُرَ بِأَيِّ الثَّلَاثِ شَاءَ

وَأَيْضًا دَنْ الْوَاحِدِ ، وَإِنْ لَمْ يَتَّعِنَ لِلْمَكْمَرِ ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى -

يَعْتَمِدُهُ ، لِأَنَّهُ يَعْتَمِدُ مَا أَلَدَى كُفْرِهِ لَمْ كَمَرٍ مِنْ جَمْعَةِ الثَّلَاثِ ، فَيُجِبُ عَلَى

هَذَا الْقَوْلِ أَنْ كَوْنَ اللَّهِ - تَعَالَى - مُوجِبًا لِذَلِكَ بَعِيدًا ، وَأَوْ كَانَ كَذَلِكَ

لَمَّا احْتَمَمَتِ الْأُمَّةُ عَلَى أَنَّهُ لَوْ كَفَرَ بِمِثْرِهِ ، لَا حُزَاهُ ، كَمَا لَا يَجُوزُ أَنْ

يُجْزِيَهُ ، لَوْ كَفَرَ بِرَأْسِهِ

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا ، حُوزُهُ عِنْدَ الْأُمَّةِ لَا يَنْدُلُ عَلَى وَحْدِهِ ، لِأَنَّهُ

فَدَّ يُجْزِي مَا لَيْسَ بِوَاحِدٍ عَنِ الْوَاحِدِ كَالطَّهَارَةِ قَبْلَ دُحُولِ الْوَقْتِ ، وَ

ذَلِكَ أَنَّهُمْ تَأْتُوا أَجْمَعُونَ عَلَى حُوزِ مَا لَمْ يَكْفُرْ بِهِ وَأَحْزَاهُ ، فَقَدْ أَجْمَعُوا

عَلَى أَنَّهُ كَانَ يُجْزِي عَلَى وَجْهِ لَا فَرْقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا اخْتَارَهُ ،

وَقَدْ تَعَقَّقَ مَنْ خَالَفَهَا بِشَيْءٍ

مِنْهَا أَنَّ الْقَوْلَ بِالْتَحْيِيرِ يُؤَدِّي إِلَى أَنْ يَكُونَ ' الْمَكْمَرُ مُجْزَأً ' ١١

١	ب : الواحد	٢	الف : الواحد
٣	ب : للمكفر	٤	ب و ج : و ، يحى فان
٥	ج : مكره	٦	ج : لا حراة
٧	الف : كما	٨	ج : اجتمعوا
٩	الف : - يكون	٩	الف : مخبر

بين عقيد الدنيا كلها، وكذلك الكسوة والإطعام^١. وذات فاسد
ومها^٢ - تعالى - لو نص على أني أوحيت^٣ واحداً لا بعينه .
لأن هو الواحد ، فكذلك^٤ بد حُرْفِهِ : لِأَن لِعَنْيَ واحداً
ومها^٥ أنما وقع الكائن . لكان الواحد واحد^٦ ، جماع^٧ . وكذلك
يجب أن يكون^٨ الواحد واحد^٩ قبل أن يفعل^{١٠}
ومها^{١١} أن الجميع أو وحب على جهة تحجير^{١٢} ، وأن جمع^{١٣} بين
الثلاث ممكن^{١٤} . ويجب^{١٥} أن يكون وحدة على سبيل الجمع ، كما^{١٦}
أن ما يهي عنه تحيره كجمعه^{١٧} .

فَقَالَ لَهُمْ فَمَا تَعْتَقُوا بِهِ أَوَّلًا . إِنَّ اتَّحَسَّرَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَيْنَ أُمُورٍ
تَدْخُلُ فِي لَإِمَكَانٍ^١ . فَأَمَّا كَثْرُ مُحْتَرِّ بَيْنَ^٢ عَنِّي مِمَّنْ يَمَكُنُ مِنْ
عَتَقِهِ فِي الْحَالِ ، وَكَذَلِكَ أَقُولُ^٣ فِي الْإِطْعَامِ وَتَكْسُوهِ ، فَإِذَا لَمْ
يَمَكُنْ الْكَثْرُ إِلَّا رَفْعَهُ وَحْدَهُ ، رَلَّ اتَّحِيرُ فِي أَرْوَاقِ^٤ . لِأَنَّهُ لَا يَحْجُوزُ

١	ب - مَدِينَة	٢	ب - اَصْحَاب
٣	ب - وَحْد	٤	ب - وَكَذَلِكَ
٥	ح - وَحْد	٦	ج - اِنْ يَكُونُ
٧	ب - الْجَمْع	٨	و ح - وَحْد
٩	ا ب - هَكَذَا	١٠	ج - تَحْجِزُهُ كَجَمْعِهِ
١١	ب - يَحْجُزُ	١٢	ح - لِحَاكِمَا
١٣	ج - مِمَّنْ	١٤	ح - وَ

أَنْ كَوْنُ مُحَيَّرٍ بِنَ عَقْدِ عَيْدٍ تَمَكُّهُ وَيَنْ عَقْدِ عَيْدٍ لَا يَمَكُّهُ ، وَ
لَهُدْ نَقُولُ : أَنَّهُ أَمْتِي حَاوٍ وَفَتْ الصَّوْرَةَ . فَالْمَصْنَعُ مُحَيَّرٌ بَيْنَ الْبِقَاعِ
الْمُقْبِرَةِ بِدُونِ الْمُسَاعَدَةِ . وَإِنْ كَرِ الْوَقْتُ وَسَعَاءُ حَارِ أَنْ يَتَعَدَّى
الْمُحَيَّرُ إِلَى الْأَمِّ كَنْ الْمُسَاعَدَةِ

٥ عَلَى أَنَّ هَذَا الْمَعْرِضُ يَدْرُمُهُ أَنْ كَوْنُ الْمَكْرُمِ مَأْمُورٌ بِعَقْدِ وَاحِدٍ
مِنْ عَيْدِ الْمَدِيَا كَتَمَهُ . وَكَذَلِكَ فِي الْإِطْعَامِ وَالْكَسْوَةِ ، فَلَيْسَ بِفَصْلٍ
مِنْ ذَلِكَ إِلَّا مِثْلُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ غَدَرِ خَطِيقَةٍ وَالْإِمَّاكَانِ .

وَيُهْلُ لَهُمَا فِيمَا تَقْوَاهُ شَيْئًا وَمِنْ أَمْدَى يَسْتَمُ كَمَا حَوَّارُ أَنْ يَمُصَّ
اللَّهُ - تَعَالَى - عَلَى أَيْ : وَفَحَمَّتْ وَحَدَّ لَا يَحِيدُهُ ، أَوْ أَيْسَ هَدَّ سَبَّ أَنْ
ذَلِكَ لَا يَصِحُّ فِي التَّكْلِيفِ ، وَنَسَأُ بَيْدَ أَنْ لَامُورِ الْمُسَاوَةِ فِي وَحْدِهِ
الْمُصْلَحَةِ لَا يَجُوزُ أَنْ يُوَحَّدَ بِمَعْنَاهُ دُونَ مَعْنَى

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ أَشْيَاءٌ . لَا نَقُولُ فِيمَا نَعْنَاهُ : أَنَّهُ وَاحِدٌ إِلَّا
عَلَى وَحْدِهِ دُونَ وَحْدِهِ . وَلَا نَدَّ مِنْ تَفْصِيلِ بَيْنَ هَذِهِ الْجُمْلَةِ ، فَنَقُولُ : إِنْ
هَوَّلَ وَاحِدٌ ، قَدْ تُطْطِقُ . وَقَدْ يُصَافُ : قَدْ أُطْطِقَ ، فَادَّ وَقَوْعُهُ

١	أب عَيْدٍ	٢	أب عَيْدٍ
٢	ب يَوْح	٣	ب يَوْح
٤	ب يَوْح	٥	ب يَوْح
٦	ب يَوْح	٧	ب يَوْح
٨	ب يَوْح	٩	ب يَوْح
١٠	ب يَوْح	١١	ب يَوْح
١٢	ب يَوْح	١٣	ب يَوْح
١٤	ب يَوْح	١٥	ب يَوْح
١٦	ب يَوْح	١٧	ب يَوْح
١٨	ب يَوْح	١٩	ب يَوْح
٢٠	ب يَوْح	٢١	ب يَوْح
٢٢	ب يَوْح	٢٣	ب يَوْح
٢٤	ب يَوْح	٢٥	ب يَوْح
٢٦	ب يَوْح	٢٧	ب يَوْح
٢٨	ب يَوْح	٢٩	ب يَوْح
٣٠	ب يَوْح	٣١	ب يَوْح

على وجه الوجوب^١، وَلَمْ يَحْزَرْ^٢ إِحْرَاءُ هَذِهِ الْعِبَارَةِ عَلَى الْمَعْدُومِ إِلَّا
مَجَازًا أَوْ اتِّسَاعًا، وَيَحْزِرُ^٣ «وَاحِدٌ» فِي هَذِهِ الْقَضِيَّةِ مَحْزَرِي قَوْلُنَا فِي الْفِعْلِ
إِنَّهُ حَسَنٌ، فَمَا لَمْ يَصِفْ فَقَوْلُهُ «وَاحِدٌ عَلَى الْمَكْتَبِ» وَهَذَا وَاحِدٌ
يَخْتَصُّ الْمَعْدُومَ^٤، وَهُوَ لَمْ يُوَحِّدْ لِأَيِّ صَحٍّ أَنْ يُفْعَلَ، وَكَالْمَدِّ فِي
الْكَفَارَاتِ لثَلَاثَ أَيَّاهُوهَا^٥ أَوْ جَبُّهَا^٦، إِنَّمَا الْمُرَادُ بِهِ مَا أَلَدَى يَحِبُّ
أَنْ يَقَعَهُ الْمَكْتَبُ مِنْهَا؟ وَبِذَا فَعَلَ وَاحِدًا مِنْهَا، فَقَدْ حَرَّحَ مِنْ أَنْ يَحِبُّ
عَلَيْهِ^٧، وَإِنَّمَا يَقُولُ^٨ كَانَ وَاحِدًا عَلَيْهِ، وَكَذَلِكَ إِذَا فَعَلَ الثَّلَاثَ،
فَقَدْ حَرَّحَتْ مِنْ أَنْ تَكُونَ^٩ وَاحِدَةً عَلَيْهِ عَلَى سَبِيلِ التَّجْسِيسِ لِأَنَّهُ لَا تَخْيِيرَ
بَعْدَ الْوُجُودِ.

وَبِذَا قِيلَ: فَإِذَا جُمِعَ بَيْنَ كِلَا مَا أَوْحَبُ الْمَطْنِقُ مِنْهَا؟ قُلْنَا:
إِنْ كَانَ جَمِيعُ بَيْنَهُمَا^{١٠}، لَمْ يَحُلْ مِنْ أَنْ يَكُونَ فَعَلَ وَاحِدًا بَعْدَ الْآخِرِ،
وَوَكَانَ وَقْتُ التَّجْمِيعِ وَاحِدٌ، وَهُوَ كُنَ الْأَوَّلُ، وَأَلَدَى يَسْتَحِقُّ عَلَيْهِ
تَوَابٍ تَوَاحِبُ هُوَ الْأَوَّلُ^{١١}، وَهُوَ جَمِيعٌ سَهْوًا^{١٢} فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ.

- | | |
|--------------------|--------------------|
| ١ - لَمْ يَحْزَرْ | ٢ - حَازَرَ |
| ٣ - لَمْ يَحْزَرْ | ٤ - لَمْ يَحْزَرْ |
| ٥ - لَمْ يَحْزَرْ | ٦ - لَمْ يَحْزَرْ |
| ٧ - لَمْ يَحْزَرْ | ٨ - لَمْ يَحْزَرْ |
| ٩ - لَمْ يَحْزَرْ | ١٠ - لَمْ يَحْزَرْ |
| ١١ - لَمْ يَحْزَرْ | ١٢ - لَمْ يَحْزَرْ |

أَسْتَحَقُّ ثَوَابَ الْوَاحِدِ عَلَى أَعْلَاهَا وَأَكْثَرَهَا ثَوَابًا، وَلَا مَعْنَى لِلطَّرِيقِ
فِي تَعْيِيرِ مَا يَسْتَحَقُّ بِهِ ثَوَابَ الْوَاحِدِ، لِأَنَّهُ لَا فَائِدَةَ لَهُ فَمَا يَسْتَحَقُّ
النَّكَيبَ. وَلَا حُجَّةَ بِمَقْهَرِهِ فَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا نَحْدِثُهُمْ فَمَا
يَحِبُّ أَنْ يَقَعَهُ الْمُكْتَسِبُ مِنَ الْكُفَّارَاتِ قَلِيلٌ أَوْ يَفُتُّهُ، وَقَدْ قَوْلُ أَنْ
الْجَمْعُ وَاحِدٌ عَلَى سَبِيلِ تَحْسُرٍ، وَيَقْوَاوْنَ، الْوَاحِدُ وَاحِدٌ لَا يَمْنَعُهُ،
وَأَيُّ مَقْعَةٍ لَهُمْ فِي أَنْ يَكُونَ أَسْتَحَقُّ بِهِ ثَوَابَ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْفِعْلِ هُوَ
وَاحِدٌ وَمَعْنَى قَوْلِهِمَا هَهُنَا بِهِ وَاحِدٌ غَيْرُ الْمَعْنَى فَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ،
وَلَا شَاهِدٌ فِي أَحَدٍ لِأَمْرَيْنِ أَعْنَى الْآخِرِ مَعَ اخْتِلَافِ الْأَمْنَى، وَإِنَّمَا
تَشَاعَلُ بِذَلِكَ مِنْ مَقْهَرِهِ مَنْ لَا قَدْرَ لَهُ عَلَى سَفَرِهِ بَيْنَ هَذِهِ الْأَعْمَالِ وَ
تَرْتِبُهَا لِمَرَّتِهِ.

وَيُفْلِلُ لَهُمْ مَا تَتَّقُونَ ۚ ر ۙ اس ۙ وَاجِبٌ وَمَا وَجِبَ عَلَيْهِ
سَبِيلُ تَحْصِيرِ الْأَكْوَادِ حَتَّىٰ طَرِيقُهُ أَجْمَعُ ۚ وَبِأَيِّ كَيْفٍ أَجْمَعُ ۙ^{١٣٥}
سَهْ مُمَكِّنًا ۚ لَا ۙ قَدَرْتُمْ أَنَّ الْأُمُورَ الْمُنَاسِبَةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ ۙ

- | | |
|----------------------|-----------------------|
| ١ - ع ر جدى | ١ - ج - لوب |
| ٢ - ا ب الاحرة | ٢ - ب ر - ه |
| ٣ - ب ا ا | ٣ - ج : اجمع |
| ٤ - ج و ح | ٤ - ب فها |
| ٥ - ب و ح جدى | ٥ - ج : لاور |
| ٦ - ب فيرتها | ٦ - ا ب : اوص جدى و ص |
| ٧ - ب و ا ل كن الختم | ٧ - ب : و |

إِنَّمَا يَجِبُ عَلَى التَّحْيِيرِ دُونَ الْجَمْعِ ، لِأَنَّهُ لَا وَحْدَ لَوْحٍ بِهَا جَمِيعٌ ،
أَلَا تَرَى أَنَّ مَنْ غَلَبَ فِي ظَنِّهِ أَنَّ مَصْلَحَةَ وَلَدِهِ تَكُونُ فِي أَعْمَالٍ مُتَعَارِفَةٍ
تَقُومُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِمَقَامِ صَاحِبِهِ ، إِنَّمَا يَجِبُ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَعْمَالُ عَلَى سَبِيلِ
التَّحْيِيرِ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَجِبَ عَلَيْهِ الْجَمْعُ بَيْنَهَا ، لِأَنَّهُ لَا وَحْدَ لَوْحٍ بِهَا
عَلَى هَذَا الْوَحْدِ ، وَمَا قِيَسَهُمْ ذَلِكَ عَلَى مَا يَتَأَوَّلُهُ التَّهْمِيُّ ، فَتَسْحَى
الْكَلَامُ فِيهِ فِي بَابِ انْتِهَى ، وَبَدَأَ الصَّحِيحُ مِنْهُ بِمَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى

وَأَعْدَمَ أَنْ مَا كَفَّهَ اللَّهُ - تَعَالَى - يَنْقَسِمُ إِلَى وَحْوِهِ ثَلَاثَةً
أَوَّلُهَا أَنْ يَكْبِفَ اللَّهُ - تَعَالَى - أَعْمَلُ أَنْ يُرِيدَهُ ، وَيَكْزُرُهُ كُلَّ
تَرْوِكِهِ ، فَتَعَرَّبْنَا عَنْهُ هَذِهِ حَالُهُ بِأَنَّهُ وَاجِبٌ مُقْتَضٍ .

وَالْقِسْمُ الثَّانِي أَنْ يُرِيدَ - تَعَالَى - الْأَعْمَالُ ، وَلَا تَكْزُرُهُ تَرْكُ كُلِّ
وَاحِدٍ مِنْهَا إِلَى الْآخَرِ ، وَيَكْزُرُهُ تَرْوِكُهَا أَجْمَعًا ، فَتَعَرَّبْنَا عَنْهَا ثَلَاثَةً
وَاحِدَةً عَلَى سَبِيلِ التَّحْيِيرِ ، كَالْكَتَائِرَاتِ .

وَالْقِسْمُ الثَّلَاثُ أَنْ يُرِيدَ - تَعَالَى - أَعْمَلُ ، وَلَا يَكْزُرُهُ شَيْءٌ مِنْ
تَرْوِكِهِ ، فَتَعَرَّبْنَا عَنْ ذَلِكَ بِأَنَّهُ يَدْبُ .

وَيَنْقَسِمُ مَا خَرَّ اللَّهُ - تَعَالَى - فِيهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ

١	ج	يَكُونُ	١	ب	وَج	يَجِبُ
٢	ر	وَج	٢	ب	سَبْعًا	
٣	ل	ب	٣	ا	نَبْ	يُنَادِلُهُ
٤	ل	ب	٤	ر	وَج	يَرْوِكُهُ

أَحَدُهَا أَنْ يُرِيدَ - تعالى - كُلُّ أَحَدٍ مِنْ " مَا خَيْرٌ فِيهِ مُجْتَمِعًا أَوْ مُفْرَدًا " وَإِنْ كَانَ عِنْدَ أَوْحُدِ الْوَاحِدِ مِنْهُ الْوَاحِدُ ، كَالْكَلِمَةِ أَرَاتٍ .
وَنَسَبًا أَنْ يُرِيدَ كُلُّ وَاحِدٍ . وَتَكْرَرُ فَعْلُهُ مَعَ الْآخِرِ ، مِثَالُهُ أَمْرُ
أَوْ بِى تَرْوِجُ مِنْ إِلَيْهِ أَمْرُهُ مِنَ التَّسَاءُلِ . لِأَنَّهُ أُرِيدَ مِنْهُ تَرْوِجُهَا مِنْ
كُلِّ رَوْجٍ بِنَفْرَادِهِ . وَتَكْرَرُ ذَلِكَ مِنْهُ " مَعَ غَيْرِهِ " .
وَنَائِلُهَا أَنْ يُرِيدَ " كُلُّ وَاحِدٍ عَنِ الْإِفْرَادِ " وَمَعَ اجْتِمَاعِ غَيْرِهِ إِلَيْهِ
لَا يُرِيدُهُ ، وَلَا يَكْرَهُهُ . وَمِثَالُهُ سَتَرَ أَمُورَهُ لِبُضُلُوعِهِ ، لِأَنَّهُ مُخْفَرٌ فِي سِتْرِهَا ،
وَلِجَمْعٍ فِي ذَلِكَ مُسَاحٍ ، لَيْسَ بِمُرَادٍ وَلَا مَكْرُوهٍ .

فصل في الامر المطلق هل يقتضى المرة الواحدة

أو التكرار

أُحْتَلَفَ فِي ذَلِكَ ، فَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ مُطْلَقَ الْأَمْرِ يُفِيدُ التَّكْرَارَ ،
وَيُسِّرُّ لَوْنَهُ مِمَّنْزِلَةً أَنْ يَقُولَ لَهُ أَفْعَلْ أَدَا . وَذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى أَنَّهُ يَقْتَضِي
بِطَاهَرِهِ أَمْرًا وَاحِدَةً مِنْ غَيْرِ رِيَادَةٍ عَلَيْهَا وَذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى الْوَقْفِ
فِي مُطْلَقِ الْأَمْرِ بَيْنَ تَكَرُّرٍ وَإِلْقَاصٍ عَنِ الْمَرَّةِ الْوَاحِدَةِ .

٢ - أ ب - أحدهما

٣ - ح - تروجها

٤ - ج - له

٥ - ح - يريد

١ - ب - أ ب

٢ - أ ب - و

٣ - ب - منه

٤ - أ ب - ما

٥ - أ ب - ان

وتحقيق موضع خلاف اسمها وفي زيادة على المرة الواحدة لان
الامر قد تناول المرة الواحدة بلا خلاف بين الجماعة، وإنما ادعى
أصحاب التكرار أنه أرادها وأراد الزيادة عليها، وقال المقتصر وإن
المرة الواحدة، أنه أرادها ولم يرز زيادة عليها، وقال صاحب الوقف
أراد المرة بلا شك، وما أرادها، لست أعلم هل أرادته، كما قال
أصحاب التكرار، أوله يرز، كما قال أصحاب المرة، واقف فيما
زاد على المرة لا فيها، وهذا هو الصحيح
والذي يدل عليه أشياء:

أولها أنه لا يحوز أن يفهم من المصطلح ما لا يقتضيه ظاهره، وكيفيته
تساوله إما هو متساؤل له، وقد علمنا أن ظاهر قول القائل «أصرت» غير
متساؤل بمد في كثرة وقته، كما أنه غير متساؤل بمكان ولا زمان
ولا أنه يقع بها «أصرت»، فتجب أن لا يفهم من إطلاقه ما لا يقتضيه
لفظه، وإنما يقطع على المرة الواحدة، لأنها أقل ما يمثل به الأمر،
فلا بد من كونها مرادة.

- | | | | | |
|----|----------------|----|-------------|-----------------|
| ١ | ح: خلاف | ٢ | ب: وح | الواحدة، ب: على |
| ٣ | الف: هل | ٤ | ح: ارد | |
| ٥ | ج: صاحب | ٦ | ب: المدة | |
| ٧ | ب: وح، لا | ٨ | ر: ولا زمان | |
| ٩ | الف: لمرور بها | ١٠ | ب: مع | |
| ١١ | ب: كونه | | | |

وثانيها أنه لا خلاف أن لفظ 'الامر' قد يرد في القرآن وعرف
 بالاستعمال . ويراد به تارة التكرار . وأخرى المرة الواحدة من غير
 زيادة . وقد ثبت أن طاهر استعمال اللفظ في معنيين مختلفين يدل على
 أنها حقيقة فيهما ومشتري كنه بينهما إلا أن تقوم دالة

وثالثها حسن استعمام 'من مر مرة' مطلقاً ولا عهد ولا عادة
 ولا قرينة على المراد . وهل هو الإقتصار على المرة الواحدة أو التكرار
 وحسن الاستعمام 'دلى على اشتراك اللفظ' وعدم اختصاصه .

ورابعها أن نعم 'حسن قول لقائل بعينه أفعل كذا وكذا'
 'أفعالاً أو' 'فعله مرة واحدة' لا زيادة عليها . فلو كان مطلقاً لفظ موضوعاً
 للتكرار . لما حسن أن يقول أنه أفعل أفعالاً . لأنه مفهوم من قوله لا قول .
 ولو كان موضوعاً لمرة الواحدة لا زيادة عليها . لما حسن أن يقول :
 أفعل مرة واحدة . ولا ترد عليها . لأن ذلك عتق غير مفيد .

- | | |
|-------------------|------------------|
| ١ - مفعلة . | ٢ ج : امر |
| ٣ ج : مشترك | ٤ ج : مرة |
| ٥ الف وح لا سبب . | ٦ ج : امر |
| ٧ ج : عهد | ٨ ب و تسمى عن |
| ٩ ج : من | ١٠ ج : استعمام |
| ١١ ج : الإشراف | ١٢ ب : لفظية |
| ١٣ ج : علم | ١٤ الف : وكذا |
| ١٥ ب : و | ١٦ ج : ب : عليها |
| ١٧ الف : واحدة | |

فَبَدَّ كَرُوا - أَنَّهُ يُبَدُّ تَكِيدٌ وَهُوَ مَعْنَى مَقْصُودٌ قُلْنَا التَّكِيدُ
لَمْ يُبَدَّ وَادَّ رُدَّ عَلَى فَائِدَةِ لَبِطِ الْأَمُوكِدْ . كَانَ عَشْرٌ وَلَهُوَ . وَالْكَلَامُ
مَوْصُوعٌ لِلْإِفَادَةِ . فَلَا يَحُورُ أَنْ يُسْتَعْمَلَ مِنْهُ مَا لَا فَائِدَةَ فِيهِ .
وَقَدْ تَعَنَّقَ مِنْ قَوْلِ التَّكْرَارِ شَيْءٌ .

أَوَّلُهَا قَوْلُهُمْ " بِنْ أَوْ مَرَّ الْقُرْآنَ مُطْلَقَةً تَقْتَضِيهِ التَّكْرَارُ " ٥

ثَانِيهَا قِيَّاسُ الْأَمْرِ عَلَى الشَّيْءِ فِي إِقْصَائِهِ تَكْرَرًا .

ثَالِثُهَا أَنَّ الْأَمْرَ الْمَطْنِقَ لَيْسَ مِنْ مَسْأُولٍ بَعْضُ الْأَوْقَاتِ أَوْ يَـ

مِنْ بَعْضٍ ، فَيَجِبُ * تَسْأُولُهُ لِكُلِّ ١ .

وَرَأَيْتُهَا قَوْلُهُمْ " لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارُ مَا صَحَّ دُخُولُ السَّخِيْفَةِ " .

وَحَامِسُهَا قَوْلُهُمْ " لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارُ لَمْ أَحْسَنْ أَنْ يَقُولَ أَفْعَلُ ١٠

مَرَّةً وَاحِدَةً " .

وَسَادِسُهَا قَوْلُهُمْ " لَوْلَمْ يَقْتَضِ تَكْرَارُ . إِنْ كَانَ لَمْ يَفْعَلْ ثَابِتٌ قَضَاءُ

لَا أَدَاءُ ٩ " .

فَقُلْ لَهُمْ فِيمَا تَعَمَّقُوا بِهِ أَوَّلًا - إِنَّا لَا نَسْتَمُ لَكُمْ أَنْ أَوْ أَمَرَ الْقُرْآنَ

١ - ب . كَان

٢ - بَعْدُ : وَادَّ . ٤ - ج وَ ب يَقْتَضِي .

٥ - ج . سَوَالِي ٦ - الْف : لِلْكُلِّ .

٧ - ا ب فِيهِ ٨ - و - : التَّاسِي

٩ - ب : لَأَدَاء ، بَعْدَ لَا أَدَاء .

كدها تقتضي اشكرار. فإن فيها ما يقتضي المرة الواحدة كالصحح
والعبرة عند من أوجهاها. والذي يتكرر من ذلك تكرره محتمل غير
مبين. ألا ترى أن الضام والركوة يشكران في كل عام مرة. و
الضوء تكرر في كل يوم خمس مرات. فالشكرار محتمل كما
نراه. ولو كان مجرد الأمر يقتضي الشكرار. لما اختلف هذا الاختلاف.

وبعد، فالشكرار إنما علمه بدليل. وحالنا إنما هو في موضوع
الشيء ومقتضى الأمر المطبق. ولصحيح أن كل أمر في آخر آية حمته
عنى المرة الواحدة. إنما حمته عنها بدليل غير ظاهر. وكل أمر
حمته عنى اشكراره إنما حمته عنه دليل سوى لظاهر.

ويقال لهم فيما تقدموا به. إن النهي عند كالأمر في أنه لا يقتضي
الشكرار إطلاقه ومجرده. وإنما يحمله عنه متى حمته بدليل
غير ظاهر. ونحن نسوى بين الأمر والنهي في هذه القضية.

وقد فصل قوم بين الأمر والنهي بأن النهي يقتضي قبح العمل.
ومحتمل مستبعد. فتكرر ذلك وهذا ليس بشيء. لأن النهي الحكيم

١	ب : ج : أقصى .	٢	ج : مكرره
٢	ج : اشكر	٣	ب : واما
٤	ب : حمته	٥	ب : ب
٦	ب : عنى اشكرار .	٧	ج : مجرد
٨	ب : متى حمته .	٩	ب : اقوم
ج : الحكم			

يَقْتَضِي قِسْمَ الْفَعْلِ لِامْتِنَانِهِ . عَرَّأْنِ فَسَحَرُهُ مَا اخْتَصَّ . وَقِيْتُ دُونَ وَقِي .
فَلَا يَجِبُ اسْتِمْرَارُهُ فِي جَمْعِ الْأَوْقِيَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ . وَلَا يُنْتَبِغُ أَنْ يَخْتَصَّ
بِمَعْصِيَةٍ دُونَ بَعْضٍ . كَمَا قَسَاهُ فِي الْوُجُوبِ الْقَادِرِ عَلَى الْأَمْرِ . وَدَلَّ
يَجِبُ فِي الْأَمْرِ التَّكْرَارُ . فَكَذَلِكَ فِي النَّهْيِ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فَمَا تَعْلَمُونَ بِهِ شَيْئًا . إِنَّمَا يَجِبُ . إِذَا لَمْ يَخْتَصَّ بِمَقَامِ الْأَمْرِ
وَقِيَّةً دُونَ وَقِي . أَنْ لَا يُجْعَلَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَوْقِيَةِ . لَا بُدْلِيلَ . وَلَا
تَحْمِيلُهُ عَلَى الْجَمْعِ . وَكَفَى تَحْمِيلُهُ عَلَى الْجَمْعِ . وَإِنْ تَسَوَّلَ
بِفِطْنَةِ الْجَمْعِ . كَمَا لَمْ يَسْأَلِ مُرَدُّهُ لَوْ حَدَّثَ بِهِ طَرِيقَهُ . وَهَذِهِ طَرِيقُهُ
تَدُلُّ عَلَى وَجُوبِ تَوَقُّفِ عَلَى الدَّلِيلِ وَالنَّاسِ

وَيُعَارِضُ مَنْ سَلَّكَ هَذِهِ الطَّرِيقَةَ يَقُولُ : أَنَا فِي : قَسَمِ رَحَلًا . أَوْ
أَكُنْتُ شَيْئًا وَبَعْضُ قَوْلِهِ أَنْ قَوْلَهُ لَيْسَ أَنْ يَسْأَلَ بَعْضُ مَنْ لِهَافَةٍ . فَحَصُوصُهُ
مِنَ الرِّحَالِ بِأَدُونِ مِنْ : بَعْضٍ . وَكَذَلِكَ فِي الشَّيْءِ : أَنَا . كَوَيْلُ : هَمْسٍ . أَنْ

- | | | | |
|----|----------|----|-------------------------|
| ١ | ج : اعقل | ٢ | ب : فسر |
| ٣ | ب : فكك | ٤ | ب : جعل |
| ٥ | ج : فكك | ٦ | ب : وكف بحمله على الجمع |
| ٧ | ج : اعط | ٨ | ب : الجمع ، بعدا |
| ٩ | ب : ب | ١٠ | ج : يعارض |
| ١١ | ج : لغو | ١٢ | ب : صيغة |
| ١٣ | ب : دون | ١٤ | ب : ج : من |

يَسْأَلُ مَا كَوَّلَا بَعِيْنَهُ أَوَّلَى مِنْ غَيْرِهِ ١ وَلَا يَجِبُ مَعَ ذَلِكَ أَنْ يُحْمَلَ قَوْلُهُ
لَقَيْتُ رَحَلًا ٢ عَلَى أَنَّهُ لَقِيَ رَحَلًا لَهُ كُلُّ الصِّفَاتِ الَّتِي تَكُونُ لِلرَّحَالِ
مِمَّا لَيْسَ بِمُتَصَدِّقٍ ٣ أَنَّهُ لَقِيَ رَحَلًا طَوِيلًا أَسْوَدَ عَاقِلًا قَبِيْهًا قَرَشَنًا لَهُ كُلُّ
الصِّفَاتِ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا أَوَّلَى مِنْ غَيْرِهَا ٤ وَكَذَلِكَ
فِي الْإِثْمِ ٥ كَوَّلَ وَصْفًا ٦ وَمَعْنَاهُ حَلَّافٌ ذَلِكَ ٧

وَيُقَالُ لَهُمَا تَعَمَّقُوا بِهِ رَأْيَكُمْ ٨ وَأَوَّلَى لَمْ تَقُلْ أَنْ تَكْرَارَ مَفْهُومٌ
مِنْ مَقَرِّ الْأَمْرِ ٩ فَعِدَّةٌ ١٠ فَدَقَّقْتُمْ بِدَلِيلٍ ١١ وَمِنْ حِمَاةِ أُدْلَةِ التَّكْرَارِ
دَحْوْلٌ ١٢ تَسْحِيحٌ ١٣ فَيُدْحَوِلُ ١٤ تَسْحِيحٌ يُقَالُ أَنَّهُ مُتَكَرِّرٌ

وَيُقَالُ لَهُمَا تَعَمَّقُوا بِهِ حِمَاةً ١٥ وَدَقَّقْتُمْ قَوْلَ الْقَائِلِ غَضِبَ الْأَمْرُ:
أَبْدَأْ أَمْرَهُ وَحَدِّدْ ١٦ يُدَلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا دَقَّقْنَا بِهِ مِنْ ١٧ اِحْتِمَالِهِ لِلْأَمْرِ ١٨
وَمِنْ تَعَمُّقِهِ ١٩ حَكِيمُهُ ٢٠ بِبَعْضِ ٢١ كَلَامِهِ قَوْلُ الْقَائِلِ أَفْعَلُ ٢٢ أَبْدَأْ بِهِ ٢٣
لَوْ كَانَ أَفْعَلُ «أَفْعَلُ» نَقْصِي ٢٤ كَرَارًا ٢٥ لَمَّا حَارَّ أَنْ يَقُولَ: أَفْعَلُ أَبْدَأْ بِهِ ٢٦
مَفْهُومٌ مِنْ قَوْلِهِ الْأَوَّلِ ٢٧ وَأَوْ كَانَ مَوْصُوغًا ٢٨ لِمَرَّةٍ أَلْوَحْدَةِ ٢٩ لَمَّا حَسُنَ أَنْ

- | | | | |
|---|-----|---|-------------------|
| ١ | الف | ١ | أولى من غيره |
| ٢ | الف | ٢ | دون إحدى أولى من |
| ٣ | ب | ٣ | ممع ح - معمم |
| ٤ | الف | ٤ | ممع في |
| ٥ | ب | ٥ | فعل |
| ٦ | الف | ٦ | لما جاز، بالإنجاز |

يَقُولُ أَيْدًا مَرَّةً، فَإِنْ قَالَ: إِنَّمَا حَسُنَ دَيْتُ تَكِيدُ، فَقَدْ سَأَلَ مَا فِي التَّكِيدِ. عَلَى أَنَّهُ إِنْ رَضِيَ بِأَنَّ كَيْدَ قَسْرَضٍ بِمِثْلِهِ فِيمَنْ قَالَ أَفْعَلُ مَرَّةً وَاحِدَةً.

وَقَالَ لَهُ فِيمَا تَعَبُوا بِهِ سَادِسٌ: إِنْ مَنْ يَقُولُ أَنَّ لَأَمْرَ عَلَى الْفُورِ، وَأَنَّهُ يَقْتَضِي الْمَرَّةَ لَوَاحِدَةً. قَوْلُ: إِنْ لِمَعْمُولٍ ثَلَاثُ أَقْصَاءٍ فِي لَمَعَى، وَابْسَ يَدَايَ، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ لَيْسَ بِأَقْصَاءٍ، لِأَنَّهُ قَدْ نَسَبَ أَنْ مُطَبَّقَ الْأَمْرِ لَا يَقْتَضِي بِأَقْصَاءٍ لَامَرَةً وَلَا مَرَاتٍ. وَسُئِلَ: أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي فُورًا وَلَا تَرْحِيًا، وَأَنَّ الْقَطْعَ مُحْتَمَلٌ بِدَيْتِ كَتَمِهِ، وَإِنْ لَمْ يَقْتَضِ إِلَّا يَدِيلًا، فَلَا حَاجَةَ أَنْ يَكُونَ الْمَعْمُولُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَوْقَاتِ أَقْصَاءً، لِأَنَّ الْقَطْعَ بِحُجَّتِهِ كَمَا يَحْتَمَلُ عَيْرُهُ.

وَمَا مِنْ ذَهَبَ بِشَيْءٍ أَنْ مُجَرَّدُ الْأَمْرِ يَقْتَضِي الْمَرَّةَ أَوْ حَذَّةً بِلَا زِيَادَةٍ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُ تَعَتَّقُ بِشَيْءٍ

أَوَّلُهَا: أَنَّ أَهْلَ السُّمْعِ لَا يَحْتَمِلُونَ فِي أَنَّ مَنْ أَمَرَ عَيْرَهُ بِفَعْلٍ -

- | | |
|----------------|-----------------------------|
| ١ - الف - مرة | ٢ - ب - من |
| ٣ - ج - ان | ٤ - الف - واحدة |
| ٥ - ح - قصي | ٦ - ب - لا اداءه ج + الاداء |
| ٧ - ح - سعه | ٨ - ح - متجدد |
| ٩ - ح - يحتمله | ١٠ - الف و ح - دما |
| ١١ - ج - اولها | ١٢ - ح - يحضرو |
| ١٣ - ج - في | |

ولاعاده متقدمة - أنه يعقل مرة واحدة بلا زيادة عليها.

وثانيها أن أهل لغة اشتقوا من المصدر الذى هو المصرب أمية من حملتها ضرب ويضرب ويضرب ، ومن حملتها اضرب ، وقد علمنا أن جميع ما شتقوه لا يفيد التكرار ، فوجب أن يكون الأمر بمثابة

وثالثها أن الأمر أمره بأن يضرب إنما أمره بأن يعمل نفسه صاربه .

وهو قد يكون يهديه الصفة بالأمره الواحدة ، فلا يجب ما زاد عليها . [١٢٥]

ورابعها أنهم حملوا الأمر على الإيقاعات والمسيكات والوكالات

فى أنه لا يفيد التكرار .

فقال لهم فيما تعقوا به : لا . قد قصرتكم على الدعوى ، لأننا

لأنسبكم أن الأمور بأن يعمل ولا عهد ولا عادة ولا علم يفيد ١٠
المخاطب يعقل الأمر الواحدة ، فدلوا على ذلك . وهى دعوى منكم

ثم تعارضهم بمن أمره غيره فى الشهيد . وعقل منه التكرار . وإذا

قالوا : إن ذلك بدلالة وقريبه . قلنا فيما تعقوا به مثله .

٢ - ج - دوله .

٤ - ج : ثانيا

٢ - ب - اب

٨ - الب : الخطاب .

١٠ - الف : امره .

١ - ب - دوله

٢ - ج : جمله

٥ - ج : ثانيا

٦ - ج : ولعاده ولا عهد

٩ - ب - وهى .

١٠ - ب : فاعل

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَابٍ وَأَمِنْ سَمِّهِ كَمَا فِي لَأَمِينَةٍ مُشْتَقَّةٍ
مِنَ الضَّرْبِ: مَثَلٌ ضَرَبْتُ وَيَضْرَبُ أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ دَفْعَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ غَيْرِ
زِيَادَةٍ وَأَيُّ عَاقِلٍ يَقْطَعُ وَقَدْ سَمِعَ قَالًا يَقُولُ ضَرَبْتُ رِيْدَعَهُ وَأَعْنَى
أَنَّهُ ضَرَبَهُ مَرَّةً وَاحِدَةً بَلَا زِيَادَةٍ عَلَيْهَا؛ وَالْاِحْتِمَالُ فِي مُثْنِيَةِ الْأَمْرِ
كَالِاحْتِمَالِ فِي أَمِينَةِ الْحَصْرِ. وَاهْدِ يَحْسُنُ أَنْ يَسْتَفْهَمَ مِنْ قَوْلِ ضَرَبْتُ
زِيْدَعُمُ وَأَهْلَ ضَرَبَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ؟ كَمَا يَحْسُنُ أَنْ يَسْتَفْهَمَ مَعَ الْأَمْرِ
فَالْخِلَافُ فِي أَجْمَعٍ وَاحِدٌ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَسْتَشْهَدَ أَحَدٌ لِأَمْرَيْنِ عَلَى
الْآخَرِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ذَلِكَ لِاشْتِهَائِهِ فِي أَنْ الْأَمْرَ عَرَبِيٌّ يَنْبَغِي أَنْ يَضْرِبَ
إِنَّمَا أَمْرُهُ يَنْبَغِي صَارَ. غَيْرَ أَنَّهُ يَصِيرُ صَارَ بِالدَّخَالِ وَبِالدَّخَالِ فَيَسْ
أَيْنَ أَنَّهُ أَمْرُهُ يَقُولُ مَا يَسْتَحِقُّ بِهِ هَذَا لِاسْمِهِ. فَهَذَا مَوْجِعُ خِلَافٍ
وَلِلذَلِكَ يَحْسُنُ أَنْ يَسْتَفْهَمَهُ عَنْ مُرَادِهِ. وَلَوْ كَانَ مَقْهُومًا لِمَا أَحْسَنَ
الِاسْتِفْهَامَ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَاهٍ فِيمَا ذَكَرْتُ مَوْهُ مَا لَا يُمَكِّنُ فِيهِ

- | | |
|---------------|-------------|
| ١- الف: هـ | ٢- ب: و |
| ٣- ح: مشه | ٤- ب: على |
| ٥- الف: عليها | ٦- ب: ضرب |
| ٧- ب: أو | ٨- الف: هذا |
| ٩- الف: فلو | |

التكرار، ولا يصح ترديد في الشرعة، وهو ليمك والعق، وأما
 إطلاق في التكرار إما يصح فيه إلى حد، وهو نوع ثلاث، ثم
 لا يصح الترايد، وإنما حمل أهل الشرع قول القائل أنت طالق على
 الواحد شرعاً وتوقيفاً، ولولا ذلك كان إطلاق القول محتملاً، وذلك
 احتفوا في أنه إذا قل أنت طالق ثلاثاً، قد ذهب قوم إلى وقوع ثلاث
 وآخرون إلى وقوع واحدة، وآخرون إلى أنه يقع شيء، وهذا
 بحسب ما قادتهم إليه الطرق الشرعية.

فصل في أن الأمر المعلق بشرط أو صفة هل يتكرر بتكرارهما

قد ذهب قوم إلى أنه يتكرر بتكرارهما والصحيح أن الأمر
 المطلق في هذه القضية كأن مشروط، وأن الشرط لا يقتضي فيه زيادة على
 ما اقتضاه إطلاقه، فإن كان إذا أطبق اقتضى مرةً واحدة، وكذلك
 حكمه مع الشرط، وإن كان مطلقاً يقتضي التكرار، فكذلك إذا كان
 مشروطاً، وإن كان متوقفين لأمرين وجب مع الإطلاق، وكذلك

- | | | | |
|---|-------------|---|-------------|
| ١ | ح. ح. ح. | ٢ | ح. واحد. |
| ٢ | أ. ب. ج. ح. | ٣ | ح. واحد. |
| ٣ | أ. ب. ج. ح. | ٤ | أ. ب. ج. ح. |
| ٤ | أ. ب. ج. ح. | ٥ | أ. ب. ج. ح. |

مع الشرط.

- واندى يدل على ذلك كل شيء، ذلك على أن الأمر المطلق لا يقتضي التكرار من أوجوه الأربعة فلا معنى لإعادته .
- ويدل على ذلك أيضاً أن من شأن الصفة أو الشرط إذا ورد عقب الأمر أن يختص ما يسأوله الأمر بذلك الشرط أو يثبت لصفة من غير تأثير في تكثيره ولا تقليله ولا يحرى تعقب الصفة أو الشرط للأمر محرى تعقب الاستثناء، لأن الاستثناء يؤثر في عدد ما تسأله الجملة المتقدمة، فتقبل منها، وإذا خالف حكم شرط في هذا الباب حكم الاستثناء، ويجب أن يفهم من مشروط الأمر ما كتبت ففهمه من مطلقه في قبة أو كبرة.

وقد تمق من ذهب إلى التكرار كردد الصفة أو الشرط بأشياء أولها أن كل أمر ورد في القرآن مقبداً بشرط أو صفة يتكرر يشكرهما، كقوله - تعالى - : « وَإِنْ كُنْتُمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُطَافَرُوا » وقوله

- | | | | |
|----|---------------------|----|--------------------|
| ١ | ب : لشرط | ٢ | ب و ج : ما عدا ذلك |
| ٣ | ج : و | ٤ | الف : يخص |
| ٥ | الف : يسأله | ٦ | ج : امقب |
| ٧ | ب و ج : الأمر | ٨ | الف : محرى |
| ٩ | ج : عمل | ١٠ | ب و ج : وإذا |
| ١١ | ب : الحكم، ج : بحكم | ١٢ | ب و ج : و |
| ١٣ | ب : شروء | ١٤ | الف : شكرهما |

- سبحانه - «الرَّايَةُ وَآيَاتِي فَأَحْلِلُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ حَلْدَةٍ».

وثانيها حملها الشرط على العدة. فإنها إذا تكررت تكررت أحكامها وكذا الشرط.

وثالثها أنه لو لم يتكرر، لكان الفعل إذا لم يفعل مع الشرط الأول وفعل مع الثاني، يكون قضاء لأداء.

ورابعها حمل الأمر المطلق بشرط على النهي المطلق بشرط في وجوب التكرار.

فمقتضى هذه فيما تقدموه أولاً قد مضى في الأصل الأول من وجود الشيء لا يتبدل على أنه لا يجوز بوجه. وأن الذي عديم تكرره في أوامر الأفرار إنما عظم بدليل غير الظاهر.

ثم إن التكرار أيضاً مختلف لا يجري على طريقه واحدة، فمقتضى النظر لا يقتضيه وإنما المرجع فيه إلى الدليل، كقوله تعالى: «إذا قمتم إلى أصواته فتغسلوا بوجوهكم» يعني إذا غزتم عليها، وجوب الاستيماء أنه يُعبد بحسب الوصوة لكل صلاة عند تكرارها، كصواته.

١. ج. تعالى	٢. ب. لشروط
٣. ب. و ج. و بها.	٤. ب. اد لاصد.
٥. ج. اشرع.	٦. ج. امر
٧. ب. و ج. هو	٨. ب. و ج. و ج. و ج.

النجبة. لانجبت فيها طهره، وإن كانت صلوة.

وَمَلَّ بِهِمَا تَعْتَقُوا ۚ ثَابِتٌ لَيْسَ لَعْنَةُ كَانْشَرِطَ . لِأَنَّ الْعَنْتَهُ
مُؤْتَرَةً فِي تَعْتَقُونَ وَمَوْجِبَةٌ لَهُ . فَلَا يَدُ مِنْ تَكَرُّرِهِ تَكَرُّرُهُ . وَشَرَطُ
لَيْسَ بِمَوْحِبٍ وَلَا مُؤْتَرٍ . وَبِإِنْ وَقَفَ أَحْكَامُ عَلَيْهِ . فَلَا يَجِبُ أَنْ تَكَرَّرَ
۵ اَلشَّرْطُ تَكَرُّرُهُ . ثُمَّ لَا أَنْ تَصِرَ شَرَطٌ مَعَ كَوْنِهِ شَرَطًا عِنْدَهُ .

تَكَرَّرَ مِنْ حَيْثُ كَانَ عِنْدَهُ لِأَمِنْ حَيْثُ كَانَ شَرَطًا . وَبَدَأَتْ تَكَرَّرَ

وَحُوتُ مُسَلِّ تَكَرَّرَ * النجبة . لِأَنَّهَا عِنْدَهُ وَمَوْجِبَةٌ لَهُ . وَلِشَّرْطُ ۲۶

نَعْتَهُ فِي أَنَّهُ غَيْرُ مَوْجِبَةٍ كَالشَّرْطِ . اَلْمَعْنَى ۴ . لِأَنَّ الشَّرْطَ فِي صَحَّةِ
كَوْنِ حَدَثٍ قَدَرٌ هُوَ كَوْنُهُ حَتَّى . وَلَا يَصِحُّ كَوْنُهُ قَدَرًا وَلَيْسَ بِحَقٍّ
۱۰ وَقَدْ يَكُونُ حَتَّى وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَدَرًا ۵ . وَلَا تَحْتَهُ الْقُدْرَةُ لِأَنَّ وَيَجِبُ
كَوْنُهُ قَدَرٌ وَيُعْتَمَدُ فَرَقَ بَيْنَ الْعَنْتَةِ وَشَرَطِ عَمَلًا وَسَمَاءً

حب

۲ الف . كهوله . الى . ج . م ن لكرهه . ۳ بدل . كه در من
شارد كهوله است . ۴ الف : تكرره بكرهه . ب بكرره بكرهه

ج . ح . وثر

ج . ح . وثر

ب . ف . الف

ب . ف . الف

ب . ف . الف

ب . ف . الف

ج . ح . وثر

ج . ح . وثر

ج . ح . وثر

ج . ح . وثر

ب . ف . الف

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيهِمَا تَعَقُّوْا بِهِ ثَلَاثًا ۖ إِنْ فِي النَّاسِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ
قَصْدٌ عَرُودٌ ۖ لِأَنَّهُ عَيْمٌ وَحَوْنُهُ بِدَلِيلٍ ۚ آخَرَ ۚ وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ لَيْسَ بِقَضَاءٍ ۖ
لِأَنَّهُ قَدْ سَبَّأَ أَنَّ مُطَبَّقَ الْأَمْرِ وَمَشْرُوطَهُ مُحْتَمِلٌ لِلْمَرَّةِ وَالْمَرَاتِ عَلَى وَجْهِ
وَاحِدٍ ۖ فَإِذَا عُرِفَ بِالدَّلِيلِ أَنَّهُ يَكُونُ ۖ مَتَى فَعَلَهُ مَعَ الشَّرْطِ الثَّانِي مُؤَدِيًا
لِقَاصِدٍ ۖ عَلِمْنَا أَنَّ الْأَمْرَ الْمَشْرُوطَ أَرِيدَ بِهِ كُلُّ شَرْطٍ مُسْتَقِيلٍ ۖ

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيهِمَا تَعَقُّوْا بِهِ رَابِعًا ۖ إِنْ التَّمْهِى الْمَشْرُوطُ فِي أَنَّهُ عَيْرٌ
مُقْتَصِرٌ عَلَى هَرِهِ ۖ التَّكَرُّارُ كَالْتَّمْهِى الْمُطَبَّقِ ۖ وَالْأَمْرُ وَلْتَمْهِى جَمِيعًا مَعَ
الْإِطْلَاقِ وَالشَّرْطِ اِحْتِمَالِ التَّكَرُّارِ ۖ وَالْمَرَّةُ فِيهِمَا ثَلَاثٌ ۖ وَإِنَّمَا يُعْنَمُ فِي
كُلِّ وَاحِدٍ مِثْلُهَا الْمَرَّةُ وَالْمَرَاتِ دَلِيلٌ سَوَى لظَاهِرٍ ۖ وَأَخْطَأَ مَنْ فَرَّقَ
بَيْنَ لَتَمْهِى الْمُطَبَّقِ وَبَيْنَ تَمْهِى الْمَشْرُوطِ ۖ فَقَالَ ۖ فِي الْمُطَبَّقِ ۖ أَنَّهُ يَقْضَى
الِاسْتِمْرَارُ وَالتَّكَرُّارُ ۖ وَقَالَ فِي التَّقْدِيرِ ۖ أَنَّهُ يَقْتَضِي مَرَّةً وَاحِدَةً ۖ

وَتَعَقُّوْا مِنْ فَرَقٍ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ۖ إِنْ أَقْبَلْنَا إِذَا قَالَ لِعَلَّامِهِ لَا تَخْرُجْ
إِلَى بَعْدَادٍ ۖ وَأَطْلَقُوا ۖ وَلَمْ يَشْتَرِطْ ۖ أَقْبَضَى ذَلِكَ الدَّوَامَ ۖ وَإِذَا قَالَ لَهُ ۖ

١ ب - عن ٢ ل - عن

٣ ر - بدله ٤ ب - بكون

٥ ب - صاهره ٦ ح - صاهر ٧ ح - لاحسن للتكرار

٨ ب - أحضأ من فرق بين الأمر والنهي المطلقين في وجوب التكرار كما

٩ ل - بوب صاهر ١٠ الف - فإذا

١١ ل - ب - له

ذلك بما عيّن فصل الوضوع دون أدلة الشرع. وإنما خلافها فيما يقتضيه
وضوع النعمة أو عرفها. ولا خلاف في أن الأدلة الشرعية تدل على ذلك.
فما عتق به من ذهب إلى أن الأمر المشروط يقتضي امره الواحدة
من غير زيادة عليها. من أن الأموال إذا أقر عده أن يشترى بها أحمدا إذا
دخل السوق، لم يعقل من ذلك التكرار، فاطل لأن لا يستقيم له، لأن
العمد لا يعقل من ذلك مع الإطلافي وعدم كثر العهد وعادة وأما
لامره ولامرار. وأما حسن منه الاستعظام. وأولا احتمال تعلق لما
حسن ذلك

واستشهادهم بين قائل لو قل أو كبره. فبذلك إن دعت الدار.
اقتضى المرأة الواحدة من غير تكرار، فاطل لأن ذلك إنما عقل شرعا.
وسمى. وخلاف إنما هو بما يقتضيه الوضوع. ولعرف المعوى وأولا
اشترى. أكان قول قائل طبعها إن دعت الدار. محتملا للأمرين
مترددا بينهما.

- | | |
|---------------------|---------------|
| ١ ب و ج : خلاف | ٢ ر : يدل |
| ٣ ج : بشرى | ٤ ب : له |
| ٥ ب و ج : له | ٦ ب و ج : أن |
| ٧ ب و ج : لا | ٨ ب : من |
| ٩ ب و ج : بأن | ١٠ ب : الوضوع |
| ١١ ب : لعرف والوضوع | |

فصل في أن ما يفعل بحكم الأمر هو مرة واحدة وما زاد عليها يحتاج في إثباته إلى دليل

اعلم أن الأمر إذا ورد موقتاً بوقت معين، وأم يفعل فيه. احتج
في وجوبه مستقلاً إلى دليل آخر. وذهب قوم إلى أن الأمر يقتضي
العمل عقبة. فإن لم يفعل اقتضى عقبة من بعد. وعسى ذلك أمداً
حتى يفعل.

والدليل على صحة ما احتجنا به أن الأمر متناول بعينه لوقت الأول
سواء أطاع أم أمر أو عصى. وإذا كان واطاع لم يتناول سواه،
فكذلك إذا عصى إلا أن الطاعة أو العصية لا تترك متعلق الأمر.

وأيضاً فإن إيجاب الفعل في وقت مخصوص كإجابه على صفة
مخصوصة فكما أنه لا يتناول ما ليس له تلك الصفة. فكذلك لا يتناول
ما هو في غير ذلك الوقت. ومما يؤكد ما ذكرناه أن تغاير الوقتين

١- ب: إلى ٢ ج: عنه

٣ نفسان ٤ ب: روح بعنه

٥ ب: فعله ٦ ب: سوى

٧ ب: مضي ٨ ب: روح فردا

٩ ج: بعد ١٠ ب: مضى

١١ ب: لوقت في فعل ١٢ ب: وج وكما

١٣ ب: في ١٤ ج: ١٥

يوجب أنما ير الفعل. وليس كذلك تعبير نصيبتين. وقد وحب ما ذكرناه
في الصفة. كان أو حب في الوقت، لأنه آكد من حب ما ذكرناه
من قيل. وما الدليل على أن الوقت كالصفة في هذا الحكم.

قلنا لا شبهة في أن العادة قد تكون مصلحة في وقت دون غيره،
كما تكون مصلحة لبعض الشروط أو الصفات، ألا ترى أن الإمساك
المخصوص يكون مصلحة في النهار دون الليل، وفي شهر رمضان
دون غيره. والوقوف بمرفة يكون مصلحة في وقت مخصوص. وقد
جرى الوقت في المصالح والترب مجرى سائر شروط.

فإن قالوا: إذ تعق الفعل بذمة المكلف وحب لا يترأ منه إلا
بأن يفعله.

قلنا إنما تعق وحب فعله في الوقت المخصوص بذمته، وقد فات
الوقت، فهو غير متكرر في المستقبل من فعل ما كتفه عليه، ولا
شبهة في أن الأمر إذا تعق بوقت معين، لم يصح دخول السخ فيه،
وإنما يدخل في المتكرر من مقتضى الأمر.

١- روح ليعار

٢- روح موجب

٣- امر ما

٤ ج كد شديد لدر

٥ ج المكلف

٦ روح يكون

٧- يعني ما كلف به، فيكون الهاء منصوبا

٨ ج : ممكن.

سرع العدم والامل ذكر لاه اولي من ركه

وَبِذَلِكَ يُقْبَلُ : فَيَجِبُ أَنْ يُسَمَّى مَا يُفْعَلُ بَعْدَ هَذَا الْوَقْتِ 'قَضَاءً' لَا 'أَدَاءً'.
قَسَمًا كَذَلِكَ يَجِبُ

وَبِذَلِكَ : فَمَا الْمُرَادُ بِذِمَّةٍ : «قَصِي» فِي الذِّمَّةِ وَاشْرَحَ
قَدْ مَعْنَاهَا فِي الذِّمَّةِ يَتَقَسَّمُ إِلَى وَحْهَيْنِ :

أَحَدُهُمَا نَعْنَى حَقٌّ وَتَمَامٌ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : «فَقَضَيْتُمْ سَبْعَ سَمَوَاتٍ
فِي يَوْمَيْنِ»

وَالْأُخْرَى : الْإِثْمَانُ بِذِمَّةٍ قَوْلُهُ - سُبْحَانَهُ - : «وَقَصَى رَبُّكَ الْأَشْمَادَ»
تَعْدُوا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَقَوْلُهُ : «فَقَضَى الْحَاكِمُ» بِكَذَا ، إِذَا أَرْمَهُ وَأَدْخَلَ قَوْمًا

فِي هَذِهِ الْقِسْمِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «وَقَضَى إِلَى نَبِيِّ بْنِ إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ»
مِنْ حَيْثُ كَانَ مَا أُخْبِرَ - تَعَالَى - بِهِ حَقًّا نَاسًا ، وَذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى أَنَّ

مَعْنَى هَذِهِ الْآيَةِ لَا إِعْلَامٌ وَقِيلَ فِي مَعْنَى قَصَى فَلَانْ دِيْنَهُ : أَنَّهُ عَلَى الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ ، أَمَعْنَى أَنَّهُ وَقَرَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّهِ ، بِتَعْلِيْقِهِ وَكَمَالِهِ

وَأَمَّا 'مَعْنَى هَذِهِ لِمَطْلَعَةٍ فِي عَرَفِ الشَّرْعِ وَهُمْ يُسَمُّونَ أَدَاءً قَضَاءً ،
دَاخِلًا فِي شَرْطِ ثَلَاثَةٍ :

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| ١ - أَدَاءٌ - ابْوَقْتُ | ٢ - أَدَاءٌ - لَا |
| ٣ - قَضَاءٌ | ٤ - أَدَاءٌ وَابْوَقْتُ |
| ٥ - حَقٌّ وَصِيْبٌ | ٦ - أَدَاءٌ وَابْوَقْتُ |
| ٧ - أَدَاءٌ لِحَاكِمٍ | ٨ - أَدَاءٌ وَابْوَقْتُ وَكَذَا |
| ٩ - أَدَاءٌ لِرَمَةٍ | ١٠ - أَدَاءٌ وَابْوَقْتُ |
| ١١ - أَدَاءٌ وَابْوَقْتُ إِلَى | ١٢ - أَدَاءٌ وَابْوَقْتُ إِلَى |
| ١٣ - أَدَاءٌ وَابْوَقْتُ إِلَى | |

أولها أن يكون مثلاً للمقتضى في الصورة أو الغرض.
وثانيها أن يكون سبباً وجوب تلك العادة قد تقدم حقيقة
أو تقديرًا.

وثالثها أن تنتج العبد بالقضاء بسبب هو غير السبب الأول.
ولا يندرج دعوى ذلك من أن تكون العادة متعقبة بوقت عرض
فيه فوت. وإلهذا لم يقل في الصورة أنها قضاء للصوم، لاختلاف
الصورة ولا قيل في فعل إحدى الكسرات أنها قضاء، لما كان سبباً
وجوب الكل واحداً، وإنما يقع في نية المأمور أولاً وليس
من قصر في قضاء صلاة عند ذكرها لا يقال فيها يقع من بعد. أنه
قضاء للقضاء الأول، من حيث كان السبب واحداً. ولذلك لم يقل في
صلوة تطهير إذا أذيت في وسط الوقت أو آخره أنها قضاء. و

١ ح الصورة	٢ ح سبب
٣ ح و	٤ الف بنت العادة
٥ ح يكون	٦ ح من
٧ ح قل	٨ ح سبب
٩ ح و	١٠ ح علة
الف - ام	١١ ح - م
١٢ ح علة	١٣ ح - م - القضاء
١٤ ح و	١٥ الف : اول
١٦ ح و	

لا يُقَالُ فيما أحرَّ الحَجَّ: إِنَّهُ قِصَاةٌ - لِأَسْمَاءٍ عَلَى قَوْلِ مَنْ يَقُولُ بِأَنَّهُ
عَلَى الْفَوْرِ، إِمَّا كَانَ مَتَى فَعِلَ فَيَسْبُ وَاحِدٌ، لِأَنَّ أَوْقَاتَ عَمْرِى الْمَكْتَفِ
فِيهِ بَعْدِيَّةٌ وَقَدْ نَضَلُوهُ

وَإِنَّمَا قِيلَ فِي نَحْوِ: إِنَّهَا تَقْصِي لَصَوْمٍ، لِأَنَّ أَمَّا تَقْصِيهِ سَبَبٌ
مُسْتَقْدِمٌ يُقَدَّرُ دَحْوُهَا فِيهِ وَإِلَيْكَ أَوْ كَانَتْ مَجْبُوتَةً، لَمْ يَأْزِمْهَا الْقَضَاءُ،
إِمَّا لَمْ يُقَدَّرْ ذَلِكَ، وَعَلَى مَذْهَبٍ مَنْ يَوْجِبُ انْقِصَاءَ عَلَى الْمَجْنُونِ إِذَا
أَدْرَكَ بَعْضُ شَهْرِ، يَجِبُ أَنْ يُقَدَّرَ فِيهِ مِثْلُ مَا يُقَدَّرُ فِي عَوَائِظِ

وَإِنَّمَا قِيلَ فِي:، يُؤْذِيهِ مِنَ الصَّوْمِ وَقَدْ فَاتَ مَعَ الْإِمَامِ إِنَّهُ يَقْصِيهِ
إِمَّا كَانَ فِي حُكْمٍ مَا تَقَدَّمَ سَبَبٌ وَجُوبُهُ، لِأَنَّ السَّبَبَ الَّذِي لَهُ يَتَّبَعُهُ
أَحَدًا عَيْرٌ سَبَبٌ الَّذِي لَهُ يَجِبُ أَوَّلًا

وَيُنَبِّهُ قِيلَ فِي تَلْفِيزِ الْحَجِّ: إِنَّهُ يَقْصِي الْحَجَّ بِإِلَاقَةِ لَزْمِهِ بِسَبَبٍ
ثَبَّتَ، إِذَا كَانَ لِأَوَّلِ لَزْمِهِ، بِالدَّحْوِ فِي الْإِحْرَامِ، وَالثَّانِي لَزْمُهُ
لِلْأَحْلِ الْقَبْدِ الَّذِي وَقَعَ

١ - ح - قِصَاةٌ	٢ - ح - قِصَاةٌ
٣ - ب - مَا	٤ - ح - يَقْصِيهِ
٥ - ح - مَجْبُوتَةً	٦ - ب - عَدَر
٧ - ب - وَجَّ - لَمْ	٨ - ب - وَجَّ - مَعْدَر
٩ - ح - مَعْصِي	١٠ - ب - كَلَّ
١١ - ب - يَعْنِ	١٢ - ح - حَرَّ
١٣ - أَلَمْ هُوَ وَجَّيْ عَيْر	١٤ - ب - وَجَّ - لَمْ
١٥ - ر - يَتَّبَعُهُ، ح - لَمْ	١٦ - ح - زَلَّ
١٧ - أ - سَبَبٌ يَتَّبَعُهُ	١٨ - ح - الْإِحْرَامُ

ون قيل: فكيف يصح دخول انقضاء في التوافل، وليس هناك سب وحبوب. ولا سب تعيد متكرراً

قوله من يقول بدخول انقضاء في التوافل لا ند من أن يجعل لتعيد الشيء شيئاً، فكأنه إذا لم يفعل ذلك كمنى العجز في وقبهما، يجعل القوت شيئاً لتعيد، فعل مثله رتبة مخصوصة، ويسمى قضاءً، ولا ند من أن يجعل لهذا السب رتبة في فعل كمنى العجز، ولذلك لا يجعل هذا قضاءً لمره ما يقتضيه من التوافل وأنا توافق وإن لم يكن لها سب وحبوب تقدم، فليسب في السب لها، والتعيد بها متقدم لا محالة.

فصل في الأمر: هل يقتضي إجراء الفعل المأمور به

نعم أن جميع الفقهاء يذهبون إلى أن مثال الفعل المأمور به يقتضي إجراءه وذهب قوم إلى أن إجراءه إنما يقتضي دليله وغير متمتع ألا يكون محارباً والكلام في هذا لموضع إنما هو في مقتضى

- | | | |
|--------|--------|-----------------------|
| ١ - و | ٢ - لا | ٣ - ليس هناك سب وحبوب |
| ٤ - ب | ٥ - ب | ٦ - لا يفعل |
| ٧ - ب | ٨ - ر | ٩ - مثله |
| ١٠ - ب | ١١ - ج | ١٢ - رتبة مخصوصة |
| ١٣ - ب | ١٤ - ر | ١٥ - والسب |
| ١٦ - ج | ١٧ - ب | ١٨ - في الأمر |
| ١٩ - ب | ٢٠ - ب | ٢١ - ليس |
| ٢٢ - ح | ٢٣ - ب | ٢٤ - يعلم ما سجد |

وصح النعمة وعرفها ، وإنما عرف الشرح وإنما قد تبا أنه قد استقر على
أن فعل المأمور به على الحد الذي تضمن به الأمر يقتضي الأجزاء

ولدى يدل على أن وصح النعمة لا يقتضي ذلك أن لا يشترط بقولنا

« أجزاء » هو إلى أحكام شرعية . كمنح وقوع الثمن بالبيع . وحصول

الإستباحة بعقد الكاح . ووقوع التوبة وأفرقة الطلاق . وفي الصوم

أنه وقع موقع الصلوة فلا يجب إعادته . وكذا في الصلوة ، وقد عينا

أن هذه الأحكام لا تتمتع بالأمر ، لا في لفظه ، ولا في معناه ، هي ولا

إثباته ، فكيف يدل امتثاله على ثبوتها ولا عاقبة بنتها ، وبه ، وإنما يدل * [٢٨]

امتثال أمر الحكيم على أن الماعل مطيع مستحق للمدح ، وثواب ،

لأن الأمر تعنه ، بذلك ، ولا تمنوا ما تقدم ذكره من الأحكام الشرعية .

ورثما تنطبق في ذلك بين الطائفتين في آجر الوقت كونه متطهراً

يترمه بإجماع . فعل الصلوة . هو ذكر * أنه لم يكن متطهراً ، لما

أحرأه * فنه ، و * لوجب عليه القضاء ، وكذا * المفسد بحجته

١ - ب - د

١ - الثواب قام

٢ - ج - د

٢ - ب وج ينطق

٣ - ج - د

٣ - ج ينطق

٤ - ب - د

٤ - ب - د

٥ - ج - د

٥ - ج الأمر

٦ - ج - د

٦ - ج ذكره

٧ - ب - د

٧ - ب و

يُزَمُّهُ الْمُضَيُّ فِيهِ ، وَإِنْ لَزِمَهُ الْقَضَاءُ ، فَقَدْ اجْتَمَعَ - كَمَا تَرَاهُ - وَحُوبُ الْفَعْلِ
مَعَ أَنَّهُ غَيْرُ مُجْتَرٍ

وقد طعن قومٌ في ذلك بأن قالوا : إنما حار في الطائفة كونه مظهرًا
والْمُفْسِدُ حُجَّتُهُ مَا ذَكَرْتُمْ ، لِيُوقَعَ الْإِحْتِلَالُ فِي فَعْلِهِ ، لِأَنَّهُ لِمَا تَقَرَّرَ
أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مُنْظَرًا ، كَلَّ مُؤَدِّيَةً لِصَلَاةٍ عَلَى عِدِّ الْوُجْهِ الَّذِي أَمَرَ
بِدَائِمِهَا عَلَيْهِ ، وَكَذَلِكَ الْمُفْسِدُ اجْتَبَاهُ ، وَإِنَّمَا يُوجِبُ الْإِجْرَاءَ وَالصَّحَّةَ
فِي الْفَعْلِ الَّذِي وَقَعَ عَلَى شَرَايِطِهِ كَيْفَ الْمَشْرُوعَةِ

وهذا من طاعن به غير صحيح ، لِأَنَّهُ إِنْ ادَّعَى أَنَّ تَكَامُلَ شَرَايِطِ
الْفَعْلِ الشَّرْعِيِّ يَقْتَضِي إِجْرَاءَهُ ، وَأَنَّهُ إِنَّمَا لَا يُحْزَى لِمُفْسِدٍ أَوْ إِحْلَالٍ
بِشَيْءٍ مِنَ الشَّرَايِطِ ، مَعَ اسْتِقْرَارِ شَرْعٍ هَذَا ، فَلَا مَرُ عَلَى مَا ذَكَرَهُ ، وَقَدْ
زِدْنَا عَلَى ذَلِكَ أَنَّ أَهْلَ شَرْعِهِ قَدْ تَعَارَفُوا وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ امْتِنَانِ
لِأَمْرِ يَقْتَضِي الْإِجْرَاءَ ، وَإِنْ ادَّعَى أَنَّ ذَلِكَ وَاحِدٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ ،
وَمَعَ كُلِّ شَرْعٍ ، وَمِنْ غَيْرِ^{١٢} دَلَالَةِ الْإِجْمَاعِ الَّتِي أَشْرَأَ إِلَيْهَا^{١٣} ، فَمِنْ أَيْنَ

- | | |
|---------------------|------------------|
| ١ - ب - قوم | ٢ - ب - مفسد |
| ٣ - ب - ذكرناه | ٤ - ج - اختلاف |
| ٥ - ب - لأن | ٦ - ب - يكامل |
| ٧ - ج - الشرائط | ٨ - ب - شرعه |
| ٩ - ج - احتلال | ١٠ - ب - أن |
| ١١ - ج - فإن | ١٢ - ب - روح فعل |
| ١٣ - ب - روح اجتهاد | |

قال ذلك، وهل هو إلا محض الدعوى. وما أسمع من أن يمر بالبيع
تقديرًا وفرصًا. فيكون فعنه مطيعًا له^١ والمستحقًا للمدح والثناء،
من غير أن يتحقق بهذا العقد هذه الأحكام المخصوصة، وكذلك
انقول في الكساح والطلاق، وإذا كنا لا نوجب تحقق هذه الأحكام
في كل حال ومع كل شيء شرعي، فما المانع من انتدابها مع أمثال الأمر.
واعتقادهم على أن القضاء في الشريعة إنما يقضي به إجماع أو فساد
يقع فيها صحيح، والشرع هذا ونحو هذه، فين أيسر وجوبه على
كل حال.

وقول من يقول منهم، كيف يجوز أن يقول صل الظهر أربعة على
شروط يذكرونها، ثم يقول: فإذا قمت ذلك فقصها بربع ركعات،
وهو إذا تأخذ بذلك، كانت له ثلثه عدة مستندة غير قضاء للأولى،
عجيب إلا أنه غير متمم ذلك فرضًا وتقديرًا، وإنما يقتنع^٢ و^٣ الشرع
هذا، وما أسمع من أن تكون أعداده بأصلها ثمانية تسمى قضاء

- | | |
|----------------------|-------------------|
| ١ - ولا. | ٢ - مد - له. |
| ٣ - و | ٤ - ر - عره |
| ٥ - عوج - و | ٦ - ك - |
| ٧ - ع - يوجب | ٨ - ب - كن |
| ٩ - ج + عني | ١٠ - ج - عور |
| ١١ - ب - دا | ١٢ - ج - معص |
| ١٣ - اد - في حدى دوة | ١٤ - ج - وب - كوة |
| ١٥ - ج - وب - بسمي | |

على عرف هو غير عرفنا الآن. على أنه قد يتعمد بالصلاة المتعزية أحكام
هي غير سقوط الإعادة، مثل حقن دم المصنوع وكوبها على بعض أوجوه
دلالة على إيمانه وإسلامه، فما المانع من أن يفعل الصلاة، ولا يشت
لها شيء من هذه الأحكام.

فصل: هل يتكرر المأمور به بتكرار الأمر

علم أن الصحيح هو أن الأمر إذا تكرر، فظاهر يقتضي تناول
الثاني لغير ما تناوله الأول.

والذي يدل على ذلك أن هذين الأمرين إذا افترقا، لدلالة على
مأمورين متغايرين، وكذلك إذا اجتمعا، لأن الاجتماع لا يعتبر
مقتضاهما.

وأيضاً فإن الكلام موضوع للإفادة، ومقتضاه في ذلك كمنقصه
ومنى لم يحتمل قول القائل: أصيرب أصيرب. على أن الصرب الثاني غير
الأول، كان الأمر الثاني لغواً، لأنه لا يبعد إلا ما أفاده الأول، والاعتدال

- | | |
|---------------|-------------|
| ١- ح عرف | ٢ ب - هي |
| ٢ ج - من | ١- ب - هي |
| ٥- ج وب و | ٢- ب - لدلا |
| ٦- ب اجتماع | ١ ج معتزله |
| ٩ ب و ج كمنصه | |

بالتأكيـد ليس يشيء . لأن التأكيـد متى لم يفـد غير ما يفـده المؤكـد ،
كان عتـاً ولمواً

فما قول من يشترط في تعابير مسؤول الأمر المتكرر ألا
يكون الأمر الأول يتناول الجنس أو العهد ، وأدعى أن الجنس يقتضي
الاستفراق ، فلا يجوز أن يفصل منه ما يتناوله الأمر الثاني ، وأن العهد
يقتضي صرف مقتضى الثاني إلى مقتضى الأول ، فليس صحيح ، لأن
القاتل إذا قال أفل الصرب . وكرر ذلك ، وب قول له الأول
يعمل أن يريد به الاستفراق للجنس ، ويعمل أيضاً أن يريد به بعض
الجنس ، والظاهر من تعابير الأمرين تعابير مقتضاها ، حتى يكون كل
واحد منهما مبدأ لما لا يفده الآخر . وأما العهد ، وإن كان بين
المتحاططين ، وعلم المحاطب أن المحاطب أراد الأول ، يعرف ، أو
عادة ، حسنه على ذلك ، ضرورة ، وإلغاء الدلالة . فتمام الإطلاق ،
فيجب حمل الثاني على غير مقتضى الأول .

- | | |
|-------------------------|----------------------------|
| ١ - ب - يس . ما بها | ٢ - ب - بعد غير ما |
| ٣ - ب - عهد | ٤ - ح - واما |
| ٥ - ب - بشره | ٦ - ب - و ح - الا ب |
| ٧ - ا - مكرر | ٨ - ا - ب - او ما |
| ٩ - ب - يفصل . ح - يعمل | ١٠ - ح - ضرورة |
| ١١ - ا - ب - مكرر | ١٢ - ب - و ا - ب - عهد |
| ١٣ - ح - قول | ١٤ - ح - لا |
| ١٥ - ب - عهد | ١٦ - ب - و ح - من لمحاطبين |
| ١٧ - ح - على | |

وَأَلَدَى يُحْكَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى -
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، وَآيَةٌ قَالُ لَا يَغْلِبُ عُسْرٌ
يُسْرًا، مِنْ حَيْثُ حَمَلَ الْعُسْرَ الْمَعْرُوفَ عَلَى أَنَّ الشَّيْءَ هُوَ الْأَوَّلُ،
وَالْيُسْرُ الْمُسْكَّرُ عَلَى الْمُعَايِرِ، فَيَمَّا يُرْبَأُ^١ بَابُ عَبَّاسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ -
عَنْهُ^٢، لِمَوْضِعِهِ مِنَ الْفَصَاحَةِ وَالْعِلْمِ بِالْعَرَبِيَّةِ

وَمُرَادُ بِالْآيَةِ أَنَّ مَعَ حُسْرِ الْعُسْرِ حُسْنُ الْيُسْرِ. وَإِنْ عَرَّفَ
أَحَدُهُمَا وَيُكْرَرُ الْآخَرُ وَلَا فَرْقَ^٣ بَيْنَ ذَلِكَ وَبَيْنَ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ مَعَ
الْعُسْرِ يُسْرًا، وَيُكْرَرُ، أَوْ يَقُولَ: إِنَّ مَعَ عُسْرٍ يُسْرًا، وَيُكْرَرُ، لِأَنَّ
الْمُسْكَّرَ^٤ يَدُلُّ عَلَى الْجَسْرِ كَالْمَعْرُوفِ، كَمَا يَقُولُ الْقَائِلُ: مَعَ حَيْرٍ
شَرٌّ^٥، وَيَقُولُ تَارَةً أُخْرَى إِنَّ^٦ مَعَ^٧ الْخَيْرِ الشَّرُّ، وَأَرَادَ اللَّهُ - تَعَالَى -
أَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ الْعُسْرَ وَالْيُسْرَ لَا يَفْتَرِقَانِ^٨

وَبِ^٩ قَبْلِ قَمِ الْوُجْهِ فِي^{١٠} الْمَكَارِيرِ، إِذَا لَمْ تَذْهَبُوا^{١١} إِلَى
حَسَنِ التَّنْكِيدِ

- ١ - أ ب ن
٢ - أ ب ر ح م ن ه
٣ - أ ب ر ح م ن ه
٤ - أ ب ن
٥ - أ ب ر ح م ن ه
٦ - أ ب ر ح م ن ه
٧ - أ ب ر ح م ن ه
٨ - أ ب ر ح م ن ه
٩ - أ ب ر ح م ن ه
١٠ - أ ب ر ح م ن ه
١١ - أ ب ر ح م ن ه
١٢ - أ ب ر ح م ن ه
١٣ - أ ب ر ح م ن ه
١٤ - أ ب ر ح م ن ه
١٥ - أ ب ر ح م ن ه

قُلْنَا - الوجه في ذلك التكرار هو الوجه فيما تكرر من القرآن
في سورة الرحمن والمرسلات وغيرهما، وقد ذكرنا في كتاب العرر
الوجه المحقق فيه^١

فصل في الأمرين المعطوف أحدهما على الآخر

اعلم أن الصحيح أن قول القائل ضرب وضرب يقتضي أن
الضرب الثاني غير الأول، وكل شيء دلالة على أن الأمر إذا تكرر
من غير حرف المعطف يقتضي أن الثاني غير الأول هو دلالة في هذا
الموضع.

وهيها مزية ليست هناك، وهي حرف المعطف، لأن الشيء لا يعطف
على نفسه، وإنما يعطف على غيره. ولدث فارق التعت ولصقه المعطف^{١٠}
وليس يقدح بما ذكرناه قول الشاعر إلى الميثاق أقرم وإن
الهامم * وليث الكتيبة في المزدحم، والاصطاح راحته إلى موصوف
واحد مع المعطف، لأنهم آخروا اختلاف العقبات في حوار عطف بعضها

١ ب و ح - التكرار. ٢ ح - الوجه المعطوف.

٣ د - فيه. ٤ ح - على، بحاي اعم.

٥ ا ب - المعطف، ب - العطف. ٦ ب - ميث.

٧ ج - سس. ٨ ب - الكثرة، ح - كنية.

على بعض مخري اختلاف الموصوفين^١.

واعتَمَ أن المَعطوف على غيره لا يَحْتَاجُ من أن يكون مثله ، أو
خلافه ، وَضَدَهُ

فإن كَانَ خِلافَهُ . فَلَا شُبُهَةَ فِي اخْتِلَافِ تَعَايُدِهِ ، بِحُوقُولِهِ .

تَعَالَى : أَقِيمُوا الصَّلَاةَ ، وَآتُوا الزَّكَاةَ . وَعَطِفَ أَعْصَاءَ الطَّهَارَةِ بِعِضْهَا
عَلَى بَعْضٍ .

وَإِنْ كَانَ الْمَعطوفُ حِدَ الْمَعطوفِ عَلَيْهِ . فَإِنْ كَانَ الْوَقْتَانِ مُتَحْتَفِظَيْنِ
حَيْثُ كَانَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى مَقْصَادٍ فِي وَقْتِهِ . وَإِنْ كَانَ الْوَقْتُ وَاحِدًا ،
فَلَا يَصِحُّ التَّكْلِيفُ إِلَّا عَلَى حِفْظِ التَّحْيِيرِ .

وَإِذَا كَانَ الْمَعطوفُ مِثْلًا لِمَعطوفٍ عَلَيْهِ . وَهُوَ الْمُشْتَبِهُ . قَالَهُمْ
أَنَّ النَّاسَ عَيْرٌ الْأَوَّلِ . عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ . فَإِنْ كَانَ الْمَعطوفُ يَقْتَضِي بَعْضَ
مَا دَخَلَ تَحْتَ الْمَعطوفِ عَلَيْهِ ، يُطْرَقُ ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ مِمَّا يَجُوزُ إِفْرَادُهُ
بِالذِّكْرِ عَلَى حِفْظِ لِمُعْطِيمٍ . وَالتَّحْيِيمِ . كَإِفْرَادِ حَمْرَيْلٍ وَمَيْكَائِيلَ مَع
ذِكْرِ مَنْ لَمَلَايَكَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . وَالصَّوَابُ الْوَسْطَى عَنْ ذِكْرِ بَاقِي

٢ ب الموصفين.

ب مخري

٤ - ب - اختلاف

٣ - ب - ولا يشبه

٦ ب - ن .

٥ ب و ح : بوقت

٩ ر : كذلك .

٧ ب و ح بصرى

١٠ - ب : عن .

٨ - ب - لمعطيهم ومعطيهم

ح - عن ذكر لملأكة .

الضموات، انحمل الكلام أن يكون الأول على عمومه. والثاني أفرد
 تعظيماً. وإن كان التعظيم غير لا يقرر بالموجع؛ نظراً. فإن كان المعنى
 يمكن فيه التكرار. كقول القائل: اضرب القوم أدين فيهم ريد.
 واضرب زيدا. فتحمل الأول على عمومه. والثاني على تكرار بعضه.
 وهو ضرب ريد. وإن كان ذلك متعدياً لا يمكن فيه التكرار. كالتعدي.
 إذا قال قد اعتنقت جميع عسدي. واعتنقت فلا. ويدكر وحداً من
 حمته العبد. وهي هذا الموضع يجب حمل الثاني على متناولته. وهو
 عتق العبد المخصوص. والأول على أن الأمر به جماعة العبيد يورى
 العبد المفرد يلد كره. لإحتمال أن المظف يقتضى تعبير ما عطف به ما
 عطف عليه. وإن كان المظوف به أعني المظوف عليه. احتتمل من اقسمة
 ما ذكرناه في المظوف به إذا كان أخص. فتشتمل ذلك

فصل في أن الأمر هل يقتضى الفور أو التراخي

يختلف الناس في ذلك. فذهب قوم إلى أن الأمر المطلق يقتضى

الف. المصوب.	١ - الف. : - الكلام.
٢ - الف. و	٢ - الف. تكرار
٣ - الف. جميعه.	٣ - الف. : + الاول.
٤ - ح. امو.	٤ - ح. : عطف
٥ - ب. <	٥ - الف. : + فهو واضح
٦ - ب. هي.	٦ - الف. : - ان
٧ - ب. - هل.	

الحضور والتعجيل وإيقاع الفعل عقيبته ثم^١ اختلفوا فقال بعضهم متى لم
يقع^٢ أقصى أن يفعل بعد ذلك. وكذلك أبدأ حتى يوقع الفعل.
وفيه من لم يجب بالأمر إلا إيقاع^٣ الفعل عقيبته فقط وقال آخرون
إن الأمر يقتضي إيقاع الفعل من غير اختصاص بوقت من الأوقات
المستقبلة، وهي^٤ مساوية في إيقاعه فيها. وهؤلاء هم أصحاب التراخي.
وقال آخرون^٥ ألوجب على من سمع مطلق الأمر ولا عهد ولا قرينة
ولادلالة أن يقسم أنه مأمور بإيقاعه. ويوقف في تعيين الوقت أو
التحجير فيه على دلالة تدل^٦ على ذلك. وهو الصحيح

وللدلالة عليه أن اللفظ حال من توقيد لا تحجير ولا تحجير^٧

وليس يحور أن يفهم من المطلق مالا يتناول كما لا يحور أن يفهم منه
الأمكان والأعداد وكل شيء لم يتناول له لفظ^٨ الأمر

وأيضاً فلا خلاف^٩ في أن الأمر قد يرد في القرآن واستعمال

- | | |
|------------------------|-----------------------|
| ١ ج. بعد وقال تعالى | ٢ ب. ع. |
| ٣ الف. لا. ع. ح. اساع | ٤ الف. لبعض |
| ٥ الف. ان. | ٦ ب. وح. و. تعالى من. |
| ٧ ر. وح. - وهي | ٨ ب. ع. |
| ٩ الف. بدله. ح. ر. له. | ١٠ ب. ع. ح. ع. ع. |
| ١ الف. ولا يبين | ١١ ح. - صحيح |
| ٢ ب. العصة. | ١٢ ب. فلا خلاف |
| ٣ ب. - على | ١٣ ب. - ع. |

أهل السنة ويراد به تارة القود، وأخرى الأرحى، وقد بسا أن طاهر استعمال النقط في شيئين يقضى أنها حقيقة فيهما، ومشتري كنه بينهما.

وأيضاً، فإنه يحسن بلاشبهة أن يستفهم المأمور مع فقد العادات والأمارات هل أريد منه التعجيل أو التأخير، أو الإسماء لا يحسن إلا مع احتمال اللفظ واشتراكه. وإذا دفع حسن الإستهام ههنا كدفعه في كل موضع.

وأيضاً، فإنه يحسن بغير إشكال أن يتسع القائل قواه، وما أشبه ذلك من الأمر. أن يقول: الساعة، وفي الثاني، أو إن يقول: متى شئت، فلو كان اللفظ موضوعاً لغيره أو تراخ. أما حسن ذلك، ولو كان ذكره عبثاً ولفوا.

وقد استدلل من ذهب إلى الفور بأشياء

أولها أن الأمر قد اقتضى وجوب الفعل، وتحويل تأخيرها يلحقه * [١٣٠] بالمواهل التي لا يجب فعلها.

وثانيها أن الأمر في الشاهد يقضى التعجيل، بدلالة ديمهم وتوبيخهم من آخر ذلك.

٢ ب و ج + من

ج : او

٣ ب و ج : كداهه .

٤ ج د ل هـ

٥ ب : موصفاً .

٦ ب : - ولفوا

وَنَالَهَا أَنَّهُ لَا يَخُوضُ مِنْ أَنْ يَكُونَ إِحْوَارٍ تَحْيِيهِ عَايَةً. أَوْ لَا عَايَةً لَهُ، وَالْأَوَّلُ لَا يَقْتَضِيهِ لِعَطِّ الْأَمْرِ. وَلَا عَايَةً تُذَكِّرُ فِيهِ وَلِيٍّ مِنْ عَايَةٍ. وَإِنْ كَانَ لَا إِلَى عَايَةٍ. فَلَمْ كَيْفَ لَا يَكُونُ أَدَاً مُفَرِّطاً، وَهَذَا يَقْتَضِي اخْرَاجَهُ مِنْ كَوْنِهِ وَاحِدًا.

ورابعها أن يجملوا مقتضى الأمر على مقتضى الإيقاعات من طلاق
وعتاق وتملك وغير ذلك في أفناء الأمور والتجديد

وحامسها أن الإيجاب باللام يقتضي فعلاً واحداً. وقد ثبت
بالدليل العقلي أن الفعل العادلاً يسح فيها التقدير والتأخير، فموجب أن
يكون المراد أن يفعل عقبيه. لتكون الفعل واحداً، ويقوى ذلك أن
الفعل إذا عُدَّ كونه واحداً، وانضموا على أن المفعول عقبيه مراد وصلاح
فيمجب حمل الخطاب عليه.

وسادسها أنَّ القول بالتراخي والتخيير يقتضى إثبات بديل له ،
لأنه إذا خرج من كونه واحداً مُصنفاً ، فلا بُد من بديل ، ولا دليل على
وجوب هذا بديل من جهة الأمر والأيجاب ، فبجب بطلان التَّخْيِيرِ .
ولا قول بعد ذلك إلا القول بوجوبه عقده

وسامعها طريقه الاحتياط وانها في الفور دون التراخي .

وثامتها قوله - تعالى - وسارعوا الى فقره من ربكم . وقوله -

سبحانه - فتسبحوا تحيرات . وما روى عنه - عليه السلام - " من قواه "

من نام عن صاوة . أو نسيها . فنصيتها . إذا ذكرها . فذلك وقتها . فتنه -

عليه السلام - بذات على أن وقت التأمور به هو عقيب الأمر .

فقال لهم فيما تعقوا به " ولا ليس القول بحوار . فخير ما جف "

للمواحب . الفعل . لأنه وإن حار أخيره فلا تدين عزم على أدائه مستقيلاً .

ووجوب هذا العزم عليه إذا لم تقمه فميز أنه من التمهيد . لأن توافقه

يعجز تحيرها . لا يدل هو العزم . ووجب لا يجوز تحيرها إلا بدليل

هو العزم ١٠

وبن قيل . هذا يقتضي إثبات دليل يميز دليل .

قلنا إذا عيتم بالدليل أن الأمر الموجب بالفعل لم يرد الفور وإن

أراد التراخي والتحير . فلا ندفع التحير من إثبات هذا البديل . فما

أثبتناه إلا بدليل . وإنما يستمر وجوب هذا الكلام على من ذهب إلى

٢ ب و ح على

٣ ا ب - من قوله

٤ ج سا

١ - ب - على .

٢ ب - ا .

٣ ج : فلا ندفع

٤ ج على

أن مطلق الأمر بظاهره يقتضي التراجيح من غير دليل مفصل، وأما
من قال أن مطلق الأمر محتمل للأمرين "احتمالاً واحداً" وأنه
متى قطع على أحدهما، فيدلي بمفصل، فلا يترتب له الكلام
فإن قيل فمن أين بدانت أنه لا بد من دليل، وإن البدل
هو العزم.

قلت: بدانت وجوب الدل، وبالإجماع يقتضيه أنه العزم، لأن
كل من أثبت بدلاً لم يثبت سوى العزم.

وأيضاً، فإن العزم في الحقول هو الدل عن كل واحد، فخر نحو
فصل الذين وسائر وجوه التصرفات، لأنه أو خلا من الفعل الواحد
لعارض، وخلا من الأمر على أدريته مستقبلاً، لكن ملبوماً مذموماً.

ويقال: هم فيما نهتمونه، "بنا" لأنسليم لكم في الشاهد ما
ادعئتموه، لأنه قد يؤمر في الشاهد بما يكون على التراجيح، كما

الف ظاهره
الف محتمل لأمرين
ب. مع
الف - هو العزم.

١ ب وج. لا يفي إحدى التصرفات

٢ ح ب

٣ ب وج. ب

٤ ب وج. ب

يُؤْمَرُ بِمَا يَكُونُ عَلَى الْفَعْلِ ، وَإِذَا حُجِلَ عَلَى الْفَعْلِ أَوْ التَّرَاحَى ، فَبَعْدَهُ ،
أَوْ دَلَالَةٍ ، أَوْ أَمَارَةٍ ، وَكَلَامًا فِي مُطْلَقِ الْأَمْرِ وَمُخْتَرَدِهِ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ نَشَأَ مِنْ بَيْنِ قَسَمٍ أَنَّهُ إِذَا جَاءَ تَأْخِيرُهُ مِنْ بَعْدِ
عَايَةٍ مَعْلُومَةٍ مَصْرُوعَةٍ يَنْتَهَى حَوَارِ التَّأْخِيرِ إِلَيْهَا أَنَّ ذَلِكَ يَنْجِئُهُ لِنَاقِلَةٍ ،
أَوَّلِيسَ قَدْ مَضَى أَنَّ التَّحْقِيقَ يَحْجُزُ تَأْخِيرَهَا بِلَا عَايَةٍ ، وَلَا يَدُلُّ عَلَيْهَا يَحْبُ
عَلَيْهِ فَعْنُهُ ، وَأَنَّ التَّوَاحِبَ عَلَى التَّرَاحَى لَا يَحْجُزُ تَأْخِيرُهُ إِلَّا بِدَلٍّ ، وَهَذَا
كَأَنَّ فِي الْفَعْلِ بَيْنَ التَّوَاحِبِ وَالتَّمْلِيزِ ، وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ تَتَمَرَّ تَكَايُفُ
الْمُكْتَفِ عَلَى مَا دَكَرْنَا ، فَكَوْنُ مُكْتَفٍ أَنْ يَفْعَلَ الْفَعْلَ أَوْ الْعَزْمُ
عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا ، وَبِإِنْ أَحْرَجَ الْفَعْلَ ، وَفَعَلَ الْعَزْمُ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا
فَلَا يَسْتَحِقُّ دَقًّا ، وَتَكَايُفُ الْفَعْلِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ ثَبَتُ عَلَيْهِ ، وَإِنْ فَعَلَ
الْفَعْلَ ، تَقَعَّدَ وَحُوبُ الْعَزْمِ ، لِأَنَّ مِنْ حَقِّ الْعَزْمِ أَنْ لَا يَكُونَ بَدَلًا إِلَّا
بِشَرْطِ بَقَا الْوَحُوبِ فِي الْفَعْلِ ، وَإِنَّمَا يَسْتَحِقُّ الْمُكْتَفُ الدَّمَّ إِذَا لَمْ
يَكُنْ يَفْعَلُ الْفَعْلَ الْوَحْبَ ، وَلَا لَعَزْمَ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا .

وَقَدْ دَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ الْحَقَّ عَلَى تَرَاحَى ، وَقَالُوا أَنَّ لِمُكْتَفٍ

- | | |
|---------------|--------------------|
| ١ الف و ب و د | ٢ ح ر ط ج |
| ٣ ت خ ح | ٤ ب و لا |
| ٥ ب و ج ب د | ٦ ج ر د ل م ك ف |
| ٧ ح د هـ | ٨ ب و ج ر د هـ ا ح |
| ٩ ب د ل م ك ف | ١٠ ب و ج ر د ك ف |
| ١١ ب و ج ح | |

لَمَّا يَصِيرُ مُفَرِّطًا دَاغَبَ فِي طَبِّهِ أَنَّهُ إِنْ لَمْ يَصَحَّ فَإِنَّهُ وَمِنْهُمْ
مَنْ يَقُولُ إِذَا حَقَّقَهُ مَرَضٌ فِيهِ يَوْضٌ لَهُ، أَوْ لَمْ يَسْتَجِرْ مَنْ يَصَحُّ عَنْهُ،
كَانَ مَدْمُومًا مُفَرِّطًا

وَأَعْنَى أَنَّهُ لَا يَحْزُرُ أَنْ يَنْتَبِذَ اسْتِحْقَاقُ لَدَمٍ فِيمَنْ لَا يَقَعْلُ الْحَجَّ مَعَ
تَكْمُلِ شَرْوَصِهِ، وَلَا وَيَحْتَمِلُ لَهُ فِي أَوْحَادٍ وَقْتَ أَوْ غَايَةٍ، وَلَا بُدَّ مِنْ
كُتُبِهِمَا مَعْدُومِينَ، لِأَنَّهُ لَا يَحْزُرُ أَنْ يُؤْخَذَ الْمَكْنَفُ نَحْوَ لَا يَقَعْلُ فَعَلًا
وَمَعَ ذَلِكَ يَحْزُرُ لَهُ أَنْ يُخْرَجَ أَتَدَا، وَالْمَرَضُ أَوْ ضَعْفٌ زَيْمًا كَانَا
سَبَبَ لَعْنَةِ أَطْنِ بِمَوْتٍ، وَهَذِهِ عِدَّةٌ مُتَمَيِّزَةٌ، فَحُزْرُ أَنْ تُحْتَمِلَ سَبَبًا
لِاسْتِحْقَاقِ لَدَمٍ تَرَاهُ الْحَجَّ، وَقَدْ يَحْزُرُ أَيْضًا أَنْ يُحْتَمِلَ الْوَعِيدُ لَوَاوُدَ
فِي تَرِيثِ نَحْبِ عَلَى مَنْ تَرَكَهُ وَتَرَكَ الْعَرَمَ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا، أَوْ يَكُونُ
مُتَوَجِّهًا إِلَى مَنْ عَنَبَ عَلَى قَلْبِهِ فَوْنَهُ بِالْمَوْتِ، إِنَّمَا لِمَرَضٍ، أَوْ ضَعْفٍ
وَأَمَّا مَعَ غَيْرِ هَذِهِ أَوْحَادٍ الْمُسْتِزَّةِ وَأَمْثَالُهَا، فَلَا يَحْزُرُ أَنْ يَنْتَبِذَ
الْوَعِيدَ، وَيَسْتَحِقُّ لَدَمًا

وَهَذَا مَنْ يَقُولُ مِنَ الْعُقَهَاءِ أَنَّ الْمَكْنَفَ يَكُونُ مُفَرِّطًا فِي الْحَجِّ

١ - ج . ا	٢
٢ - الف . و .	٣ - ج . و .
٣ - الف . و . ب .	٤ - ج . و .
٤ - ج . ا . ل . م .	٥ - ج . ص .
٥ - ج . هـ .	٦ - ج . هـ .

إدامات، ويقول: يموت، ينسحب إلى ذلك. من غير بيان وقت، أو عاية، غير محصل، لأن الموت لا يجوز أن يكون شرط في تكليف المكلف، ولا الحكم بتقصيره. وإنما ينبغي أن يتميز المكلف الشرط الذي يتصق به الفعل عليه، ولا منفعة له في أن يتميز لغيره، أو بعد موته.

وليس يشبه هذا ما لا يرون يقولونه من أنه إذا حار أن يكلف المجاهد الرمي بشرط ألا يصيب نفسه. وإن لم يتميز له ذلك، حار ما قلناه، وذلك أن المجاهد لم يكلف الرمي بشرط أدى ذكره، فإنه مجهول له غير معلوم، وإن أمر أن يرمى مع عليه طية أنه يصيب الكافر، دون نفسه. وهذا شرط متميز له، معلوم، وهذا هو الجواب عن قولهم: أن الإمام كلف تعريض بشرط إسلامية، وكذلك أمؤدب فلا معنى لإعادته.

ويقال لهم فيما تعفوا به رابع هذه العقود والإقاعات إنما عينها في أحكامها أنها على الفور بدليل شرعي، ولولاها ما عينها، وبعض لا تكرار القول بالفور بدلالة مفسده عن إطلاق الأمر. وأيضا فهذا قياس، والقياس في مثل هذا الأصل لا يسوغ.

ب : نى، ج : بدون قصة حرف، مزارع، الف : بك دمه كم

٢ الف : - لرمى ٣ الف لظن

١ الف : + و ٤ ح : عينا

ب : عى

وأَيْضاً ، فإنَّ أَحْكَامَ تَعْقُودِ وَالْإِيقَاعَاتِ لَيْسَتْ بِأَفْعَالٍ ، وَإِنَّمَا هِيَ أَحْكَامٌ . وَالْأَمْرُ يَقْتَضِي فِعْلاً . وَإِنَّمَا نَطُبُّ وَقْتَهُ لِمَا هُوَ فِعْلٌ .

وَأَيْضاً ، فَإِنَّ الْأَمْرَ لَهُ ^٢ دَلَالَةٌ وَحَوْبُ لَفْعٍ ، وَلَيْسَ بِسَبَبٍ فِيهِ ، وَالْإِيقَاعَاتُ وَالْعُقُودُ أَسْبَابٌ فِي هِدْيَةِ الْأَحْكَامِ . وَمَعَ وَحُودِ السَّبَبِ لَا تُدْ مِّنْ حَصُولِ التَّحْسِينِ . وَلَيْسَ كَذَلِكَ الدَّلَالَةُ .

وَأَيْضاً ، فإنَّ تَعْقُودَ إِنَّمَا أَقْبَضَتْ الْعُورَ لِأَنَّ التَّمَنِّيَ بِرَأْسِ الثَّمَنِ وَمِثْلُ أَحَدِهِمَا فِي أَحَالٍ يَقْتَضِي مِثْلَ الْآخَرِ عِوَا كَأَوْ دِيَّ ، وَمِثْلُ ذَلِكَ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي مُقْتَضَى الْأَمْرِ .

وَيَقُولُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقَّبُوا بِهِ حُجَّتَهُمْ : بَلَى يَجِبُ إِذَا كَانَ أَمْعَلُ وَاحِدًا أَنْ يَمْطُلَ التَّرَاخِي وَالتَّخْيِيرَ لِأَنَّ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى ذَلِكَ يَحْمِلُ الْفِعْلَ وَاحِدًا ^{١٠} وَإِنْ كَانَ مُحْتَرًّا فِي أَوْقَاتِهِ ، وَصُورَةُ الْفِعْلِ إِذَا كَانَتْ مَعْلُومَةً لِلْمُكَلَّفِ ، صَحَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ : أَفْعَلْ مَا هُوَ فِيهِ أَتَوَرُّهُ مَرَّةً وَاحِدَةً ، وَلِهَذَا يَقُولُ : أَنَّ الْمُكَلَّفَ أَمْرٌ بِصَوْتِ الظَّهْرِ مَرَّةً وَاحِدَةً فِي الْوَقْتِ الْمَوْثِقِ ، وَلَا يَتَزَمُّ أَنْ يَكُونَ قَدْ كَيْفَ صَلَوَاتٍ ^{١١} كَثِيرَةً فِي ذَلِكَ لَوْ قَتِ .

٢- الف: الإدمنة.

١- امر: انط.

٣- ب: من.

٢- ب: به.

٤- الف: بان.

٥- ح: سبب.

٨- ج: نصب.

٦- ج: ح: ص.

٥- ح: صوة.

٨- الف: يقول.

وَمَا قَوْلُهُمْ أَنَّهُمْ اتَّفَقُوا عَلَى أَنْ أَلْمَعُولُ عَلَيْهِ مُرَادٌ وَصَلَحٌ فَعَطَّ
لَاَنْ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى وَحُوبِ الْوَقْفِ مَعَ الْإِطْلَاقِ لَا يُوَاقِفُ عَلَى ذَلِكَ
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقُّوْا بِهِ سَادِسًا هَذَا طَعْنٌ ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَى مَنْ
حَمَلَ الْأَمْرَ مُطْبُوقٍ عَلَى التَّرَاحِي مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ مُتَّصِلٍ وَقَدْ مَنْ ذَهَبَ إِلَى
الْوَقْفِ وَلَمْ يُثَبِّتْ فُورًا وَلَا تَرَاحِيًّا إِلَّا بِدَلِيلٍ مُتَّصِلٍ فَالطَّعْنُ
لَا يَتَوَجَّهُ عَلَيْهِ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيهِ تَعَقُّوْا بِهِ سَابِعُ الْإِحْتِيَاثِ إِمَّا يَكُونُ فِيمَا لَا تَقْنَصِي
مَعَالًا فِيهِ يَقَعُ مِنْ تَعَاوُلٍ وَقَدْ نَسَا فِي مَعَالِيهِ وَحُوبُ الْأَمْرِ فِي هَذِهِ
الطَّرِيقَةِ مَا فِيهِ كَفَايَةٌ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيهِ تَعَقُّوْا بِهِ ثَامِسًا أَمَّا قَوْلُهُ تَعْنِي - سَارِعُوا إِلَى
مَعْبَرَةٍ فَهُوَ مَخَارِجُ مِنْ حَيْثُ ذَكَرَ الْمَغْفَرَةَ وَرَدَّهَا يَفْصِيهَا وَمُخْصٍ مِنْ
حَيْثُ كَانَ مُنْتَهَى عَلَى كَيْفِيَّتِهِ وَحُوبِ أَوْ حِصَابِ مَنْ فُورًا وَتَرَاحِيًّا إِلَّا نَا
إِنَّمَا تَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى . بَلَى تَفْعُلْ أَوْحَاهُ عَلَيْهِ أَوْ تَدْنَا إِلَى
فَعِيهِ . بَلَى تَفْعُلْ عَلَى دَاثِ أَوْحَاهُ . وَفِي الْوَقْتِ بَدَى عُنُقُهُ . فَلَا دَلَالَةَ
فِيهِ لِمُجَالَسِهِ . وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - سَبْحَانَهُ - فَاسْتَمِيقُوا الْخَيْرَاتِ عَلَى أَنْ

٢ ج : روح .
١ روح من رمية
٢ روح له .
١ ج : سمعاط

٢ روح ابوب
٣ لف : تعالى .
٥ - ج : تنفرب
٦ ج : نعمة
٩ - ج : سالى

الفرع بى هذه الآيات تسليم لما يريد من أن مقتضى الأمر في
الوضع لا يدل على ذلك . وإنما يرجع فيه إلى دليل مفصل والحد
أيضا المتضمن أقصا أصوة مختص بحكم أصوة . فكيف يعتد به
في الأمر . وقد استأن قيس في مثل ذلك لا يدخل

فأما من حمل الأمر المطلق على امرأى قاطع . فأنى يعتد به
يقول : أن الأمر المطبق لا يوقيت فيه . فهو راد به وقد مضى لسنه .
وقد فقدت المنان . عيب أن لا أوقات في إيقاعه مساوية

وأيضا فإن أقط الأمر في أقصا لا يستقبل كدب الحبر المنى
عن الإسبيل . ودا كان قولنا فلان سيفعل لا ينهى عن أقرب
الأوقات . فكذلك الأمر

وأيضا فإن قول القائل ضرب ريدا إنما يقتضى أمره له بأن
يصير ضربا من غير تعيين . فليس بعض الأوقات أولى من بعض
وأيضا فإن الأمر يخبر مجرى أن يقول : هذا الفعل مرادكم

١	ب	الفرع . ج . الفرع	٢	ب	ان
٣	الف	عصا	٤	الف	عصا
٥	الف	ب	٦	ب	ب
٧	ر	وح	٨	ب	لغة
٩	ب	لمسى على	١٠	ب	وح
١١	ج	من	١٢	ب	فذلك . ج . وكذلك
١٣	ب	فقتله	١٤	ج	وأيضا

في المستقبل، أو واجب عليك. ومعلوم أنه ليس في ذلك تعيين لوقت
فَقَالَ لَهُمْ فِيمَا تَعْلَقُونَ أَوَّلًا هَذِهِ طَرِيقَةُ تَقْصِيٍّ لَوَقْفٍ وَتَرْكِ
الْقَطْعِ عَلَى فَوْرٍ أَوْ تَرْجٍ لِأَنَّهُ مَعَ عَدَمِ التَّوَقُّفِ وَالْتِمَاسِ أَوْ التَّحْيِيزِ
يَسْغُرُ التَّوَقُّفُ. وَقَوْلُهُمْ أَوْ رَدَّ وَهُوَ مُعْنَى لَسَنَهُ يَعْكَسُ عَلَيْهِمْ.
فَيُقَالُ وَلَوْ رَدَّ تَحْصِرًا فِي لَوَقْفٍ كَتَبَهَا. وَأَنَّهُ مُتَسَوِّبَةٌ لَسَنَهُ.
فَمِنْ أَيْسَرِ أَحْبَابِ إِدَاةِ هَاتَيْنِ التَّعْيِينِ الْقَطْعُ عَلَى التَّحْيِيزِ، وَلَا يَحِبُّ
إِذَا هُمُ يُسْتَنُّ التَّحْيِيزُ أَنْ يُقَطَّعَ عَلَى التَّعْيِينِ.
فَبِزَيْنِ كَيْفِ الْقَوْلِ عِنْدَكُمْ فِي مَرَّةٍ - تَعَالَى - إِذَا وَرَدَ مُطْلَقًا
عَارِيًا مِنْ التَّوَقُّفِ.

قُلْنَا يَحِبُّ - إِذَا حَلَّ مِنْ بَابِ تَوَقُّفٍ أَنْ يُقَطَّعَ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَرِدْ
الْوَقْتُ - بَيِّنْ عِزِّ فَصْلٍ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ مُرَادُهُ لَسَنَهُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ
وَهِيَ وَقْتُ الْحَاجَةِ إِلَى تَبْيَاضٍ لَأَنَّ تَبْيَاضًا لَا يَأْخُذُ عَنْ وَقْتُ الْحَاجَةِ،
وَبِزَيْنِ حَرِّ تَأْخِيرِهِ عَنْ وَقْتُ الْحَطْبِ، ثُمَّ يَتَوَقَّفُ. وَيَجُوزُ فِي لَوَقَاتٍ

٢	ح : تقصى	الف	أولا
٣	ج : توقت	٦	ف : سبي
٤	ج : تاتسب	٧	ح : شئ
٥	ب : و	٨	الف : مراد
٦	ب : القطع	٩	الف : الحن
٧	الف : سن	١٠	الف : الحن
٨	الف : سن	١١	الف : الحن
٩	الف : الحن	١٢	الف : الحن
١٠	الف : الحن	١٣	الف : الحن

١٣ الف : و، يحى لأن ر : و، وقت

الْمُسْتَقْبَلَةُ أَنْ يَكُونَ مُرَادًا فِي كَثَرِ وَقْتٍ مِمَّا، إِنَّمَا تَعْيِينًا، أَوْ تَحْيِيرًا،
و^٣ يُنْتَظَرُ الْبَيَانُ عِنْدَ وَقْتِ الْحَاجَةِ. وَكَثْمًا صِرْمًا إِلَى حَالٍ لَمْ يَرَدْ
فِيهَا بَيَانٌ، عِنَّمَا أَنَّ الْفِعْلَ الْمَوْحُوتَ عَسَا لَمْ يَرَدْ مَتَا فِي الْحَالِ الثَّانِيَةِ مِنْ
هَذِهِ الْحَاصِرَةِ، إِنَّمَا لَمْ تُقَدِّمْ ذِكْرَهَا.

وَمِنْ فِيلٍ قَدْ تَقَيَّقَ نَكَلٌ عَلَى أَنَّهُ لَوْ اذْرَأَ إِلَى الْفِعْلِ فِي الْوَقْتِ الثَّانِي
لَكَانَ وَقَعًا مَوْقَعَهُ وَمِرْثًا لِلْمُدْمَةِ.

فَلَمَّا إِنَّمَا تَقَيَّقَ عَمَى ذَلِكَ أَصْحَابُ الْفُورِ وَالْأَرَاخِي، وَأَمَّا مَنْ يَذْهَبُ
إِلَى الْوَقْفِ، فَلَا يَوْفُقُ عَلَيْهِ. وَلَا يُنْسَى أَنْ يُدْعَى الْإِجْمَاعُ فِي مَوْضِعِ
الْخِلَافِ^{١٢}.

ثُمَّ قَوْلُ لِمَنْ قَطَعَ مَعَ الْإِطْلَاقِ عَمَى الْأَرَاخِي لَا تَذْهَبُ مِنْ حَمِيكُم
الْأَمْرَ عَمَى الْأَرَاخِي مِنْ إِثْبَاتٍ بَدَلٍ هُوَ أَمْرُهُ. وَإِنْ تَبَيَّنَ بَدَلٌ وَحِبٌّ مِنْ
غَيْرِ دَلِيلٍ لَا يَجُوزُ، وَصَاحِبُ الْوَقْفِ إِنَّمَا أُثْبِتَ هَذَا بَدَلٌ إِذَا عَدِمَ يَدْيَا
مُفَصِّلٍ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْأَمْرِ التَّخْيِيرُ، فَتَمَسَّ^{١٣} بِدَلِيلٍ لَيْسَ لِمَنْ قَالَ
التَّرَاخِي مِثْلُهُ.

- | | | | |
|----|-----------------------------|----|------------------------|
| ١ | الف : مراد | ٢ | ج : عتب |
| ٣ | ب : اذرأ | ٤ | ح : تنصرف |
| ٥ | ب : صرما | ٦ | ب : وب : بيان : السعيا |
| ٧ | ب : الحاصرة : الف : العاطرة | ٨ | ح : تقدم |
| ٩ | الف : ب : اب | ١٠ | ح : الوقت |
| ١١ | ح : يوافق | ١٢ | الف و ح : خلاف |
| ١٣ | الف : وثمة | | |

فإن قالوا : إذا نُسِتَ وحوِبُ الفعل . ولم ينصصْ فقط الأمرُ تعييناً
و توقفاً ، فليس غيرُ التحير ، ومع التحير لا بُد من إثبات بدلٍ ، ولا بدل
إلا العزمُ

فبما : قد مضى عكسُ هذا الاعتبارِ عليكم . وقفاً : البُطْ حالٍ من
تخير بين الأوقات ، وإذا بطل التحير ، فليس إلا التعيين . ومع التعيين
فلا بُد من لقطع على لوقت التام

وبعد . فأي فرق بين أن يُثبتوا بدلاً لس في البُط وبين أن يُثبت
القائون بالهوى وقتاً مُعَيَّناً لس في البُط ؟

ويقال لهم فيما تعتقونه نسباً : هذا لوجه لارم أمر قال بالهوى ،
لا تسمى ما أُطِرَ أنهم يريدون أن الحبر في اقتضاء انقور كالأمر ولا
يُلزَم أصحاب الوقف . لا أنهم يقولون في الحبر ولا أمر قولاً واحداً ،
من التوقف وترك البُطع إلا بتدليل مُفصلٍ .

وقال لهم فيما تعتقونه ثاك إن لخلاف في تمثال الذي ذكرتموه
قائم ، وهو منسأ لمسألة ، ومن يدعى انقور يقول : المفهوم من قول القائل :
أضرب ريداً ، أن يصير ص . في ثاك من غير تراخ . ومن يقول بالوقف

٢ الب لارم

ب : قين

٣ . . وج . عر

٣ ح تناحر

٤ ح ثاك

٤ الب : ومع التعيين

٧ ج . برسون

يَسْمِيهِ أَنَّ الْمُرَادَ كُنْ صَرَحَ ، عَيْرَ أَنَّهُ تَتَوَقَّفُ عَنِ الْحَالِ لَنُتَى يَكُونُ فِيهَا
يَهْدِيهِ الصِّقَّةُ ، لِإِحْتِمَالِ النُّقْطِ ، وَتَتَوَقَّعُ الدَّلِيلَ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَقَّبُوا بِهِ رَعَى إِذَا الْكَلَامَ عَلَى هَذَا النُّوْحِ هُوَ الْكَلَامُ
عَلَى مَا تَقَدَّمَ . فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ . لَعَمْرِي إِنَّهُ لَا تَوَقَّيْتُ فِي قَوْلِ الْقَائِلِ .
هَذَا أَفْعَلُ وَحَبٌّ مُسْتَقْبَلًا . أَوْ مُرَدُّ . وَمَعَ عَدَمِ التَّوَقُّيْتُ يَحِبُّ التَّوَقُّفُ .
وَلَا يَقُولُ يَنْتَحِرِرُ ، وَلَا فَوْرٌ . فَمَا ذَاكَ إِلَّا مَا هُوَ تَوَقُّفٌ بغير دليل .

فصل في حكم الأمر إذا تعلق لفظه بوقت

اعْتَمِدَ أَنَّ الْقِسْمَةَ تَقْصِي فِي هَيْدِ الْمَسْأَلَةِ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ .
أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ وَقْتُ مُطَابَقًا لِإِمْدَادِهِ . وَلَا يَقْصُلُ عَنْهَا . وَلَا
تَقْصُلُ عَنْهُ .

وَالثَّانِي أَنَّ تَقْصُلَ الْوَقْتِ عَنِ لِعَادِهِ
وَالثَّالِثُ أَنَّ يَقْصُلَ الْإِمْدَادُ عَنِ الْوَقْتِ
وَالْقِسْمُ الْآخِرُ لَا يَدْخُلُ فِي تَكْيِيدِ اللَّهِ - تَعَالَى - إِلَّا أَنَّهُ يَقْصُرُ مِنْ

- | | | |
|---------|---------|--------|
| ١ ج فور | ٢ ف فور | ٣ ج ج |
| ٤ ج ج | ٥ ج ج | ٦ ج ج |
| ٧ ج ج | ٨ ج ج | ٩ ج ج |
| ١٠ ج ج | ١١ ج ج | ١٢ ج ج |

حَيْثُ كَانَ تَكْلِيفًا لِمَا لَا يُطِيقُ إِذَا أُوجِبَتْ أَلْفَهُمْ نَمْرًا فِي أَلْفِهِمْ
وَحَوْثٌ مَالًا يَصِحُّ أَدَاؤُهُ . فَجَبِبُ حَمْلُهُ عَلَى الْقَضَاءِ ، كَمَا ذَكَرُوا فِي
الْإِحْرَامِ بِحَدَّثَيْنِ . وَبِإِذَا يَصِحُّ فَعْنُهُمَا ، فَمَنْ حَمَلَ لِهَذَا الْإِحْرَامِ حَكْمًا
قَالَ ، أَنَّهُ يَنْصَرُّ إِذَا أَحَدُ الْحَدَّثَيْنِ وَقَضَاءُ الْآخَرِ

وَكَذَلِكَ اخْتِلَافُهُمْ فِيمَنْ أَتَرَمَ نَسَهُ صَوْمَ يَوْمٍ يُقَدِّمُ فِيهِ وَالْأَنْ ، فَمَنْ
أَوْجَبَ صَحَّةَ هَذَا التَّدْبِيرِ مَعَ قُدُومِهِ وَقَدْ مَضَى مِنْ لَتَهَارِ نَعَصُهُ ، يَجْعَلُهُ
سَبَبًا لِقَضَاءِ . وَمَنْ لَا يَوْجِبُ ذَلِكَ يُلَمِّعُهُ وَمِثَالُ : لَوْ قَتَلَ الْمُوَافِقُ بِالْإِزَادَةِ
وَلَا قَضَاءٍ إِجَابَ صَوْمَ يَوْمٍ بَعِيْهِ

وَأَمَّا الْقِسْمُ الثَّانِي وَنَ الْعُلَمَاءُ اخْتَلَفُوا عَلَى أَقْوَابِ ثَلَاثَةٍ مِنْهُمْ
مَنْ عَقَى الْوَجُوبَ بِأَوَّلِ الْوَقْتِ ، دُونَ آخِرِهِ . وَمِنْهُمْ مَنْ عَقَى بِآخِرِهِ ،
وَمِنْهُمْ مَنْ حَمَلَ الْوَجُوبَ مُتَمَتِّعًا بِجَمِيعِ الْوَقْتِ . وَأَنَّ أَلْفَهُمْ مُخَيَّرُ
بَيْنَ أَنْ يَقَعَهُ فِي أَوَّلِهِ وَيَنْ أَنْ يُؤَخَّرَهُ إِلَى آخِرِهِ أَوْ وَسْطِهِ ، بَعْدَ أَنْ
يَقْعَلَ عَرْمًا عَلَى أَدَائِهِ . وَأَنَّ أَلْفَهُمْ يَنْصَرُّ عَلَيْهِ فِي آخِرِ الْوَقْتِ ، فَجَبِبُ

- | | |
|----------------------------|----------------|
| ١- الف : وإذا . | ٢ ح : وجه |
| ٣ ح : غير | ٤ ح : من |
| ٥ ح : لموافق | ٦ ح : وجه |
| ٧ ح : منهم | ٨ ح : وج : ذلك |
| ٩- الف : عليهم : ح : ومنهم | ١- الف : فيه |
| ١ ح : على | ١٢ ح : مؤخر |

فمنه يعبر بدليل، وهو الصحيح.

والذي يدل عليه ان الوجوب اذا تنشئ بجميع اوقت فلا تد مع
تأخيرها عن الاول من يدل هو العزم.

فاما من يقول ان الوجوب موقوف على التحليل الاول فضرر
اوقت كونه للفعل يجمع من ذلك. ولأنه لا فرق بين قائل هذا القول وبين
من خص الوجوب بتأخيرها. على أنه لا يخلو هذا اقل من ان يذهب
إلى أنه متى لم يقمته في أول لوقت. استحق الدم، ولا يستحق ذلك،
ويبطل الاول ضرب اوقت التوسع للفعل، والقسم الثاني يؤل
إلى خلاف في عبارته

فان قيل. ما أنكرتم ان يكون أول اوقت ضرب لا يجابه. وما
بعده ضرب لقضائه

قلنا اوقت المصروف الاول والاخير فيه سواء، فكيف يحتج
لحكم. وما افرق بين هذا الثاني وبين من يقول ان اوقت الأخير
ضرب بالإيجاب. ولأول ضرب لحوار تقديمه، وإلزام بكر واجبه.
على أنه لا خلاف في أن من يصلي الظهر في وسط اوقت أو آخره
لا يستحق قاصيه.

١- الف : الاولى

٢- ح : الاولى

٣- ج : للجواز

٤- ح : اما

٥- الف : مصلي ، بجای من يصلي ، ب : صلى .

فَقَدْ مَنَحَ الْوُجُوبَ مُتَعَلِّقًا بِآخِرِهِ ، فَقَدْ تَرَكَ الظَّاهِرَ ، وَلَا فَرْقَ
فِي فَسَادِ قَوْلِهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْ عَلَّقَهُ بِأَوَّلِهِ

وَمَدَارُ الْخِلَافِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ عَلَى حَوَرِ تَنْحِيهِ لَصُّوهِ إِلَى آخِرِ
الْوَقْتِ وَقَدْ نَبَّأَ قِسَامُ الْخِلَافِ فِيهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَقْوَالٍ .

وَمَنْ عَلَّقَ الْوُجُوبَ بِآخِرِهِ دُونَ أَوَّلِهِ رُبَّمَا يَقُولُ "أَنَّهُ إِذَا فَعَلَ فِي
الْأَوَّلِ كَانَ هَلَاً ، وَإِنَّهُ مَعَ ذَلِكَ يُعْرَى عَنِ الْإِعْضَاءِ ، كَتَقْدِيمِ "الرَّكُوعِ
عَنِ الْإِحْوَالِ ، وَرُبَّمَا يَقُولُ "أَنَّهُ مَوْقُوفٌ مُرَاعَى ، فَإِنْ أَتَى آخِرُ الْوَقْتِ
وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْخُطْبِ بِهَذِهِ الصَّلَاةِ ، كَانَ مَا وَقَعَ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ فَرَصًا ،
وَبِزْنِ تَغْيِيرِ حَالِهِ ، وَخَرَجَ عَنْ حُكْمِ الْخُطْبِ ، إِمَّا بِجَنُوبٍ ، أَوْ حَيْضٍ -
إِنْ كَانَتْ أَمْرًا - كَانَ مِنْ قَعْدِهِ هَلَاً ، وَقَدْ يَمُثِّلُ ذَلِكَ فِي الزَّكَاةِ
الْمُعْجَنَةِ ، وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى مُطَالَبِ مَا ذَهَبَ مُجَرِّمًا إِلَيْهِ أَشْيَاءُ :

مِنْهَا أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ ثَلَاثَةَ فِي الْوُجُوبِ مِنْ الْمُصَنَوَاتِ تُخَالِفُ

الَّتِي فِي الْمَعْلُومِ مِنْهَا ، وَاتَّحَمُوا عَلَى أَنَّ شَرْطَ ثَلَاثَةِ فِي جَمِيعِ مَا يُؤَدَّى مِنْ
صَلَاةِ الظُّهْرِ لَا يُخَفِّفُ ، فَمَنْ بَسَّطَ أَنَّ الصَّلَاةَ فِي لَوْقَتِ كَيْلِهِ وَاحِدَةٌ
وَاقِعَةٌ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ .

١ ب : منه	٢ ب : كقدم
٣ - : لهد	٤ ب : أو
٥ ج : لحو	٦ - : وج : يخالف
٧ ح : ذلك	

ومنها أن قوما « صاوة الظهير » يقتضى كونها واجبة مكتوبة،
لأنه ينسب عن الوجوب ورده عليه، فمن قال: أن في الظهير نفلاً ترك
الإجماع، ويهدأ وجهه أيضاً يُطَّلَّ كونها موقوفة. لأن كونها موقوفة
قد نتج أنه يقتضى الوجوب في الحال، ونمنع من كونها موقوفة.

ومنها أن تارة تمطية للصلاة الأولى شأن يؤثر فيها من المحالفة،
ولاشبهة في أنه لو روى بالظهر في أول وقت السجدة لم يحركه ذلك.
فمنها أنها واجبة.

ومنها أنهم قد اجمعوا على أن لأذن والإقامة من شرط الصلوة
أواحية ودان استعجالاً في صاوة الظهير الموقوفة في أول الوقت، دل
على وجوبها في تلك الحال. وإنما يستعمل ولا يوقوفة
ومنها أن أول الوقت لو لم يكن وقت الوجوب، نحن في ارتفاع
الاجبة، محل ما يفعل قبل الزول

ومنها أنهم حسموا في هل الأفضل تقديم الصلوة في أول الوقت
أو في آخره. وهذا يدل على أنها تكون في الجميع واجبة، لأنه

٢ لف : بحر

لصلاة

٥ ح : اسم

٢ لف ود

٦ ج : تع

٥ ب : معوله

٧ ح : يكون

لَا يَجُوزُ أَنْ يَحْتَبِعُوا فِي هَذَا الْأَقْصَلُ وَنُحْضِرُ لَأَنَّ مِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّ
الْمَرْصُ وَالْهَلْ إِذَا أَتَى فِي أَمْسِهِ، فَأَعْرَضُ فُضِّلَ

وَمِمَّا أَنْ كَوْنُ أَصْلَوَةٍ وَحِدَةٍ وَحِدَةٍ بِقَعِّ عَيْهِ أَصْلَوَةٌ، وَكَيْفَ
تُؤَرِّقُ فِي هَذَا نَوْحَهُ مَا يَتَى بَعْدَهُ وَمِنْ شَيْءٍ مُؤَثَّرٍ فِي وَجْهِهِ الْأَفْعَالُ
أَنْ يَكُونَ مُقَابِلًا لَهُ وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ

وَبِنْ قَيْنِ أَلَيْسَ لَدَخْلُ فِي أَصْلَوَةٍ وَحُوبٍ مَا دَخَلَ فِيهِ مُوقُوفٌ
عَلَى تَمَامِهِ.

قَسَا: مُعَادِلُهُ أَنْ يَمُوتَ ذَلِكَ. بَلْ كَانَ فَعْلٌ فِيهِ هُوَ الْوَقْبُ فَهُوَ
وَاحِبٌ وَلَا يَفْقَهُ عَلَى أَمْرِ هَذَا خَارِجٌ، وَنَحْوُ هَذَا صَحَّتْ عَلَى لَا أَفْعَالُ،
وَأَعْرَضُ بِذَلِكَ إِذَا تَصَلَّى، فَلَا أَفْعَالُ عَلَيْهِ، وَبَدَلُ هَذَا أَفْعَالُ وَالْهَضَاءُ

وَاحِبٌ. فَأَمَّا الْوُحُوبُ وَاسْتَحْقَاقُ تَوْبَةٍ فَلَا نَعْبَرُ بِهَا تَوْبَةٍ وَالْمَطْعُ
يُجِبُّ ذَلِكَ أَنَّهُ رُبَّمَا وَحِبُّ الْقَطْعِ يُؤَرِّقُ مَا وَحِبُّ الْأَوْصَالِ هُوَ نَعْبَرُ بِهَا قَطْعٌ
وُحُوبُهُ هُوَ يَصْحَحُ دَحْوَهُ فِي نَوْحِ وَحِبٍ

۱- الف: عليها.

۲- الف: الصلات

۳- ج: وجوده.

۴- ج: وجه احدا را تکرار کرده با این فرق

که یکی «فکف» که «و» و یکی «وجوده» مصدق من «وجوه» آورده است.

۵- ج: دل.

۶- ج: قول

۷- ج: مائة، بعدی هـ.

۸- ج: وهو

۹- ج: عیب

۱۰- ج: هـ

ج: عیب، قطع

الحوار. كما حار أن يسكّر فيها أمثال المأمور. ٥. الفصل وقت الحوار
من وقت الوجوب

فَيَعْلَمُ أَنَّهُ كَثُرَ الْأَقْبَهُ أَنْتَى دَكَرْتُمْ هُوَ تَقْصِي - إِذَا صَحَّتْ -
الطاس ، وَلَا يُوجِبُ الْعَلَمُ ، وَتَحَرُّ فِي مَسْئَلَةٍ طَرِيقُهَا أَعْلَمُ ، فَلَا يَحُورُ
أَنْ يُقْتَضَى فِيهَا عَلَى طَرُوقِ الطَّرِيقِ

وَلَسَى دَكَرْتُمْ وَلَا عَيْرُ لَارِمٍ ، لِأَنَّهُ عَيْدًا لَا يَحُورُ أَنْ تُؤَخَّرَ
الصَّوَابَةُ عَنْ تَوَلِّي الْأَوْفَتِ ، لَا يَبْدُلُ هُوَ أَنْعَرَمُ ، وَفِي شَيْبِهِ تَنَاقُلُهُ ، وَقَدْ
قَدْ مَدَّ ذَلِكَ ، وَتَبَتَّ أَنْ لَمْ تُبَيِّنْ هَذَا ، تُدَلُّ إِلَّا يَدِينُ دَكَرْتُمْ

فَأَنْ قِيلَ : أَيْ كَيْفَ عَزَمَ فِي إِحْصَاءِ عَلَى أَد ، أَوْ حَيَاتٍ مُسْتَفِيلًا ، أَمْ
يَجِبُ عَزَمُ عَلَى أَد ، هَذِهِ صَوَابَةٌ بَعِيْثُهَا

قَدْ لَأَنْدَمِ عَزَمُ مَعْنَى كَمَنْ أَحْرَزَ رَدَّ وَدِيْعَةٍ ، ٥. لَا يَكْفِيهِ عَزَمُ
مُحْمَلٌ عَلَى أَد ، أَوْ أَحْصَا ، نَحْنُ لَأَنْدَمِ عَزَمُ عَلَى رَدِّهَا ، بَعِيْثُهَا
مَعَ الْإِمْكَانِ

١. ب. الحوار ، وادعاء	٢. ا. ب. هذه
٣. ب. د. صحت	٤. ر. و. ح. عيب
٥. ب. : المسألة .	٦. ح. : يسيد .
٧. ب. : على	٨. الف. : صبري
٩. ب. لا ، ح. لا	١٠. ا. ب. باخر ، ح. يوحز
١١. ب. : لا	١٢. ج. : يسيد
١٣. ب. : يسيد .	

في قول كيف يكون حزم مدلا من فعل الصلوة، ومن حق البدل
 ألا يستحكم مع القدرة على التمدل، كالتيتم مع الظهارة بالهاء،
 قلنا: هذا الحكم الذي ذكرتموه ليس شتر في كمال بدل، لأن
 كل واحد من كقربا يمين بدل من الأخرى، ونحوه له أن يستقل
 في كمال واحدة مع القدرة على الأخرى

ومع ذلك، فهذا خلاف في عبارة، ونحوه أن نقول ليس به أن
 ترك فعل صلوة في أول الوقت إلا فعل ما يقو مقامه، ولا
 تذكر أنه

في قول من شاء فمعه شيء أن يستقط فمعه وجوب دأب
 الشيء، كالكتمت، و عندكم أن أنزمت لا تستقط وجوب الصلوة، وإن
 استقط فعل الصلوة وجوب الأمر

فما غير متم مع اختلاف أحكام ما يقو مقام غيره، فكونه ما
 يستقط مقام مقامه، ومنه ما لا يكون كذلك، والواحد الرجوع فيه إلى
 الأدلة، ألا ترى أن المسح على الخفين عند من أحاربه يقوم مقام غسل

٢. ألف واحد

١. بوح، صبرة لاء

٤. ريس

٣. ألف و بوح

٥. ألف الشيء

٦. ألف فعل

٨. ألف اختلاف

٧. ألف و

١٠. الف: الإداء: ب: دلالة.

٩. ح الأحكام

الرَّجُلَيْنِ، وَلَمْ يُسْقِطْ مَعَ ذَلِكَ فَعَلَ الْمَسْحَ وَحَوْتَ الْفَسْلَ، كَمَا أُنْقِطَ
 الْفَسْلُ الْمَسْحَ عَلَى الْحَقِيقِ. أَلَا تَرَى أَنَّ مَنْ مَسَحَ عَلَى خُفِّهِ، ثُمَّ طَهَّرَتْ
 قَدَمَاهُ، يَجِبُ عَلَيْهِ عَسَمُهُمَا، فَمِنْ يَتَقَابَلَا فِي قِيَامٍ كَلٍّ وَاحِدٍ مَعَهُمَا مَقَامٌ
 الْآخِرِ. وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي الْأَوْصَاءِ بِالْمَاءِ وَالْتِمَامِ، فَقِيرٌ مُنْكَرٌ أَنْ
 يَكُونَ الْعَرْمُ لَا يُسْقِطُ وَحَوْتَ الصَّلَاةِ، وَإِنْ قَامَ مَقَامَهُمَا فِي سَفْوَطِ
 النَّوْمِ وَالْإِثْمِ.

وَبِزَيْلٍ مِنْ شَيْءٍ مَا قَامَ مَقَامَ غَيْرِهِ أَلَا يَتَقَالُ إِلَيْهِ إِلَّا لَعَذْرَةٍ، كَمَا مَسَحَ
 عَلَى الْحَقِيقِ.

فُلْنَا غَيْرُ مُسَمَّرٍ ذَلِكَ، إِلَّا تَأْتِيهِ مِنْ كِتَابِهِ إِلَى أُخْرَى يَلَا عَذْرَ،
 وَمِنْ رَدِّ الْأَوْدِيَةِ بِأَسْمِهِ إِلَى التَّسَارِ وَلَا عَذْرَ، وَمِنْ الصَّلَاةِ فِي مَكَانٍ
 طَاهِرٍ إِلَى غَيْرِهِ مِنَ الْأَمْكِيَةِ الظَّاهِرَةِ بِالْعَذْرِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَتَّقُواهُ تَابٍ: لَيْسَ بِوَاحِدٍ فِيمَا اتَّقَى الْإِثْمَ
 عَنْ تَحْيِيرِهِ أَنْ يَتَمَيَّ وَحَوْبَهُ. لِأَنَّ هَذَا هُوَ حُدُّ الْوَاحِدِ الْمُصِيقِ،
 وَالْمَوْسِعِ بِحَالِهِ، وَالْفَرْقُ مَا بَيْنَ قَبْلِ الزَّوَالِ وَبَعْدِهِ، أَنَّ لَصَلَاةَ قَبْلَ

١- ب. من ٢- ج. نقلاً.

٣- ب. - معها، ج. واحد ٤- ب. - أوصوا

٥- ج. معها ٦- ج. من

٧- ب. ولا ٨- ب. -

٩- لف - ١٠- الف - بعده.

الرَّوَال لَا يَأْتُمْ بِتَحْيِيرِهَا مِنْ غَيْرِ بَدَلٍ يَقَعُّهُ، وَبَعْدَ الزَّوَالِ إِذَا أُحْرَهَا، وَجَبَ أَنْ يَقَعْلَ بَدَلًا مِمَّهَا، وَمَنْى تَرَكَ الْأَمْرَيْنِ أَيْمًا.

عَلَى أَنَّ هَذَا يَنْتَقِصُ بِانْكَفَارَاتٍ، لِأَنَّهُ لِاحْتِلَافٍ فِي أَنَّ الَّذِي يَقَعُّهُ وَيَخْتَارُهُ مِنَ الثَّلَاثِ وَاحِدٌ، وَهُوَ لَا يَأْتُمْ بِتَحْيِيرِ ذَلِكَ وَتَعْدُولَ عَنْهُ.

وَيَنْتَقِصُ أَيْضًا عَلَى أَصُولِهِمْ. لِأَنَّ عَنْدهُمْ إِذَا بَقِيَ مِنَ الْوَقْتِ قَدْرًا مَا يَقَعْلُ فِيهِ تِلْكَ الصَّلَاةُ، أَيْمًا بِتَحْيِيرِ الصَّلَاةِ عَنْهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ وَاحِدَةً فِي تِلْكَ أَحْجَالٍ، لِأَنَّ عَنْدهُمْ الْوُحُودُ يَتَعَيَّنُ إِذَا بَقِيَ مِنَ الْوَقْتِ قَدْرٌ تَحْرِيمَةٌ

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ تِلْكَ الْكَلَامَةُ فِي هَذَا الْوُجْهِ هُوَ الْكَلَامُ عَلَى مَا تَقَدَّمَ، لِأَنَّ الْوُأُولَ لَهُ تَرَكَهَا مِنْ غَيْرِ عَذْرِ وَلَا بَدَلٍ، وَصَلَاةٌ لَا يَجُوزُ تَحْيِيرُهَا مِنْ غَيْرِ عَذْرِ وَلَا بَدَلٍ

وَيَنْتَقِصُ أَيْضًا بِمَا يَخْتَارُهُ مِنَ الْكَفَارَاتِ الثَّلَاثِ، إِنَّهُ يَجُوزُ تَرَكَهُ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ، وَهُوَ وَاجِبٌ بِلَا حِلَافٍ، وَدَفْعُ الْوُدِيمَةِ بِالْبَدَلِ الْمُنَى وَاجِبٌ وَيَجُوزُ تَرَكَهُ بِلَا عَذْرِ، إِنْ يَدْفَعُهَا لِسَرَى

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَمًا مِنْ اِعْتِبَارِ تَعَيَّنِ الْفَرْضِ بِآخِرِ الْوَقْتِ ١٥

دون أوله ، إما كان كذلك ، لأن الوحوب في آخر الوقت مرة على أوله ، وإن اشتركا في تعمق الوحوب بهما ، لأنه يضيّق ، ويضعف في الوقت الأخير ، وهو موضع في الأول ، ولهذا غُضِر في بعض المسافر آخر الوقت دون أوله .

وبعد ، فإن كيمّة أدء الصلوة مفسرة بحال المكثف في وقت الأداء ، يوضح ذلك أن فرض العدد ذلول الشمس أن يصيح الظهر أربع ركعات ، وليس عليه حكمة ، وإن أتى وفي أول الوقت بقية ركعة الجمعة ، وعلى هذا لا يمنع أن تقرأ أحاديث الصلوة ثمة إذا أدرك أول وقتها ، ثم سافر قبل خروج الوقت ، إذا ما مقصوده ، لأن حاله في وقت الأداء تغيرت من إقامة إلى سفر ، كما تغيرت حاله من روق إلى حره فتغيرت صفته العادة التي تنزّمه ، وكذلك لو كان في أول الوقت صحيحاً ، أزمته لصلوة قائم ، مستوفياً بأركانها وسجودها ، وإذا مرض قبل آخر الوقت ، ولم يتمكن من لصلوة قائم ، أصحى قاعداً ، ومومباً ، بحسب ما يمكنه ، فميرت صفته العادة يتمر حايه في وقت أدائها .

١ الف : يكون ٢ ع : مرة

٣ الف : مرة ٤ ب : موضع

٥ الف : مفيد ٦ ج : مفسر

٧ ب : أن ٨ الف : ب : ون

٩ لصدور سقوطه إذا شرع في هذا الموضع

١٠ الف : لذلك ١١ ج : - مستوفياً ، تا ايحاً .

١٢ ب : مفيد ، ج : مفسر .

ولا تنزه على هذا أن يقصر العلو من سافر بعد خروج الوقت، لأنه
بعد خروجه يكون قاصيا لأموديا، وأخصى يجب عليه أن يقصى
ماؤه على صفه حتى وحيت عليه مع التمكن وروال الأعداد، وليس
كذلك من سافر في نته من وقت * لأنه مؤد الصلاة في وقتها، [١٣٥]

فوجب عليه قصر، لإختلاف صفة من يفتية إلى غير
وقيل فيهما تعمقوا حامدا، فصل بين الصلوة والزكوة أن
منه التحول المتقدمة، تصرفت في الشريعة لوجوب أداء الزكوة،
والوقت من مد رول مصروب وجوب أداء الطهر، وقد دلت

وَعَدَ بِبَيِّنَاتٍ مُّؤَدَّى مِنَ الرُّكُوتِ قَبْلَ حَوْلٍ لِّمَا كَانَ حُرًّا غَيْرَ وَاحِبٍ ۖ

وَعِذُّهُ لَا يَقُولُ أَرْسَلْتُهُ مِنْ 'أَوَّلِ أَوْقَاتِ إِلَى آخِرِهِ' تَدَاخُلُ

١	ح	ح
٢	ح	ح
٣	ح	ح
٤	ح	ح
٥	ح	ح
٦	ح	ح
٧	ح	ح
٨	ح	ح
٩	ح	ح
١٠	ح	ح

حوارها لوجوبها، بل نقول: أنها واحدة من أول الوقت إلى آخره من غير أن تكون حائزة، لأن ذلك يوجب أنها بطل. اللهم إلا أن يراد أنه حائز تركها والعدول عنها، وإذا أريد ذلك، لم يحضر أن يقال فيها نفسها أنها حائزة، بل نقول: العدول عنها إلى بدل منها جائز، فقد انفصل بهذا التفسير وقت الجواز من وقت الوجوب.

فإن قيل: قد تعنى كلامكم بأن وقت الصلوة يتضيق بأجره، فتيسر كيفية التصديق.

قلنا: الواجب أن يكون الوقت المصنق هو ما يقبض على طرفة العتف أن يقع الصلوة فيه يصادف الوقت، ولا تخرج الصلوة ولا بعضها عنه، والعقهاء يحدون المصنق بأنه قدر التحريم، وربما قال بعضهم: حد المصنق ما وقع فيه أقل جزء من الصلوة بعد أن يكون متميزاً، وهذا الذي ذكروه إما هو حد في إدراك الصلوة، وسبب ليقضاء، ولا يجوز أن يكون حداً للاداء، لأنه من المحال أن يوقت الصلوة بوقت لا يمكن إيقاعها فيه.

وليس لأحد أن يقتضئ تشعب هذه المسألة، والجروح منها إلى

- | | |
|----------------|----------------------|
| ١- ب من | ٢- ب وج يكون. |
| ٢- ب + ه | ١- ب : كلامهم |
| ٥- ب وج يخرج | ٢- ب : التحريم |
| ٦- ب : فالوجه. | ٨- ب وج بوقت |
| ٩- ب : بعا. | ١٠- ب : لا يعنى إلى. |

الكلام في انفرع . لأن قصدنا إنما كان إلى إيضاح الأصل بهذا
التفريع . فرب فروع أعان شرحها على تصور الأصول .

فصل في أن الأمر لا يدخل تحت أمره

اعلم أن الرتبة إذا تغيرت من الأمر والمأمور على ما بيننا لم يجوز
أن يفرق الأمر منه منفرداً . ولا محتجماً مع غيره ، والخبر كما لم
يقتصر فيه الرتبة . حار أن يتغير منه ، وبقي المقائات شاهد بذلك ، وهو
أن أحداً لا يجوز أن يكون محتجماً إلى نفسه . ولا متفصلاً عليها . وإن
حاز ذلك مع غيره .

وإن قيل ليس معنى الأمر أكثر من أن يقول " أفعل " ويريد
المأمور به ، وهذا يماثل إلى الأمر مع نفسه .

قلت ذلك وإن تاتي . فإن أهل اللغة لا يسمونه أمراً ، لإعتبار
الرتبة ، كما لا يسمون قول الصغير القدير العظيم القدير " أفعل " . وإن

١ - العروع ٢ - ح - مصر

٣ - ب - شرحها ، ب - شرحها . ٤ - ب - لا

٥ - ح - في ٦ - ب - لم .

٧ - ب - عن ٨ - ج - معصلاً

٩ - ح - في ، نحى . ١٠ - ب - أكثر

١١ - ب - يقول ١٢ - ج - الاعتار .

١٣ - ب - القدر

أَرَادَ الْفَعْلَ مِنْهُ - أَمْرٌ بِالْأَحْلِ الرَّتْبَةِ ، وَمَعْنَى الْأَمْرِ حَاصِلٌ فِي أَمْرٍ صَعْبٍ
وَالصَّحِيحُ أَنَّ الرَّسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذْ أَتَى بِبِطْطَانٍ عَنْ اللَّهِ
تَعَالَى - أَعْلَمَ لَوْ سَمِعَهُ مِنْ غَيْرِهِ كَانَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَاحِلًا فِيهِ ، وَفِيهِ
يَجِبُ دَحْوُهُ مِنْهُ ، وَبِزَكَاتٍ هُوَ الْمُؤَدَّى لَهُ ، لِأَنَّهُ وَإِنْ سَمِعَ مِنْ غَيْرِهِ -
عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فَإِنَّهُ يَحْكِيهِ عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى ، وَبِذَلِكَ حَكَى عَنْهُ - تَعَالَى -
يَا أَيُّهَا النَّاسُ آمِنُوا بِرِسَالِهِ ، كَأَنَّ دَاحِلًا فِيهِ ، لِأَنَّهُ لَا رِقَاقَ فِي عَمُومِ
الْمَقَالَةِ بَيْنَ سَمَاعِهِ مِنْهُ ، وَبَيْنَ سَمَاعِهِ مِنْ غَيْرِهِ ، وَسَبَّحَ بِذَلِكَ الرَّسُولَ -
عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمْرًا عَنْ رَبِّهِ - تَعَالَى - يَكُونُ الرَّسُولُ - ص - ع - هُوَ الْأَمْرُ
بِهِ نَسَبُ الْأَمْرِ بِهِ هُوَ اللَّهُ - تَعَالَى - وَإِنَّمَا يَحْكِي الرَّسُولُ - ص - ع - كَلَامَهُ
وَيُؤَدِّيهِ عَلَى هَيَاتِهِ . ١٠

وَمِنْ فَرْقٍ بَيْنَ أَنْ يُؤَدَّى الرَّسُولُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَلَامَهُ - تَعَالَى -
أَنَّهُ وَإِنْ أَنْ يَقْدَمَ دِمْتُ الْكَلَامُ ثُمَّ يُؤْمَرُ الرَّسُولُ - ص - ع - بِأَدَائِهِ
فَقَعْمَتُهُ فِي الْأَوَّلِ غَيْرُ دَاحِلٍ فِيهِ وَفِي الْآخِرِ دَاحِلٌ ، فَمَوْهَبَةٌ حَسْبُ

١ - الف : الصغير ، بجای الوديع .

٢ - ب : عزوجل . ٣ - ب : و ج - او .

٤ - ب : سمع . ٥ - ب : و ج - ان .

٦ - ر : كان . ٧ - ج : امرى .

٨ - ا : ان . ٩ - ا : ان .

١٠ - ج : عليه السلام . ١١ - ب : داحل .

١٢ - الف : موهب .

لأصل له. وفي الحالتين يجب دحوؤه في عموم الخطاب، والوجه الذي له يدخل فيه إذا تقدم ثم أتاه فاقم في أدائه له على سبيل الابتداء، وليس يجب اعتبار الرتبة فيما يؤديه وبحكيه. لأنه في الحقيقة غير أمر بما فيه من أمر، ولا مخير بما فيه من خير. والأمر والمخير غيره، فلا يترجم أن يكون أمراً مفعلاً، وكيف يخفى على أحد أن هذا لو قل لأحد علمانيه: قل لعماني عني: إني قد أمرت جميع عبيدي بكما إن ذلك التعمد المؤذي داخل في الخطيب. كما هو داخل فيه لو سمع من غيره.

فصل في ذكر الشروط التي معها يحسن

الأمر بالفعل

عظم أن للأمر ثمة: بفعل المكلف والمكلف والأفعـال التي يتسولها الأمر، فمجب بأن لشروط الراحة إلى كل شيء مما ذكرناه، وربما تداخلت هذه الشروط ليدقق بين هذه الوجوه.

والذي يجب أن يكون الله - تعالى - عليه حتى يحسن منه الأمر بالفعل شروط أربعة.

أولها أن يمكن التعمد من الفعل المأمور به، ويدخل في التمكن القدر والآلات والعلوم وما أشبه ذلك.

٢- ب وج : العالين.

٤- ب : - احداث .

٥- ب : - ما .

١ ح : و .

٣- ب : يردنه .

٥ ح : - امي .

وثانيها أن يكون الفعل مما يستحق به الثواب، يأتي يكون واحداً أو ندباً.

وثالثها أن يكون الثواب على ذلك الفعل مستحقاً، ويعني - تعالى - أنه مستحقه^١ لا محالة.

وشرط قوم هيناء، فقالوا: إذا لم يحط به. وإنما يشترط ذلك من يرى الإحباط^٢. وإذا كان الإحباط باطلاً، فلا معنى لإشترائه.

وربما أن يكون قصده - تعالى - ذلك ألا يصل إلى الثواب.

حتى يكون تعريضاً، وهذه الجملة صحيحة^٣ لاشبهة فيها، لأن تعرض^[١٣٩] في التكليف التعريض^٤ للمنافع التي هي الثواب. ولن يتم ذلك إلا بتكامل الشروط التي ذكرناها.

فأما الأمر متابعاً^٥، فحائز في هذه الشروط حال التقديم - سبحانه -، لأنه قد يأمر بما^٦ يتعلق بالديارات، والطن في ذلك لا يقوم^٧ مقام العلم، فأما أمكن^٨، فالأمور فاطن فيه يقوم^٩ مقام

١ - الف. مع.

١ - ح. كون

٢ - ب. و. هـ.

٢ - ج. - تعالى.

٣ - ح. الاحباط.

٥ - الف. بشرط.

٤ - ب. يتم

٦ - ب. التعرض

٥ - ح. معناه

٩ - الف. - لا

٦ - ب. - ١٢

١ - ب. و. ج. - تعالى.

٧ - ج. - تكيف.

١٣ - ب. - هـ.

١٤ - ح. يقوم به

العلم، وأما إن كان أمره بما يخصه فكمي فيه أن يكون حسناً، وإن كان مباحاً، لأن الفرض يتم بذلك، وإن شرطاً الحسن، لأن الأمر القبيح لا يكون إلا قبيحاً.

وأما أمره - ص ع - فالشروط فيه كالأشروط في أمره - تعالى - إلا العلم بإصباح الثواب، لأن ذلك مثلاً يتحقق به، وقد يجوز أن يقوم الظن فيه مقام العلم، فيما يرجع إلى تمكن المكلف، وأما ما يرجع إلى صفة الفعل من حسن وغير ذلك فلا بد من أن يكون معلوماً، ويتم استحقاق الثواب به، وأما ه - تعالى - فيؤقره عليه.

وفي الفقهاء، والمكلفين من يجوز أن يأمر الله - تعالى - بشرط أن لا يتنع المكلف في المستقبل من الفعل، أو بشرط أن يقدره، ويرغمون أنه يكون منموراً بذلك مع التسرع وهذا غلط، لأن هذه الشروط إنما تحسن، فيمن لا يعلم العواقب، ولا طريق له إلى علمها،

- | | | |
|-----------------------------|----------------------|---------------------|
| ح . فام . ب . سكر . ١ . سعا | ٢ . ج . بخصه | ٣ . ب . شرط |
| ٤ . ح . فام . | ٥ . ب . عليه للام . | ٦ . ج . يقام . |
| ٧ . ب . لا . ح . الى | ٨ . ج . سكر | ٩ . الف و ج : فاما |
| ١٠ . ب و ج . يعلم | ١١ . ب . في . | ١٢ . ح . العلم . |
| ١٣ . ب و ج . هذه | ١٤ . ب و ج : الشرع . | ١٥ . ب و ج : يحسن . |

وَأَمَّا الْعَالِمُ بِالْعَوَاقِبِ وَأَحْوَالِ الْمَكْتَفِ فَلَا يَحْزُرُ أَنْ يَأْمُرَهُ بِشَرْطٍ^٢،
وَالَّذِي يُبْتَرُ ذَلِكَ أَنَّ الرَّسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَوْ اعْتَمَنَّا أَنْ زَيْدًا
لَا يَتِمَّ كُنُ مِنْ الْفَعْلِ فِي وَقْتٍ مَحْصُوصٍ. قُبْحٌ مِمَّا أَنْ يَأْمُرَهُ بِذَلِكَ
لَا مَحَالَةَ، وَإِنَّمَا حَسُنَ دَحْوُلُ هَذِهِ الشَّرُوطِ فِيهِ يَأْمُرُهُ. لِقَيْدِ عِلْمِهِ
بِصِفَتِهِ فِي التَّسْتَقِيلِ. أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَحْزُرُ الشَّرْطُ قِيَمًا يَصِحُّ فِيهِ الْعَمَلُ،
وَلَمَّا إِلَيْهِ طَرِيقٌ، سَحْوُ حَسَنِ الْفَعْلِ. لِأَنَّهُ مِمَّا يَصِحُّ أَنْ قِيَمَتُهُ. وَكَوْنُ
الْأُمُورِ مُتَكَيِّمًا لَا يَصِحُّ أَنْ يَتِمَّ عَقْلًا. وَذَلِكَ فَقَدْ أُخْبِرَ، فَلَا بُدَّ مِنَ الشَّرْطِ.
وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَحَدًا فِي أَمْرِهِ يَحْضُرُ فِي حُكْمِ الطَّائِفِ
إِتْمَاقًا مِنْ يَأْمُرُهُ مِنْ فَعْلٍ مُسْتَقْبَلًا، فَيَكُونُ الطَّائِفُ فِي ذَلِكَ قَائِمًا
مَقَامَ الْعِلْمِ. وَقَدْ نُسِتَ أَنَّ الطَّائِفَ يَقُومُ مَقَامَ الْعِلْمِ إِذَا تَعَذَّرَ الْعِلْمُ، فَمِمَّا
مَعَ حُصُولِهِ فَلَا يَقُومُ مَقَامَهُ، وَإِذَا كَانَ الْقَدِيمُ - تَعَالَى - عَالِمًا يَتِمَّ كُنُ
مِنْ يَتِمَّ كُنُ وَجِبَ أَنْ يُوجِبَ الْأَمْرَ نَحْوَهُ^٣، دُونَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتِمَّ كُنُ،
فَالرَّسُولُ - ص -^١ حَالُهُ^{١١} كَحَالِهَا إِذَا اعْتَمَنَّا اللَّهَ - سُبْحَانَهُ -^{١٢} حَالُ

- ١ - الف و ج : تاما.
- ٢ - ح : علم.
- ٣ - ب : ان لا يمتنع ويصدر.
- ٤ - الف : يحسن.
- ٥ - ب و ج - هذه.
- ٦ - ب و ج : لشرط.
- ٧ - ب : لا.
- ٨ - ب و ج : ليعمل.
- ٩ - ج : نحو.
- ١٠ - ب و ج : عليه السلام.
- ١١ - ب : حاله.
- ١٢ - ب : علمنا.
- ١٣ - ب و ج : تعالى.

مَنْ يَأْمُرُهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْمُرُ بِالْإِشْرَاطِ

وَيَتَرَمَّ مَنْ سَلَّتْ هِدْيَةُ الطَّرِيقَةِ أَنْ يَأْمُرَ اللَّهُ - تَعَالَى - أَلَمْ تَرَ بِشَرِيطِ
أَنْ يَصِيرَ حَتَّى وَيَأْمُرَ بِمَا لَا يَكُونُ صَلاَحًا بِشَرِيطِ أَنْ يَصِيرَ صَلاَحًا، وَهَذَا
يُوجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَقْطَعُوا فِي مَنْ أَمَرَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - بِالْفِعْلِ أَنْ ذَلِكَ مِنْ
صَلاَحِهِ. كَمَا لَا يَقْطَعُونَ بِأَنَّهُ مُتَمَكِّنٌ لِمَا جَاءَ بِهِ.

وَأَمَّا تَعَقُّبُهُمْ بِالْقَطْعِ عَلَى أَنْ أَمَرَ اللَّهُ - تَعَالَى - يَسْأَلُ حَاصِلُ
الْمُكْتَفِينَ: مَعَ اخْتِلَافِ أَهْوَاءِهِمْ فِي التَّمَكُّنِ. فَهَ ظُنُّ. لِأَنَّهُ لَا يُسَيِّمُ
ذَلِكَ، بَلْ تَذَهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَسْأَلُ إِلَّا مَنْ يَقْتَضِي أَنْ التَّمَكُّنُ يَحْضُرُ لَهُ.
وَيَتِمُّ كَامِلٌ فِيهِ. وَلِهَذَا تَذَهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي أَنَّهُ مَأْمُورٌ بِالْفِعْلِ إِلَّا بِمَعْدِ
تَقْصِيهِ أَوْ قَبْلِ وَخُرُوجِهِ. فَهَنْتُمْ أَنَّهُ كَانَ مَأْمُورًا بِهِ. وَلَيْسَ يَجِبُ إِذَا لَمْ
يَقْتَضِ قَطْعًا أَنَّهُ مَأْمُورٌ أَنْ يَسْقُطَ عَنْهُ وَخُورُ التَّحَرُّرِ لِأَنَّهُ إِذَا جَاءَ وَقْتُ
الْفِعْلِ وَهُوَ صَحِيحٌ سَلِيمٌ - وَهَذِهِ أَمَارَةٌ يَنْبَغِي مَعَهَا الظَّنُّ بِتَقَابُلِهِ -
فَمَجِبٌ أَنْ يَتَحَرَّرَ مِنْ تَرْكِ الْفِعْلِ وَالتَّقْصِيرِ فِيهِ. وَلَا يَتَحَرَّرُ مِنْ ذَلِكَ
إِلَّا بِالشَّرْعِ فِي الْفِعْلِ وَالْإِنْتِدَاءِ بِهِ. وَلِذَلِكَ مِثَالُ فِي الْعَقْلِ. وَهُوَ أَنْ

١ - الف: يكون

٢ - الف: لا

٣ - الف: يمكن

٤ - الف: و: ح: ١٥٥.

٥ - الف: - تعالى يسأل.

٦ - ب: مور.

٧ - ب: لتحرك: ج: التخيير: ١٥٥. ٨ - و: ج: أمارات.

٩ - ب: طلب على. ١٠ - ب: يتحرر.

أَشْهَدُ بِسَمْعٍ مِنْ بَعْدٍ - مَعَ تَحْوِيلِهِ أَنْ يُحْتَرَمَ سَمْعُ قَدْلٍ أَنْ يُصِلَ
إِلَيْهِ - يَتَرَمَّهُ التَّحَرُّرُ مِنْهُ . لِمَا ذَكَرَهُ . وَلَا يَجِبُ - دَلِيلُهُ التَّحَرُّرُ -
أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِتَقْدِيرِ السَّمْعِ . وَتَحْكُمُهُ مِنَ الْأَصْرِ بِهِ .

وَأَمَّا مَنْ حَقَلَ مِنْ شَرْطِ حُسْنِ الْأَمْرِ أَنْ يَعْلَمَ الْأَمْرُ أَنَّ التَّحْوِيلَ
سَقَطَهُ . فَيُحَالِفُهُ حَارِجٌ عَنْ قَوَالِ الْمُحْتَمِلِينَ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ . لَا تَهْمُ
لَا يَحْتَمِلُونَ فِي اللَّهِ - تَعَالَى - قَدْ يَأْمُرُ مَنْ يَعْنِي أَنَّهُ يُطِيعُ . كَمَا يَأْمُرُ
مَنْ يَعْنِي أَنَّهُ يَعْنِي . وَوَكُلَّ مَا ذَكَرَ شَرْطًا فِي حُسْنِ الْأَمْرِ . لَمَّا حَسُنَ
مَتَى فِي أَشْهَادِ أَمْرٍ بِالْأَتَا لَا تَقْبَلُ الْمَوَاقِفَ .

وَلَيْسَ أَهْمُ أَنْ يَقُولُوا أَنَّهُ حَسُنَ مَتَى مِنْ حَيْثُ دَلِيلُهُ أَنَّهُ يَقُولُ ،
لَا تَقْدَرُ أَمْرٌ مَعَ الظَّنِّ بِأَنَّهُ لَا يَقُولُ . يَحْوِي أَنْ تَدْعُو إِلَى الظُّلْمِ مِنْ
ظُنِّ أَنَّهُ لَا يَقُولُ ، وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ ظُنِّ أَنَّهُ لَا يُطِيعُ .
وَأَمَّا مَنْ أَحَادَرُ أَنْ يَأْمُرَ اللَّهُ - تَعَالَى - بِأَشْيٍ شَرْطُ أَنْ لَا يَنْهَى عَنْهُ .
فَقَوْلُهُ دَلِيلٌ ، وَسَمِعِي عَلَيْهِ الْكَلَامُ فِي التَّاسِخِ وَالْمَنْسُوحِ مِنْ هَذَا
الْكِتَابِ بِمَشْيَةِ اللَّهِ - تَعَالَى - وَعَوِيهِ .

- | | | | |
|---|------------------|---|-----------------|
| ١ | ح : فاما | ٢ | ب : و ج : يحترم |
| ٣ | د : ان له | ٤ | ب : لا يصح |
| ٥ | ب : و ج : لا فعل | ٦ | ب : دعوى |
| ٧ | ح : تعالى | ٨ | ب : عفو |

وأما الصفات التي يجب كون نفس المور به عليها. فتقسم

ایسی اقسام:

أو، أن ندس في الصلح ويخرج عن الاستحالة.

وَنُفِيسًا أَنْ يَصْحَبَ مَعَهُ كُتْمَةُ الْأَنْصَارِ مِنْ عِبَرَةِ كَانَتْجَالِيهِ فِي

الفرض^٣ المقصود.

وَأَمَّا صِدْقُهُ فَمِنْ عَمَلِي حَقَّهُ الْاِحْتِيارُ .

ورائها أن يكون في سنة هذه الحرس.

وخاصتها أن يحصل له صفة رائدة يدخل بها في أن يكون ملاً

وَأَمَّا هَذِهِ شَرْطُ الْإِذْنِ فِي حُسْنِ الْأَمْرِ بِهَذَا:

وَبَدَأَ كَلَامَ الْكَلَامِ فِي الْأَوَّلِ. فَلَا بُدَّ مِنْ كَتْمِ مَا تَقَدَّمَ، وَمِنْ شَرْطِ ١٠

رَدُّهُ، وَهُوَ حَصُولُ وَجْهِ يَقْضِي وَجْهَهُ.

وَالْقِسْمَ الْأَوَّلَ نَسِيتُ ۚ نِعْمَ أَنْ أَفْعَلَ ۚ لَا يَسْتَحْيِلُ

[۳] وقوعه، نہ ہوگا وقتہ مستقبل، نہ ہوگا ماضی ولا حاصر، لان

م و ح ف غ د

٢ ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠

۵: ای محبوب، ای زحار

الف فیه اشروم ۱ پ و ح ۴۵

۴ ج ۷ ق ۵ ، ۶

ب. ا. ا. ۲ - ب. ا. ا. ۲

ما لم يكن كذلك تَقْضَى إرادته وأمر به

وَالْقِسْمُ الثَّانِي وهو صَحْنُهُ مِمَّا يَدْخُلُ فِيهِ أَلَّا يَكُونَ الْعَمَلُ مِمَّا
يَسْتَحِيلُ قُدْرُهُ الْعَبْدَ عَلَيْهِ كَالْحَوَاطِرِ وَمِمَّا لَا يَسَاوِيهِ قُدْرَتُهُ مِنَ الْأَعْرَاضِ
وَيَدْخُلُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ غَيْرَ مَمْنُوعٍ مِنْهُ ، وَأَنْ يُمْكِنَهُ تَسْيِيرُهُ ، وَإِنَّمَا
أَوْجَبْنَا ذَلِكَ ، لِأَنَّ مَعَ فَقْدِهِ يَفْقَدُ الْعَمَلُ ، وَيَقْضَى الْأَمْرُ بِمَا يَتَعَدَّرُ ٥

وَالْقِسْمُ الثَّالثُ يَدْخُلُ فِيهِ زَوَالُ الْإِلْجَاءِ ، وَأَنْ تَكُونَ الدُّعَاةُ
مُرَدَّدَةً ، لِأَنَّ الْإِلْجَاءَ ، يَنْحُو انْتِخَافًا بِمَمْنُوعٍ ، وَمَعَ فَقْدِ تَرَدُّدِ
الدُّعَاةِ لَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ الَّذِي هُوَ الْفَرْضُ بِاتِّكَلِيفٍ

وَالْقِسْمُ الرَّابِعُ أَنْ يَكُونَ الْعَمَلُ غَيْرَ قَبِيحٍ ، وَلَا عَدِيمٍ مِنَ الْمَنْجَى
وَالْحَسَنِ ، وَإِنَّمَا وَجَبَ ذَلِكَ ، لِأَنَّ الْأَمْرَ بِالْقَبِيحِ قَبِيحٌ ، وَكَذَلِكَ
إِرَادَتُهُ ، وَالْأَمْرُ بِمَا لَا عَرَضَ فِيهِ كَذَلِكَ ١٠

وَالْقِسْمُ الْخَامِسُ يَدْخُلُ فِيهِ أَلَّا يَكُونَ مُبَاحًا ، وَأَنْ يَقَعَ عَلَى وَجْهِ
رَدِّ دُعَاةِ الْحَسَنِ ، يَدْخُلُ فِيهِ إِمَّا فِي كَوْنِهِ نَدْبًا ، أَوْ فَرْضًا ، وَإِنَّمَا

- | | |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| ١ - ب : يَفْقَدُ | ٢ - ب : إِرَادَتُهُ |
| ٣ - ب : وَ | ٤ - ج - : وَالْقِسْمُ الثَّانِي |
| ٥ - ج : لَا عَرَضَ | ٦ - الف و ج : يَكُونُ |
| الف : لَا | ٨ - الف : يَسْتَحَقُّ |
| ٩ - ج : مَالِجٌ | ١٠ - ج : فَكَذَلِكَ ، ب : فَكَذَلِكَ |
| ١١ - ج : وَالْأَمْرُ بِمَمْنُوعٍ | ١٢ - ب : عَرَضٌ ، ج : عَرَضٌ |
| ١٣ - ج : لَا ، ب : وَ | ١٤ - ب : وَ |
| ١٥ - ب : وَ ج : فِيهِ | ١٦ - ج : فِي |

قلنا ذلك ، لأن المباح كما لا يستحق بعينه في الشاهد المدح ، كذلك لا يستحق به الثواب ، وتكليف ما هذيه حاله عت .

وأما شرطاً في الإيجاب أن يكون له وجه وحو ، لأن ما لوحه لا يقتضى وجوبه ، فإيجاه ' قبيح ' ، يجرى مجرى ' قبيح ' الحسن وتحسين ' القبيح ' ، ولهذا لو أنه - تعالى - أوجب كفر بعينه ، لم يصح ذلك واجباً .

وأما الصفات التي يجب كونها أمور عليها ، فحملتها أن يكون متمكناً من إيقاع الفعل على الوجه الذي أمر به ، وتفرع ' هذيه الجملة ' إلى أن تكون ' القدرة ' والاعوام والآلات والأسباب والأدلة كلها حاصلة . لأن وجودها يكون التمكن ، ومع فقدتها يحصل العجز .
واعلم أن هذيه الشروط تنقسم إلى أقسام ثلاثة : أولها أن يكون ممكناً لا يصح إلا من الله تعالى ، فلا بد من أن يزيح ' - جل اسمه - عنة ' المكلف ' فيه ، وذلك نحو القدرة والحاسة وكثير من الآلات ونحو ' كمال العقل .

٢ - ب : يجرى ، ج : يجرى .

١ - ا : ابعاه .

٣ - ج : الصبح

٣ - ب : لصبغ .

٦ - ا : ب : ج : بفرغ .

٥ - ج : بعته

١ - ج : - و .

٧ - ا : ب : ج : يكون .

١٠ - ب : يزيح ، ج : يزيح

٩ - ج : المشروط

١٢ - ا : الف : - المكلف .

١١ - ا : الف : علته .

وثانيها ما لا يصح على الوجه المحتاج إليه إلا من العبد . كحج
الإرادة والكراهية . لأنهما لا يؤثرا في فعله فيكون أمراً أو حيراً وعادة
لله - تعالى - إلا بأن يكونا من جهة العبد

وثالثها أن يكون متما يصح من الله - تعالى - وأن من جهة العبد .
حج كثير من الآلات . وكثير من العلوم . وأن في هذا الوجه يجوز
أن يقعه - تعالى - للعبد . ويجوز أن يقره فعه . وحكمة منه .

وأما التي يجب أن يكون أمراً عليها ، فإن يكون متقدماً لوقت
الفعل المأمور به ، ولا يحدث في ذلك حداً معيناً ، بل يتعلق^{١١} ذلك
بصفة معقولة^{١٢} . وهو أن يتم بذلك التقدم المرض في الأمر من
دلالة على وجوب الفعل . وترغب فيه . وأن يثبت عليه ، فهذا القدر هو
الذي لا ندمه . وما زاد على ذلك من تقدم فلا بد فيه من مصلحة رتبة^{١٣}
والمجترئة^{١٤} تخالف في ذلك . وتقول أن الأمر إذا كان لازماً

٢ ب عدا .

الف : حرا .

٤ ح : لا باب

٣ ب : أو

٥ ب : العبد

٤ ر : و

٨ - الف : + الصفات .

٢ ح : مه

٩ - الف : بان .

٩ - الف : الامر ، بالمد .

١٢ - الف : نطق ، ج : تعلق .

١١ ب : وج : تعدد .

١١ - ب : و ح : و

١٣ - ب : معلولة .

١٦ ح : و

١٥ ب : المرض

٧ ج : المعبر .

فَلَا يَكُونُ إِلَّا فِي حَالِ الْفَعْلِ ، وَمَا يَتَقَدَّمُ لَيْسَ بِأَمْرٍ ، وَإِنَّمَا هُوَ إِعْلَامٌ .

- و^١ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَجُوزُ تَقْدِيمُهُ^٢ إِلَّا بِوَقْتٍ وَاحِدٍ ، وَفِيهِمْ مَنْ يُجَوِّزُ تَقْدِيمَهُ بِأَوَقَاتٍ بِشَرِطِ^٣ أَنْ يَكُونَ^٤ الْكُتْفُ مِنْ حِينَ حَصُولِ^٥ الْأَمْرِ إِلَى وَقْتِ انْكَافٍ مُتَمَكِّنًا مَزَاجَ^٦ الْعَدْلِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُجَوِّزُ تَقْدِيمَهُ^٧ بِأَوَقَاتٍ - وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْكُتْفُ كَذَلِكَ - إِذَا كَانَ فِي تَقْدِيمِهِ^٨ مَصْلَحَةٌ لِبَعْضِ الْكَافِينَ . وَهُوَ الصَّحِيحُ ، وَفِيهِمْ^٩ مَنْ يُجَوِّزُ تَقْدِيمَهُ^{١٠} مِنْ غَيْرِ اعْتِبَارِ مَصْلَحَةٍ وَمَنْ يَقْبَرُ الْمَصْلَحَةَ^{١١} مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ^{١٢} الْمَصْلَحَةُ تَحْمُلُ^{١٣} الْبَعْضَ إِلَى مَنْ كُتِفَ^{١٤} الْفَعْلُ ، وَمِنْهُمْ^{١٥} مَنْ لَا يُجَوِّزُ أَنْ يَكُونَ الصَّلَاحُ هَذَا الْقَدْرَ ، بَلْ يَوْجِبُ^{١٦} أَنْ يَسْتَفِيدَ^{١٧} بِهِ مَعَ التَّحْمُلِ .

وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ تَقْدِيمِهِ^{١٨} أَنَّهُ يُسَيِّدُ^{١٩} إِجْبَابَ الْفَعْلِ

٢ ب و ج مقدمه

٤ - ج : ان يكون

٦ ج مزاج و ب مزاج .

٨ الف تقديمه

١٠ ج : مقدمه .

١٦ ب و ج يكون .

١٨ الف منهم .

١٩ ج : مقدمه

ح : و

٣ ب : بشرط

٥ ب : حصول

٧ ب : تقديمه

٩ ج : منهم

١١ ج : و -

١٣ ب و ج تحمل

١٥ ب : مع

عَنِ الْمَكْثِفِ ، وَتَرْغِيهِ ، وَمَعْنَاهُ عَلَيْهِ ، وَكُلُّ هَذَا لَا يَسِمُ إِلَّا بِالْمُقَدَّمِ .
 وحلاف المختيرة مبنية على قولهم أَنَّ الْقَدْرَةَ ' مع الفعل ' ، فَأَحْرَوْا
 الْأَمْرَ مَجْرَاهَا . وَذَلِكَ بَاطِلٌ بِمَا ذُكِرَ فِي مُوَاجِعِهِ ، لِأَنَّهُ يُبْطَلُ الْإِثَارَ
 وَالِاخْتِيَارَ ، وَيَقْضَى تَكْلِيفٌ مَالًا يُطَاوُ ، وَأَنَّ الْقَاعِدَ عَنِ الصَّلَاةِ مَعْدُورٌ
 يَتْرَكُ الْقِيَامَ إِلَيْهَا ، لِأَنَّهُ لَا يَقْدَرُ عَلَيْهِ .

وَقَوْلُهُمْ : أَنَّ ' الْمُتَقَدِّمَ إِعْلَامٌ ، مِنْ ' أَرَادُوا بِهِ أَنَّهُ ' إِعْلَامٌ يَدْرُومُ
 الْعَمَلُ فِي وَقْتِهِ ، فَهُوَ حَلَاْفٌ فِي عِبَارَةٍ ، وَإِنْ أَرَادُوا عَيْرَ ذَلِكَ ، فَهُوَ غَيْرُ
 مَقْبُولٍ ، وَنَحْنُ نَعْتَمُّ أَيْضًا أَنَّ الْأَوَامِرَ فِي الشَّاهِدِ لَا تَكُونُ ' إِلَّا مُتَقَدِّمَةً ،
 وَأُخِّصَتِ الْأُمَّةُ عَلَى أَنَّ أَوَامِرَ الْقُرْآنِ مُسَاوِلَةٌ لِمَحَلِّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ،
 وَإِنْ كَانَتْ مُتَقَدِّمَةً لَهُمْ .

وَأَمَّا تَقَدُّمُ الْأَمْرِ عَلَى الْعَمَلِ أَوْ قَدْرًا كَثِيرَةً ، فَإِذَا كَانَ لِلْمَصْلَحَةِ ،
 حَسَنَ لَامَحَالَةٍ .

وَأَمَّا ' مَنْ شَرَطَ ' ' فِي ' حِوَارِ تَقْدِيمِهِ أَنْ يَكُونَ الْمَكْثِفُ مُتَمَكِّنًا

- | | |
|-----------------|-----------------------|
| ١ - ح : القدر | ٢ - ح : العس |
| ٣ - ح - - و . | ٤ - ب : مان . |
| ٥ - الف ان . | ٦ - الف : انه |
| ٧ - ح : يكون | ٨ - ح اوقت . |
| ٩ - ب وادا . | ١٠ - الف و ح : فاما . |
| ١١ - ب : بشرط . | ١٢ - ح - - مي . |

في الأحوال كبتها ، فقولُه باطلٌ ، لأنَّ المكلف إنما يحتاج إلى التمكن
للفعل ، لا لكونه مأموراً ، لأنه لو كان في حال الأمر مستكراً ، وفي حال
الفعل عاجزاً ، قُبح أمره . فلا مانع من حسن أمره بفعل الله -
تعالى - أنه يستمكن منه في حال الحاجة ، وإن كان في حال الأمر عاجزاً
وأوامر القرآن مندولة للمحقق * كتبهم إلى آخِر المكلف . و
كان أكثرهم في حال وجود هبهِ لا ومرت عبر متمكّنين بل غير
موجودين .

والصحيح أن تقديمه لا يحوّر أن يتعسّر للمتحمل فقط ، لأن من حق
الكلام أن يفعل للإفادة ، فلا بد في المصلحة الحاصلة فيه أن يكون
راضية إلى الإفادة .

ولا يجب على هذا أن تكون الملائكة - ع - مكافئة بهديه
الشرعيّات لأجل التحمل ، وذلك أنا إنما نوحنا في المتحمل للكلام
أن يفهمه ، وإن يكون مصلحة له في تحمّله ، ولم نوجب أن يكون
الشرائع المذكورة في ذلك الكلام تنزّم ذلك المتحمل ، فالملائكة

- | | |
|------------------|-------------------|
| ١ - ج : مع . | ٢ - ب : الحال . |
| ٣ - ب : امر | ٤ : الف : لاوامر |
| ٥ - الف : ممكن | ٦ : الف : موجود |
| ٧ : ب و ج : من | ٨ - ب : الإعادة |
| ٩ - ب و ج : يكون | ١٠ : ب و ج : يبرم |

عَلَى هَذَا يَجِبُ أَنْ تَقْتُمْ الْمُرَادَ بِالْقُرْآنِ، إِذَا تَحَمُّلَتْهُ، وَأَدَّتْهُ، وَأَنْ
يَكُونَ لَهَا، فِي ذَلِكَ مَصْلَحَةٌ دِينِيَّةٌ، وَإِنْ لَمْ تَتَرَمَّهَا شَرَائِعُ

بَابُ فِي أَحْكَامِ النَّهْيِ

فصل

بَعَثَ أَنْ النَّهْيَ لِأَصْوَرَةٍ لَهُ فِي النَّفْسِ تَحْصُهُ، عَلَى نَحْوِ مَا قُلْنَا فِي
الْأَمْرِ، لِأَنَّ قَوْلَ أَهْلَائِهِ «لَا تَفْعَلْ» قَدْ تُسَمِّعُ وَلَا يَكُونُ نَهْيًا، بَلْ عَلَى
سَبِيلِ التَّوْبِيخِ وَالْمُعِيبِ، أَلَا تَرَى أَنَّ أَحَدًا قَدْ يَقُولُ لِعَلَامِهِ
لَا تُطْعِمْنِي وَلَا تَفْعَلْ شَيْئًا مِمَّا أُرِيدُهُ، وَهُوَ غَيْرُ نَاهٍ لَهُ، لَمْ يَرْقُبْ كَرَاهِيَةَ
الَّذِي يَنْهَى بِهَا يَكُونُ النَّهْيُ نَهْيًا، وَإِنَّمَا يُرِيدُ التَّعْزِيفَ، كَمَا قَوْلُ - تَعَالَى -
اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، وَلَمْ يُرِدِ الْأَمْرَ. ١٠

وَلِكَلَامٍ فِي أَنَّهُ لِأَصِيغَةٍ لَهُ تَحْصُهُ كَلَامٌ فِي الْأَمْرِ، فَلَا
مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ.

١	ح	نعملة	١	لروح : بهم
٢	ب	دنة	٢	روح : له
٣	ب	دنة	٣	روح : لمها
٤	ب	دنة	٤	ح : فعل
٥	ب	دنة	٥	ل : أحد
٦	ب	دنة	٦	ب : و
٧	ب	دنة	٧	ح : لقدرة

وَلَرَبُّهُ مُعْتَرِفٌ فِي سَهْوٍ كَمَا أَنَّهَا مُعْتَرِفَةٌ فِي لَأَمْرٍ، وَالِدَّلَالَةُ عَلَى
الْأَمْرَيْنِ وَاحِدَةٌ.

وهو أنه «هي» يخص القول بخلاف لأمر. لأن قد نسا اشتراك
هذه القطعة بين الفعل والقول.

وَالنَّهْيُ إِنَّمَا كَانَ نَهْيًا لِأَنَّهُ لَتَأْخِي كَارَهُ لِمَعْمَلٍ لَدَى تَأْوِيلِهِ النَّهْيُ
وَأَنَّ كَلَامَهُ فِي دَلِيلِ كَلَامِهِ فِي أَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ أَمْرًا لِإِرَادَةِ الْأَمْرِ
الْمَأْمُورَ بِهِ. وَقَدْ تَقَدَّمَ مُسْتَقْصَى.

وَالْقَوْلُ فِي أَنَّ النَّهْيَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَحْكَامِ الْفِعْلِ كَأَقُولٍ فِي الْأَمْرِ،
وَنَسَا يُحْكَمُ فِيمَا هِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْفَتْحِ يَدُلُّ عَلَى مُتَفَصِّلِهِ. وَهِيَ أَنَّهُ - تَعَالَى -

مَعَ حِكْمَتِهِ لَا يَجُوزُ أَنْ يَنْتَهِيَ عَنِ الْحَسَنِ. وَلَا يَنْتَهِيَ إِلَّا عَنِ الْقَبِيحِ. ١٠

كَمَا قُضِيَ فِي مَرْفَعِهِ أَيْ - أَنَّهُ لَا يَدُلُّ مِنْ حَيْثُ لَطَاهِيرُ نِلِ الْحِكْمَةِ
- تَعَالَى - عَلَى أَنَّ مَا أَمَرَ بِهِ صَدَقَ رَائِدُهُ عَلَى حُسْبِهِ، وَأَنَّ لَهُ مَدْحًا فِي

النَّبِيحَاتِ الْمَدْحِ وَأَيُّو - وَإِنَّمَا يَقُولُ أَنَّ هَذِهِ - تَعَالَى - عَلَى الْوُجُوبِ
وَأَنَّ يَكُنْ أَمْرُهُ كَمَنْكَ، لِأَحْلِيَّةِ تَعَالَى يَقْضِي فَتَحِ الْفِعْلِ. وَالْقَبِيحُ

يَجِبُ إِلَّا يَفْعَلُ

ح : هذا المستفاد

٢ : كَلَام

٣ : ح : فَعْل

ب : وَج : لا

٤ : ح : امره كذلك

١ : ج : يَنْتَهِي

٢ : ح : لَفْظ

٣ : ب : لا

٤ : ح : يقول

٥ : ب : وَج : الفتح

وَقَوْلٌ فِي أَحْتِمَالِ الْمَهْيِ الْمُنْطَقِ لِمُتَكَرِّرٍ وَالْعَرَّةِ الْوَاحِدَةِ
مُطْلَقَةً وَمَشْرُوطاً كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ وَقَدْ مَضَى، وَأَحْتِمَالُهُ مَعَ الْإِطْلَاقِ
يَكُلِّ وَقْتُ مُسْتَقْبَلٍ إِمَّا مُعِزّاً أَوْ مُجْتَبِئاً كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ

وَالْقَوْلِ بِالْقَوْلِ مُمَكِّرٌ فِيهِ كَمَا تَبَيَّنَ فِي الْأَمْرِ، غَيْرَ أَنَّ التَّخْيِيرَ
فِي الْأَوْقَاتِ الْمُسْتَقْبَلَةِ غَيْرُ مُمَكِّرٍ فِيهِ كَمَا أُمَكِّنَ فِي الْأَمْرِ، لِأَنَّ
الْأَمْرَ إِمَّا يَنْبَغِي عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ كَالْقَوْلِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ عَلَى
الْبَدَلِ، الْمُسَاوِي فِي لُحْظِهِ الرَّائِدَةِ عَلَى الْحُسْنِ، وَالْمَهْيُ يَقْتَضِي الْقُبْحَ،
فَتَوَسَّوَتْ لِأَفْضَلٍ كُنْهَا فِي الْقُبْحِ، لَوْ جَبَّ الْعَدُولُ عَنِ الْجَمِيعِ،
لَا عَلَى حُجَّةِ التَّخْيِيرِ، وَسُحْقُ دُخُولِ التَّخْيِيرِ فِي الْمَهْيِ فِي الْفَصْلِ الَّذِي
يَأْتِي هَذَا بِحَوِيلِ اللَّهِ تَعَالَى

وَأَيْسَ أَمْرٌ عَنِ الشَّيْءِ أَمْرًا يَضْدُهِ لُحْظًا وَلَا مَعْنَى كَمَا مَضَى
دَلِيلٌ فِي الْأَمْرِ.

١- الف : للمرة . ٢- ب : شروطا

٣- ج : في امور . ٤- ب : مه

٥- ب : كما ، سحاى كل .

٦- ب : البدن المتساوى ، ج : المتساوى .

٧- الف ، نسخة بدل : الاقوال . ٨- الف : امر .

٩- الف ، معنى

فصل في صحة دخول التخيير في النهي

إِذْ نَمَّ أَنَّ هَذَا النَّهْيَ يَقْتَضِي بَيَانَ مَا يَصِحُّ النَّهْيُ عَنْهُ مِنَ الْأَفْعَالِ الْمُحْبِيقَةِ عَلَى جَمْعٍ أَوْ بَدَلٍ ، وَهُوَ مِنْ لُطْفِ الْكَلَامِ ، وَالْبَقْعُ بِهِ تَامٌ ، وَ قَدْ دَلَّتِ الْأَدَلَّةُ أَنَّ لَيْسَ هِيَهُنَا مَوْضِعُ ذِكْرِهَا عَنِ أَنَّ الْمُكَلَّفَ يُمَكِّنُ أَنْ يَحْتَوِيَ مِنْ كَثَرِ أَعْمَالِهِ ، إِذَا كَانَ مُسْتَعِدًّا أَوْ مُسْتَلْقِيًّا ، وَ كَانَتْ ٥
الْأَكُونُ مَقْطُوعَةً عَنِ نَفَائِهَا ، فَلَا يَتَّبَعُ وَالْحَالُ هَذِهِ فِي أَعْمَالِ حَوَارِجِهِ أَنْ تَكُونَ كُنْهَا قَبِيحَةً ، وَإِذَا جَارَ مَا ذَكَرْنَاهُ ، حَارَ تَنَاوُلُ النَّهْيِ لِدَلَالَتِهِ ١١ أَجْمَعًا ، وَمَا إِذَا كَانَتْ الْحَالُ ١٢ حَالًا لَا يَصِحُّ حُتْوُهُ فِيهَا مِنْ ١٣
الْأَفْعَالِ ، فَلَا يَحْزُرُ قُبْحُ الْجَمْعِ ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَقْتَضِي إِلَّا يَتَّفَكَ مِنْ ١٤
الْقَبِيحِ ، وَأَنَّ ١٥ يَكُونُ مَعْدُورًا بِهِ ١٦
فَأَمَّا قُبْحُ صَدِيرٍ وَلَهُمَا ثَلَاثُ يُمَكِّنُهُ أَنْ يَتَّفَكَ مَعَهُمَا إِلَيْهِ ، فَمِمَّا ١٧
لَا شَكَّ فِي حَوْرِهِ

١	ب	لهي
٢	ج	لصف
٣	ب	و ح هذا
٤	ح	اعانها
٥	ب	ذكره
٦	ج	حال
٧	ح	ب
٨	ب	عن
٩	ج	كذلك
١٠	ب	عن
١١	ب	عن
١٢	ب	عن
١٣	ب	عن
١٤	ب	عن
١٥	ب	عن
١٦	ب	عن
١٧	ب	عن

وَقَدْ يَصِحُّ أَنْ يَقْتَضِيَ مِنْهُ كُلُّ أَعْمَالِهِ عَنِ وَجْهِهِ، وَيَحْسُنُ عَلَى وَجْهِهِ
آخَرُ، وَعَنِ هَذَا الْوَجْهِ يَصِحُّ الْقَوْلُ بِأَنْ مِنْ دَخَلِ زَرْعٍ غَيْرِهِ عَنِ سَبِيلِ
الْعَصَبِ أَنْ لَهُ الْخُرُوجَ عَنْ بَيْتِهِ التَّحْصِينِ. وَلَيْسَ لَهُ التَّصَرُّفُ بِمَنْةِ
الْإِسَادِ، وَكَذَلِكَ مَنْ قَعَدَ عَنِ صَدْرِ حَيٍّ إِذَا كَانَ انْفِصَالُهُ مِنْهُ يُؤْلَمُ
ذَلِكَ الْحَيُّ كَقُعُودِهِ، وَكَذَلِكَ لِمُجَامَعِ رَسْمٍ لَهُ الْحَرَكَةُ بِبَيْتِهِ لِمُحْصِنٍ،
وَلَيْسَ لَهُ الْحَرَكَةُ عَنِ وَجْهِهِ آخَرُ

وَأَمَّا بَعْضُ تَصَرُّفِهِ، فَقَدْ يَصِحُّ أَنْ يَقْتَضِيَ عَنِ كُلِّ حَالٍ
وَمِنْ حَسَنِ جَمِيعِ ذَلِكَ أَوْ بِمَعْنِيهِ عَنِ الْبَدِيلِ وَالْجَمْعِ، وَعَلَى وَجْهِ
دَوْرٍ وَجْهِهِ، فَلَا شَكَّ فِيهِ.

وَالنَّهْيُ عَنْ صَدْرِ عَنِ الْجَمْعِ يَقْتَضِي مِنْ حَيْثُ يَسْتَحِيلُ وَحُودُهُمَا
مَعًا، فَلَا يَقَعُ ذَلِكَ مِنْ حَكِيمٍ

وَأَعْتَمِدَ أَنَّهُ عَنِ مُتَّبِعٍ فِي فِعْلٍ أَنْ يَقْتَضِيَ لَكُونَ مَا يَسُدُّ مَسْنَدَهُ
مَعْدُومًا، كَمَا لَا يَمْتَنِعُ أَنْ كَوْنُ صَالِحًا إِذَا كَانَ عِيْرُهُ مَعْدُومًا، فَمَعْرِفَةُ
مُتَّبِعٍ عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنْ يَنْتَهِيَ * الْحَكِيمُ عَنْ مَعْنَيْنِ مُحْتَمِلَيْنِ عَنِ
التَّخْيِيرِ وَالْبَدِيلِ، بِأَنْ يَكُونَ فِي الْمَعْلُومِ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقْتَضِي شَرْطَ

[١٣٨]

١ - ج - ن -

٢ - الف و ج : قاما.

٣ - ن - ل - ج -

٤ - ج - ن -

٥ - ن - ج -

٦ - ن - ج -

٧ - ن - ج - و -

٨ - الف و الهى

٩ - ج - ن -

عدم لا حيز، فلا يمكن القول بفسحهما جميعاً على الإطلاق، لأن الاشتراط
الذي ذكرناه يقتضي أنهما متى وجد لم يفسح واحد منهما، ومتى
وجد أحدهما فسح لا محالة. ونسهي عن المحبتين - إذا صح ما ذكرناه -
على سبيل التحيز صحيح حار، وليس بخفى المحققان في هذا الحكم
مخري الصديقين، لأن كل واحد من الصديقين متى وجد وحسب عدم لا حيز،
وما يجب لا محالة يتعد كونه شرطاً في فسحه، وهذا في المحبتين شبهة
بالصواب، وكذا ذلك لثبوت الإلزام.

فصل في السهي هل يقتضي فساد السهي عنه

أنتهون نسهي عنه على ضربين: أحدهما لا يصح فيه معنى الفساد والصحة
وإلزاماً، والآخر لا يصح ذلك فيه. فبشأن الأول جاهل وأصله
وما خرى مخريهما متى لا يعتق به أحكام شرعية، ومثل ساي طلاق
والمكاح واسع وأصوله يعتق الأحكام بغيره، ١٠ ذكرناه، وقد
أطلق القول بأن السهي هل يقتضي الفساد أو الصحة. والمراد به الاسم
الذي يصح فيه ذلك.

٢ - مخري

ب: منع

٣ - سهي

٣ - لاختلاف

٤ - ب: بل كل

٤ - ل: فيه

٥ - ل: ذلك فيه

وَقَدْ اختلف العلماء في ذلك فبعضهم من جعل لنهي دالا على الفساد كدلاله على التحريم من جهة النية، وبمنهم من جعله دالا على الفساد من جهة أدلة الشرع. وبمنهم من لم يجعله دالا على الفساد، وقال لا يمنع مع النهي كون المسمى عنه مجرياً، كما لا يمنع كونه غير مجزئ. ووقف على الدليل.

واندى تذهب^١ إليه أن النهي من حيث النية وعرف أهله^٢ لا يقتضي فساداً ولا صحة، وإنما تقدم في متعيقه فساد دليل مفضل، وأما من ذهب إلى أن أدلة الشرع ذات معنى تعمق فساد المسمى عنه، فإن أراد دليل الشرع ما ذكرناه فيما تقدم من هذا الكتاب من أن الصحابة ومن بعدهم قصوا فساد التمهات من غير توقف على دليل، فذلك صحيح، وقد أو صحناه. وإن أشار دليل شرع إلى غير ذلك، فمعن^٣ تنكلم عليه.

واندى يدل على صحة مذهبه أن النهي لا تعنى إنعطه ولا لمعناه^٤ شيء من الأحكام التي نشر^٥ يقولنا في الفعل^٦ «إنه مجزئ» إلى

١ ج : ح : جمل .

٢ ج : ح : جمل .

٣ ج : ح : جمل .

٤ ج : ح : جمل .

٥ ج : ح : جمل .

٦ ج : ح : جمل .

٧ ج : ح : جمل .

٨ ج : ح : جمل .

٩ ج : ح : جمل .

١٠ ج : ح : جمل .

١١ ج : ح : جمل .

ثبوتها. وفي قولنا «إنه فاسد» إلى تهديمها. وما لا تنطبق له بالنهاي في
لفظها ولا معنى كيف يصح أن يستدزمه. ويصح ههنا الجملة أن
القيمة إذا قل في العقد إنه صحيح، فبذلك يفسد العقد حسن العقد
ولا فسخه، وإنما عرَضه إثبات أحكام مخصوصه له. وكذلك
إذا قل هو فاسد أو موقوف. والإقاعات من طلاق وغيره إذا قلنا:
إنه صحيح، فمعناه أن الفرقه تقع^١ به. ولأحكام تنعاق^٢ عليه.
وإذا قلنا إنه فاسد، فمعنى أنه لا يؤثر فراق^٣ ولا تحريم^٤ وإذا
عُتِمِرَتْ سائر ما نقول^٥ إنه صحيح وفاسد^٦، وخذلته^٧ مبدءا لثبوت
أحكام شرعية أو^٨ انتهي بها. وإذا كان النهي بظاهره ومعناه لا يقتضي
إلا هذا القدر الذي ذكره. فلا ندل^٩ في المنهي عنه على فساد ولا
صحة، وهذه الجملة إذا عتِمِرَتْ تحثي^{١٠} الكلام في هذا الباب، وتقرى^{١١}
من كل شبهة.

١ - ج: لفظه

٢ - ر: نحو

٣ - ج: حكم مخصوص

- يقع

٤ - ب: ملق ج: تنعق

٥ - الف: فادا

٦ - ب: وج في فرقة

٧ - ب: وج. بحرم

٨ - ب: ود

٩ - ب: تقول، ج: يقول.

١٠ - ب: فمعنى به لا يؤثر في فرقة.

١١ - ب: غير معروف

١٢ - ب: و.

١٣ - لب: فداد

١٤ - ج: فلا بد.

١٥ - ب: تحثي

١٦ - ب: تقرى

و' متى يدل أيضا على ما ذكرناه أن النهي لو^١ اقتضى فساد الفعل^٢
 المنهي عنه لشيء^٣ يرجع إليه. لما صح في النهي^٤ إذا تناول ما ليس بمسدد
 في الشرع بل كان صحيحا معذريا أن يكون بهيا عني^٥ لتحقيقه، والإجماع
 بخلافه، لأنهم وإن أخذوا في كثير من الأمثلة التي تدكر^٦ في هذا
 الباب، فهم يخففوا في أن تمكث^٧ وقد صاق عليه وقت الصلوة في
 آجر وقتها^٨ أنه منهي عن البيع والشراء، ومع ذلك فتعنه صحيح^٩
 وبكاه كذلك، ولم يخذلوا في أنه منهي عن إزالة العجاسة بالماء
 المنصوب، لأنه تصرف فيما لا يملكه^{١٠}، ومع ذلك فإن حكم العجاسة
 يزول^{١١} كما يزول^{١٢} بالماء المملوك، والوطي في الحيض يفتق^{١٣}
 به أحكام اضحية كما يفتق^{١٤} بالوطي المباح، من لحوق^{١٥} الولد،
 ووجوب النهر، والتحليل للزوج الأول، فلو أن النهي لآفة نصي من حيث
 كان بهيا لمسدد^{١٦}، لما صح شيء متى ذكرناه.

ومتى يدل أيضا على ذلك أن لمط^{١٧} النهي قد يرد فما هو صحيح^{١٨}

١- ح ١. ٢- ب ١. ٣- لو.

٤- ح ٢. ٥- الف. ٦- ح ٣. ٧- ح ٤.

٨- ب ٤. ٩- ح ٥. ١٠- ب ٦.

١١- ج ٦. ١٢- ب ٧. ١٣- الف ٨.

١٤- ب ٨. ١٥- الف ٩. ١٦- ب ١٠.

١٧- ح ١١. ١٨- الف ١٢.

١- ب ١٣. ٢- ح ١٤.

وفاسد، وقد قدمنا أن استعمال النقطه في شئين دليل على أنها حقيقة فيهما
إلا أن يقوم دليل فيجب أن يكون لفظ النهي محتملاً لفساد
كاحتماله للصحة، ولا يقطع على أحدهما إلا بدليل.

وقد تعقّب من حكم فساد النهي عنه وعدمه بظاهر النهي
إشياء: أولها أن الأمر ناشئ إذا اقتضى الإحراز والصحة، فيجب أن
يكون النهي الذي هو صده يقضي الفساد والاطلاق.

وثانيها أن النهي عن العمل إذا منع منه، فيجب أن يكون مانعاً
من أحكامه، وإذا منع من أحكام البيع أو إطلاقه فليس إلا الفساد.

وثالثها أن الإحراز يعاقب الفساد، فإذا كان بالنهي * يقضى كون
الشئ شرعاً، ولا يحزم * لا يفتى لا شرعاً، وتنتس بعد ذلك لا الفساد.
ورابعها أن النهي لو لم يعقل منه الفساد، لم يكن التحريم دلالة
على الفساد، فكان لا يعقل من قوله تعالى: حرّمت عليكم
أمهاتكم إلى آخر الآية فساد هذه الآية كجدة وطلائها، ولا يعقل

[١٤٠]

- | | |
|-----------------------------|---------------------|
| ج. دوم | ٢. ب. عطفه بعدى عنه |
| ٣. ب. عطفه | ٤. ب. صريح |
| ٥. ب. الانعاز، يعادى الفساد | ٦. ب. النهي |
| ب. سعى | ٧. ب. والإحراز |
| ٩. ب. وليس | ب. على |
| الف. لفساد | ١٢. الف. الامت |

من قوله - تعالى - . وحرّم الربوا . فساد أحكام عقد الربا .

وحامسها أنّ المسمى عنه لو كان مخزيا لكان الطريق إلى معرفة ذلك الشرع ، وإثباته في الشرع عن إجزائه إما بالامر أو بالإيجاب أو الإباحية ، وكل ذلك موقوف في المسمى عنه .

وسادسها التحريم لمروى عنه - عليه السلام - . من قوله : من أدخل في ديننا ما ليس به فهو رد ، والمسمى عنه ليس من الدين ، فيجب أن يكون باطلاً مردوداً .

وسابعها أنّ عادة السب والاحتف من لدن الصحابة وإلى يومنا هذا حارية بأن يحملوا . كل منهي عنه على نفسه .

فبقال لهم فيما تمقوا ، ولا إنا قد . . . لا مظهره ومن غير دليل متفصّل لا يقتضي الإجزاء ، وإنه كاشهي . . . في أنه لا يقتضي الفساد ، فسقط هذا الوجه .

ويقال لهم فيما تمقوا به ثانياً ، قد أقصرتكم على دعوى ، ومن أين

ج : عند . . . ٢ . . . معرفة .

٣ - ج : + و . . . ٤ - الف : او .

٥ . . . اما بالامر ، بالسحا . . . ح : عليهم السلام .

٦ . . . من قوله . . . ٨ - الف : مردوداً باطلاً .

٩ . . . والحمد . . . ١٠ - الف : تجعل .

١١ . . . ب : و . . . ١٢ - ج : كان المسمى .

فَلْتَمِمْ نَهْيُ النَّهْيِ إِذَا مَسَّ مِنْ أَعْمَالٍ - وَحَبُّ أَنْ يَكُونَ مَانِعاً مِنْ أَحْكَامِهِ،
وَهَلْ ائْتَلَفَ لَا فِي ذَلِكَ، ثُمَّ تَفَرَّقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ أَنَّ مَسَّ مِنْ أَعْمَالٍ
لَا يَنْفِي عَنْهُ مِنَ أَعْمَالٍ - لِأَنَّ حِكْمَتَهُ إِذَا نَهَى عَنْ شَيْءٍ فَقَدْ كَرِهَهُ،
وَهُوَ لَا يَكُونُ إِلَّا أَتَمَّحٌ - وَتَجِبُ مَمْنُوعٌ مِنْهُ، وَأَحْكَامُ أَعْمَالٍ غَيْرُ
مُتَعَبِّقَةٍ بِمَعْنَى نَهْيٍ وَلَا مَانِعَةٍ - وَلَا حَوَالٍ أَنْ يَكُونَ نَهْيٌ مَانِعاً مِنْهَا.

وَقَالُوا هُوَ مِمَّا تَعْبَقُوهُ بِشَيْءٍ أَنْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَنْفِي كَوْنَهُ
شَرْعاً أَنَّهُ نَهَى كَوْنَهُ مُرَدِّدَةً وَتُفَرِّقُهُ فَمَا كَانَ صَحِيحاً وَأَنْ أَرَدْتُمْ
نَهْيَ الْأَحْكَامِ لَشَرْعِيَّةٍ - فَهُوَ غَيْرُ مُنْتَهَمٍ - وَدَكَانَ لِإِحْرَافٍ وَتَفْسَادٍ
لِأَنَّ مَنَ إِذَا شَرَعَ - فَحَبُّ الْأَيْسَرِ مِنْ أَحَدِهِمَا مَنْ يُطْلَقُ لِأَمْرِ

وَدَقِيلٌ حُرُوفُهُ لَا يَحْتَمِلُ إِلَّا شَرْعاً وَلَا شَرْعاً فِيهِ، فَتَجِبُ أَنْ
يَكُونَ وَاسِطاً

قَدْ وَاسِطُهُ لَا يَحْتَمِلُ إِلَّا شَرْعاً وَلَا شَرْعاً فِيهِ، فَتَجِبُ أَنْ يَكُونَ
صَحِيحاً وَصَوْتٌ غَيْرُ ذَلِكٍ - وَهُوَ التَّوَلُّفُ عَنْ أَحْكَامٍ بِصَحَّةٍ أَوْ فُسَادٍ
عَنِ سَبَلِ الْمُتَفَصِّلِ

١	لَحْكَ	٢	ح - و
٢	ب - و	٣	أ - ب - نَهَى
٣	ج - و	٤	ح - و
٤	ب - شَرْعاً	٥	ب - مُتَعَبِّقَةٍ
٥	أ - ب - و	٦	أ - ب - و ح حَكَمَ

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُوهُ رَبُّهُ حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرِيمِ أَنْ مُطْلَقَهُ لَا يَنْدُلُ عَلَى الْقَسَادِ. مِثْلُ قَوْلِهِ فِي الْهَيْ. وَهُوَ عَيْنُ فَسَادٍ كَالْحَرِيمِ
الْأَتْمَاتِ بِعِيرٍ وَصَحَّ لَهَا فِي لَعْنَةٍ. وَغَنَى لِحَمَلَةٍ بِدَلِيلٍ

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُوهُ رَبُّهُ حَسْبُ نَقُولُ لَا حَرَمَ فَعَلْتُ بِعِيرٍ لَا يَحِبُّ
وَالْأَمْرُ وَالْإِجْمَاعُ. وَهُوَ أَنْ يَقُولَ لَا تَقْعُو كَذَا. فَمَنْ فَعَلْتُمُوهُ كَانَ
مُحْرَبًا. أَوْ أَنْ تَنْشَأَ الْحَكْمُ شَرْعِيٌّ يَتَّفِقُ بِصُورِهِ بِالْعَمَلِ
مَحْصُوصَةً. فَعَلْتُ بِعِيرٍ يَفْعَلُ الْحَكْمُ بِهَا سَوَاءٌ كُنْتَ مَهْتًا عَلَيْهَا
أَوْ غَائِرًا بِهَا

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْتَقُوهُ رَبُّهُ حَسْبُ نَقُولُ أَنْ حَسْبُ نَدَى اعْتَمَدْتُمْ عَلَيْهِ
حَسْرًا وَاحِدًا أَحْسَنُ حَوِيلَهُ أَنْ تَصْبِيحَ الظُّلُ، فَكَيْفَ يُخْتَلَجُ بِهِ
فِي مَسْأَلَةٍ عَلَيْهِ

وَعَلْتُ. وَتَعْتَقُوهُ حَسْبُ نَقُولُ أَنْ حَزَاءُ الْبَعْلِ أَمَهُى عَلَيْهِ
لَيْسَ مِنَ الدِّينِ. حَتَّى يُحْكَمَ بِهِ مُرَدُّهُ، وَهَذَا لَا يَسْتَعْدُ مِنَ الْحَرَمِ

١. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ.

٢. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ.

٣. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ.

٤. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ.

٥. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ.

٦. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ.

١٢. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ. حَسْبُ نَقُولُ فِي الْحَرَمِ.

وأيضاً فنقطة الرد كنقطة السبب في وقوع الخلاف فيها، بل
 انتهى أبلغ، لأن الطاعات الواقعة من الكفار عد من حار ذلك توصف
 بأنها مردودة، لأنها غير مقبولة، وإن تكن ممتة عنها، وللمردود
 في المعروف هو الذي لا يستحق عليه ثواب، وهو ضد المفعول الذي
 هو استحقاق ثواب، وكون العمل لا يستحق به الثواب لا يمنع
 من جزائه

ويقول لهم فيما تعتقوه به سبباً، هدم طريقه هي التي صرنا فيها
 سلف من كتابها هدم، وسبب أن يهد تعرف لشرعي يعاد أن مطلق
 انتهى يقتضي فساد مسمي عنه إلا أن يعود دلالة

ومن يظن على هذه الطريقة أن يقول من أين لكم أن السلف
 والخلف حكموا بطلان مسمي عنه لأجل سبب دون دلالة ذمتهم
 على ذلك

فالجواب له أن تقول: لا يذهب إلى أن لصحابة إنما
 حكموا بفساد المسمي عنه لأجل حكم السبب في لينة أو عرفها، بل

١- الف :- الرد . ٢- ب :- مردود .

٣- ب و ج : سبب . ٤- ب : وهو ضد سبب .

٥- ب و ج : + الذي . ٦- الف :- هدا .

٧- ب : يقوم ج : يقول . ٨- ب : + بأن السلف حكموا .

٩- ب و ج : والجواب . ١٠- الف :- له .

١١- ب و ج : بقول

إِنَّمَا عُرِفَ فِي دَلِيلٍ عَلَى عَرَفٍ لَشَرْعِهِ. وَثَبَتَ الْأَمْرُ فِي عَرَفٍ لَشَرْعِهِ
أَنْ يَكُونَ مَحْمُولًا عَلَى لَوْحٍ وَنُورٍ وَالْإِجْرَاءِ. وَأَنَّ النَّهْيَ يَقْتَضِي
هَذَا الْعَرَفَ فَسَادُ نَهْيِهِ عَنْهُ. لِأَنَّ تَقْوَمَ دَلَالَةً. وَلَمْ يَقُولُوا: إِلَّا
عَنِ هَذِهِ الْمَادَّةِ. وَشَهَدَ لَا يَجْمَعُ عَلَى نَهْيٍ. إِلَّا عَلَى مَا قَطَعَ عَنْهُمْ
عَنِ الرُّسُولِ - ص - وَه. وَبِهَا لَا يَنْبَغُ أَنْ دَلِيلٌ مَكَانَ نَهْيٍ عَنْهُ.
وَعِنْدَ عَلَيْهِمُ النَّهْيُ يَحْكُمُونَ بِأَمْرٍ دَلِيلٌ كَمَا يَحْكُمُونَ عِنْدَ الْأَمْرِ
بِالْوَحْيِ. وَوَكَانَ دَلِيلٌ مَعَهُ. بِدَلَالَةٍ مُتَقَبِّحَةٍ. وَحَبَّ * الْوَقْفُ
عَلَيْهِ. أ. رَأَى قَوْلَهُ فَمَنْ رَوَى لَهُمْ نَهْيٌ عَنِ الرُّسُولِ - عَنْهُ السَّلَامُ -
فِي مَعْرِفَتِهِ هَذَا النَّهْيُ إِنَّمَا يَقْتَضِي فَحْشَ فِعْلٍ. وَنَهْيَ مَعْصِيَةٍ. وَلَا
يَقْتَضِي فَسَادًا. فَلَا يَحْتَاجُ - بِنَ كَانِ عِنْدَ مَعْرِفَتِهِ يَحْكُمُ بِأَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ
مَا وَفَّقَ. وَبِنَ كَانِ ظِلَافٍ فَلَا يَحْتَاجُ أَنْ يَحْكُمُ بِأَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ لَمْ يَقْعُ.
بَلْ رَأْيَاهُمْ يَحْكُمُونَ فِي كَيْفٍ مَقْبُولٍ بِهِ بِالْحُجَّةِ وَالْإِجْرَاءِ. وَفِي كَيْفٍ

ح موع

٢ - لا ح. ن. ح. ن. لا

١ - الف: - لا على: درخاشيه: نسخة: لا على: من

٢ - لا يجمع: ح. صح. ن. لا يجمع: ح. م. لا يجمع: ح. م.

ن. لا يجمع: ح. م. لا يجمع: ح. م.

٣ - لا يجمع: ح. م. لا يجمع: ح. م.

٤ - لا يجمع: ح. م. لا يجمع: ح. م.

٥ - لا يجمع: ح. م. لا يجمع: ح. م.

منه في عدمه ، فليس على اختلاف الحالات ، ومع المضرة والمدرعة ، و
 من طبقه بعد طهارة ، وفي زمان بعد زمان ، وهذا معلوم ضرورة من
 حاله ، وكذلك دلالة عليه كالمستغنى عنه ، وكذلك وحده ما كان
 من أطلق أن يكون عقد كالحال لثمنه مدح الاستماع ، إنما يقول
 على مطلق ما رواه من نهى الرسول - عليه السلام - عنه ، وتحريمه لها
 ولم يقل له قائل : التحريم إنما يقتضي التحريم ، فمن أين أن
 الاستباحة لا تقع به ، وكذلك كالحال المحرم ، فكيف في رتفاع
 أحكامه شرعته ، النهي عنه ، وكذلك قول في عقد ربا ، وبكاح
 لشعار

١٠ فإن قيل : فقد حرموا أشياء كثيرة ، وإن ذهبوا إلى أنها محزنة
 صحيحة إذا وقعت

فما إنما ذهبوا إلى إحزائها مع النهي والتحريم بدليل منفصل ،
 وليس بمتكرر ، أن يقوم دليل على خلاف ما يقتضيه عرف الشرع ، كما
 لا يتكرر أن يقوم دليل على خلاف ما يقتضيه وضع لثمنه ، فصار إليه

٢ الف ، حالهم	ج ٠ و
٣ ج ، قول	٠ ب ، كالمستغنى
٤ الف ، د	٥ ب ، ان
٥ ج ، لربا	٦ ج ، ما يبي
٦ ب ، الشارح ، ج ، الشعاع	٧ ج ، مكاح
٨ الف ، سكر	٩ ب ، ان

بالتدليل . ولا يكون ذلك قدح في أصل الوضع على لوحيين
 من قبل هدي شيخ تحذون^١ فساد^٢ من المتهتات، وتتمرونة^٣
 من غيره فقد تعاطى^٤ ناس^٥ ذلك

فما^٦ نوحب^٧ أن يقول^٨ ثدي^٩ نقصبه عرف^{١٠} اشرح^{١١} في بهي^{١٢} الله -
 سبحانه -^{١٣} ورسوله -^{١٤} صرح^{١٥} أن^{١٦} تقتضي^{١٧} بإظهار^{١٨} فساد^{١٩} المتهي^{٢٠}
 عنه^{٢١} ، والآ^{٢٢} تتفق^{٢٣} به^{٢٤} لأحكام^{٢٥} ثني^{٢٦} أمتق^{٢٧} .^{٢٨} لا^{٢٩} أن^{٣٠} يقوم^{٣١}
 دين^{٣٢} على^{٣٣} أن^{٣٤} المتهي^{٣٥} عنه^{٣٦} في^{٣٧} هذه^{٣٨} لأحكام^{٣٩} ك^{٤٠} سامور^{٤١} .^{٤٢} فقال^{٤٣}
 بذلك^{٤٤} ادعاً^{٤٥} للتدليل .

و^{٤٦} حدود^{٤٧} متر^{٤٨} به^{٤٩} ذلك^{٥٠} أن^{٥١} يكون^{٥٢} وقوعه^{٥٣} مهت^{٥٤} عنه^{٥٥} مجزلاً^{٥٦}
 ١٠ شروطه^{٥٧} ش^{٥٨} عنه^{٥٩} .^{٦٠} فكون^{٦١} وسد^{٦٢} .^{٦٣} ورد^{٦٤} .^{٦٥} لا^{٦٦} يحصل^{٦٧} شروطه^{٦٨} الشرع^{٦٩} .^{٧٠}
 لا^{٧١} يتبع^{٧٢} به^{٧٣} و^{٧٤}

ويقسم^{٧٥} تنير^{٧٦} المتهي^{٧٧} عنه^{٧٨} في^{٧٩} شروط^{٨٠} الشرع^{٨١} ثلاثة^{٨٢} أقسام^{٨٣}

١ . تحذون^{٨٤} ، ح^{٨٥} ، وحه^{٨٦} تحذون^{٨٧}

٢ . ح^{٨٨} : ا . ا . ا . ا .

٣ . ب^{٨٩} : ص . ا . م . ي .

٤ . ب^{٩٠} : و . ح . ن . ا . ل .

٥ . ب^{٩١} : ع .

٦ . ب^{٩٢} : و . ح . ي . ع .

٧ . ح^{٩٣} : ا . ن .

٨ . ب^{٩٤} : و .

٩ . ر^{٩٥} : ت . ع . م .

١٠ . ب^{٩٦} : س . ر . و . ه .

١١ . ح^{٩٧} : ا . م . ي .

١٢ . ب^{٩٨} : ع . ل . ل . ا . م .

١٣ . ح^{٩٩} : ا . ن .

١٤ . ح^{١٠٠} : ي . ع .

١٥ . ب^{١٠١} : س . ر .

١٦ . الف^{١٠٢} : ف . ا . د .

فَالْأَوَّلُ يُؤْتَرُ أَنْ يَكُونَ شَرْطُ تَعْمَلِ عَدَمُهُ

وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ شَرْطُ تَعْمَلِ صَدَدِهِ . أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَى صَدَدِهِ .

مِمَّا لَا يَجْتَمِعُ مَعَهُ

وَالثَّالِثُ يُؤْتَرُ أَنْ يَتَنَعَ مِنْ وَفُوعِ شَرْبٍ سِوَاهُ . فَمِثْلُ الْأَوَّلِ

الضَّوْءُ مَعَ الْحَدِيثِ . لِأَنَّ مِنْ شَرْطِهَا عَدَمُهُ . وَمِثْلُ الثَّانِي صَوْتُ الْقَدِيرِ

عَنِ الْقِيَامِ قَاعِدُ . لِأَنَّ مِنْ شَرْبِ هَيْدِهِ صَوْتُ تَقَعُودِهِ . وَمِثْلُ الثَّالِثِ

صَوْتُ الْمَطْوُوعِ . لِأَنَّهُ لَا تُجْرَى عَنْهُ أَمْرٌ صَدَدُهُ كَأَنَّ كَاتِبَ نَصْرَةِ

وَاحِدَةٍ . أَلَا كَأَنَّ شَرْطَ صَدَدِهِ مَحْصُوصَةٌ

وَالْحَالُ هَذَا أَوْحِيهِ لِأَجْلِ كَاتِبِ صَوْتِهِ فِي تَدْرِ مَحْصُوصَةٍ

لَا تُجْرَى . لِأَنَّ مِنْ شَرْعِ صَوْتِهِ أَنْ تَكُونَ طَاعَةٌ وَفَرِيَّةٌ . وَكَوْنُهَا

وَقَعَةٌ فِي تَدْرِ مَحْصُوصَةٍ يَتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ

وَأَصْدُ ذَلِكَ مِنْ شَرْطِهَا بِدَكَاتٍ وَحَدَثٍ يُؤَيِّ بِهَا . فَدَا

أَوْحِيهِ . وَكَوْنُهَا فِي تَدْرِ مَحْصُوصَةٍ يَتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ

وَفِي نَفَقَةٍ . مِنْ طَرَفٍ أَنَّ صَوْتَهُ فِي تَدْرِ مَحْصُوصَةٍ يَتَنَعَ مِنْ

الْعَصَبِ . وَذَلِكَ مِنْ أَمِيدِ . لِأَنَّ الصَّوْتَ كَوْنُ فِي الدَّارِ . وَتَصَرُّفُ

ب . شَرْعِ

ب . مَعْنَى

ب . لَفْ : وَ

ب . لَفْ : صَوْتِ

ب . لَفْ : مَجْرَى بِهِ

ب . ح . وَاحِدِ

ب . ح . كَوْنِ

ب . مَجْرَى

ب . لَفْ : مَعْنَى

فيها ، وحدث نفس تعصب ، لأنه لا فرق بين تصرفه فيها ، يسكني
 وبين تصرفه معصوة ، لأن صاحب البدن أو أَرَادَ أن يقف فيها بحيث
 المصنعي وقف ، أمدر عليه ديث ، فهو مع من تصرف لمالك ،
 وأما ينقسم في وجهين : إما أن يقول من حدث وبين التصرف
 في ملكه ، وإما أن يقول تصرف فيه تصرف نفسه من تصرفه
 وفيهم من يقول في زعمه في تصرف المعصية تحري ،
 على أن صلوته في فعل ودكر ، فالفعل في قوله : أدرك ،
 والتذكر لا في قوله : لا يجمع أن تحري ، وفي كتاب في تدبر
 المعصية ، من حيث يقع ديه ، وشكوك ، ثم تصرفاً
 في تدكر

وهذا غير صحيح ، لأن تدكر مع فعل الذي هو الصلوة ،
 والفعل هو المعتمد ، والتدكر شرط ، ويجب أن تكون التثنية
 متصرفاً إلى الفعل الذي هو المعتمد

١ - الف : عليه ،

٢ - لا ي (لا) ، (شارة صفة) ،

٣ - تحري ، ح : تحري ، ح : معصية

٤ - معصية ، ح : روح يكون

٥ - ح : معصية ، ح : معصية

٦ - الف : المعتمد

٧ - ح : معصية ، ح : معصية

٨ - ح : معصية

وعلى أن أقل الأحوال أن تكون الفعل والذکر مجموعهما^١
هو الصلوة، فنصرف^٢ التثنية إليهما. وقد ثبت أن ذلك يقتضي كونه
متمم^٣ بالمعصية

وقد قيل في التمييز بين الصلوة في هذا الحكم وغيرها أن كل عادة
ليس من شرطها الفعل أو ليس من شرطها أن يتوالت الفعل بنفسه^٤،
أن يتوالت فعل الأمر^٥ معه. أو ليس من شرطها أن يقع منه بنية
الأحوال. أو ليس من شرطها التثنية^٦ أصلاً، أم يتبع في المعصية منها
أن تقوم مقام الطاعة، وهذا قريب

ومن أخص في حوزة الصلوة في الدار المعصومة بأن إجرائها تجري
من شاهد طهلاً يترق^٧ وهو في الصلوة. وقال: إذا صعدت صلواته مع
المعصية. فكذلك الصلوة في الدار المعصومة

فقوله باطل، لأنه يقول في أمثال^٨ قولاً واحداً. والصلوات معاً
وسدتان. ويجب أن يقول في العاصب^٩ أنه لو حبس في الدار لا حرأته
صلواته، لأنه أن حبس فيها خرج من كونه عاصباً^{١٠}، لأنه لا يتمكن

١ - ب و ح مجموعهما.

٢ - ل ف ا.

٣ - ب و ج : ويتصرف.

٤ - ب : عن

٥ - ب : الفعل (شماره) تاليفاً.

٦ - الف : شروطها

٧ - ب : تصرف

٨ - ب : لسة

٩ - ب : عاصب.

١٠ - ر : حبس.

من التعارف لها، ويجب أن يقول: فيمن لزمه رد وديعة أو قضاء دين،
ثم دخل في الصلوة. أنه إن كان الوقت مؤثماً، فسدت الصلوة، لأن
الواحد عليه تقديم الرد. وإن صلاها في وقت مضيق، لم يفسد،
لأن الواحد عليه تقديمها على الرد، إلا أن ينتهي الحال فيمن له
الحق إلى حال ضروري، وصرير يدخل على صاحب الديعة، فيفسد
صلوته، وإن أدها في آخر الوقت، لهدية الله.

فأما من ليس بعاصب، لكنه دخل الدار مختاراً، فحجب إلا تفقد
صلوته، لأن التعارف بين الناس أنهم يؤوعون ذلك لغير العاصب،
ويمنونه في العاصب.

وأما الصبيبة^١، المعصوبة فاضاوة فيها، مجزية. لأن العادة حرت
بأن صاحبها لا يحظر على أحد الصلوة فيها. والتعارف يجري مجرى
الأدين، فيجب الرجوع إليه.

ولا يترجم على ما ذكرناه أن يكون من صبي وهو يدافع الأختين.

- | | |
|-----------------------|-------------------------------|
| ١ - ب. يقول: ح. يقول. | ٢ - الف: فان. |
| ٢ - ج: سي. | ٣ - ب و ج: الضرورة. |
| ٤ - ب و ج: بعد. | ٥ - ب و ج: بعد. |
| ٦ - الف: التعارف. | ٧ - ب: ب. |
| ٨ - ب: يمنون. | ٩ - الف: الصبيبة: ح: الصبيبة. |
| ١٠ - ب: ب. | ١١ - ب: لا حش. |

أَنْ تَكُونَ صَلَوَتُهُ فَاسِدَةً غَيْرَ مُجْزِيَةٍ^٢ ، لَيْسَ هِيَ^٣ مِنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ ذَلِكَ ، وَدَالِكُ أَنَّ هَذَا السُّهْيَ لَوْ أَوْجَبَ كَوْنَ الصَّلَاةِ مَعْصِيَةً ، لَلْحَقِيقَةُ فِي الْفَسَادِ بِالصَّلَاةِ فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ ، لَكِنَّا قَدْ عَرَفْنَا أَنَّ وَحَةَ السُّهْيِ تَأْثِيرُ الْمَدْفَعِ فِي النَّسْتِ وَالْحُشُوعِ وَالطَّاعَةِ ، وَنَحْنُ نَعْتَمُّ أَنَّ كَثِيرًا مِنْ ذَلِكَ أَوْ فَقْدًا لِأَحْرَاسَاتِ الصَّلَاةِ ، وَقَدْ بُدِيعُ الْآخِثِينَ وَيَتَصَرَّرُ^٥ عَنِ إِدَاءِ مَا^٦ يَجِبُ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ وَاسْتِجَابَتِهِ ، فَلَا يَجِبُ كَوْنُ ذَلِكَ مُعْسِدًا .

وَأَمَّا حَمَلُ بَعْضِهِمْ حَوَارِ الصَّلَاةِ فِي الْمَكَانِ الْمَنْصُوبِ عَنِ حَوَارِ الْإِيمَانِ فَفَطَطُ فَاحِشٍ لِأَنَّ لَا إِيْمَانَ لَا تَعْلُقُ لَهُ بِالْإِدَارِ ، عَتَمَادًا كَانَ بِالْقَسْبِ أَوْ قَوْلًا بِالنَّهْنِ ، وَقَدْ تَبَيَّنَ أَنَّ الصَّلَاةَ بِهَا يَكُونُ عَصَبٌ وَتُتَصَرَّفُ^{١٠} فِي مَلِكٍ غَيْرِهِ

٢ ب و ج . تكون

٣ ل - منه

٤ ب و ج . ليس

٥ ح . في اشت

٦ ج : «لوقد» قلم زده شده ، و در عوض «للمعة» اسماء شده .

٧ ج : لاجرت . ٨ ب و ج : يتصير .

٩ ب : ما إذا ، بجای اداء ما . ١٠ ب : فاما .

فصل فيما يقتضيه الامر من جمع أو آحاد

اعتمد أن الخطاب إذا ورد وطهره يتحمل لخصوص والعموم،
وعندنا بالدليل المتقبل شموله واستغراقه، قطعاً على أن الفرض لارم
لكل واحد منهم، ولا يستفيد بظاهر ذلك أنه لارم لكل واحد
بعبارة، من غير أن يسقط عنه الفرض فعل غيره. كما لا يستفيد أن فعل
العصر يسقط الفرض عن البعض. ولا يستفيد أن اجتماع بعضهم
شرط فيه. وكل ذلك موقوف على الدليل.

والخطاب العام لا يخرج عن ثلثة أقسام إما أن يترم كل واحد،
ولا يتعلق فعله بفعل غيره، وإما أن يتعلق فرضه بفعل غيره في الصحة،
فكون الاجتماع شرطاً، كصلوة الجمعة، وإما أن يتعلق فرضه
بفعل غيره، فكون أداء الغير أهلاً لمسقط عنه، وهذا هو المسمى فرض
الكفاية، ومن أمثاله الجهاد، والصلاة على الخمار، ودفع النوى.

٢- ط: يستفيد.

١- روح نقصى

٤- ب و ج: يستفيد

٣- ب آحاد

٦- ج: + وإما، تأنيباً.

٥- ب. بعبارة

٨- ج: - وإما.

٧- ح. لصلوة.

١٠- ج: إليه.

٩- ب و ج: معه

١- ج: مثله.

وَالْفَرْصُ فِي هَذَا الْوَحْيِ يَتَعَلَّقُ بِالْكُلِّ لِكُنْهٍ مَشْرُوطٌ بِأَنْ لَا يَقُومَ
الْمَعْصُ بِهِ، فَمَتَى وَقَعَ مِنْ أَعْضٍ زَالَ الْفَرْصُ عَنِ الْجَمَاعَةِ.

بابُ الْكَلَامِ فِي الْعُمُومِ وَالْخُصُوصِ وَالْفَافِظِهِمَا

عَمَّ أَنْ الْعُمُومَ مَا تَأَوَّلَ لَفْظُهُ شَيْئَيْنِ ٢ فَصَاعِدًا، وَالْخُصُوصَ مَا تَأَوَّلَ
شَيْئًا وَحَدًّا، وَقَدْ يَكُونُ الْفَرْصُ عُمُومًا مِنْ وَجْهِ وَخُصُوصًا مِنْ وَجْهِ آخَرَ،
لَا أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ: صَرَرْتُ عِدْمَانِي، ٣ وَأَرَادَ بِمَضْنِهِمْ، فَقَوْلُهُ عُمُومٌ،
لِشُمُولِهِ مَا أَرَادَ عَلَى الْوَاحِدِ، وَخُصُوصٌ، مِنْ حَيْثُ أَرَادَ بِهِ مَعْصًى مَا يَصِحُّ
أَنْ يَتَوَلَّاهُ هَذَا اللَّفْظُ ٤.

وَقَوْلُنَا «عُمُومٌ وَخُصُوصٌ» يَخْرِي مَجْرَى قَبِيرٍ وَكَثِيرٍ فِي أَنَّهُ يَسْتَعْمَلُ
بِالْإِسَافَةِ، فَقَدْ يَكُونُ الشَّيْءُ الْوَاحِدُ قَبِيلًا ٥ وَكَثِيرًا بِإِصَافَتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ، ٦
وَقَدْ يَنْشُئُ ٧ عُمُومٌ لَا خُصُوصَ فِيهِ، وَهُوَ مَا أُريدَ بِهِ الْإِسْتِيعَابُ

٢ ب : من

٣ ب : من

٤ الف : - إذا قال.

٥ ب : تناول.

٦ ب : وج : هذه اللفظة.

٧ ب : وج : لسان.

٨ الف : وج : و.

٩ ب : بالاصالة.

١٠ ب : وج : نسب.

١١ ر : فقد.

والاستعراق، وقد بُنِيَ أيضًا خصوصًا لعموم فيه، وهو الذي يُراد به العمين الواحدة. كما بُنِيَ قليل ليس بكثير، وهو الواحد، وكثير ليس بقليل، وهو ما عَمَّ الكل. ومع الإضافة في الأمرين يتخفيف الحال. وليس في الكلام عند لفظ وضع للاستعراق فإن استعمل فيما دونه كان مجازًا، وسدّل على ذلك

والألفاظ الموضوعه للعموم على سبيل الصلاح على ضربين: فيها ما يوضح تناوله لـ الواحد و لكلٍ بعضٍ و لكلٍ على حدٍ واحد، وهو حقيقة في كل شيء من هذه الأمور. كقوله: «من» إذا كانت تكررة في الشرط أو الاستفهام، وتختص العقلاء. ولفظه: ما فيها لا يميل، فإن حكمها فيه ذكرناه كحكم من، وهكذا حكمه متى في الأوقات، وأين في الأماكن.

و انصرفت الثاني ما يتناول لكل صلاحًا ويتناول البعض وجوبًا، ولا يستعمل فيما ينقص عن ذلك البعض، مثل العايط المجموع، بانصب ولام أو غيرهما.

١ الف. و. ٢ ب. و. ح. ت.

٣ الف. ا. ب. ٤ الف. لا الف.

٥ ب. و. ح. ب. ٦ الف. ب.

٧ ب. ح. ٨ الف. ب.

٩ ج. د. ١٠ الف. ا. ب.

١١ الف. ب. ١٢ ب. ب. ١٣ ب. ب.

[١٣٤] كقولنا رجال * والرجال ومُسَيِّمونَ ومُسَيِّمونَ، فهذه ألفاظٌ تتناولُ
كلَّ الرجالِ وجميعِ المسلمينَ صلاحاً، إذا لم يكن بين المخاطبِ
والمخاطبِ عهدٌ يتصرفُ ذلك إليه، ولئلا يغيرَ أعبائهم وحواسهم،
ولا يحوزَ أن يستغلَّ في الواحد ولا الاثنين ألسنة على سبيل الحقيقة
فإنما ألفاظُ الجنس مثل قولنا الذهب والفضة والرقيق والتماس،
والناس هي أي ضرائر.

أحدهما لا يحوز أن يراد به عمومٌ ولا خصوصٌ، ولا يتصوران
في مثله، وإنما يراد به "محضُ الجنس" التي تمزت من غيرها
كقولنا ذهب وفضة ورقيق، فإن أمثال إذا قال: أذهب أحب إلى من
الفضة، وأحضر أبيض أولى من أحمر، أو رقيق، فلا عمومٌ يتصور في
قوله ولا خصوصٌ، بل الإشارة إلى "الجنس" من غير اعتبار بتخصيص
ولا تميم. وكذلك إذا قال: استخدم الرقيق أحمد من استخدم
الأحرار

٢	لفظ العاصم	ح	مسيون
٣	لفظ مسيرون	٣	لفظ مسيرون
٤	ح مسيرون	٤	ب: تصرف
٥	ب: عاصم، ح: مسيرون	٥	لفظ لا
٦	لفظ الرقيق	٦	لفظ عموم
٧	لفظ: خصوص	٧	ح: ب: ب
٨	ح: لفظ	٨	ب: ب
٩	ب: التخصيص		

وَأَمَّا لَفْظَةُ التَّاسِ وَالتَّسَاءِ فَقَدْ يُرَادُ بِهِمَا فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ الْمَعْنَى
الَّتِي ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْحَسَنِ مِنْ غَيْرِ عُمُومٍ وَلَا حَصُوصٍ^١، وَقَدْ تَكُونُ فِي
مَوْضِعٍ مُحْتَمَلَةٍ لِلْعُمُومِ وَالْحَصُوصِ، كَمَا قُتِبَ فِي الْفَاهِشَةِ الْجَمُوعُ
الْمُسْتَقْبَلَةُ مِنَ الْأَفْعَالِ، بِمِثْلِ: انْقَسَمَ الْأَوَّلُ قَوْلَ الْقَائِلِ، وَلَئِنْ يُجِبَ التَّسَاءُ
وَيَمِيلُ إِلَى عَشْرِيهِنَّ^٢، وَالتَّسَاءُ خَيْرٌ مِنَ الْحَائِ، وَمِثْلُ ذَلِكَ لَقِيْتُ
التَّسَاءَ، وَهَاءُ نَبِيِّ التَّاسِ^٣، وَنَوَهِاشِمُ^٤، يُوَافِقَانِ بِمَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْفَاهِشَةِ
الْحَسَنِ حَاصَةً، وَإِنَّمَا أُرْوَعْنِي هُوَ الدَّاهِبُ إِلَى اسْتِعْرَاقِ الْأَفْعَالِ
الْجَمْعِ الْبُكَالِيِّ.

فَأَمَّا اسْتِعْمَالُ لَفْظِ الْعُمُومِ فِي الْمَعْنَى حَوْ قَوْلِهِمْ عَنْهُمْ انْحَصَبَ^٥
أَوْ انْحَدَبَ^٦ أَوْ^٧ الرُّضْ أَوْ^٨ انْقَضَتْ فَلَا شَكَّ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعَاراً
مُشَبَّهاً^٩ بِغَيْرِهِ، لِأَنَّا لَا نَقْتَضِيهِمْ مِنْ إِطْلَاقِ قَوْلِهِ عُمُومٍ وَحَصُوصٍ بِاعْرِفَ
الْمُسْتَقْبَرِ إِلَّا مَا يَعُودُ إِلَى الْأَفْعَالِ^{١٠}

- | | |
|---------------------------------------|--------------------|
| ١- ح : من لا شارة، (در صيغة من) محذوف | ٢- لف : تاساء |
| ٣- لف : تاساء | ٤- لف : تاساء |
| ٥- ب : عشرين | ٦- ب : عشرين |
| ٧- ب : عشرين | ٨- ب : عشرين |
| ٩- ب : عشرين | ١٠- ب : عشرين |
| ١١- ح : و | ١٢- ب : و |
| ١٣- ب : و | ١٤- ب : و |
| ١٥- الف : تشبهاً | ١٦- الف : التشبهاً |

في مثله خلاف، والظاهر من استعمال النقطه في شئين أنها مشتركة
فيهما. وموضوعه لهما. إلا أن يوقور، أو يدأو، بدليل فطير على
أنهم استعمال في أحدهما متخورون. وهذه لحنه تقتضي اشتراك
هذه الألفاظ، وختمها، عموم وانحصوص، وهو الذي عتقده.

٥. من قيل دأوا على أن ليس الاستعمال متم حقيقة. وهذا يقتضي
بالمتحد. لا أنهم قد شتموه، وليس بحقيقة. ثم دأوا على أنهم استعملوا
هذه الألفاظ في انحصوص على حد، استعملوه في العموم، فإن
جانب في ذلك. وتذهب إلى أن كنهه الاستعمال حقيقة.

١٠. قلنا أما الذي يدل على الأول فهو أن لغتهم، تعرف استعمالهم،
وكما أنهم إذا استعملوا نقطه في المقام الواحد ولم يدأوا على
أنهم متخورون، فطفا على ما حقيقة فيه. فكذلك إذا شتمت
في المقامين المختلفين.

ويوضح ذلك أن الحقيقة هي الأصل في لغة، وأما محارطه

١ - ج بوقور.

ج. صاهر

٢ - ب و ج يقتضي.

٣. ب. انهما

٦. الف: استعمالها.

٥. الد: الألفاظ

٨. الف: فكما.

ب و ج.

١٠. ب قصه

٩. ج. لعد

١٢. الف: ب

ب و ج وكذا.

عليها، بدلالة أن نقطة اذتك و^١ لها حقيقة في لعمري ولا محذور لها، ولا يمكن
 أن يكون محذور^٢ لاحقيقة له. وقد ثبت ذلك. وحسب أن يكون
 الحقيقة هي التي يقضيها^٣ هو الاستعمال. وإنما يستعمل في^٤ النقط
 المستعمل في أنه محذور بالدلالة، وإنما محذور فلا يتم على ما ذكرناه،
 لأن استعمال المحذور^٥ وتجرده عن توقيف أو دلالة على أن المراد به
 المحذور والاستتدراك^٦ قطعاً به على الحقيقة، لكتنا عدلنا بالدلالة عما
 يوحيه ظاهر الاستعمال. ألا ترى أنه لا أحد حائط^٧ أهل اللغة إلا وهو
 يقبض من حاله ضرورة أنهم إنما سموا^٨ بيد حمار ولشدة أسداً
 على سبيل التشبيه والمحذور. فكان يجب أن تثبت^٩ شيء في آخره
 لفظ العموم على الخصوص.

وأما خطأه^{١٠} أما إن يدل على كونه الاستعمال واحده، فبأن
 لم تدع ذلك في استدلاله^{١١} الدلالة عليه. وإنما دعنا الاستعمال
 ولا شبهه فيه. ومن دعي أن كونه^{١٢} استعمال حقيقة، فعليه لدلالة

- | | |
|--------------------------------|--------------------|
| ١ - ب - نقطة | ٢ - ب - و ج - يكون |
| ٣ - ب - محذور | ٤ - ب - و ج - |
| ٥ - ح - يقضيها | ٦ - ح - يقف |
| ٧ - الف - من | ٨ - د - حائط |
| ٩ - ب - أما | ١٠ - سر |
| ١١ - ب - اجراء ج - آخر - لعمري | ١٢ - ج - و ج - |

على آنا نقول لمن ادعى اختلاف كيفية الاستعمال تريد يدك * [١٤٤]
 أن الصيغة التي يراد بها العموم لا تستعمل على صورتها في الخصوص.
 أم تريد أن اللفظ يستعمل مجرداً في العموم. وفي الخصوص يقتصر
 إلى قرينة ودلالة.

والأول يفسد باننا نذكر الصيغة متبعة عند استعمالها في الأمرين
 وأولاً مختلفاً لا دركناهما كذلك. وقد بسا في هذا الكتاب أن من
 الصيغة التي يراد بها العموم كان يحوز أن يراد بها الخصوص، حيث
 تكتمنا في أن ما يوجد أمراً كان يحوز أن يوجد نفسه ولا يكون أمراً.
 على أن أكثر محققينا في العموم يذهبون إلى أن اللفظ العموم إذا
 أريد به لخصوص كان مجازاً. وبعدهم أن اللفظ لا يكون مجازاً إلا
 إذا استعمل على صورته وصيغته فيما له يوضع له.

وأما القسم الثاني فهو محض الدعوى. وساء على المذهب الذي
 تخالف فيه، فكأنهم قالوا. أن اللفظ موضوع في اللغة على الحقيقة

١- ج - أ ٢- ب: يريد.

٣ ج: يستعمل. ٤ ب: تريدون.

٥- ب: مصفراً، ج: مفقراً. ٦ ج: حتماً.

٧- لف: الباب. ٨ لف: محار.

٩ ب: يخالف. ١٠ ب و ج: لعموم، بحاي اللغة.

بعموم . وإنما يتحور^٢ به^٣ في الخصوص . وفي ذلك^٤ الخلاف ،
وعليه يظا أنون بالدلالة ، ولا فرق بينهما وبين من عكس هذا عليهم ، وقيل
لهم^٥ بل هذه النقطة موضوعة على الحقيقة بخصوص ، وإذا استعملت
في العموم فيا القرينة^٦ والدلالة ، فقد ذهب قو^٧ إلى ذلك ، وهم
أصحاب الخصوص .

وقد مثل أصحابنا حال مجالينا في هذه النكتة ثم ادعى أن
ريدا في الدار ، ودعى خصمه أن ريذا وعمروا فيها^٨ ، وقالوا من ادعى أن
عمروا مع ريذا في الدار فقد^٩ ، وفي أن ريذا في الدار ، وإنما ادعى أمرا
رائدا على ما تفق مع خصمه عليه^{١٠} ، فالدلالة لارمة له ، دور خصمه ، فإذا^{١١}
قال خصومنا ، لصيغة الاستعمال^{١٢} في الخصوص إلا مع قريبه ، فقد^{١٣}
سموا^{١٤} أما الاستعمال ، وادعوا أمرا رائدا عليه ، فالدلالة لهم^{١٥}
دور^{١٦}

- | | |
|-----------------------------|-------------------|
| ١ - ب - عموم | ٢ - ب - يحور |
| ٣ - ب - فيه | ٤ - ج - هو |
| ٥ - ب - امره ، حتى بالقرينة | ٦ - الف - مجالينا |
| ٧ - ب - في الدار | ٨ - الف - و |
| ٩ - الف - قد | ١٠ - ج - و |
| ١١ - الف - عليه | ١٢ - ب - عليه |
| ١٣ - الف - واد | ١٤ - ج - سمي |
| ١٥ - ج - بهم | ١٦ - الف - دور |

وَقَدْ يُمَكِّنُ الطَّمَنُ عَنِ هَذَا بِأَنْ يَقُولَ: أَنْتُمْ تَدْعُونَ لِمَا لَا عَارِيَةً
 مِنْ قَرِيبَةٍ، لَا تُكْمِ أَوْ ادَّعَيْتُمْ مَحْضَ الِاسْتِعْمَالِ، لَنْزِمَكُمْ أَنْ يَكُونَ
 الْمَجَارُ كَدِهِ حَقِيقَةً، لِأَنَّهُ مُسْتَعْمَلٌ، وَإِذَا ادَّعَيْتُمْ فِي الْقَرِيبَةِ، لَنْزِمَكُمْ
 أَنْ تَدْلُوا، وَبِذَا لَا تُسَلِّمُ ذَلِكَ، كَمَا يَنْزِمُنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى ثَبَاتِ الْقَرِيبَةِ
 إِذَا ادَّعَيْتُمْ، وَتَخْرُونَ فِي هَذَا الْحُكْمِ مَجْرَى مَنْ دَعَى أَنْ زَيْدًا وَحْدَهُ
 فِي الدَّارِ، وَآخَرُ يَدْعِي أَنْ مَعَهُ عَمْرُو، فِي أَنْ كُلُّ وَحْدٍ يَنْزِمُهُ لِدَلَالَةِ
 وَتَفَاهُهَا، عَنِ أَنْ زَيْدًا فِي الدَّارِ لَيْسَ بِتَقَارُفٍ عَلَى مَوْضِعِ الْخِلَافِ مِنْ
 تَوْحِيدٍ أَوْ الْاقْتِرَابِ، وَهَذَا أَحْوَذُ شَيْءٍ يُمَكِّنُ أَنْ يَسْأَلُونَا عَنْهُ

وَأَجَابَ أَنَّ الْأَصْلَ فِي الِاسْتِعْمَالِ يُعْرَى مِنْ اقْتِرَابٍ وَتَدْلَايٍ،
 لِأَنَّ الْأَصْلَ هُوَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى قَرِيبَةٍ، وَبِذَا يَحْتَاجُ
 الْمَجَارُ لِبَعْدُولِهِ عَنِ الْأَصْلِ إِلَى مُصَاحَبَةِ الْقَرِيبَةِ، فَبِذَا ادَّعَيْتُمْ

- | | | | |
|-----------------|---------------------------|---|-------------|
| ١ | ج | ٢ | ج |
| ٣- ج الاستعمال. | ١- الف : تدلوا ب : تدلوا. | ٢ | ج بدل |
| ٤ | ج حكم بجدي هذا الحكم | ٣ | ج عني |
| ٥ | ب و | ٤ | ب و ح يحتاج |
| ٦ | ب و ح فاما | | |

هو لأصل فلا دلالة عليها. ودعى خصومنا أمراً رائداً على الأصل فمذهبهم الدلالة.

وأيضاً فينا تمكّر من الدلالة على صحة مدّعينا من غير بيان على موضع الخلاف لئلا نقول إن كانت القرينة هي لعلم الضروري بتوقيف أهل النصارى على ذلك. كما عيّنهم في حمار وأسدي فكان يجب ألا يقع خلاف في ذلك مع لعلم الضروري. كما لم يقع خلاف في أسدي وحمار وإن كانت القرينة تستخرجها بدليل وبأهل. وقد طرأ فما عثرنا على ذلك. ومن دعى طريقاً إلى إثبات هذه القرينة هو حب عليه أن يشير إليه. يكون الكلام فيه. وخصمنا لا يمكنه أن يدل على أن استعمال هذه نقطة في انحصوس لا بد فيه من قرينة إلا أن يصح ١٠ مذهبه في أن ذلك محار وعدول عن الحقيقة. وهذا هو نفس المذهب. ومما يقلّ لهم كيف وحب في كثير من أمور أهل المذهب من الألفاظ. واستعملوه في غير ما وضع له. كأمثبيه الذي ذكرناه

- | | | | |
|---|-----------|----|-----------|
| ١ | ب و ج دعا | ٢ | ب و ج دعا |
| ٣ | ب غير | ٤ | ب و ج دعا |
| ٥ | ج خلاف | ٦ | ب سخره |
| ٧ | ج صر | ٨ | ج هنا |
| ٩ | ج حدود | ١٠ | ب - ج - د |
- الب : الإلهام

في حمارٍ وبيدٍ . وكألحدف في قوله - تعالى - «وَأَوْحَاءُ رُتَبٌ» وَ «سَأَلُ»
 «لَقَرِيَّةٌ» وَ «أَزْيَادَةٌ» في قوله «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» . وَ «نَظَائِرُ» ذاك وَأَمْثَالُهُ ، وَمَا
 يَتَقَرَّرُ «إِلَيْهِ» وَ «شَعْبٌ» أَنْ يُعْنَمَ أَنَّهُمْ بِذَلِكَ مُنْخَوِزُونَ ، وَقَارِبُونَ إِلَى
 الْمُعْطَى مَا يَدُلُّ عَلَى تَعَرُّدِ صُرُورِهِ بِعَرِيشِ الشَّكْلِ ، وَلَا حَاجَةَ إِلَى تَطَرُّفٍ وَأَسْبَدَلَالٍ .
 وَلَمْ يَجِبْ مِثْلُ ذَلِكَ فِي اسْتِعْمَالِ صِبْغَةِ الْعُمُومِ فِي الْخُصُوصِ ، وَهُوَ
 صَرُوبٌ مِنْ صُرُوبِ أَعْجَارٍ عِنْدَكُمْ . «قَالَ» الْحَقُّ يَهْدِي الْبَابَ كُلَّهُ فِي
 حُصُولِ الْعِلْمِ ؟

وَيُمْكِنُ أَنْ يَتَرْتَّبَ اسْتِدْلَالُهُ عَلَى هَذِهِ تَعْبَارِهِ ، فَقَوْلُ «قَدْ كُنْتُ
 بِالْأَشْكَائِ اسْتِعْمَلْتُ هَذِهِ الْمُعْطِيَةَ فِي الْعُمُومِ وَالْخُصُوصِ ، وَمَا وَقَفْنَا أَهْلُ
 السُّنَّةِ وَلَا عَيْنًا صُرُورَهُ مِنْ حَالِهِمْ مَعَ الْمُدَاخِلَةِ لَهُمْ أَنَّهُمْ مُنْخَوِزُونَ بِهَا فِي
 الْخُصُوصِ . كَمَا عَيْنًا مِنْهُمْ ذَلِكَ فِي صُورِ الْأَعْجَارِ - عَلَى خُتْلَافِهَا ،
 فَوَجِبَ أَنْ تَكُونَ مُشِيرَةً .

وَبِإِنْ قِيلَ لَنَا قَدْ تَعَلَّلَ كَوْنُهُمْ مُنْخَوِزِينَ بِهَا فِي الْخُصُوصِ بِعَيْنِهِمْ
 بِالْأَسْبَدَلَالِ ، دُونَ الصَّرُورَةِ . فَبِمَ قَصَرْتُمْ هَذَا الْعِلْمَ عَلَى الصَّرُورَةِ

١ - ب : يعرج ، ح : يعرج	١ - ب : سئل ، ح : سئل
٢ - أ : لم : عديم ، ب : سجد ، دل : عديم	٢ - ب : وح : شعب
٣ - ب : ج : يرب	٣ - ب : ولا
٤ - ب : وح : عديم	٤ - ج : وعده
٥ - ب : عديم	٥ - ح : يكون

قُلنا . كَيْفَ وَقَفَ هَذَا لُبًّا مِنْ الْقَصَارِ عَلَى الْإِسْتِدْلَالِ ،
 [٤٥آ] وَلَمْ يَقِفْ غَيْرُهُ مِنْ ضُرُوبِ الْمُحَارَاتِ فِي كَلَامِهِمْ * عَلَى الْإِسْتِدْلَالِ ،
 أَوْ لَا يُطْلَأُ هِدْيَهُ لِسَعْوَى ، وَمِنْ خُرُوجِ هَذَا الْمَوْضِعِ عَنْ بَابِهِ
 دَلَالَةً عَلَى خِلَافِ مَذْهَبِهِمْ . وَلَيْسَ تَحْدُثُ هَذَا الدَّلِيلُ مُسْتَقْصَى
 فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِنَا السَّابِقَةِ عَلَى هَذَا الْحَدِّ ، فَقَدْ تَبَيَّنَ عَائِدَتُهُ
 دَلِيلٌ آخَرُ : وَمِمَّا يُدَلُّ أَيْضًا عَلَى صِحَّةِ مَذْهَبِنَا أَنَّ اسْتِفْهَامَ
 الْمُحَاطَبِ بِهَذِهِ الْأَلْفَافِ " عَنْ مُرَادِهِ " فِي حُصُوصٍ أَوْ عُمُومٍ يَحْسُنُ
 مِنَ الْمُحَاطَبِ بِفِيْرِيْبٍ وَمَوْضُوعٍ الْإِسْتِفْهَامِ إِذَا وَقَعَ طَلِبُ الْبَعْلَمِ
 وَالْفَهْمِ " يَقْتَضِيْ احْتِمَالِ النِّقْطِ وَاشْتِرَاكِهِ بِدَلَالَةِ أَنَّهُ " لَا يَحْسُنُ
 دَحْوُهُ فِيمَا لَا احْتِمَالَ فِيهِ وَلَا اشْتِرَاكَ الْآتَرَى أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ
 عَنْ مُرَادِهِ مَنْ قَالُ " رَكِبْتُ فَرَسًا ، وَلَسْتُ ثَوْبًا ، لِإِحْتِيَاصِ

١- ج : الصروب . ٢- ح : كلام .

٣- لف : - على الاستدلال . ٤- ب : - في

٥- ج : هذه ٦- ب و ج : بعد .

٧- ب : مستقصى ، ج : مسمى ٨- ب و ج : وقد

٩- ب : - ، ج : - ١٠- الف : الالف .

١١- ب : مر دو . ١٢- لف : - ، ب : -

١٣- ج : انهم ١٤- ج : لا

١٥- ج : ولان عدي .

النمط وقد احتمله . وَيَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ مَنْ قَالَ رَأَيْتُ عَيْنًا
عَنْ أَيْ عَيْنٍ رَأَى ؟ وَهَذِهِ الْجُمْلَةُ "تَقْتَضِي" اشْتِرَاكَ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ
بَيْنَ الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ .

وَمَنْ حَافِظٌ فِي حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ بَحِثٌ ذَكَرْنَاهُ ، لَا يَحْتَاجُ مِنْ
أَنْ يَكُونَ قَبْلَهُ يَحْسُنُ الْإِسْتِفْهَامُ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْكَلَامِ . أَوْ
لَيْسَ يَحْسُنُ أَصْلًا . فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى الْأَوَّلِ ، قِيلَ لَهُ : تَسْأَلُ
حَسَنَ الْإِسْتِفْهَامِ أَيْرُ "يَشْتَرِكُ مِنْ كَلَامٍ . حَتَّى تُسَوِّىَ" بَيْنَهُ وَبَيْنَ
حَسْبِهِ "فِي الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ" . وَإِنْ أُرِيدَ الَّذِي ، كَانَ مُكَابَرًا
دَافِعًا لِلضَّرُورَةِ ، فَكَيْفَ يُقَالُ ذَلِكَ . وَقَدْ جَعَلَ أَهْلُ النَّفْخَةِ
الْإِسْتِفْهَامَ صَرًا مُقَرَّدًا "مِنْ صُرُوبِ الْكَلَامِ . وَخَصَّوهُ" بِحُرُوفٍ
لَيْسَتْ لِعَمَلِهِ

- | | |
|-------------------------|--------------------------|
| ١ - لَف : ع | ٢ - ح : أ - الجملة |
| ٣ - ب و ح : ع | ٤ - لَف : لا بأس |
| ٥ - ب و ح : ذكرنا | ٦ - ب : يحسن |
| ٧ - ب : لا | ٨ - ح : يحسن |
| ٩ - ح : قل | ١٠ - ب : ير |
| ١١ - الف و ح : ب | ١٢ - ب و ح : ان ، جدى بن |
| ١٣ - ج : تسوى | ١٤ - ج : جبه |
| ١٥ - ج : العموم والخصوص | ١٦ - ب : اطراد |
| ١٧ - الف : وكيف | ١٨ - ب و ح : موقردا |
| ٩ - ح : خصوه | |

فإن قيل : وجه حسن الاستفهام في أنفاط العموم تجويز المخاطب
أن يريد مخاطبته بخصوص على وجه المجاز .

قُلنا : هذا يقتضي حسن الاستفهام في كل خطاب ، وعن كل
حقيقة ، لأن هذه العلة موجودة ، وقد عتبتا اختصاص حسن الاستفهام
بموضع دون غيره ، فعتبتا أن عتبه خاصة غير عامة .

و بعد ، فإن المخاطب إذا كان حكيم ، ومخاطب بالمجاز ،
فلا تدبر أن تدل من مخاطبته على أنه عادل عن الحقيقة ، وهذا
الوجهان يستطبان قولهم أن وجه حسن الاستفهام أن السامع
يجوز أن يكون مخاطبه أورد المجاز . ودل عليه بدلالة خفيت
على السامع .

فإن قيل : ما أكرهتم أن يكون للاستفهام إنما يحسن مع
اقتراح النقط ، لأمع إطلاقه .

قُلنا : النقط الوارد لا يخلو من أقسام ثلثة : إما أن يرد مطلقاً ،
أو مقيداً بما يقتضي العموم ، أو مقيداً بما يقتضي الخصوص . ومع
الوجهين الآخرين لا يحسن الاستفهام ، لحصول العلم بعموم أو
خصوص ، فثبت أنه إنما يحسن مع الإطلاق .

فإن قيل : الاستفهام يحسن على حد وجهين ، إما أن يكون

المخاطب يقتضد أن لفظ العموم مشترك، فاستفهم لذلك، أو يكون
المخاطب قد يقتضد ذلك، فتحسن استفهامه، لتحويز أن يعدل
من معنى إلى معنى في الألفاظ المشتركة

قلنا: كلامنا إنما هو في حسن استفهام أهل اللغة، ومن لا مذهب
له في العموم والخصوص يعرف.

وبعد، فقد يحسن استفهام من لا يعرف مذهبه في هذا الباب،
ويستحسن الناس أيضاً استفهام من يروونه يستفهم عن هذه الألفاظ،
وإن لم يعرفوا شيئاً من ذلك في السؤال

وبن قبل: هذه الطريقة تفصيلية اشترك جميع الألفاظ، لأنه
يحسن ممن سمع قائلاً يقول ضربت أبي، أو شتمت الأمير، أن
يقول مستفهماً أنك؟ الأمير، فيجب تطلُّل الاختصاص في الألفاظ

قلنا: الاستفهام إنما يُطرح به المعرفة وقد يرد بصورة
ما ليس باستفهام فقول القائل: أنا! الأمير! إنما هو تأكيد
واستفهام، وليس باستفهام، ألا ترى أنه لا يحسن أن قول أضربت

١ ب و ح : ذلك ، الف : + أو يكون ، ج : + أن يكون

٢ الف : قد . ٣ ب : عن

٤ الف : لا بأس . ٥ الف : حسن

٦ ج : يعرف . ٧ ب : سب

٨ ب و ح : يقتضي . ٩ ب : أن

١٠ الف : ١ الف : استفهام

ألك أم لم يضره ؟

باب قيل : « قد يستفهم من قول : « ضمت شهراً » . و « له عندي عشرة » . عن كمال الشهر . و « العشرة » . وكذلك إذا قال : « لقيت الأمير » . و « حاضري فلان » . يحسن أن يقال لقيت الأمير نفسه ؟ أو حاضرك فلان نفسه ؟

قلنا أما لغة شهر . وبها تقع على الثلاثين ، وعلى التسعة وعشرين . وهو في الشريعة و المعروف اسمُ الثلاثين ، فلا اسمها في موضعها ، وقد أخرى قوم العشرة هذا المعنى ، وعولوا على قوله - سبحانه - « تلك عشرة كاملة » ولا حوز أن يقال أن أحداً لا يستحسن اسمهم حكماً . إذا أطلق قوله « عندي عشرة » عن كمالها و يقبها

ومن قال لمن يستفهم يقول : « حاضري الأمير » أجابك الأمير

٢ ج . عن

د الف . عن

ج : عن

٣ ب و ج . عن

٥ ب ا ح و

٦ ا ب : مقع . يعنى د ب مع ج : مع + يعنى مع .

٧ الف الامرين . ب : والاسم

٩ ب : - في ب ا

ج : يسحق ١٢ الف : احكم ، لا

١٣ ب . و ١٤ ب . لم

نفسه! ليس يستفهم. وإنما هو من كثير مستعظم، كما تقدم.
ولا يجوز أن يقال في غير الأمير ومن جرى مجرده ذلك إلا على
سبيل الاستفهام، دون التعجب والإنكبار، وإنما لم يكشف
عن ذلك

٥. وَوَحَدَتْ بَعْضُ مَنْ يُشَارُ إِلَيْهِ فِي أَصُولِ أَمْرِهِ يَطْمَنُ عَلَى هَذَا
لِلدَّلِيلِ أَنَّ الِاسْتِفْهَامَ فِي أَهْلِ الْعِلْمِ لَعَمْرٍو إِنَّمَا حَسُنَ طَرِيقُ الْعَمَلِ الصَّرُورِيِّ،
أَوْ لِقُوَّةِ الظَّنِّ بِالْأَمَارَاتِ
وَهَذَا يَقْتَضِي حُسْنَ الِاسْتِفْهَامِ فِي كَلِّ كَلَامٍ، وَعَنْ كَلِّ حَقِيقَةٍ،
لَعَمْرٍو هَذِهِ الْعَمَّةُ.

١٠. وَقَدْ تَمَثَّقَ الْقَانُونُ بِالْعُمُومِ بِشَيْءٍ

أَوَّلُهَا أَنَّ الْمُسْتَفْهَمَ لِغَيْرِهِ يَقُولُهُ مَنْ عَدَلَهُ؟ * يَحْسُنُ أَنْ يُجَابَ [٤٦]
بِذِكْرِ أَحَادٍ لِعَفْلَاءٍ وَخِصَائِهِمْ، وَلَا عَاقِلٍ إِلَّا وَتَصِيحُ أَنْ تَكُونَ
مُحِبَّةً بَدَكَرَهُ، وَلَا يَصِيحُ أَنْ يُحِبَّهُ بِدَكَرِ الْغِيَاةِ، قَوْلًا أَسْتَعْرَاقُ
الْمُقْطِعِ، لَمْ وَحَبْ هَذَا أَحْكَمُ، وَتَحْدِثُ فِي بَعْضِ الْأَحْوَالِ أَنْ

٢- الف: و

ج: محرى

١- الف: + للكلام.

٣- الف: على

ج: خصاص

٤- ب: بعد

٨- الف: لبعضه

١- ج: و

٩- ب: بخلاف ج: محار

يَكُونُ الْحَوَائِ عَمَّا يَذْكُرُ بَعْضُ لَمَعْلَاءِ جَارِيَةٍ مَخْرُجِي الْحَوَائِ
يَذْكُرُ بَعْضُ الْيَهَائِي وَأَكْثَرُوا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ بِأَن قَالُوا . إِنَّمَا عَدَلُوا
عَنِ الْإِسْبَهَامِ عَنْ كَثَرِ شَخْصٍ الدَّفْعُ الْمَوْصُوعُ لَهُ . حَتَّى يَقُولُوا . أَرَيْدُ
عِنْدَكَ ؟ أَفَلَا عِنْدَكَ ؟ وَيَقْتَدُوا كُلَّ عَاقِلٍ . لِإِسْطِطَاءِ ذَلِكَ ، فَاحْضَرُوا
بِأَعْدُولٍ إِلَى لَفْظِهِ مَن . فَيَجِبُ أَنْ تَقْوَى فِي الْمَرِيضِ مَقَامُ الْإِسْبَهَامِ .
عَنْ كَثَرِ عَاقِلٍ بِاسْمِهِ . وَغَالُوا فِي عُمُومِ لَفْظِهِ مَا مِثْلُ ذَلِكَ
وَتَبَيَّنَ أَنَّ الْعَاقِلَ دَقْلُ «مَنْ دَخَلَ دَرِي صَرْتُهُ» حَسُنَ أَنْ
يَسْتَنْبِي كُلَّ عَاقِلٍ مِنْ هَذِهِ تَحْمِلِهِ . وَمِنْ شَرِّ الْإِسْبَهَامِ أَنْ يُخْرِجَ
مِنَ الْكَلَامِ مَا أَوْلَاهُ لَوْحِبِ دَعْوَاهُ تَحْتَهُ بَدَلَايِهِ فَجَعَلَ اسْتِثْنَاءَ الْيَهَائِي
مِنْ هَذِهِ التَّحْمِيلِ . لِأَنَّهُ لَمْ يَجِبْ دَعْوَاهَا فِيهِ

١٠

وَتَبَيَّنَ أَنَّ لَا يَسْمَعُ قِيَمَتِي مَعْقُولٌ لِأَهْلِ لُغَةِ . وَبِمَا تَدْعُوهُمْ
الدَّوَاعِي إِلَى الْأَجْبَارِ عَنْهُ . فَلَا بُدَّ أَنْ يَضَعُوا لَهُ عَدْرَةً تُبَيِّنُ عَنْهُ ، كَمَا فَعَلُوا
ذَلِكَ فِي كَثَرِ شَيْءٍ غَمَضُوهُ مِنْ لُغَتَانِي . وَدَعَوُهُمُ الدَّوَاعِي إِلَى الْأَجْبَارِ
عَنْهُ . وَإِذَا وَحِبَّ أَنْ يَضَعُوا عَدْرَةً . فَلَا شَيْءَ مِنَ الْأَلْفَاظِ بِذَلِكَ

٢- الف : جاز .

١- الف : بعض .

٣- ب : تعدوا .

٢- ب و ح : فلا عَدْلُ

٦- الف : - صحت .

٤- و ح : عموم

٨- ج : دعوتهم

٥- ب : دعه

١٠- الف : الالغاض .

٩- ب و ح : دعه

أولى من الأعط التي تذهب إلى عمومها
ورائها أن العموم قد أكد بكيد معين، وكذا الخصوص،
فكما اختلف التأكيد في وضع النعمة، لا يقصد، فكذلك
يجب في المؤكد

٥ وحاشها أن لفظه من لا ند لها من حقيقة في وضع النعمة، وإذا
لم يحز أن تكون موضوعة لبعض من العقلاء معين أو غير معين،
ولا يحويه عنى الدليل، وخب أن يكون الجمع عنى الاستعراق،
وسادسها أنا قد عينا أن كل من أراد أن يجيز عن الاستعراق
لا ند أنه من استعمال هذه الألفاظ التي ذهب إلى أنها مستعرفة،
١٠ فيجب أن تكون موضوعة له، لأنه لا مندوحة عنها، وحري
ذلك محري كل الحقايق التي يقرع فيها إلى أن تفسر
الموضوعة ١١

- | | |
|--------------------------------------|-------------------|
| ١- الف : الذي ، | ١- الف : لاف |
| ٢- ب : مكانه خلف ، بجاء فكما اختلف . | ٢- ب : يذهب . |
| ٣- ج : موضع | ٣- ب و ج : لا كيد |
| ٤- ج : يكون | ٤- ب و ج : وكذا |
| ٥- ب و ج : ولا | ٥- الف : يكون . |
| ٦- ج : يكون | ٦- ب : لا عا |
| ٧- ب : يقرع | ٧- ج و ب : يكون . |
| ٨- ج : لموضوعة | ٨- ب : إلى |

والجواب: «عَدَا ذَكَرُوهُ أَوَّلًا أَنْكُمْ قَدْ اقْتَضَرْتُمْ فِي قَاعِدَةِ هِدْيَةِ
الشُّبُهَةِ عَلَى السَّعْوَى، وَنَحْنُ لَا نَسْتَمِ لَكُمْ أَنْ مَنِ اسْتَفْهَمَ بِالْفُطَةِ مِنْ وَلَمْ
يَعْرِفَ مِنْ قَصْدِ الْمُحَاطَبِ بِعَادَةٍ أَوْ قَرِينَةٍ أَنَّهُ أَرَادَ الشُّعُولَ يَحْسُنُ
أَنْ يُجِيبَهُ بِذِكْرِ كَيْ عَاقِلٍ، وَإِنَّمَا يَحْسُنُ أَنْ يُجِيبَهُ بِذَلِكَ إِذَا عَمِيَ
عَمُومَ اسْتِفْهَامِهِ بِطَرِيقِ مُفْصِلٍ، فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى مَا دَعَيْتُمُوهُ.»

وَالَّذِي يُوَضِّحُ مَا ذَكَرْتُمْ أَنَّهُ يَحْسُنُ إِذَا قِيلَ لَهُ «مَنْ عَدَا» أَنْ
يَقُولَ: «أَنْ مِنْ أَسَاءَ أَوْ الرِّحَالِ؟ وَمَنْ الْأَحْرَارِ أَوْ الْعَبِيدِ؟ وَكَذَلِكَ
إِذَا قِيلَ لَهُ: «أَنْتُمْ؟» يَقُولُ: «أَنْ مِنْ أَعْدَائِهِ أَوْ أَوْلِيَاءِهِ؟ وَمِنْ كَذَا
أَوْ كَذَا» وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى اشْتِرَاكِ الْمُفْصِلِ بَيْنَ الْعَمُومِ وَالْإِخْصَاصِ.
وَأَمَّا «قَوْلُهُمْ»: «حَارٌّ أَنْ يَكُونَ ذَكَرَ مَعْصِ الْعُقُلَاءِ كَمَا ذَكَرَ بَعْضُ
تَهْنِئَةٍ» فَهَذَا دَلِيلٌ، وَذَلِكَ أَنَّ لَفْظَ «مَنْ عَدَا» وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مُوضِعَهُ
وَحُوبِ شَيْءٍ مِنَ الْعُقُلَاءِ، فَهِيَ تَصْحُحُ لِأَنَّ «يُقْصَدُ بِهَا إِلَى

١	ب	عَدَا	٢	ب	عَدَا
٢	ب	عَدَا	٣	ب	عَدَا
٣	ب	عَدَا	٤	ب	عَدَا
٤	ب	عَدَا	٥	ب	عَدَا
٥	ب	عَدَا	٦	ب	عَدَا
٦	ب	عَدَا	٧	ب	عَدَا
٧	ب	عَدَا	٨	ب	عَدَا
٨	ب	عَدَا	٩	ب	عَدَا
٩	ب	عَدَا	١٠	ب	عَدَا
١٠	ب	عَدَا	١١	ب	عَدَا
١١	ب	عَدَا	١٢	ب	عَدَا
١٢	ب	عَدَا	١٣	ب	عَدَا
١٣	ب	عَدَا	١٤	ب	عَدَا
١٤	ب	عَدَا	١٥	ب	عَدَا
١٥	ب	عَدَا	١٦	ب	عَدَا
١٦	ب	عَدَا	١٧	ب	عَدَا
١٧	ب	عَدَا	١٨	ب	عَدَا
١٨	ب	عَدَا	١٩	ب	عَدَا
١٩	ب	عَدَا	٢٠	ب	عَدَا

الاستفهام عن جميعهم ، كما يصح أن يقصد بها إلى الاستفهام
عن بعضهم ، وهي حقيقة في الأمرين ، ولا يصح في وضع النعم
للاستفهام بها عن النعم .

ولس معنى قولنا أنها لا تصح هو أن المتكلم لا يصح أن يقصد
بها إلى ذلك . فتكون عذره عنه . لأنه لا يخط من الألفاظ إلا
ويمكن أن يقصد به إلى كل معنى . وتكون عذره عنه ، وإن لم يصح
له . ومعنى قولنا أنها لا تصح أي لا تكون حقيقة في ذلك متى
قصد بها إليه ، ويكون تمكينا لها بدلا عن مذهب أهل النعم
فما عذرهم عن الخطب الاستفهام إلى عطية من فلا يهمل
يتفقون عليها ما شنعون به . وذلك أن الاستفهام يذكر كإحدى
واحدة بأسماء تدان لا يمكن . أو يطول . وليس في سائر الألفاظ ما
يصح أن يقصد به إلى الاستفهام عن سائر العقلاء جميعا . وقرأوا

- | | |
|----------------------------------|-------------------|
| ١ - بوج - ن قصد بها ي | ٢ - - - في |
| ٣ - الف : الاستفهام | ٤ - ر - يقصد بها |
| ٥ - الف وج : يكون | ٦ - ح - لا - سعا |
| - الف : تصح | - ح - - - |
| ٧ - ب - فوج | ٨ - وج - يكون |
| - - - يقصد بها | ٩ - ح - عسى |
| ١٠ - الف : ليس | ١١ - ح - - |
| ١٢ - ح - لا يكون - حتى - لا يمكن | ١٣ - الف - لا ليس |
| ١٤ - - - روح - جميعا | ١٥ - ح - امرها |

إِلَّا لَمْ يَطْعَمْ مَسْ ، فَهَذِهِ مَزِيَّةُ لَهَا عَلَى غَيْرِهَا ظَاهِرَةٌ .

وَمِمَّا يُنْظَرُ مَا ادَّعَوْهُ مِنْ قِيَمَتِهَا مَقَامَ ذِكْرِ كُلِّ عَاقِلٍ بِعَيْبِهِ ١٠ ، ثُمَّ
لَوْ كَانَ كَذَلِكَ تَقْصَحُ مِنَ الْإِسْتِغْنَاءِ عَنِ ذِكْرِ هَذِهِ لَمْ يَطْعَمْ مَا يَصُحُّ
مَعَ ذِكْرِ كُلِّ عَاقِلٍ بِعَيْبِهِ . وَقَدْ عَيَسَا حَسَنًا أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ
وَقَصَحَ الْآخَرُ .

وَالْجَوَابُ عَنْ ذِكْرِهِ ثَانِيًا أَنَّ الْمَعْرُوفَ فِي الْإِسْتِغْنَاءِ مِنْ
مَذْهَبِ أَهْلِ الْأَمَّةِ خِلَافُ مَا دَعَيْنَاهُ . وَإِنَّمَا يُخْرِجُ الْإِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ
مَا حَازَ أَوْ صَحَّ دَحْوَاهُ ، دُونَ مَا وَجَبَ . وَإِنَّمَا صَحَّ اسْتِغْنَاءُ كُلِّ
عَاقِلٍ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ مَنْ دَخَلَ دَرَى كَرْمِي ١١ . إِنْ صَحَّ دَحْوَاهُ
تَحْتَ هَذِهِ لَمْ يَطْعَمْ ، وَصَلَاحُ هَذِهِ لَمْ يَطْعَمْ لِلْإِسْتِغْنَاءِ عَنِ الْكُلِّ ١٠ .
وَلَقَدْ لَمْ يَصُحِّحْ أَنْ تَشْتَرِكُ عَلَى لِسَانِهِ . لَمْ يَخْشُ ١٢ اسْتِغْنَاءُهَا .
لِأَنَّ اسْتِغْنَاءَ مَا لَا يَصُحُّ ١٣ دَحْوَاهُ تَحْتَ لَمْ يَطْعَمْ لَيْسَ بِخَيْرٍ

١ ح ١٠ د ٢ ح د ع

٣ ح ١٠ د ٤ ح د ع

٥ ح ١٠ د ٦ ح ١٠ د

٧ ح ١٠ د ٨ ح ١٠ د ٩ ح ١٠ د

١٠ ح ١٠ د ١١ ح ١٠ د ١٢ ح ١٠ د

١٣ ح ١٠ د ١٤ ح ١٠ د ١٥ ح ١٠ د

١٦ ح ١٠ د ١٧ ح ١٠ د

فإن قالوا : الاستثناء من لفظ العموم كالاستثناء من ألفاظ الأعداد . فكما أن الاستثناء من العدد يخرج من الكلام ما أولاه لوجب دخوله . فكذلك الاستثناء من عطف العموم [٤٧]

قلنا : ليس بواجب أن يكون الاستثناء من الأعداد إذا كان يخرج ما أولاه لوجب دخوله أن يكون جميع الاستثناء كذلك . وغير مكر أن يكون الاستثناء إنما وضع لأن يخرج ما أولاه لصح دخوله في الكلام . فإن أخرج في بعض المواضع ما أولاه لوجب دخوله ، فلان فيما يجب دخوله لصحة زياده . وهذا كما يقول أهل التوحيد أن الحق من صبح أن يكون عالم وقادر ، فهذا عريضوا ، تقدم - سبحانه - قالوا : أوجب بشتمل على الصيغة ويريد عليها

وقد كان الحالدي وجماعته من حالف في العموم سووا في الاستثناء من ألفاظ العموم والأعداد ، وأدى ذكرناه أولا

١ - الف : من . ٢ - ب - فذلك . ج - وكذلك

٣ - ج : وكذلك ، نحى قلنا . ٤ - الف : يكون

٥ - الف : لصلح . ٦ - الف : ج : وان .

٧ - الف : لان ، ب : + لدخول ، ج : + لدخل .

٨ - ب : يقوله . ٩ - الف : - و .

١٠ - ج : ما . ١١ - الف : سوى ، السو

١٢ - ب : ولا

أولى بالاعتماد عليه

من قالوا هذا انذى ذهبهم إليه يؤدى إلى حواء وقوع الاستثناء
في النكرايات، وقد علمنا قساده.

قلنا إن الاستثناء من النكرايات يتقيد إلى استثناء معروفة من
نكرة، وإلى استثناء نكرة من نكرة. فأن استثناء المعروفة من نكرة فلا
شبهة في حسه وجوهره عند أهل القربة، لأنهم يقولون: أق
قوماً لا زيداً. واضرب جمعة بلا عدللة. فاستثناء النكرة من
النكرايات فقد قال أبو بكر بن أسراج في كتابه المعروف بالأصول
في التجويد ولا يجوز أن يستثنى نكرة من نكرة في الموحب
لأنه لا يجوز أن تقول جاءني قوم إلا رجلاً. لأن هذا لا فائدة
فيه. قل فإن خصصه. أو منه. حذر. فهذا تصریح بحسن
الاستثناء من النكرة

وَمَا يُطِيلُ مَا غَمَدُوهُ فِي سَبِّ الْأَشْياءِ أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا جَلَّ

- | | |
|----------------------|-------------|
| ١. ب و ح في الاعتماد | ٢. ب و ح |
| ٣. لف لغة و | ٤. ح أ في |
| ٥. ب - الأربعة | ٦. الف لا |
| ٧. ح. يجوز | ٨. الف قومه |
| ٩. الف خصصه | ١٠. ح |
| ح دعنوه | |

لغيره. الق جماعة من العلماء. واقتل فرقة من الكفر. حسن أن
يستثنى كل واحد من العلماء والكفار. فمقول. لا فلا، ولا
الفرقة الثلاثة. ولا أحد منهم. لا ويحسن أن يستثنى، فلو كان
الإستثناء يخرج من الكلام ما أولاده لوجب دحواله في القبط.
لوجب أن يكون قولنا «فرقة» و «جماعة» مستغرق لجميع الكفار و
العلماء، كما قالوا في عظة من. وليس هذا قولهم. ولا قول أحد
وسعد، فإن أبهاشم ومن ذهب مذهبه في أن عطاء لحسن وجموع
لا تستغرق، لا يستعير له دليل الاستثناء، لأن حسن استثناء كبر عاقل
من قولنا: جاءني الناس. ونسب كبر مشرك من قوله: اقْتُلُوا
المشركين^{١٢}، ظاهر، وإن لم تكن هذه الآية عند مستغرق
كمقطة من وما. فما المانع من أن تكون الإستثناء من عظة من وما
بهذه المنزلة

والجواب عما ذكروه من أن هذا مهم ثبات له قياساً وسيدلالاً،

ح	ستعل	٢	ح	الكفر
٣	ب: جدا	١	ح	الكفر
٤	الف: في لفظة	٢	الف	ليس
٥	الف	١	و	ستغرق
٦	ح: الاستثناء	١٠	ح	مشرك
	ب: وح	٢	الف	المشركين
٣	ب: وح: بكر	١٠	الف	اللفظة

وكان يجب أيضاً في كل من عقل معنى من المعاني . وكان
 متى يجوز أن تدعو لدعوة إلى بهيمة . والمباراة عنه . أن يصع
 له عبارة . وأن يكون ملجأ إلى وضعه . ونعاًوم خلاف ذلك .
 لأنه نعلم أن المتكلمين الذين قد استدلوا ، فقيموا اختلاف الأكوان
 في الأماك . والاعتمادات في الجهات والطعوم والأرايح . أم
 يصعوا بالمتكلمين من ذلك عبارات . ويركنوا قد عرفوه . ومزوه .
 ولا يمكن أن يقال فيهم ما يقال في أهل مكة . ثم إما لم يصعوا
 إسمائهم عندده . من حيث لم يعرفوه . وإدناه يصعوا ذلك . ثم أن
 أهل مكة غير متجنبين إلى وضع الألف . لما عقولهم من المعاني . لأن
 الإله لا يتجنب من تكامل له شروطه .

وبعد . فبنا صير إلى . آروه . وقول قد وضعوا الاستعراي
 عبارة . ثم . لأنه من أين لها يجب أن تكون خاصة

١	ج	هـ	و
٢	ج	و	ج
٣	ج	ج	ج
٤	ج	ج	ج
٥	ج	ج	ج
٦	ج	ج	ج
٧	ج	ج	ج
٨	ج	ج	ج
٩	ج	ج	ج
١٠	ج	ج	ج
١١	ج	ج	ج
١٢	ج	ج	ج
١٣	ج	ج	ج
١٤	ج	ج	ج
١٥	ج	ج	ج

وغير مشتركة .

فإن قالوا : لا بُدَّ أن يضعوا عبارة خاصة ، كما فعلوا في كل ما عقّلوه

قيل لهم وامن أين لكم ؟ لهم قد فعلوا ما ادّعيتموه في كل ما عقّلوه ، وفيه الخلاف ، لا تذهب إلى أن ما عقّلوه على ضربين منه ما وضموا له عبارة تخصه ، ومنه ما وضموا له عبارة مشتركة بينه وبين غيره . وما فيه عبارة تخصه ينقسم ، وفيه ما تخصه عبارة واحدة بالامشاركة لغيره في سواها ، وفيه ما تخصه عبارات كذلك ، وفيه ما يشارك غيره في عبارات ، وإن اختصه غيره .

[١٤٨]

على أننا ما أخذهم بفعلونه في بعض المعاني ، وبعض الألفاظ لا يجب انقباض عليه ، ولا لقضاء باتهم فاعلوا لمثله في كل موضع ، إلا أن قد رأيناهم وضعوا ليعني الواحد عبارات كثيرة ، وأسماء عدة ، ولم يجز

- | | |
|-----------------|-------------------|
| ١ - الب : فعلو | ٢ - ب : بكم |
| ٣ - ج : و | ٤ - ب : بكم |
| ٥ - ج : بكم | ٦ - ب : بكم |
| ٧ - الب : وفيه | ٨ - الب : قسم |
| ٩ - الب : يخصه | ١٠ - الب : يخصه |
| ١١ - الب : لذلك | ١٢ - ج : في |
| ١٣ - ب و ج : ب | ١٤ - الب : العاشر |
| ١٥ - الب : قد | |

لأَحَدٍ أَنْ يُعْتَلَّ ذَلِكَ ، فَنَقُولُ : إِنَّمَا فَعَلُوهُ مِنْ حَيْثُ عَقَلُوهُ ، فَجَبَّ أَنْ
يَكُونَ لِجَمِيعِ الْمَعْنَى عِدَّةٌ أَسماء ، وَكَذَلِكَ لَا يَجِبُ مَقَالُوهُ

وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ رَابِعًا أَنَّا نَقُولُ بِمَوْحِبِ اقْتِرَاحِهِمْ ، لِأَنَّا

نَذْهَبُ إِلَى أَنَّ لَهْظَ الْعَمُومِ فِي نَفْسِهِ مُجَانِبٌ لِلْهَيْطِ الْخُصُوصِ ، أَلَّا تَرَى

أَنَّ لَهْظَ الْعَمُومِ يَتَنَاقَلُ مَا رَادَ عَنِّي لِوَاحِدٍ ، وَيَعْدِي ، وَهَذَا لَهْظُ الْخُصُوصِ

لَا يَتَعَدَّى ، لِأَنَّ لَهْظَ الْعَمُومِ إِنْ كَانَ قِيَمًا وَمَا أَشْبَهَهُمَا ، فَهَذَا لَهْظُ

عِنْدَمَا يُصْغَحُ لِكُلِّ عِدَّةٍ مِنَ الْعَقَلَاءِ ، قَلِيلٌ ، أَوْ كَثِيرٌ ، وَلِجَمِيعِهِمْ ،

فَهُوَ مُجَانِبٌ فِي نَفْسِهِ لِهَيْطِ الْخُصُوصِ ، وَإِنْ كَانَ لَهْظُ الْجَمْعِ كَقَوْلِنَا

الْمُسْلِمُونَ ، فَهَذَا لَهْظُ يَجِبُ تَأْوِيلُهُ بِثَلَاثَةٍ ، وَثَبَتَ قِيَمَارَادُ عَلَى

الْثَلَاثَةِ ، وَيَحْذَرُ فِي الزِّيَادَةِ لِكَثْرَةِ الْفِئَةِ ، وَأَنْ تَتَّبَعَ إِلَى الْأَسْتِقْرَافِ

وَالشَّمُولِ ، فَقَدْ فَارَقَ عِدَّةَ لَهْظِ الْعَمُومِ لَهْظُ الْخُصُوصِ ، كَمَا أَفْرَقَا

فِي التَّكْيِيدِ .

وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ حَامِسًا أَنَّكُمْ قَدْ أَخْبَلْتُمْ فِي الْقِسْمَةِ

١ - ن لجمع	٢ - ن عِدَّة
٣ - ن مكدلت	٤ - ن : ا ب .
٥ - ح و	٦ - ح امص
٧ - ن و ح : + و	٨ - ن و .
٩ - ح الجميع	ج . لعمص
١٠ - ح سارل	١١ - ن و ح : ثابث
١٢ - ح : الكثرة .	١٣ - ن : سلح في
د . ل ب . هـ	

بالقسم الصحيح . وهو ان يكون موضوعه لأن يُعتر بها عن كمال
 العقلاء . وعن بعضهم ، وآحادهم . صلاح لا وحو . و قول بعضهم
 عقيب هذه الطريقة « وهذا إنما يدل على أن هذه النقطة تناول
 الكل ، فإنما الذي يدل على وحوي استفرقها قديلاً لا استثناء و
 طريقة الاستفهم » من المعيب ، لأن خلاف إنما هو في وحوي
 الاستعراق . وتناول هذه النقطة لـ كال على سبيل الاستعراق ، فإما في
 الصلاح ، فلا خلاف فيه تننا ، فتحتاج إلى تكليف دلالة عليه وهذا
 يدل على أنه تأمل متعمد هذه الطريقة .

والجواب عما ذكره سادس أن الفرع « عند لزوم على » العارضة عن
 العموم إلى هذه « الألفاظ » إنما يدل على أنها موضوعه لهذا المعنى ، و
 نحن قول بذلك ، ولأنها فيه ، فبما أن « أنها » موضوعه لذلك على
 سبيل الإحتصاص من « غير مشاركه فيه » فإن « القدر الذي تعلقت
 به لا تدل على ذلك .

- | | |
|------------------------|--------------------------|
| ١ - ب : موضوعه ب | ٢ - ج : - و |
| ٣ - ب : مدور | ٤ - ب : على |
| ٥ - ب : قديلاً | ٦ - ب : وحو : صريفة |
| ٧ - ب : المعجب | ٨ - ب : وحو : فصحا |
| ٩ - الف : معتمد | ١٠ - الف : الفرع |
| ١١ - الف : لي | ١٢ - ج : لفظة ، بحاي هذه |
| ١٣ - الف : الالهام | ١٤ - الف : بها |
| ١٥ - ب : وهو ، بحاي من | |

ثُمَّ يَقُولُ لَهُمْ أَمَا يَحْزُونَ عَلَى حِمَّةِ التَّقْرِيرِ^١ - أَنْ يَضَعَ أَهْلُ اللُّغَةِ
لِقِطْعَةٍ لِمَعْنَى^٢ مِنَ الْمَعْنَى لِعِبَارَةٍ عَنْهُ سِوَاهَا، وَتَكُونَ^٣ هَذِهِ النِّقْطَةُ بَيْنَهَا
يَحْتَمِلُ^٤ أَنْ تَكُونَ^٥ عَادَةً عَنْ غَيْرِهِ عَلَى سَبِيلِ الْإِشْتِرَاكِ.

فَإِنْ قَالُوا: لَا يَحْزُونَ ذَلِكَ، طَوَّلُوا بِالذَّلَالَةِ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُمْ
لَا يَحْدِثُونَهَا. وَإِنْ أَحَازُوهُ، انْقَضَ انْغِمَادُهُمْ عَلَى الْمَرْعِ^٦ فِي الْعُمومِ.
إِلَى هَذِهِ الْعِبَارَةِ، لِأَنَّهُ قَدِيمُ كُنْ أَنْ يُقَرَّعَ^٧ إِلَيْهَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ^٨ حَاصَّةً
لَهُ، لَمْ تُشْتَرِكْ بِهِ وَبَيْنَ غَيْرِهِ، إِذَا كَانَ لَمْ يَضَعُوا لَهُ عَادَةً سِوَاهِهَا.
وَتَحْقِيقُ الْخِلَافِ فِي ذَلِكَ تَسَاوِي^٩ وَتَنَاهٍ^{١٠} أَنْ الْقَاطِئُ الْعُمومِ
يَدْعُونَ^{١١} أَنَّهُ مَوْصُوعَةٌ الْإِشْتِرَاكِ فِي لِقْعَةٍ مُخْتَصَّةٍ بِهِ^{١٢}، إِذَا اسْتَقْبَلَتْ
فِيهَا دُونَهُ كَانَتْ^{١٣} مُحَارَاةً. وَنَحْنُ يَقُولُ^{١٤} أَنَّ هَذِهِ النِّقْطَةُ تَصْلُحُ^{١٥}
فِي وَصْفِهِمُ الْإِشْتِرَاكِ وَمَادُونَهُ، وَهِيَ فِي لَأَمْرَيْنِ حَقِيقَةٌ، فَمَنْ
تَكَلَّمَ بِهَا وَآرَادَ الْعُمومَ، كَانَ مُتَكَلِّمًا بِهَا عَلَى حَقِيقَتِهَا، وَكَذَلِكَ

١- ب و ج : التقدير . ٢- ج : سمي .

٣- ج : تكون . ٤- الب و ب : تحتل .

٥- ج : قيل . ٦- ب : المرع . ج : لغوم .

٧- ب : في . ٨- ر : يفرع .

٩- ج : يكنى . ١٠- الب : لعاص .

١١- ج : يدعون . ١٢- ب و ج : + و .

١٣- ب و ج : كان . ١٤- ج : يصلح .

إذا أراد الخصوص ، فإنها حقيقة فيه . فكونها حقيقة في العموم
لأنزاع فيه وإنما ، بالأخلاق في الاشتراك أو الاختصاص

فصل في ذكر أقل الجمع والخلاف فيه

ذهب قوم إلى أن ثمة اثنين . والصحيح أن ثمة ثلاثة
ولدى يدل عليه أن أهل التبعة فصلوا بين الجمع والتبعية .
كما فصلوا بينهما وبين الوحدة ، فكما تفرق التبعة الواحدة .
كذلك تفرق التبعية الجمع

وأيضاً فإن أهل التبعة فصلوا بين صيرتهما . وانكسارتهما ،
فيقولون « فعلاً » في الاثنين . وفي الثلاثة « فعلاً » . وفي الاثنين
« هما قاما » . وفي الثلاثة « هم قاموا » . وفي الأمر الاثنين « افعلوا » .
وفي الثلاثة « افعلوا » . وهذا كله دليل على صحة ما قلناه . وقولنا

١ ب و ج : فالعموم بعدى مكوّنات ، ب : احد

٢ ج : لخلاف ب : فصلوا

٣ الف : تعاقب : ب : يعاقب د : ب : يعاقب

٤ ب : صيرهما ج : صير ه : الف : - في الاثنين .

٥ ب : قاما

٦ ج : و : يعاقب قاما في الثلاثة ، ب : و : يعاقب في الثلاثة .

٧ ب : ب : كنه ب و ج : - كره

«جمع» و «جميع» و «جماعة» واحد فی أنه واقع عنی الثلاثة فصاعداً.

وَقَدْ تَقَوَّى مِنْ خَالَفَا نَاشِئاً

أَوَّلُهَا أَنَّ لَفْظَ الْجَمْعِ مُشْتَقٌّ مِنْ اخْتِمَاعِ الشَّيْءِ إِلَى غَيْرِهِ .

وَهَذَا اخْتَعْنَى مَوْحُوْدٌ فِي الْإِثْنَيْنِ

وَنَاشِئَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - « وَكُنَّا لِحَكِيمِهِمْ شَاهِدِينَ » ، وَهُوَ

يَعْنِي دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ ، وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - « إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ

مِنْهُمْ فَالْوَا لَا تَحْفَ ، خَصَمَانِ بَنَى نَعَضًا عَلَى نَعَصٍ ، « فِي الْحَصَمَيْنِ

وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - حَظَابٍ لِأَمْرَاتَيْنِ « هُنَّ تَتَوَانِ إِلَى اللَّهِ فَقَدْ ضَعَتْ

قُلُوبُكُمَا » .

وَنَاشِئُهَا قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - « الْإِثْنَانِ فَمَا فَوْقَهُمَا جَمَاعَةٌ »

وَرَأْسُهَا « أَنَّ أَحَدًا يُخَيَّرُ » عَنْ نَفْسِهِ ، فَيَقُولُ : فَعَلْتُ كَذَا ،

وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُخَيَّرَ عَنْ نَفْسِهِ ، وَآخِرُ مَعْنَى يَقُولُ : فَعَمَّا كَذَا ،

١ ج : واحد

٢ ج : يحكمهم

٣ ج : سحبه

٤ ج : حسمان ، تدايحا

٥ ج : رابعها

٦ ج : واحد

٧ ج : كذا

٨ ج : اى

٩ ج : معنى

١٠ ج : سى

١١ ج : اى

١٢ ج : حسمان

١٣ ج : ح

١٤ ج : ح

كما يقول ذلك مع الجمعية إذا شاركته .

والجواب عن الأول أننا لا نذكر أن يكون أصل اشتقاق^٢ هذه

القطعة يقتضي مذكروه^٣ ، وإن كانت تختص بالعرف بما ذكرناه .

ويذكر قطار^٤ لأن قولهم « دابة » اشتق من العذب ، ثم اختص^٥

بالعرف بعض ما يدب . وقولنا « ملائكة » مشتق من الألوية ،

وهي الرسالة ، واختص بعض الرسل ، وأمثال ذلك لا تخص^٦ . [٤٩]

والجواب عما ذكروه في أنه - تعالى - كنى عن المصالحين

مصدراً إلى كيانته عن لحاكم عليهما ، فالمصدر قد يصح^٧ أهل

الجنة إلى أفعال والأفعال جميعاً ، وهذا من بليغ الفصاحة

ومن أحاب غن هذا الوجه بأن العبارة بالجمع هيها كسب

للمعظم ، كما قال - تعالى - « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ ، وَإِنَّا لَهُ

لَحَافِظُونَ » غلط . لأن المعظم على عدده أهل الجنة إنما هو في

إحاطة لمجانب أنون في كلامه ، وما حرت عدتهم أن يخطبوا

٢ ب : وشاركنه

٣ ب : ذكره ، ج : ذكره

٤ ب : وح ، ج : حص

٥ الب : يخص

٦ ج : كذا

٧ ج : و ، ج : بجای ما .

١ الب : في جماعه

٢ ب : اشتقاق

٣ ب : وح ، ج : وح

٤ ب : لدلت

٥ ج : قوه

٦ ب : بعه

واحدًا بحطاب الجمع^٢ على سبيل الم العظيم . لَأَنَّ الْمَدِينَةَ يَقُولُ .
 قَتَلْتُ . وَفَنَّا . وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا . قَتَلْتُمْ . وَفَعَلْتُمْ . وَلَا يَكُنِّي عَنْهُ يَفْعَ وَ
 وَمَنْ قَاتَلَ - أَيضًا - « أَنَّهُ أَصَابَ أَنْحَاكُم إِلَى سَائِرِ الْأَيَّامِ
 الْمُتَقَدِّمِينَ لِدَاوُدَ وَنَسْتَمَن » مُطْلَقٌ . لِأَنَّهُ خِلَافُ الطَّاهِرِ . وَهُوَ لَمْ
 تَحْرِ عَادَةُ بِاسْمِعِيلَ مِنْهُ . وَهَذَا يَقْضِي حَوَازَ أَنْ يَقُولَ فِي الْبَيْنِ
 « قَامُوا » وَنُصِبَ لِبَهْمَا غَيْرُهُمَا . وَالَّذِي سَمَّيَا بِهِ هُوَ الْمَعُولُ
 عَلَيْهِ . دُونَ غَيْرِهِ .

« قَامُوا قَوْلُهُ - تَعَالَى - هَذَا صَعَتْ قَبُولُكُمْ ، فِيهِ تَصَرُّفٌ
 مُبْجَحٌ فَصِيحٌ . لِأَنَّا نَقْنَمُ أَنْ نَقْتَبَ نَفْسَهُ لَا يَصْفِي وَلَا يَتَعَقَّقُ بِغَيْرِهِ ،
 وَإِنَّمَا مُتَعَقِّقٌ بِغَيْرِهِ مَا يَحُلُّ فِيهِ مِنْ دَوْعٍ ، وَمَحَابِتٍ^١ ، وَإِرَادَاتٍ ،
 فَخَدَفَ ذَكَرَ نَحَالٍ فِيهِ . وَأَقَامَ الْمَحَلَّ مَقَامَهُ . وَحَمَعَ الْمَحَلَّ الَّذِي
 هُوَ الْقَتْلُ ، مَا كَانَ هُوَ وَالْحَالُ حَمْعًا^٣ . وَمِنْ عَادَتِهِمْ^٤ ذَلِكَ ،

٢ - الجمع - المجمع

٣ - ج - واحد مجانب

٤ - ج - وج - سطر

٥ - ب - ان

٦ - ب - ب - ب

٧ - الد - من

٨ - ج - يسعوا

٩ - ب - و لحواث عما ذكره ثالثا وهو .

١٠ - ب - ب - ب

١١ - ب - ب - ب

١٢ - ر - وج - هو و

١٣ - ب - ب - ب

١٤ - ج - عاداتهم .

١٥ - ب - ج - ب

لِقَرَبِ الْحَلِّ مِنْ مَجِبِهِ ١، وَامْتَحَلِي مِنْ الْحَلِّ ٢، وَيجوز أن يكون
شاعداً ٣ قوائمه - تعالى - « وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي ٤ » و « حَاءَ رُبُّكَ ٥ »
لإقامة المصايف إليه مقام المصايف

والجواب عما ذكروه ثالثاً أن سائر النسخ - عليه السلام - إنما

يجب حمته على الأحكام ١، دون وضع النعمة ٢، لأنه - عليه السلام -

ليبين أحكامهم ٣ شرعاً ٤، لا لأوقيف على العباد

وقد قيل إن المراد بذلك أن الإلتفات في حكم صلوة الجماعة

ومصداها ١ كآل الجماعة

وقيل إنه ورد في نسخة لسفير الإثنيين ١، فإنهم في ذلك

آل الجماعة ٢، لأنه قد كان بهي عن ٣ أن يسافر الرجل وحده ٤، ١٠

والجواب عما ذكروه رابعاً أن نقائل من أهل النعمة ١ أن الإنسان

يُخَيَّرُ عَنْ نَفْسِهِ وَآخِرُ مَعَهُ يَحْشُرُ مَا يُخَيَّرُ بِهِ ٢ عن الجماعة هو الذي

١ - الف - هو

ح : العرب

٢ - ب : مشاهد

٣ - ب : مع

٤ - ب : بيان

٥ - الف و ح : إلى

٥ - ب : مصيها

٦ - ب و ج : لشرمه

٦ - ب : فإنهما ١ ج : بإيهما

٩ - ب : قد

١٠ - ب : واحد

ب و ح : عن

١١ - الف - هـ

قَالَ: أَنَّ الْكِدْيَةَ عَنِ الْجَمَاعَةِ وَالصَّمِيرَ وَالْحِطَابَ بِخِلَافِ الْوَاحِدِ
وَالْتَّيْسَةِ، وَقَدْ قَالَ الْحَوِيُّونَ: أَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ التَّيْسَةَ فِي إِجْبَارِ لَرَجُلٍ
عَنْ نَفْسِهِ وَعَنْ آخَرِ مَعَهُ، كَمَا يُمَكِّنُ الصَّمِيرَ فِي الْمَوَاحِ وَالْعَائِبِ،
وَمَا لَا يُمَكِّنُ لَا يَحُوزُ اسْتِمَالَهُ، وَاللَّهُ الْمُوقِفُ لِلصُّوَابِ

فصل في بيان قولنا «إنَّ العمومَ مخصوصٌ»

اعْتَمَّ أَنَّ مَعْنَى قَوْلِنَا «إِنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ مَحْصُوصٌ» أَنَّ الْمُكَلِّمَ بِهِ
أَرَادَ بَعْضَ مَا يَصْنَعُ لَهُ هَذَا اللفظُ، دُونَ بَعْضٍ، لِأَنَّهُ إِذَا أُطْلِقَ
صُنِعَ لِأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ عَلَى سَبِيلِ الْعُمُومِ لَهَا، فَإِذَا ذَلَّ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ
أَرَادَ بَعْضَ مَا وَصِفَتْ هَذِهِ اللفظةُ لِأَنَّهُ تَشْتَعَلُ بِهِ عَلَى سَبِيلِ الصَّلَاحِ،
قِيلَ «إِنَّ الْعُمُومَ مَحْصُوصٌ» وَمُحَالِفُونَا فِي الْعُمُومِ يَذْهَبُونَ إِلَى أَنَّ
مَعْنَى قَوْلِهِمْ: «إِنَّ الْعُمُومَ مَحْصُوصٌ» أَنَّ الْمُكَلِّمَ، إِذَا أَرَادَ بَعْضَ مَا وَضَعَ

٢ - لَفْ وَالنَّسَبِ

١ - بَوَاحٍ، كَ

٤ - بَوَاحٍ؛ - وَاللَّهُ الْمُوقِفُ لِلصُّوَابِ

٣ - لَفْ + وَاحِدٍ

- ٥ - إِذَى، بَعَاىِى

٥ - لَفْ مَعْنَى

٨ - بَ - ٤

٦ - بَ - ٤

١٠ - لَفْ؛ - دَلْ

٩ - بَ +؛ - لَا

١ - جَ، يَسَعُنْ

اللفظ لتناوله وحيثاً ، لا صلاحاً ، وقد تشتطلان ذلك . وقد يقال
على هذا الوجه : إن فلاته حص العموم ، بمعنى أنه عليم من حباله
ذلك بالدليل . وقد يقال - أيضاً - : حصه ، إذا اعتقد فيه ذلك ،
وإن كان اعتقاده بطلاً . ويقال - إن الله - تعالى - أو غيره حص
العموم ، بمعنى أنه أقام الدلالة على ذلك .

و أما الفرق بين التخصيص و النسخ ، فرتما اشتها على غير
المحصل ، فأنهما يفترقان في حديهما ، وأحكامهما .

لأن حد التخصيص هو ما تشاه من أن^١ المحاطب بالكلمة أراد
بعض ما تصح له ، دون بعض ، وأما حد النسخ فهو ما دل على أن
مثل الحكم الثالث ، لخطاب زائل في المستقبل ، على وجه لولاه
لكان ثابتاً ، مع تراجه عنه ، فأختلاف حديهما يوجب اختلاف
معنييهما .

ومن حق التخصيص أن لا يصح^٢ إلا فيما يتناوله اللفظ .

١ - الف : ابد . ٢ - ج : + ويقال أيضاً خصه بمتى ومعه .

٣ - الف - إن الله تعالى أو غيره خص العموم + ابط خصه .

٤ - الف : فاما ، ج : واما . ٥ - ب و ج : + بين .

٦ - ب و ج : احديهما . ٧ - ب : - إن

٨ - ج : جالح . ٩ - ج : تراخي

١٠ - ب و ج : يصح

وَالنَّسْخُ قَدْ يَصِحُّ فِيمَا عَمَّ الدَّلِيلُ أَنَّهُ مُرَدٌّ . وَإِنْ لَمْ يَسَاوِلْهُ النَّفْطُ .
وَأَيْضاً ، فَإِنَّ النَّسْخَ يَقْتَضِي أَنَّ الْمُحَاطَبَ ارْتَاداً فِي حَالِ أُحْطَابِ
الْفِعْلِ الْمَنْسُوخِ . وَبِئْسَ تَغَيَّرَتْ حَالُهُ فِي مُسْتَقْبَلٍ ، وَلِتَحْصِيصِ
يَقْتَضِي فِيمَا يَتَنَاوَلُهُ إِلَّا بِكَوْنِ مُرَادٍ فِي حَالِ أُحْطَابِ
وَأَيْضاً ، فَإِنَّ لِنَحْصِيصٍ لَا يَدْخُلُ إِلَّا عَلَى جُمْلَةٍ ، وَنَسْخٍ يَدْخُلُ
عَلَى أَعْيُنٍ لَوَاحِدَةٍ .

وَأَيْضاً ، فَإِنَّ لِنَحْصِيصٍ فِي شَرْعِهِ يَقَعُ شَيْءٌ لَا يَقَعُ لِنَسْخٍ
بِهَا ، وَالنَّسْخُ يَقَعُ شَيْءٌ لَا يَقَعُ لِنَحْصِيصٍ بِهَا ، وَلَا قَوْلُ الْقِيَاسِ
وَأَحْصَارُ لِأَحَادٍ عِدَمَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى الْعَبْدِيَّةِ بِهِمَا ، وَكَانَ نَسْخُ شَرْعِيَّةٍ
أُخْرَى وَفِعْلٍ مَعْلُومٍ ، وَإِنْ كَانَ النَّحْصِيصُ لَا يَنْتَسِخُ فِي ذَلِكَ

١ - ج : راه . ٢ - الف ، لعن

٣ - ب و ج : ساووه . ٤ - ج : الا ان

٥ - الف ، - اعين . ٦ - : لو احد

٧ - ج : يدخل على ، تا ابتعا . ٨ - الف ، بها

٩ - الف : للقياس . ١٠ - الد : نسخ .

فصل في أنه - تعالى - يجوز أن يخاطب بالعموم

وَيُرِيدُ بِهِ الْخُصُوصَ

اعلم أنه لا شبهة في ذلك على مذهبا في العموم ، لأننا نذهب
إلى أن الخطاب العموم حقيقة في العموم والخصوص مع ، فمن أراد
كل واحد من الأمرين بها ، فما خرج عن الحقيقة إلى المجاز .
وعلى مذهب من خالفنا وقال أن هذه الآلة موضوعه الاشتراق
دون غيره ، وأنها إذا استعملت في الخصوص * كانت مجازاً ،
فكلام واضح ، لأن الله - تعالى - قد يجوز أن يخاطب بالعموم ،
كما يخاطب بالحقيقة ، وفي القرآن من صروب المجاز . إلا يخصي .
وأكثر الخطباء القرآن التي طهرها العموم قد أريد بها الخصوص .
غير أنه لا بد في الخطيب بالمجاز من وجه في أمثلة رثيد
على وجهها في الخطاب على جهة الحقيقة . ويمكن أن يكون

١ - ب و ج : ن الله

٢ - الف : الفاص .

٣ - الف : الفاص .

٤ - الف : الفاص .

٥ - الف : الفاص .

٦ - الف : الفاص .

٧ - الف : الفاص .

٨ - الف : الفاص .

٩ - الف : الفاص .

١٠ - الف : الفاص .

١١ - الف : الفاص .

الوجه في ذلك التمريض لزيادة الثواب ، لأن النظر في ذلك والتأمل له يشق ، ويستحق به زيادة لثواب ، كما نقوله في حشر الخطيب بالمشابهة ويجوز أن يفهم أنه يؤمن عند ذلك ويطيع من لولاه لم يطيع .

ولا يجوز أن تتساوى الحقيقة والمجاز عند الحكيم في جميع الأحوال ، ويكون مختصراً في الخطاب بأيهما شاء ، على ما ظنه نفع من تكتم في هذا الباب . لأن الخطاب بالمجاز عدول عن الحقيقة الموصوغة ، وتعد إلى ما لم يوضع ، وذلك لا يكون إلا لفرض رائد . وربما يكون الكلام على وجه المجاز أفصح ، وأبلغ ، وأخصر ، فهذا وجه يجوز أن يكون مقصوداً .

فصل "هل العموم إذا خص يكون مجازاً أم لا

اعلم أن هذا الموضع لا يتم على مذهبنا ، وإنما هو تقرير على أن العموم صيغة مستفردة متى استعملت في غيره كانت مجازاً ، وقد

- | | |
|-------------------|---------------------------------|
| ١- الف : ثواب | ٢- ب : ل الكلام |
| ٣- ب و ج : + في . | ٤- ب : إذا خص يكون ، ج : يكون . |
| ٥- ب و ج : معار . | ٦- الف : او . |
| ٧- الف : ان | ٨- ج : و |

يَعْوَرُ أَنْ يُتَكْتَمَ عَلَى هَذَا الْفَرِيعِ - وَتَبَيَّنَ الصَّحِيحُ فِيهِ مِنْ غَيْرِهِ ،
وَقَدْ ذَهَبْنَا إِلَى أَنَّ عَرَفَ الشَّرْعَ قَدْ أَقْصَى حِمْلَ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ عَلَى
الْعُمُومِ وَالِاسْتِغْرَاقِ .

وَالْقَائِلُونَ بِدَلَالَةِ اخْتِصَافِ عَلَى خَصِيَةِ أَقْوَالِ

أَوَّلُهَا قَوْلٌ مِنْ دَهَبَ إِلَى أَنَّهُ يَكُونُ مُجَازاً يَأْتِي دَلِيلُ حَصْرٍ .

وَأَثَابُهَا قَوْلٌ مِنْ نَمَى كَوْنَهُ مُجَازاً يَأْتِي دَلِيلُ حَصْرٍ

وَأَثَابُهَا قَوْلٌ مِنْ دَهَبَ إِلَى أَنَّهُ مُجَازٌ إِلَّا أَنَّ نَحْنُ بَدَلِيلُ إِعْطَى

مُفْصِلٍ عَنْهُ أَوْ مُتَّصِلٍ .

وَرَأَيْنَاهَا قَوْلٌ مِنْ يَحْمِلُهُ مُجَازٌ إِلَّا أَنَّ نَحْنُ بَدَلِيلُ مُفْصِلٍ .

وَحَامِسُهَا قَوْلٌ مِنْ قَوْلِ أَنَّهُ مُجَازٌ إِلَّا أَنَّ نَحْنُ بِشَرْطٍ .

أَوْ اسْتِثْنَاءٍ

وَلَيْسَ يَقْتَضِي أَنَّ يَكُونَ الْمُعْطَى بِدَلَالَةِ نَحْنُ بِشَرْطٍ بِالِاسْتِثْنَاءِ .

١ - ج : شكيم

٢ - ج : شكيم

٣ - ج : شكيم

٤ - ج : شكيم

٥ - ج : شكيم

٦ - ج : شكيم

١ - ج : شكيم

٢ - ج : شكيم

٣ - ج : شكيم

٤ - ج : شكيم

٥ - ج : شكيم

٦ - ج : شكيم

٧ - ج : شكيم

عبر محارِب ، علی تسلیم آن لفظ العموم متعرق و حونا لاصلاحه ، لأن
 القط إذا تمَّه غيره تعترت حاله في صورته ، وليس يحترى محترى
 لمحض صواب المنصبة ، من دليل عقلي^١ ، أو غيره ، ألا ترى أن
 أكثر الكلام مركب متما^٢ إذا فصنا نعضه من نعض أو فملا يبيده
 لمركب^٣ ، نحو قولنا «سما» أو «رعى» أو «حري» «لأن سما^٤ يبيد
 العنوا» ورمى يبيد الرمي المخصوص ، وحرى يبيد الرخص ،
 ومع التركيب وزياده يبيد فائدة أخرى ، ولا يقول أحد أن ذلك
 محار في حال تركيبه ، من حيث وجد قط أي يبيد إذا فرد
 فائدة لا يبيد^٥ مع التركيب^٦ تلك الفائدة^٧ ، وكذلك الأسماء

١- الف : محارِب .

٢- الف : تعرب .

٣- الف : عقلي .

٤- ب : سما ، حري أو

٥- الف : ان تنهى ، بجای نرى ،

٦- ب و ج : مركب .

ح : فملا

٧- ب : من سما ، حري أو

٨- ب و ج : مركب

الف : حمدا ، ب : سما ، ج : حمدا ، بصورت فعل مناسب حاله در من آمده

١١- الف : دما ، ج : دما ،

از مصحح است ،

١٢- الف : سما

١٣- الف : حرا ، ح : حرا

١٤- الف : بعد

١٥- ب : العنوا

١٦- الف : لا يبيد ، ب : يبيد ، ج : الف : بعد ، بجای التركيب

١٨- الف : الرباد

قَدْ غَيْرًا حَكَمَ^٢ الْجُمْلَةِ فِي صَوَرَتِهَا ، فَلَا يَجِبُ أَنْ تَكُونَ^٣ مَعَهُ
مَجَازًا ، وَإِنْ كَانَتْ^٤ مَجَازًا^٥ إِذَا تَغَيَّرَ حَكْمُهَا بِدَلِيلٍ مُتَفَصِّلٍ ، لِأَنَّ
الدَّلِيلَ الْمُتَفَصِّلَ مَا أَثَّرَ فِي الصَّوْرَةِ ، وَإِنَّمَا أَثَّرَ فِي الْمَعْنَى .

وَلَا يَجْرِي ذَلِكَ - عَلَى مَا طَعَنَ بَعْضُهُمْ - مَجْرَى قَوْلِ الْقَائِلِ : « وَاسْأَلِ
الْقَرْيَةَ ، وَإِنَّمَا أَرَدْتُ أَهْلَهَا » ، لِأَنَّ قَوْلَهُ : « أُرِيدُ أَهْلَهَا » دَلِيلٌ كَالْمُتَفَصِّلِ .
لَمْ يُغَيَّرْ صَوْرَةُ الْكَلَامِ وَصِفَتُهُ . وَذَلِكَ حَاجِرٌ مَجْرَى قَوْلِهِ : « وَاسْأَلِ
الْقَرْيَةَ » ، وَإِنَّمَا أَرَدْتُ الْمَجَازَ^٦ فِي أَنَّ الصِّفَةَ غَيْرُ مُتَغَيِّرَةٍ بِهِ .

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ^٧ ، أَرَزَمَ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ الْكَلَامُ
كَبْنِهِ^٨ مَجَازًا ، وَأَنْ تَكُونَ^٩ الْأَمْتِنَةُ الَّتِي أَوْرَدْنَاهَا مَجَازًا ، وَهَذَا
حَدٌّ لَا يَمْلِكُهُ مُنَاقِلٌ^{١٠} .

٢ - ح : الحكم

١ - ح ، غيرا

٤ - ا ب : كان

٢ - ب و ج : يكون .

٦ - ح : بغيرت .

٥ - ج - وإن كانت مجازا .

٨ - ب : ذكرنا

٧ - ا ب : و

١٠ - ب : متماثل .

٩ - ب : - كله .

وفصل فيما يصير به العام خاصا

عَنَّمَا أَنَّ الْفِعْلَ الْمَوْصُوعَ لِأَنَّهُ يُسْقَطُ فِي الْإِسْتِغْرَاقِ وَفِيمَا دُونَهُ
إِنَّمَا يَصِيرُ حَاصًّا وَعِبَارَةً عَنِ النُّعْصِ دُونَ الْكُلِّ بِقَصْدِ الْمُحَاطَبِ
هـ. وَكَذَلِكَ مَتَى كَانَ عَامًّا وَمُسْتَدَوًّا لِدَكُلِّ إِنَّمَا يَصِيرُ كَذَلِكَ
لِيَكُونَ وَعِيَهُ مُرِيدًا لِذَلِكَ وَقَصْدًا إِلَيْهِ فَإِذَا قُلْنَا: إِنَّ الدَّلِيلَ إِنَّمَا
الْمَعْنَى^١، أَوْ سَمِعِي، خَصَّصَ الْفِعْلَ، فَأَمَّا إِذَا دَلَّ عَلَى كَوْنِهِ
مُحْصُوصًا، وَعَنَى^٢ أَنَّ الْمُحَاطَبَ هـ^٣، قَصَدَ إِلَى الْخَصْصِ، فَالدَّلِيلُ^٤
دَالٌّ^٥ عَلَى الْقَصْدِ الَّذِي هُوَ الْمُؤَثِّرُ فِي الْحَقِيقَةِ
وَكَيْفَ^٦ يَحُورُ أَنْ تَكُونَ^٧ الْإِدَالَةُ هِيَ الْمُؤَثِّرَةُ فِي تَحْصِصِ
الْعَامِّ، وَقَدْ يَتَقَدَّمُ وَيَكُونُ مِنْ فِعْلِ غَيْرِ الْمُحَاطَبِ، وَإِنَّمَا يُؤَثِّرُ^٨
فِي كَلَامِهِ، فَيَقَعُ عَلَى وَجْهِ دُونَ آخَرٍ مَا كَانَ مِنْ جِهَتِهِ^٩.

- | | |
|-------------------------|------------------|
| ١ - ب: عيان على | ٢ - ب: وح: و |
| ٣ - ب: وح: قصد | ٤ - ب: وح: دلل |
| ٥ - ب: - عاما | ٦ - ج: - و |
| ٧ - ج: يكون | ٨ - ج: معنى |
| ٩ - ج: على و | ١٠ - ب: - و |
| ١١ - ب: والدس | ١٢ - ب: - دل |
| ١٣ - ب: وح: فكيف | ١٤ - ر: وح: يكون |
| ١٥ - ب: و: نحى في | ١٦ - ج: - تؤثر |
| ١٧ - ج: جهة: نحى من جهة | |

وَقَدْ يُتَجَوَّزُ، فَقُلْ فِي الدَّلِيلِ^١ : إِنَّهُ مُحْصَصٌ^٢ ، وَالْمَعْنَى أَنَّهُ
دَلٌّ^٣ ذَلِكَ عَلَى التَّحْصِصِ^٤ ، وَرَبَّمَا اشْتَبَهَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ لَا يَتَأَمَّنُهُ.

باب ذكر جمال الأدلة التي يُعلم بها خصوص العموم

اعْلَمْ أَنَّ أَدَاةَ الدَّالَّةِ عَلَى التَّحْصِصِ عَلَى خَرَفَيْنِ مُتَجَلِّينِ بِالْكَلامِ ، هـ
وَمُنْفَصِلٍ عَنْهُ

وَالْمُنْفَصِلُ قَدْ يَكُونُ اسْتِثْنَاءً ، أَوْ تَقْيِيداً بَصِيحاً ، وَقَدْ أُلْحِقَ قَوْمٌ^٥
بِذَلِكَ الشَّرْطَ ، وَهَذَا غَطٌّ ، لِأَنَّ الشَّرْطَ لَا يُؤَثِّرُ فِي زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَانٍ ،
عَلَى مَا كُنَّا قَدْ مَنَاهُ ، وَلَا يَجْرِي مَجْرَى لَاسْتِثْنَاءٍ ، وَالتَّقْيِيدُ بِصِيغَةٍ .

فَأَمَّا الْمُحْصِصُ الْمُنْفَصِلُ ، فَقَدْ يَكُونُ دَلِيلًا عَقْلِيًّا وَقَدْ يَكُونُ
سَمْعِيًّا ، فَالْسَمْعِيُّ يَنْقَسِمُ إِلَى مَا يَوْحِي الْعَدَمَ وَإِلَى مَا يَوْحِي الطَّنَّ ،

١ - ب : محص

١ - لف : في الدليل

٢ - لف : ذلك

٢ - لف دار : ح : دل

٣ - لف : فصل

٥ - لف : المحصص

٤ - لف : و

٦ - لف : ذكر

٥ - ج : وسبع

٦ - ب : العموم

كالتقياس وأخبار الآحاد، وليس يخرج عن هذه الجملة شيء من
المخصصات، وتفصيل هذه الجملة يأتي بإذن الله - تعالى - ومشيئته^١.

فصل في تخصيص العموم بالاستثنا، وأحكامه

اعلم أن الاستثناء لا يؤثر في المستثنى منه حتى يتصل به، ولا
يكون منقطعاً عنه، وذلك إما لاختلاف فيه بين المتكلمين والفقهاء^٢
وقد حكى عن ابن عباس - رحمه الله - خلاف فيه.

والذي يدل على ذلك أن كل مؤثر* في الكلام لا بد من [١٥١]
اتصاله بما يؤثر فيه، كالشرط والتقييد بصفة، فالاستثناء كذلك،
يتم ما ذكرناه أياً لو سمعنا قائلًا يقول بعد تطاول سكوتة: «إلا
واحدًا» لعدديها عاشرًا هاذي، كما تقدم^٣ كذلك، إذا اشترط^٤، أو
قد بعد انقضاء الكلام وتراحيه بمدة طويلة.

وأيضاً لو جاز ما ذكرناه لم يكن أحدنا حدثاً في يمينه، لأنه

١ - ج : هذا.

٢ - ب و ج : تعالى.

٣ - ب و ج : نحوه

٤ - ب : - والفقهاء

٥ ج : القيد.

٦ ج : بين.

٧ ب : بعده.

٨ ج : شرط

٩ - انف : أحد

يَسْتَشْنِي فِيهِ نَعْدَ زَمَانٍ ١، فَتُخْرَجُ ٢ يَمِينُهُ ٣ مِنْ أَنْ تَكُونَ ٤ مُنْعَقِدَةً ٥.
وَيَجِبُ ٦ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ الْأَيُّوثُ ٧ يُوْعَدُ وَلَا يُوعَدُ ٨، وَلَا يَسْقَرُ
أَيْضًا ٩ حَكْمُ الْمَعْقُودِ وَلَا الْإِبْقَاعَاتُ مِنْ طَلَاقٍ وَغَيْرِهِ.

فَأَمَّا طَوْلُ الْكَلَامِ ١٠، فَعَمْرُ ١١ مَانِعٌ مِنْ تَأْيِيرِ ١٢ الْإِسْتِثْنَاءِ ١٣، لِأَنَّهُ مَعَ
طَوِيلِهِ مُتَّصِلٌ ١٤ غَيْرُ مُتَقَطِّعٍ ١٥، وَبِذَلِكَ ١٦ يَتَقَطِّعُ ١٧ الْكَلَامُ ١٨ بِاتِّقَاعِ ١٩
النَّفْسِ ٢٠ وَمَا يَخْرُجُ مَجْرَاهُ ٢١، وَلا يُخْرِجُهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُتَّصِلًا ٢٢، وَقَدْ
بَيَّنَّا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ يُخْرِجُ ٢٣ مِنَ الْكَلَامِ ٢٤ مَا لَوْلَاهُ ٢٥ لَصَحَّ ٢٦ دَحْوُهُ ٢٧،
وَذَكَرْنَا ٢٨ الْخِلَافَ فِيهِ، وَذَلَّلْنَا ٢٩ عَلَى لَصَحِّهِ ٣٠ مِنْهُ.

فَأَمَّا ٣١ 'إِسْتِثْنَاءُ الشَّيْءِ' ٣٢ مِنْ عِبَرِ حُسْنِهِ، فَأَلَا ٣٣ أَوْلَى أَنْ يَكُونَ ٣٤ مَجَازًا
وَأَنَّ ٣٥ مَعْدُولًا ٣٦ عَنْ الْأَصْلِ ٣٧، لِأَنَّ ٣٨ مِنْ حَقِّ ٣٩ الْإِسْتِثْنَاءِ ٤٠ أَنْ يُخْرَجَ ٤١ مِنْ
الْكَلَامِ ٤٢ مَا يَتَنَاوَلُهُ ٤٣ النِّقْطُ ٤٤ دُونَ ٤٥ الْمَعْنَى ٤٦، فَإِذَا ٤٧ أَخْرَجَ ٤٨ مَا لَا يَتَنَاوَلُهُ ٤٩ لِنَقْطِ ٥٠؛
فَيَجِبُ ٥١ أَنْ يَكُونَ ٥٢ مَجْزَأً ٥٣ كَمَا يَشَاءُ ٥٤ الدِّهْنُ ٥٥ مِنَ ٥٦ الدَّائِرِ ٥٧، وَقَوْلُ الشَّاعِرِ ٥٨:

١- ب: بزمان. ٢- و ج: مخرج.

٣- الب: يمينه. ٤- ب و ج: يكون.

٥- ب: منعقدة. ٦- الب: كذلك.

٧- الب: معطوف. ٨- لب: و.

٩- الف: لصح. ١٠- ب: وما، بجاء فاما.

١١- الف و ج: او.

«وما بالرَّبع من أحدٍ إلَّا أوارى».

وإنما حارَّ استِشَاءُ الدِّرْهِمْ^٢ مِنَ الدَّنَابِيرِ^٣ عَلَى الْمَعْنَى لِأَعْلَى اللَّفْظِ،
لِأَنَّهُ لَمَّا كَانَ الْعَرَضُ بِالْإِقْرَارِ إِنَّمَا أَلْمَلُ^٤، وَكَانَ الدَّنَابِيرُ كَالدِّرَاهِمِ
فِي أَنَّهَا مَالٌ، حَارَّ اسْتِشَاءُهَا مِنْهَا
وَالشَّاعِرُ أَرَادَ مَا بِالرَّبْعِ مِنْ حَالٍ وَلَا تَوْبَهُ^٥، فَاسْتَفْتَى الْأَوَارَى
عَلَى هَذَا الْمَعْنَى.

فَإِذَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - «فَتَحَدَّ الْمَلَائِكَةُ كُنْهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ»^٦،
فَإِنَّمَا جَازَ^٧ اسْتِشَاءُوهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِنْ^٨ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ، مِنْ حَيْثُ
كَانَ مَأْمُورًا بِالسُّجُودِ كَمَا أَمَرُوا بِهِ، فَكَأَنَّهُ^٩ - تَعَالَى - قَالَ
فَتَحَدَّ الْمَأْمُورُونَ بِالسُّجُودِ إِلَّا إِبْلِيسَ.

فَإِذَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَا»^{١٠}.

١ - ب : - إلا -

٢ - الأرى معصم الدابة، وحمل تشديده في معصها، ح وارى وأوار (أمر)
اسوارد، مادة أرى) الأرى بالمد والتشديد، الركاسة المدونة تحت الارض المشقة فيها،
تشديد المد من عروفا النازرة فلا تقلعها لثابت في الارض، و - الاصل الثالث، وقبل
الأرى اسم لما كان بين السهل والعرى، ح وارى، السان (دس اقرب الموردد).

٣ - ب : دبراهم ٤ : وقول الشاعر، تا ابنج

٥ - ح : الحان ٦ - لب : راد

٧ - ب : ماوية، ح : توبة ٨ - الف و ج : قول الله -

٩ - ب : وأما ١٠ - ح : اجراء

١١ - ب : فلان، ١٢ - ب : وكأنه

١٣ - ح - تعالى

فالتأويل المعروف أن إلا هيها ليست استثناء، وإنما هي بمعنى
لكن، فكأنه تعالى - قال: لكن من قوته خطأ فحكمه كذا
وكذا

وقد ذكر أبو هاشم عن مذهبيه وحياً قريباً، وهو أن المراد
أن مع كونه مؤمداً يقع منه الخطأ، ولا يقع منه العمد.
ويمكن وجه آخر، وهو أنه ليس له أن يقل من يقممه
مؤمداً أو يظنه كذلك إلا خطأ، فإن لا يخص له أمانة طر ولا
طريقة عدم. وقد حوّر الفقهاء ذلك فبعض يحتج بالاعتبار من
المؤمنين إذا لم يتميز

واحتجوا في استثناء الأكثر بما يتأوله المستثنى منه، فمنع
منه قوم، والأكثر يجوزونه

والذي يدل على حوار ذلك أن استثناء لاكثر في المسمى
المقصود كأن استثناء الأقل، فيجب حوار

وأما فإن الاستثناء كأن يخص في المسمى، وإذا حار أن
يخصص الأكثر، حار أن يستثنيه.

١٥

٢- الف: - قال.

١- ب: هو

٤- ب و ج: أو: على ولا.

٣- ج: يحصل

٦- ب: الأكثرون.

٥- ب: - منه

وليس لأحد أن يتنيم - على ذلك - حوار استنباه الكلي لأن
ذلك يُخرجه من كونه استنباه، لأن من حقه أن يُخرج بعض
ما تناوله الكلام.

وتعلق المخالف بأنه لم يجد أهل لغة استنباه إلا أكثر،
غير صحيح، لأنه ليس كل شيء لم يجدهم فنبوه لا يجوز فعنه،
ألا ترى أننا ما وجدناهم يستنبهون النصف وما قاربه، وإن كان حازراً
بالاحلاف، وليس كل شيء هو الأحسن لا يجوز خلافه، لأن
الأحسن عندهم تقديم الفاعل على المفعول، ثم لم ينع ذلك من خلافه.
فإن قيل: أقول دحول الاستنباه على الحسية على عموم النقط
عندما أخرجه.

قيل: قد ذهب قوم إلى ذلك، والصحيح أنه يبقى على ما كان
عنه من الاحتمال، وإنما تنبئ الاستنباه بجراح ما تناوله، يوضح
ذلك أن القائل إذا قل ضربت عيسى إلا زيدا يجوز له أن يقيم
لما أضاف دليلاً على أنه ما ضرب أيضاً عمرواً، فالاحتمال باق

- | | |
|----------------|-------------------|
| ١ ح : استنباه. | ٢ - د : له. |
| ٣ ا ب : بعدهم. | ٤ ب : استنباه. |
| ٥ ب و ح : ن. | ٦ - ب : جراح. |
| ٧ ب : تناوله. | ٨ ب و ح : له. |
| ٩ ب : هم. | ١٠ ا ب : استنباه. |

فصل في أن الاستثناء المتصل بجموع هل يرجع إلى جميعها أو إلى ما يليه ؟

- اختلف العلماء في هذه المسألة . فبعضهم من ذهب إلى أن
الاستثناء إذا تعقب جملاً يصح رجوعه إلى كل واحد منها ، فأنفرد به ،
فأوجب أن يرجع إلى كل ما تقدمه . وهو مذهب الشافعي .^٥ وذهب
أوحيدة وأصحابه إلى أن الاستثناء يرجع إلى ما يليه فقط .
وأنى ذهب إليه أن الاستثناء إذا تعقب جملاً . وصح رجوعه
إلى كل واحدة منها .^٦ وردت ، فالواجب تحوير رجوعه إلى
جميع الضم كقول الشافعي .^٧ وتحوير رجوعه إلى ما يليه على
قول أوحيدة .^٨ وألا يقطع على ذلك ، لا بدليل مقصود ، أو
عده .^٩ أو أماره .^{١٠} وفي أحقية لا يجوز قطع على ذلك لشيء

١ ج . الش

٢ ب : مهـ

٣ ب و ج : ما يسه على ما قاله أوحيدة ، ولي راجع دل : بعدى قاله أحمد

٤ ب : يحور

٥ ب و ج : تقدمه على ما قاله الش ، ولي درج : على ما يدارد

٦ ب : لا

٧ - ج : إعادة .

٨ ج : و

يرجع إلى النمط.

والذي يدل على صحة ما ذهب إليه أن القائل إذا قال لعبره
«اضرب عمامي، وألق أضدقائي، إلا واحدا» يجوز أن يستفهمه
المحاطب، هل أراد استثناء الواحد من الحمدتين، أو من حملة
واحدة، والاستفهام لا يحسن إلا مع احتمال النمط واشيراكه

دليل آخر ومما يدل على ذلك أيضا أن الظاهر من استعمال
النمط في معنيين متخيفتين من غير أن تقوم دلالة على أنها
متحوز بها في أحدهما أنها حقيقة فيهما. وقد بنا صحة هذه

الطريقة فيما سلف من هذا الكتاب * . ولا خلاف في وجودها في [٥٢]

القرآن واستعمال أهل الأثر استثناء تعقب حمدتين عاد إليهما
تارة، وعاد إلى أحدهما^١ أخرى، وإنما يدعى أصحاب أبي حنيفة
أنه إذا عاد إليهما فبدلالة ذلك، وأصحاب الشافعي يدعون أنه إذا
أختص بالحمية^٢ التي تسمى^٣ فبدلالة^٤ . وهذا من الجماعة اعتراف

١ ج : أي، منح الهبة وسكون الام

٢ الف : يستفهم ٢-ب : من .

٣-ب : يحسن ٥-الف : الذي، يحى ما

٤ الف : ايظ على ذلك ٧-به : في .

٨ ب و ح : يقوم ٩-ب : له

١٠ ب : احدهما ١١-ب : وجودها ج : وجودها .

١٢-الف : حراما، يحى احدهما ١٣-ب : الحمد

١٤-الف : يليه ١٤-ج : لبدلالة

بأنه مستعمل في الأمرين . وإذا كان الأمر على ما ذكرناه ،
فوجب أن يكون تعقب الاستثناء الجمليين محتملاً لرجوعه إلى
الأقرب كما أنه محتمل لعمومه للأمرين . وحقيقة في كل واحد
مهما ، فلا يجوز القطع على أحد الأمرين إلا بدلالة مقصولة .

- دليل آخر ويدل أيضاً على ذلك أنه لا بد في الاستثناء
المتعقب لجمليين من أن يكون إما واحداً إليهما معاً ، أو إحداهما
مهما ، لأنه من الجهل ألا يكون واحداً إلى شيء منهما ، وقد نظرنا
في كل شيء يقتضيه من قطع على رجوعه إليهما ، فلم نجد فيه
دلالة على وجوب ما ادعاه على ما سببته من بعد إشتهاء الله تعالى .
ونظراً أيضاً فيما يتفق به من قطع على عودته إلى الأقرب إليه
من الجمليين من غير تجاوز لهما ، فلم نجد فيه ما يوجب القطع
على اختصاصه بأحدهما انتهى نفيه . دور ما تقدمها ، فوجب مع
عدم ما يوجب القطع على كل واحد من الأمرين أن تعقب بينهما

١- الب : يستعمل . ٢- ب : نادا .

٣- ب : لعموم الأمرين ٤- ب و ح : ولا

٥- الف : ايضاً ٦- ح : مقتضيه

٧- ب و ج : شئ ٨- الف : - تعالى

٩- ب : لهما . ١٠- ب : ب : من

ولا تقطع بشئٍ منهما إلا بدلالة.

دليل آخر. وهو أن القائل إذا قال: «ضربتُ غلماي، وأكرمتُ

حيرائي، وأخرجتُ ذكوتي قائما» أو قال «صاحبا» أو «مساء» أو

«في مكان كذا» انجمل ما عطف بدكره من الحال، أو ظرف، أو زمان

أو ظرف المكان. أن يكون لعمل فيه وللمتعلق به جميع ما عُدده

من الأفعال، كما يُجْمَلُ أن يكونَ المُتَعَلِّقُ به ما هو أقرب إليه، وليس

بسامع ذلك أن يقطع عني أن مامل فما عطف بدكره لكل

ولا البعض، إلا بدليل غير الظاهر، وكذلك يجب في الاستثناء،

والجامع بين الأمرين أن كل واحد من الاستثناء والحال

والظروف الزمانية والمكانية قضية في كلام يأتي بعد تمامه

واستقلاله، وليس لأحد أن يرتكب أن الواحد فيما ذكره القاطع

عني أن العامل فيه جميع الأفعال المتقدمة، إلا أن يدل دليل عني

خلاف ذلك، لأن هذا من مركبيه مكابره، ودفع لمتعارفيه، ولا

٦ - لف بقر، نحى د ق ر .

٧ - ب ن .

٨ - ب : ب ه

٩ - لف : لكل .

١٠ - ب : وكذلك

١١ - ح : قضية

١٢ - لف المتعارف .

لف و ح . عني شئ .

١٣ - ب : ظرف

١٤ - ب : استمق

١٥ - ج : عدوه

١٦ - لف : الصاهر

١٧ - ج : و

١٨ - ج : نأى

فوق بين من حمل نفسه عليه، وبين من قال: لا لو أحب القطع عني
أن الفعل الذي تعقبه لعل أو الطرف هو العامل دون ما تقدمه،
وإنه يقيم في بعض الموضع أن الكل عامل بدليل.

وقد استدلل أوحشية وأصحه ناشب.

أولها أن الاستثناء إنما وحب تعقبه بما تقدمه من حيث لم
يكن مستقلاً بنفسه، ولو استقل بنفسه، ما عتق غيره، ومتى
علقناه بما يليه، استقل، وأود، فلا معنى لاتباعه بما بعده، لأنه
لو حاز مع إوديه واستقلاله أن يعتق غيره، لو حب فيه، أو كان
مستقلاً بنفسه، أن يعقبه بغيره.

وثانيها أن من حق العموم المطلق أن يحمل على عمومته وظاهره
إلا لضرورة تقتضي خلاف ذلك، وأما حفضنا الجملة التي يليها
الاستثناء بالضرورة، لم يحز تخصيص غيرها، ولا ضرورة.

وثالثها أنه لا خلاف في أن الاستثناء من الاستثناء يرجع إلى
ما بينه دون ما تقدمه، لأن القائل إذا قال: «ضربت عماسي إلا ثلاثة»

١ - ب : و ٢ - ب : الطرف.

٣ - ج : عدم ٤ - الب : + بينه دون ما

٥ - ج : ولو استقل بنفسه ٦ - الب : ولا.

٧ - ب : فيه ٨ - ج : - لو حب + تا بعد

٩ - ب و ج : بمعنى ١٠ - ب : ثانياً

إِلَّا وَاحِدًا، فَإِنَّ الْوَاحِدَ الْمُسْتَشَى يَرْجِعُ إِلَى الْجُمْلَةِ الَّتِي تَلِيهِ، دُونَ مَا تَقْدُمُهُ، فَكَذَلِكَ كَلَّ اسْتِثْنَاءُ تَقْصُّبٍ حُمَلًا.

وَالْكَلَامُ عَلَى الطَّرِيقَةِ الْأُولَى أَنَّ أَكْثَرَ مَا تَقْصُصُهُ هَذِهِ الطَّرِيقَةُ

أَنَّهُ لَا يَجِبُ تَعْدِيَةُ الْإِسْتِثْنَاءِ، وَقَدْ اسْتَقْلَّ بِالرَّجُوعِ إِلَى مَا يَلِيهِ إِلَى مَا تَقْدُمُ مِنَ الْأَحْمَلِ، وَهَكَذَا قَوْلُ أَنَّ ذَلِكَ عَمْرٌ وَاحِدٌ، وَإِنَّمَا يَتَوَجَّهُ

هَذَا الْكَلَامُ إِلَى أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ: لَا تَهْمُ يَوْجُونَ رُجُوعَ الْإِسْتِثْنَاءِ إِلَى حَمِيعِ مَا تَقْدُمُهُ مِنَ الْأَحْمَلِ، فَإِنَّ مَنْ وَقَفَ فِي ذَلِكَ، وَجَوَّزَ

عَوْدَهُ إِلَى الْحَمِيعِ، كَمَا حُوزَ أَحْيَاصُهُ بِمَا يَلِيهِ، فَلَا يَتَزَمُّ هَذَا

الْكَلَامُ. وَهَذِهِ الطَّرِيقَةُ يَوْجِبُ عَلَى أَبِي حَبِيبَةَ إِلَّا يَقْطَعُ

بِالظَّاهِرِ^١ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ مَا تَعَلَّقَ بِمَا تَقْدُمُ،

وَيَقْتَضِي أَنَّ يَتَوَقَّفَ فِي ذَلِكَ، كَمَا تَذْهَبُ نَحْوُ أَبِيهِ، لِأَنَّهُ نَسِيَ دَلِيلَهُ

عَنِ أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ^٢ يَقْتَضِي إِلَّا^٣ يَجِبُ تَعْدِيَةُ بَعِيرِهِ، وَهَذَا صَحِيحٌ،

١ - الف: وكذلك ج: فذلك ٢ - ب: وح: يعجب

٣ - الف: و: ٤ - ب: لا، ٥ - ب: لا، ٦ - ب: لا، ٧ - ب: من لاجل

٨ - ب: هي، ٩ - الف: يجوز ١٠ - ب: بها ١١ - ب: يوجب ١٢ - ج: بقع

١٣ - ج: و، ١٤ - ج: دليل ١٥ - ج: ر، ر: حاي لا

١٦ - ج: ر، ر: حاي لا

غير أنه وإن لم يجب فهو حائر، فمن أين قطع على أن هذا الجائر الذي ليس بواجب لم يرده لكم؟ وليس فيما اقتصر عليه دلالة على ذلك.

وقوله «أو حار ذلك أحر في الاستثناء» إذا كان مستقلاً بنفسه - أن يعيقه بغيره «باطل» لأن ما يستقل بنفسه ولا يتعلق له بغيره حائراً ولا واحداً لا يجوز أن يعيقه بغيره، والاستثناء المتعقب لعمدتين غير مستقل بنفسه، في ضرورة تعيقه بما يسه حتى يستقل، غير أنه وإن استقر بدت، فمن الجائر أن يتعق ما تقدمها، وإن لم يكن ذلك واحداً، فارق الاستثناء المتعقب إلى غيره ما يستقل من الكلام - منه ولا يحتاج إلى سواه

وهذا الكلام يتعق على من تعق به الشرط^١، لأن الشرط تقدم، أو تأخر، متى عاقاه بعض الحمل، أفاد واستقل، وعندهم

٢- الب :- الحائر .

ج . و

٣- ب : لتكم

ب : لدى

٤- ب : و

٥- الب : يعيقه

٦- ب : المعسر

٦- ح : حائر

٧- ب : فارق

٩- ر : محتمل

٨- ر : ما ج

ج + و

٩- ج : علما

١٣- ب : اشروط

كَيْتَمُ أَنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُعْتَقَ بِالْحَمِيعِ مَعَ حُصُولِ الْإِسْتِقْلَالِ، وَهَذَا
نَقَضُ ظَاهِرٌ.

- وَقَالَ لَهُمْ عَلَى طَرِيقَةِ التَّابَةِ إِنَّ أَوَّلًا لَا يَتِمُّ أَنْ لَفْظُ الْعُمُومِ
يَجِبُ حَمْلُهُ بِظَاهِرِهِ عَلَى الْإِسْتِمْرَاقِ * إِلَّا لِمَصْرُورَةٍ، لِأَنَّ قَدْ تَبَيَّنَ
فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ هَذِهِ الْأَلْفَاقَ مُشْرَكَةٌ مُحْتَمَلَةٌ، وَلَا يَجِبُ
حَمْلُهَا عَلَى كُلِّ مَا تَضَعُ لَهُ إِلَّا بِدَلِيلٍ، فَبَيَّنَ مِنْ أَوَّلِهِ
إِذَا حُصِّلَ الْحَمْلُ الَّتِي يَتِمُّ بِهَا الْإِسْتِمْرَاقُ بِمَصْرُورَةٍ، وَطَبَقَ الْإِسْتِقْلَالُ
الْكَلَامَ - أَنْ تَقْطَعَ عَلَى أَنَّ الْحَمْلَةَ الْأُولَى عَمَّةٌ لِمَحَالَّتِهِ، بَلْ هِيَ
عَمَّا حَمَلَهَا، قَدْ تَعَقَّبَ الْإِسْتِمْرَاقَ، وَبِزِ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّ هَذَا
الْإِسْتِمْرَاقَ مُخْتَصِرٌ لَهَا، فَلَمَّا بَدَلَتْ، وَ* إِلَّا وَتَوَفَّ هُوَ أَوْ حَبْ
وَهَذِهِ طَرِيقَةُ تَوَجُّهِ^{١٢} إِلَى أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ، لِأَنَّهُمْ يَوْحِيُونَ اسْتِمْرَاقَ
الْفِطْرِ الْعُمُومِ، وَإِذَا لَمْ تَدْعُ الصَّرُورَةَ بِبَيِّنَةٍ تَعْلِقُ الْإِسْتِمْرَاقَ بِالْحَمْلَةِ
الْأُولَى كَمَا دَعَى فِيمَا يَلِيهِ، فَيَجِبُ حَمْلُهَا عَلَى ظَاهِرِهَا مِنْ عُمُومِ

١ ج. تس	ب. الحميم
٢ الف. الإغص	٣- الف. الدار
٣ ب. ولس	٤ ب. ووح يصح
٤ ب. - الحيلة التي، نالينجا	٥ ج. - دا
٥ الف. - هذا	٦ ج. - دل.
٦ ب. و	٧- ب. له
٧ الف. الفص	٨ ج. - يوجه

وبعد هذه الطريقة تنقص أيضا بالشرط على ما قدمنا ذكره .
 فاما الكلام على الطريقة الثالثة . فإن الاستثناء من الاستثناء
 أنه وحب رجوعه إلى ما يليه . دون ما تقدمه . لا تفتي ما علقناه
 بالأمريين . أما وسقطت الفائدة فيه . لأن الغائل إذا قال : « لك
 عدى عشرة » درهم إلا درهماين » لو لم يستثن بعد ذلك . لفهمنا
 إقراره بشمالية . وإذا قل عقب ذلك : « إلا درهما » نستفد أنه أقر
 بنسبة . فتو رجع الدرهم المستثنى إلى العشرة كتب رجع إلى
 الدرهمين . لكان وجوده كمدمه . و لم يفد إلا ما استفدناه
 بقوة . « لك عدى عشرة إلا درهماين » وهو الشمالية من غير زيادة
 عليها أو نقص منها . لأننا إذا جمعنا قوله « إلا درهما » برجع
 إلى العشرة . صدر كنهه قال : « لك عدى عشرة إلا ثلاثة » .
 لأن الدرهم المستثنى إذا انصاف^{١١} إلى الدرهمين المستثنين^{١٢} .
 كانت ثلاثة . وإذا أنقصا الدرهم من الثلاثة . بقيت شمالية . فعاد^{١٣}

١- ح : سم . ٢- ب : وان . يعنى فاما . ج : - اما .

٣- ب : - العشرة

٤- ح : ل

٥- ح : -

٦- ا ب : - اذا قل .

٧- ج : عشر

٨- ج : شمالية

٩- ب : - ل

١٠- ب : - استفدناه . ح : استفد

١١- ج : يصف

١٢- ج : المستثنى .

١٣- ج : - نقصا .

الامر الى أن لا إقرار شافية . وهو المفهوم من قوله « لك عدى
عشرة إلا جرحتين » و صار استثناء لذكرهم الثاني لغواً غير مفيد ،
و إذا جعلناه واحداً الى ما يليه ، دون ما تقدمه ، فإد ، لأنه يصير
مقرر بسمية . فبهذه العدة لم تعلق الاستثناء الداحل على الاستثناء
بجميع ما تقدمه . و ليس هذا المعنى فيما اختصنا به

و وجدت بعض من تكلم في اصول الفقه من المحدودين
لمحققين يقول رجوع الاستثناء الداحل على الاستثناء الى جميع
ما تقدم متعذر ، لأن قول القائل « إلا ثلاثة إلا واحداً » لو رجع
إليهما . لا نقب الواحد وصار اثنين

وقال - أيضاً - : إن الاستثناء الثاني لو رجع إليهما ، اضر بهما
و إثباته . وذلك مستحيل ، لأن الاستثناء من إثبات نفى . و من
النفى إثبات .

فقال له : لفظ لوحد و مقناه لا يطرأ إد عتق بحمل
متعارفه ، ألا ترى أن القائل إذا قال « قد أعطيتك من كذا

١- اد : بسمية

٢- ر : تعنى . ح : تعنى

٣- ب : كنم .

٤- ر : استعجل . ح : لمحدودين

٥ ب - الداحل على الاستثناء . ٦ - اد : واحد .

٧ ح : الاثنين

٨- م : بحمل معارضة .

٩- اد : د

١٠- ب : قد

عَشْرَةٍ وَاحِدًا» فَرْتَمَا اخْتَمَعَ بِهِدِ الْقَوْلِ الْعِدْدُ الْكَثْرُ، وَإِنْ كَانَ لَفْظُ الْوَاحِدِ وَمَعْنَاهُ ثَمَّ يَتَغَيَّرُ، لِأَنَّ الْوَاحِدَ مِنْ كَثَرِ عَشْرَةٍ هُوَ وَاحِدٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَإِنْ كَانَ يَنْكَثُرُ بِانضمام غيره إليه، فَكَذَلِكَ الْوَاحِدُ الْمُعْلَقُ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ اخْتِمَتَيْنِ وَاحِدٌ فِي الْحَقِيقَةِ، مَا نَظَلَ لَفْظُهُ وَلَا مَعْنَاهُ.

وَقَوْلُهُ «أَنَّ ذَلِكَ يَتَنَاقَضُ مِنْ حَيْثُ اشْتَبَهَ وَالْإِتْيَابُ» عَيْرٌ صَحِيحٌ، لِأَنَّ النَّفْيَ إِنَّمَا يُنَاقِضُ الْإِثْبَاتَ إِذَا تَقَابَلَا، وَتَقَابَلَا جَمِيعًا بِالشَّيْءِ الْوَاحِدِ، عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ، فَمَا النَّفْيُ مِنْ حَقِيقَةٍ، فَيَسِيءُ يَتَنَاقِضُ الْإِثْبَاتُ فِي لَأُخْرَى، وَإِنْ كَانَ الْإِسْتِثْنَاءُ - كَمَا قَالَ - مِنَ الْإِثْبَاتِ بَعْضًا، وَمِنَ النَّفْيِ إِثْبَاتٌ، إِلَّا أَنَّ الشَّاعِيَ رَائِلٌ مَعَ تَغَايِيرِ اخْتِمَتَيْنِ، فَبِإِنْ أَنَّ الْمَنَاعَ مِنْ ذَلِكَ هُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ، دُونَ غَيْرِهِ.

وَقَدْ تَعَلَّقَ الشَّاعِيَ وَأَصْحَابُهُ بِأَشْيَاءَ.

أَوَّلُهَا أَنَّ لَشَرْطٍ قَدْ تَمَّتْ أَنَّهُ مَتَى تَعَقَّبَ حَمَلًا كَثِيرَةً عَادَ إِلَيْهَا كُلِّهَا، وَلَمْ يَقْرُدْ بِمَا قَرَّبَ مِنْهُ، فَكَذَلِكَ الْإِسْتِثْنَاءُ، وَاجْتِمَاعُ تَيْنَهُمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَا يَتَسَقَّلُ نَفْسَهُ، وَيَقْتَضِرُ فِي اسْتِفْلَالِهِ

١ - ج : سقط .

٢ - ب : لا .

٣ - الف : و .

٤ - ب و ج : وكذلك .

٥ - ب : جميعا .

٦ - ج : تناقض .

٧ - الف : في .

٨ - ج : ما هو منه .

٩ - ج : منسى .

١٠ - ب : يستقل .

و فائدته إلى غيره .

و لأن كل واحد منهما يقتضي ضرباً من التخصيص ، لأن
الاستثناء يقتضي الأعيان . و يخرجها متى تناولته ظاهر الكلام ،
كقولك : « ضربت القوم ، لا ريداً » و شرط تخصيص الأحوال ،
كقولك : « أعطه درهماً إن دخل لداً » . و لأمرنا بالمطقة مع الإطلاقي
يقتضيها على كل حال ، فإذا شرط : تخصصت بحال معينة
و أيضاً فمعاهما واحد ، لأن قوله : تعالى في آية القدر
« الأمر تأت » حارٍ مخزى قواه . و أوثق هم العاصقون إن لم تنوبوا
و تأيها أن حرف العطف يصير الحمل المعطوف معاً ، على
معنى في حكم الجملة الواحدة ، لأنه لا فرق بين أن تقول : رأيت
زيداً بن عبد الله ، و رأيت زيداً بن عمرو ، و هما حملتان ، و بين أن
تقول : رأيت الزيد بن ، و إذا كان الاستثناء أو وقع عقب الجملة
الواحدة : راحاً إليها لا محالة ، فكذلك ما صار بحرف العطف
كالجملة الواحدة .

١- الف : - وفائدته . ٢- ح : تخصيص

٣- الف : علام . ٤- ح : شرط

٥- الف و ج : يعول . ٦- ح : ريداً

٧- الف : - و رأيت زيداً بن عمرو ، ب : عمر

٨- الف : يعول ، ح : يقول ٩- ب : ريداً .

١٠- ر و ج : - الواحدة ١١- ب و ج : في حكم

وَالْتَهُمَا أَنَّهُ قَدْ شُبَّ بِالْخِلَافِ أَنَّ الْأَشْيَاءَ بِمَشْيَةِ اللَّهِ - تَعَالَى -
إِذَا تَعَقَّبَ حَمَلًا ، عَادَ إِلَى جَمِيعِهَا . وَكَذَلِكَ لِأَشْيَاءِ بَعِيرِ الْمَشْيَةِ ،
وَالْحَامِصِ تَنْهَمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا شَيْءٌ ، غَيْرُ مُسَبِّقٍ لِبَعْضِهِ
وَرَأَيْتُهَا أَنَّ قَدْ عَيَّبَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ د تَعَقَّبَ حَمَلًا يَصْحُحُ أَنَّ

يَعُودُ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا ، فَتَبَيَّنَ هُوَ أَنَّ عَوْدَ إِلَى بَعْضِ أُولَى
مِنْ بَعْضٍ . فَتَحَبَّبَ عَوْدُهُ إِلَى الْجَمْعِ . كَمَا أَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ * [١٥٤]

تَمَا لَمْ تَكُنْ سَأُولُ بَعْضٍ أُولَى مِنْ بَعْضٍ . تَدَوَّلَ الْجَمْعُ
وَحَامِصُهَا أَنَّ طَرِيقَةَ الْعَرَبِ الْإِخْتِصَارُ وَحَذْفُ فُصُولِ الْكَلَامِ .
مَا سَطَّاعُوا ، فَمَتَى أوردُوا شَيْئًا تَعَقَّبَ حَمَلًا كَثِيرًا مِنْ أَلْكَامِ .
فَكَأَنَّهُمْ ذَكَرُوهُ عَقِيبَ كُلِّ وَاحِدَةٍ . وَإِنَّمَا حَمِصُهُ الْإِخْتِصَارُ ١٠
عَلَى الْمَدْوَلِ عَنْ ذَكَرِهِ عَقِيبَ كُلِّ حَمَلَةٍ . الْآتِي أَنَّهُ - تَعَالَى - لَوْ

١- ج : فكذا

٢- الف : إذا تعقب جلا بلا مشية ، بعاد بغير المشية .

٣- ب و ج : قولهم ، بعاد أو ٤- ر و ح : مسب .

٥- الف : اعمس ٦- الف : + وكذلك القاص العموم .

٧- الف و ح : يكن .

٨- جمع السخ لموجودة عندى « يدور » بضمه امصارع اسعد لمذكر لعالم

لكن المظاهر « تدور » بضمه المصدر المجزوء بالاء .

٩- ج : - : بعض ١٠- ج : جملا

١١- الف : فكان كوردوده ، ج : ذكره . ١٢- ج : الاختصار .

قَالَ « فَاحْبِدُوهُمْ ثَمَانِينَ حَنْدَةً إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا . وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا . وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا » لَكَانَ تَطْوِيلًا ، فَأَقَامَ مَقَامَ ذَلِكَ ذِكْرَ التَّوْبَةِ مَرَّةً وَاحِدَةً عَقِبَ الْحَمْلِ كَيْتَهَا وَسَادُسُهَا أَنَّ لَوَاحِقَ الْكَلَامِ وَتَوَاقُعَهُ مِنْ شَرْطٍ أَوْ اسْتِثْنَاءٍ يَجِبُ أَنْ يَتَّخِذَ الْكَلَامُ مَادَّةَ الْمَرْعُ أَمْ يَقَعُ مِنْهُ . وَمَادَامَ أَنَّ الْكَلَامَ مُتَّصِلًا لَمْ يَقْطَعْ . فَالْوَاقِقُ لَا حَقَّهْ وَ«مُؤَثَّرَةٌ بِهِ» ، فَلِاسْتِثْنَاءٍ إِذَا تَعَقَّبَ حَمَلًا مُتَّصِنَةً مَعْطُوفًا نَصْبَهَا عَلَى بَعْضٍ ، فَالْوَاقِقُ أَنْ يُؤَثِّرَ فِي حَمِيهِ .

فَقَالَ لَهُ فِيمَا تَعَقَّبُوا بِهِ أَوَّلًا إِنَّمَا لَا تُسَلِّمُ لَكُمْ مَا ادَّعَيْتُمُوهُ ، مِنْ أَنَّ لَشَرْطٍ مَتَى تَعَقَّبَ حَمَلًا كَثْرَةً ، عَدَّ بِبِ حَمِيهِ ، نَلْ نَقُولُ فِي الشَّرْطِ مِثْلَ مَا نَقُولُهُ فِي الْاسْتِثْنَاءِ مِنْ أَنَّهُ مَتَى تَعَقَّبَ جُمْلًا ، احْتَمَلَ الْكَلَامُ عَوْدَهُ إِلَى كُلِّ مَا تَقَدَّمَ ، كَمَا نَحْتَمِلُ عَوْدَهُ إِلَى مَا يَلِيهِ ، وَإِنَّمَا يَقْطَعْ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ بِدَلِيلٍ فَإِنْ قِيلَ هَذَا دَفْعٌ لِعَرَفِ التَّعْبِ

قُلْنَا . مَا يُعْرِفُ لِعَرَبِ الَّذِينَ قَوْلُهُمْ فِي هَذَا حُجَّةٌ فِي الشَّرْطِ

- | | |
|---------------------|---------------|
| ١- الف : و | ٢- ج : و |
| ٣- الف : والاستثناء | ٤- ح : عيب |
| ٥- ح : متصلا | ٦- ب : و |
| ٧- الف : رفع . | ٨- الف : يعرف |
| ٩- ح : هذا | |

ولاستيلاء ما يُقطع به على أحد هذين المذهبين الذين وقع الخلاف
فيهما، ومن ضيق كتب النحو إنما هم مُستقربون، الكلام العرب،
وَمُسْتِدَآوْنَ عَلَى أَعْرَاصِهِمْ، فَرُبَّمَا أَصَابُوا، وَرُبَّمَا أخطأوا، وَحَكْمُهُمْ
فِي ذَلِكَ كَحَكْمِنَا عَلَى أَنَّ قَوْلَهُمْ فِي هَذَا يَحْتَفِظُ، وَلَمْ يُحَقِّقُوهُ
كَمَا حَقَّقَهُ لَمَّا كَتَمُونَ مَتَامَى أَصُولِ الْعَقْدِ

و أصحاب أبي حنيفة يفرقون بين الإرساء و شرط، ويقولون
أنَّ الشرط به صدق الكلام، فإذا تعقبت الحمل فهو وقع في
غير موضعه، وكذا مدكور في أول الكلام، فهذا تعلق بالجميع،
ولاستيلاء، د تعقبت الحمل، فهو مكانه

وهذا ليس مرضي، لأنه أو قبل لهم وقد كان الشرط
مُتَأَخِّرًا، كما أنه مُتَقَدِّمٌ، لا يجب تعلُّقه بالجميع، وهو لو
تقدم على الحمل في الخط لا في المعنى، لم يجب ذلك فيه على
المتأخر، وإنما يجدو حجة

١ - ب - مع

٢ - ألف - عرو، ب - مسعود، ج - مسعود، والظاهر ما في المتن

٣ - ألف - حكموا، ٤ - ألف - حكمتنا،

٥ - ألف - ان، ٦ - ب - اصل

٧ - ب - جلا، ٨ - ج - واد،

٩ - ب - مساح، ١٠ - ج - مقدم

١١ - ألف - وهو، ١٢ - ألف - و

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعْلَقُوا بِهِ تَابًا كَيْفَ تُصِيرُ الْحَمَلَتَيْنِ أَوْ الْحَمْلُ
كَالْحَمَلَةِ الْوَاحِدَةِ لِأَحِلَّ الْعَطْفُ . وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْحَمَلَتَيْنِ إِذَا تَعَقَّيْهُمَا
اسْتِثْنَاءُ صَحَّحَ مِنَ الْمُسْتَشْيِ أَنْ يُصْرِحَ بِأَنَّهُمَا اسْتِثْنَى مِنْ إِحْدَيْهِمَا
دُونَ الْآخَرِ . وَلَا يَحُورُ فِي احْتِمَالِهِ أَنْ يُصْرِحَ أَنْ
الْإِسْتِثْنَاءَ غَيْرُ عَائِدٍ إِلَيْهَا

وَمَعْدُ . فَمَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ بَيْنَ الْحَمَلَتَيْنِ قَدْ صَارَتْ كَالْوَاحِدَةِ .
أَتُرِيدُونَ أَنْ حَمِيعَ أَحْكَامِهِ قَدْ صَارَتْ لِلْآخَرِ . أَمْ تُرِيدُونَ
أَنَّهُمَا قَدْ شَرَكَا فِي حُكْمٍ م . وَبِزُورٍ أَرَدْتُمُ الْأَوَّلَ ، قَسَدَ يَمَّا لَا
يُنْقَضِي . لِأَنَّ أَحْكَامَ الْحَمْلِ وَصَفَ بِهَا قَسَدَ تَحْتِيفٍ مَعَ عَطْفٍ
بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ . لَا أَرَى أَنَّ تَعَالَى إِذْ قَالَ « أَكْرَمْتُ الْقَوْمَ »
وَصَرَّحَتْ أَمْرًا « فَعَطَفَ حَمَلَهُ عَلَى آخَرِهِ . فَبَيْنَ أَحْكَامِ الْحَمَلَتَيْنِ
مُخْتَلِفَةٌ ، لِأَنَّ الْأَوَّلَى تُنْقَضِي وَقَوْلُ الْإِكْرَامِ . وَالتَّابَةِ تُنْقَضِي^٢
وَقَوْلُ الضَّرْبِ . وَهَذَا مُجْتَبِهٌ . وَغَيْرُ مُتَّبِعٍ أَنْ تَكُونَ صِفَاتُ

- | | |
|---------------|------------------|
| ١ ج . معار . | ٢ الف . معصو . |
| ٣ الف . من . | ٤ الف . من . |
| ٥ ب . الآخر . | ٦ الف . فو . |
| ٧ ب . قد . | ٨ الف . فان . |
| ٩ ج . يحدف . | ١٠ الف . الاون . |

- ١١ الف . نقض . ج . نقض .
١٢ ب . و . ج . وقوع الاكرام . ج . الف . نقض .
١٣ الف . و . ج . يكون .

المكرمين تحريف صفات المصروبين من وجوه شتى، ثم أعطف
 يقصى أجمع بينهما في بعض الأحكام، وإذا قال «ضرت ريدا
 و عمروا»، فأعطف سوى بينهما في الضرب، وإذا قال: «ضرت
 ريدا، و أكرم عمروا»، فالتسوية بينهما من حيث أوقع يكلي
 وحده، فمهما حدث من جهة قائما سائر الأحكام، فلا تسوية
 بينهما فيها، فلا يجب إذا أن يستوي في رجوع لأشياء إليهما
 ويُقال لهم فيما تنفقوا عليه ثلثة إن ذكر مشقة الله عقبت المحمل
 ليس يشتبه ولا شرط، لأنه لو كان متشبه، لكان فيه بعض حروف
 لأشياء، ولا حرف هبهما من حروفه، و لو كان شرطاً على حقيقة،
 و لو كان فيه إبطاء لشرط لما صح دحو له على المصى، وقد ذكرنا
 أمثلة في ماضي وقول القائل لقيت ريدا، و أكنت المارحة
 كذا، ثم يقول إني الله، و إنما دحيت مشقة في كل هذه

- | | |
|---------------|----------------------------|
| ١ الف و ج حذف | ٢- ج : واما |
| ٣ ح : اهل | ٤ ح . في انصرف ، و اسحا |
| ٥ ب : واحد | ٦- الف : جهة . |
| ٧ ر : دا | ٨ ج : سوى ما ، بجاء يستويا |
| ٩ لف : اسي | ١٠ ح عرف |
| ١١ ح : يذكر | ١٢ ح : فقول |
| ١٣ ح : دحيت . | |

المواضع . لنقف الكلام على التهود والمسيحية . لا يعبر ذلك .
 قدا قيل له . فمما إذا تعقبت^٢ أمشة حملتين أو حملاً . اقتضت
 وقوف حكم الجميع . و إلا أحرزتم تعقها ما يليها . دون غيره
 قلنا^٣ ذلك كان ممكناً لو لا دليل . وقد أجمعت الأمة على
 أن حكم الجميع يقف . منه يرد حكم الأمشة إلى الجميع إلا
 يدين^٤ . وما نرى أن يرجع الاستثناء أو شرطاً إلى جميع الحمل
 دليل^٥ . وإنما ينبغي أن قطع على ذلك بظاهر من غير دليل^٦ .
 و يقال لهم فيه . تعقوه به رمة^٧ . إن صحة عود الأمشة إلى
 كين واحد من الحمل لا يقتضى إقصاء على عوده إليها . سرها .
 وإنما يقتضى تحوير ليدت^٨ وأثبت فيه . فرق بين . يصح عوده
 إليه وبين . لا يصح ذلك فيه . وأعموم^٩ عند من قال أن لفظة
 طهره يسأل الجميع . لا يقال فيه سأل^{١٠} . صحة لسؤل . بل^{١١}

١- ح . لمع ٢ ح . مع

٣ ج . مع ٤ ح . جمع

٥ ب . و ما نرى ما استأ ٦ ح . نى

٧- الف : لا يصح . ٨ ب و كدك .

٩ لمع كاسوم ١٠ لمع و : لفظة

١١ ج : بنقل . ١٢ ب و ح . ردت

١٣ لمع . بل

لأنَّ النقط موضوعٌ للشمول والاستيعاب وحوته

وهذه الطريقة تنقصُ بأن قول القائل « رأيت رجلاً » يصحُّ

أن يُريد بالرجل ريداً، وعمرواً، وكلٌّ من يصحُّ تناوُل هذا الاسم.

له، ومع ذلك فلا يُقطعُ من حيثُ أصحّةِ على أنّه قد أراد الجميعَ،

وكذلك إذا قال « صرّت رجلاً » يصحُّ أن يُريد السودان،

وليصان. والطول. والقصر، ومع ذلك غيرُ واجبٍ القطعُ على

أنّه قد أراد كلَّ من ضلَّح هذه النقط له [۱۵۵]

ويُقال ٤٠ في تدقيقها ١٠، إن طريقة لغزٍ الإحصاء

كما ذكرتم ١٠، ومتى زدوا الأشياء من كلِّ حمله من الجمل

المعطوف بعضها على بعض ١٠، واعتمدوا لإحصاء آخر ١٠ ذكر

الإستثناء في أو حرّ الحمل هرّ من لتطويل بد كره عقبت كره حملة

وحرّى ذكره في وحرّ الحمل محرّى ذكره عقبت كل حملة ١٠، أو

١ ج : سبع . ٢ ج : او .

٣ ج : طاء . ٤ ج : و .

٥ ب و ج : صا . ٦ ب و ج : فاعندو

٧ ب : أجرى ، الف + محرى ، وى جون ريد است در مى بنامد

٨ ر : ذكره ، با ، صا . ٩ ج : وحرى ، با ، ايج

١٠ - ب : و .

على أنهم قد أردوا عودته إلى كلب واحد . لأنهم كما يريدون
الاستثناء من كلب حملة قنصيصون بذكر ما يدل على مرددهم ،
كذلك قد لا يريدون الإنسيب من كلب حميه . بل من حميه وحده .
فلأنه من مراعاة لدلالة . حتى يحكم بالاختصار . ولا يحب
الحكم بالاختصار تبعاً وتجنباً .

و يقال لهم فيما تنفق به مائة إن الكلام إذا كان الفراع
لم يقع منه . وكان التكتية متشاعلاً به . صح أن تعود إلى
الدو حق أنه ثرة من شرط . و متشاعلاً . و مشقة . فمما أقطع على
وحوب تمثيلها بجميعه فإن كان مخصصاً و بعيداً عن معنى الدوثر .
فغير مستقيم و إنما راعوا اتصال الكلام و قطعه لتفصيل
حكم ما يصح أن يتحقق بالكلام مثلاً لا يصح لحوقه بالفراغ
والاقتضال و أو كان بهذا الذي تقتصر عليه اعتباراً لو حجب هذا

١- ب : لا ، على كما . ٢- ج : من .

٣- د : لا يحب الحكم بالاختصار

٤- هـ : متشاعلاً . بعيداً

٥- و : ج : يعود . ٦- ب و ج : وان .

٧- ب و ج : متصلاً

٨- ب : الفصل

قَالَ مُقَاتِلٌ « أَكْرَمْتُ حَيْرَانِي . وَصَرَنْتُ عَسَامِي بِطَوَّلٍ » أَنْ يُرَدَّ
لَفْظُهُ الْبَطْوَالُ إِلَى الْأَحْمَنِيِّ . لِأَنَّ الْفَرْعَ مَا حَصَلَ مِنَ الْكَلَامِ ،
كَمَا تُفْعَلُ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ .

فَإِذَا قِيلَ « أُرْوَدُّنَاهُ إِلَى مَا تَقْدِمُ » لَكُنَّا قَدْ فَصَّلْنَا بَيْنَ الصِّفَةِ
وَالْمَوْصُوفِ .

فَمَا قَدْ فُعِلَ ذَلِكَ فِي مَوَاضِعَ ، وَكَذَلِكَ أُرْوَدُّنَاهُ الْإِسْتِثْنَاءَ
إِلَى الْأَحْمِيصِ ، كُنَّا قَدْ فَصَّلْنَا بَيْنَ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالْمُسْتَنْثَى مِنْهُ ،
وَأَكْلُ ذَلِكَ مَكْرُوهٌ عِنْدَهُمْ مَذْمُومٌ

فَبِإِنْ قِيلَ : فَعِنِّي مَا خَشَرْتُمُوهُ مِنْ لَمْدِهِبٍ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ كَيْفَ
قَوْلُكُمْ فِي لَأَيَّةِ الَّتِي أَخْرَجْتُمْ لَفْظَهَا ، إِلَى لَكَلَامٍ فِي هَذِهِ
الْمَسَاجِدِ ، وَهِيَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - « وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ
يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْبِدُوهُمْ نَجْسِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ » وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً
أَبَدًا ، وَ« أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ،
وَأَصْلَحُوا ، فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » وَهَلِ الْإِسْتِثْنَاءُ بِالتَّوْبَةِ عَائِدٌ إِلَى

١- الف : من اراد ، بعدى في ٢- الف : يوردد

٣- ب المشى ٤- ب و ح - كل

٥- الف خترتم ٦- الف العدايب

٧- ج : اخرجت ٨- ب و ح - و

جميع^١ أحمل ، ومؤثر^٢ فيها ، أو هو^٣ مختص^٤ بما فيه
 قسماً^٥ إن تقذف عدداً^٦ قد كتبت^٧ فيه في التقديف^٨ ثقل
 شهادته ، وهذا إما ، قلنا^٩ بدليل هو غير صاهر^{١٠} لأشياء ، لأننا قد
 سمنا^{١١} أن تعقب^{١٢} الأشياء^{١٣} تحمل^{١٤} لا تحت^{١٥} مطع^{١٦} على عوده^{١٧} إليها^{١٨}
 أحمل^{١٩} إلا بدلالة^{٢٠} ، وقد^{٢١} أجمعت^{٢٢} الإمامة^{٢٣} على الحكم^{٢٤} الذي
 ذكرناه^{٢٥} في الآية^{٢٦} ، وجماعهم^{٢٧} حجة^{٢٨} ، على ما^{٢٩} دلل^{٣٠} عليه في غير موضع^{٣١} ،
 ولو لم^{٣٢} يست^{٣٣} دلت^{٣٤} و ثبت^{٣٥} أن إجماع^{٣٦} المؤمنين^{٣٧} حجة^{٣٨} بالآيات^{٣٩} ،
 أو بغيرها^{٤٠} على ما^{٤١} يذهب^{٤٢} إليه^{٤٣} مع^{٤٤} القوم^{٤٥} ، كان^{٤٦} إجماع^{٤٧} الإمامية^{٤٨}
 هو^{٤٩} الحجة^{٥٠} ، لأن^{٥١} الحق^{٥٢} فيهم^{٥٣} ، والمؤمنون^{٥٤} هم^{٥٥} ، وبقا^{٥٦} أجمعوا^{٥٧} على^{٥٨}
 أن^{٥٩} الاستثناء^{٦٠} بالآية^{٦١} يريل^{٦٢} منه^{٦٣} نفسه^{٦٤} ، وهذا^{٦٥} لا خلاف^{٦٦} بين^{٦٧} أحد^{٦٨}
 فيه^{٦٩} ، وأجمعوا^{٧٠} أيضاً^{٧١} على^{٧٢} أنه^{٧٣} يبعد^{٧٤} حكم^{٧٥} قول^{٧٦} الشهادة^{٧٧} ، قسماً^{٧٨} ،
 ولما^{٧٩} لم^{٨٠} يجمعوا^{٨١} على^{٨٢} أن^{٨٣} آية^{٨٤} يريل^{٨٥} أحد^{٨٦} ، ولا^{٨٧} تسقطه^{٨٨} ، لم^{٨٩}

- ١ ج : الجمع
 ٢ ب : مؤثر
 ٣ ب : مؤثر
 ٤ ج : مختص
 ٥ ب : قسماً
 ٦ ج : قد
 ٧ ج : كتبت
 ٨ ج : التقديف
 ٩ ج : قلنا
 ١٠ ج : صاهر
 ١١ ج : سمنا
 ١٢ ج : تعقب
 ١٣ ج : الأشياء
 ١٤ ج : تحمل
 ١٥ ج : لا تحت
 ١٦ ج : مطع
 ١٧ ج : على عوده
 ١٨ ج : إليها
 ١٩ ج : أحمل
 ٢٠ ج : إلا بدلالة
 ٢١ ج : وقد
 ٢٢ ج : أجمعت
 ٢٣ ج : الإمامة
 ٢٤ ج : الحكم
 ٢٥ ج : ذكرناه
 ٢٦ ج : في الآية
 ٢٧ ج : وجماعهم
 ٢٨ ج : حجة
 ٢٩ ج : على ما
 ٣٠ ج : دلل
 ٣١ ج : في غير موضع
 ٣٢ ج : ولو لم
 ٣٣ ج : يست
 ٣٤ ج : دلت
 ٣٥ ج : و ثبت
 ٣٦ ج : أن إجماع
 ٣٧ ج : المؤمنين
 ٣٨ ج : حجة
 ٣٩ ج : بالآيات
 ٤٠ ج : أو بغيرها
 ٤١ ج : على ما
 ٤٢ ج : يذهب
 ٤٣ ج : إليه
 ٤٤ ج : مع
 ٤٥ ج : القوم
 ٤٦ ج : كان
 ٤٧ ج : إجماع
 ٤٨ ج : الإمامية
 ٤٩ ج : هو
 ٥٠ ج : الحجة
 ٥١ ج : لأن
 ٥٢ ج : الحق
 ٥٣ ج : فيهم
 ٥٤ ج : والمؤمنون
 ٥٥ ج : هم
 ٥٦ ج : وبقا
 ٥٧ ج : أجمعوا
 ٥٨ ج : على
 ٥٩ ج : أن
 ٦٠ ج : الاستثناء
 ٦١ ج : بالآية
 ٦٢ ج : يريل
 ٦٣ ج : منه
 ٦٤ ج : نفسه
 ٦٥ ج : وهذا
 ٦٦ ج : لا خلاف
 ٦٧ ج : بين
 ٦٨ ج : أحد
 ٦٩ ج : فيه
 ٧٠ ج : وأجمعوا
 ٧١ ج : أيضاً
 ٧٢ ج : على
 ٧٣ ج : أنه
 ٧٤ ج : يبعد
 ٧٥ ج : حكم
 ٧٦ ج : قول
 ٧٧ ج : الشهادة
 ٧٨ ج : قسماً
 ٧٩ ج : ولما
 ٨٠ ج : لم
 ٨١ ج : يجمعوا
 ٨٢ ج : على
 ٨٣ ج : أن
 ٨٤ ج : آية
 ٨٥ ج : يريل
 ٨٦ ج : أحد
 ٨٧ ج : ولا
 ٨٨ ج : تسقطه
 ٨٩ ج : لم

يُجْعَلُ 'الِاسْتِنَاءُ' رَجْعًا إِلَى رُفْعَةِ أَجْبَدَ حَاصَةً

ومتا يُعْكَرُ 'الِاسْتِدْلَالُ' هـ سبْقُ قَوْلِ شَهِيدِهِ الْقَاضِفِ بَعْدَ تَوْبَتِهِ

- لَا مِنْ جِهَةِ 'الِاجْمَاعِ' نَدَى أَشْرَ إِيَّاهُ - كُلُّ ظَاهِرٍ فِي لَفْظِ آيٍ يَقْصِي

قَوْلَ شَهِيدِهِ الشَّاهِدِينَ مُعْدِّينَ - مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - «وَأَسْتَشْهِدُوا»

شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» وَفِيهِ - تَعَالَى - «يَمْنُنُ تَرْتُونَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»

وَكُلُّ هَذَا يَتَنَاوَلُ تَعْدِيلَ عُدْوَانِهِ - وَبَدَأَ بِقَوْلِهِ - صَارَ هَذَا

أَعْمُومٌ بِظَاهِرِهِ دَيْدًا عَلَى أَنَّ شُرَاطَ تَوْبَتِهِ وَإِنْ كَانَ مُتَّحِرًا فَهُوَ

عَائِدٌ إِلَى قَوْلِ شَهِيدِهِ بِإِتِّفَاقِهِ أَنَّ اسْتِنَاءَ التَّوْبَةِ فِي آخِرِ

الْكَلَامِ يَقْتَضِي وَجُوبَ تَعْدِيلِهِ - وَبِهِ - وَبِحَسَبِ تَوَقُّفٍ عَنْ رُجُوعِهِ

إِلَى مَا يَبْصُرُ عَوْدَهُ إِلَيْهِ مِنْ حِمْلٍ مُعْدَمَةٍ - لَا دَلِيلَ - فَظَاهِرٌ ١٠

الْآيَاتِ الَّتِي تَلَوْنَاهَا يَقْصِي قَوْلَ شَهِيدِهِ أَعْدَفَ بَعْدَ التَّوْبَةِ

تَنَاوُلَ الظَّاهِرِ هـ - فَنَقْصُصُ عَنِ عَوْدِ لَاسْتِنَاءِ إِيَّاهُ - لَا مِنْ

حَيْثُ الظَّاهِرِ .

١- ب : يعمل . ٢ الف : فاستشهدوا .

٣ - لا من جهة الاجماع ، تا استناء .

٤ - ع : على ٥ - ل : لظاهر

٦ - ح : دة ٧ - ا : اقصي

٨ - الف : ٩ - ا : اقصع

وَيُمْكِنُ أَيْضًا أَنْ يُسْتَدْلَ عَلَى أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ رَجْعٌ . إِلَى قَوْلِ
الشَّهَادَةِ يَقُولُهُ - تَعَالَى - . «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ، وَصَلَحُوا»
وَمَعْلُومٌ أَنَّ التَّوْبَةَ كَافِيَةٌ فِي إِسْقَاطِ حُكْمِ الْفَسْقِ ، وَأَنَّ إِصْلَاحَ
الْعَمَلِ لَيْسَ بِشَرْطٍ فِي ذَلِكَ ، وَهُوَ شَرْطٌ فِي قَوْلِ الشَّهَادَةِ ، فَيَحْتَاجُ
أَنْ يَعُودَ الْإِسْتِثْنَاءُ أَيْضًا إِلَى قَوْلِ الشَّهَادَةِ .

فَإِنْ قِيلَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - . «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» لَا يُفِيدُ
إِلَّا بِإِسْقَاطِ عِقَابِ الْفَسْقِ . دُونَ قَوْلِ الشَّهَادَةِ
قَسَمًا وَصَفَةً . تَعَالَى - . يَعْرِضُ وَأَرْحَمُهُ مِمَّا يَسْتَحِقُّهُ حِينَ تَسْمَعُهُ
عَنِ كُلِّ حَالٍ ، وَلَا يَحْتَاجُ فِيهِ إِلَى مُطَابَقَةِ بَعْضِ مَا يَقَعُّهُ مِنْ كَلَامٍ
عَنِ أَنَّ الرَّحْمَةَ هِيَ السَّمْعُ . وَاللَّهُ تَعَالَى - مُعَمِّمٌ لِلْأَمْرِ بِقَبُولِ
شَهَادَةِ النَّاسِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بَعْدَ أَنْ كَسَبُوا مَرَدودَهُ . وَأَعْمَرُنْ
فِي الْأَصْلِ مَحْذُودٌ مِنَ الْفَقْرِ الَّذِي هُوَ لِسَرٍّ ، وَبِهِ الْفَقْرُ . لِأَنَّهُ
سَاتَرٌ . وَإِنَّمَا 'سُتِيَ' لِإِسْقَاطِ الْفَقْرِ عَمَّا . مِنْ حَيْثُ كَانَ السَّاتِرُ

١ - الف : ايضاً ٢ - ب : فلو اواله

٣ - ب و ح - تعالى ٤ - الف : فان

٥ - ب - وجب ، تا سجد ٦ - ج : جعل

٧ - الف : - شهادة . ٨ - ب : -

٩ - الف : و ، بجاي الذي . ١٠ - ج : امعمره

١١ - الف : كاسا .

بِالشَّيْءِ الْمُخْفَى لَهُ كَأَنَّهُ مُرِيدُ لَهُ ، وَمَا حَرِّمَ عَلَيْهِ ، وَٱللَّهُ - تَعَالَى -
إِذَا أَمَرَ بِشَيْءٍ بِمَوَلٍ شَهَادَةِ ٱلثَّانِبِ مِنَ ٱلْقَدْبِ ، فَقَدْ أَسْقَطَ مَا كَانَتْ
تَعَدُّهُ قَبْلَ لُتُوبِهِ مِنْ رَدِّ شَهَادَتِهِ ، وَأَزَالَهَا ، وَهَذَا كُلُّهُ يَتَرُ

فصل في تخصيص العموم بالشرط

اعلم أن الشرط وإن لم يكن مؤثراً في قصاص عدد
المشروط كالاستثناء ، وبذلك فصلاً بينهما فيما تقدم ، فإنه يخصص
المشروط من وجه آخر ، لأنه إذا قلنا « نصرت القوم ، إن دخلوا
الدار » فالشرط لا يؤثر في تقليل عدد القوم ، وإنما يخصص
النصرت بهذا الحال ، لأنه لو أطلق لتساوول الأمر بالنصرت على
كلى حال ، فنخصص بالشرط ، ومن أمثلة قوله - تعالى - :
« قُمْ فَأَنذِرْ » ، فاستمعوا لصعد طيباً ، وقوله - جل اسمه -

١ - ج : فان ، ج : فان

ج : له

٢ - ج : فان

٣ - الف : دانه

٣ - ج : وان يخصص

٥ - ج : تصد

٤ - ج : يخصص

٧ - الف : وهـ

١٠ - الف : ولم

٩ - ج : امته

١٢ - ب و ج : تعالى

١١ - الف : - صعيدا طيبا

«قَمَن لَمْ يَسْتَطِيعَ ، فإِطْعَامُ مِائَتِينَ مِسْكِينًا»

وَلَا هَصْلٌ فِي الْحَكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ بَيْنَ تَقَدُّمِ لَشَرْطٍ فِي صَدْرِ

الْكَلَامِ ٢ وَبَيْنَ تَأْخِيرِهِ

وَلَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَشْتَرِطَ الشَّيْءُ شَرْطًا كَثِيرًا ، كَمَا لَا يَمْتَنِعُ

٥ أَنْ يَكُونَ الشَّرْطُ الْوَاحِدُ شَرْطًا فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ وَكَمَا رِيدَ

فِي الشَّرْطِ ٣ ، زَادَ التَّخْصِصُ .

وَمِنْ حَقِّ الشَّرْطِ أَنْ يَكُونَ مُسْتَقْمَلًا ، وَكَذَلِكَ الْمَشْرُوطُ

وَالْمَعْنَى تَحْرِي فِي هَذَا الْمَعْنَى مَعْرُوفُ الشَّرْطِ وَقَوْلُهُ - تَعَالَى -

«وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَظْهَرَنَّ» مَعْنَاهُ إِلَى أَنْ يَظْهَرَنَّ ٤ وَهِيَ طُهُورٌ

١٠ فَاقْرُبُوهُنَّ ٥ وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - «حَتَّى يَعْطُوا النِّعْرِيَّةَ عَنْ

يَدَيْهِمْ صَاعِرُونَ»

١ - مَكْم

٢ - ب - مَصْر

٣ - ح - كَلَامُهُ

٤ - شَرْطُهُ

٥ - ب - كَمَا

٦ - ح - لِمَشْرُوعِهِ

٧ - ج - هُوَ

٨ - ب - الشَّرْطُ زَادَ ، تَأْخِيرًا

٩ - أ - هَذَا

١٠ - أ - إِلَّا

١١ - ب - يَظْهَرُونَ

١٢ - ج - وَأَنْ

١٣ - أ - فَاقْرَبُوهُنَّ

فصل في المطلق والمقيد

اعلم أن التقيد هو مثل قوله - تعالى - «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»
 مؤمّية «وقوله - تعالى - «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» فإذا ولى
 هذا التقيد حمالة واحدة ، فلا شبهة في تغيير حكمها والخلاف
 فيه متى ولى أحتملين ، في رجوعه إليهما - إذا صحّ ذلك فيه -
 أو رجوعه إلى ما يليه ، كالخلاف في الأنبشاء ، وقد تقدّم مشروحاً
 ولا خلاف في أن الحكم المقيد إذا حالف الحكم المطلق ،
 ولم يكن من حسيه ، فإن التقيد لا يتعدى إلى المطلق وإنما
 احتيف بما قبله وأطبق ، والخصس واحد ، كالكفارات ، لأنه -
 تعالى - أطلق الرقبة في كفارة الطهارة ، وقنّدها في كفارة القتل ،
 فقال قوم : أن المطلق يصير مقتداً للطاهر ، لا للدليل ، وقال

٢- الب : وإذا

ب هو

٣- : بين ا ج : تغيير .

٢ ب : هذا

٤- الب : ولي ، تشديد للام

٥- ر و ج : فيه .

٦- ر و ح : جميعوا

١ ج : جميع

١٠- ج : - و .

٩ ج : يقبضوا .

١١- الب : للرقبة في بكدرات اعنى ، حياى ارقبه في

٢ ب : لدليل

قَوْمٌ - يُقَيَّدُ بِالذَّلِيلِ ١ ، وَالْقِيَاسُ ، وَقَالَ آخَرُونَ لَا يَصِحُّ
تَقْيِيدُهُ بِالْقِيَاسِ ، مِنْ حَيْثُ يَنْتَضِمُّ الزِّيَادَةُ ، وَالزِّيَادَةُ فِي لَفْظِ
سَجَّ

وَالذَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْمُطْلَقَ لَا يُقَيَّدُ لِأَحَدٍ تَقْيِيدَ غَيْرِهِ أَنَّ كَلِمَةَ كَلَامٍ لَهُ
حُكْمٌ عِصَ ، وَلَا حُجُوزَ أَنْ يَنْعَدَى إِلَيْهِ حُكْمُ غَيْرِهِ ، وَلَوْ حَارَ تَقْيِيدُ الْمُطْلَقِ
لِأَحَدٍ تَقْيِيدَ غَيْرِهِ ، لَوْحَدَ أَنْ يُحْصِيَ الْعَامُّ لِنَحْصِصِ غَيْرِهِ ،
وَيُشْتَرَطُ الْمُطْلَقُ عَلَى هَذَا الْوَحْدِ ، وَهَذَا يُنْطَلِقُ لثَقَّةُ شَيْءٍ
مِنَ الْكَلَامِ .

وَاجْتِنَاعُهُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ كَأَنَّهُ كَلِمَةُ الْوَاحِدِ ، يُنْطَلِقُ بِالِاسْتِثْنَاءِ
وَالنَّحْصِصِ ١٠

وَقَوْلُهُمْ : الشَّهَادَةُ لَمَّا أُطْلِقَتْ فِي مَوْضِعٍ ، وَقُتِلَتْ فِي آخَرٍ ،
حُكْمُنَا بِتَقْيِيدِهَا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ، يُنْطَلِقُ بِأَنَّ الْعِدَالَةَ مُعْتَمَرَةٌ
فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ، وَأَمَّا اشْتِرَاقُهَا لِذَلِيلٍ هُوَ غَيْرُ طَاهِرٍ تَقْيِيدُهَا

١ - : نص

ج : النص

٢ - ج : نص - ج : نص - ج : نص

٣ - ب : الزيادة

٤ - ج : نص

٥ - الف : احتجاجة

٦ - : - و .

٧ - الف : معتره

٨ - الف : هو .

٩ - ب : اشترت

١٠ - ب : + في .

لَمْ يَحْزَ تَبَاقُصُ الْأَدِلَّةُ . فَلَا تُدَّ مِنْ سَلَامَةِ الدَّلِيلَيْنِ . وَلَا يَسْتَمَارُ
إِلَّا بِتَحْصِصِ ظَاهِرِ الْعُمُومِ

فَإِنْ قِيلَ لَهُ كُنْتُ نَأَى تَحْصُوا أَعْمُومَ دَلِيلِ الْعَقْلِ أَوَّلَى
مِمَّنْ خَصَّ دَلِيلَ الْعَقْلِ بِالْعُمُومِ .

قُلْنَا دَلِيلُ الْعَقْلِ لَا يُدْحِثُ لِاحْتِمَالِ وَالتَّحْقِيقِ وَالْمَحَازِ
وَالْعُمُومُ يَصْحَحُ فِيهِ كُلُّ ذَلِكَ . فَهَذَا حَقٌّ خَصَّصَ الْعُمُومَ بِالْعَقْلِ .
فَإِنْ قِيلَ - دَلِيلُ الْعَقْلِ يَجِبُ تَقْدِمُهُ عَلَى الْعُمُومِ . فَكَيْفَ يُحْصَى
بِهِ . وَلَوْ حَازَ تَحْصِصُهُ بِهِ . لَحَازَ سَجْدَهُ

قُلْنَا . دَلِيلُ الْعَقْلِ يَسُ بِنَحْضِصِ عَلَى تَحْقِيقِهِ . وَإِنَّمَا هُوَ دَالٌ عَلَى
الْمُخْصِصِ . وَالْمَوْثُرُ فِي تَحْقِيقِهِ هُوَ قَصْدُ الْمُحِطِّ . وَدَلِيلُ يَحْزُورُ
تَقْدِيمُهُ عَلَى الْمَدْلُولِ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِمَوْثُرٍ

عَلَى أَنْ دَلِيلَ الْعَقْلِ كَمَا يَتَقَدَّمُ . فَهُوَ مُصَاحِبٌ . فَهُوَ كَانَ
مَوْثُرًا ، لَكِنْ مُصَاحِبًا .

وَأَمَّا السَّخَرُ دَلِيلَ الْعَقْلِ ، فَفَقَرٌ مُتَمِيعٌ فِي الْمَعْنَى ، لِأَنَّهُ سَقُوطُ

١ - ج . سلب

٢ - ب : يذهب

٣ - ج : خصمه

٤ - ر : لشيء

فرض القياس في أصله بالروية كسقوطه بالنهاية . فمعنى السج
حاصل ، وإن لم يخلو لاسم

وأما تخصص كتيب بالكتاب . فلا شبهة في حواره ، ومن
حاميه في ذلك من أهل الظاهر والسمي . التخصص نباتاً إنما هو
مخالف في العبارة .

وأما تخصصه سنة . فلا خلاف فيه . وقد وقع كثير منه .
لأنه تعالى . قل " بوصاءة الله في أولادكم . يذكر مثل حط
الاشيين " . وحصل عموم هذا الظاهر قوله عليه السلام . " لا يرث
القاتل ولا يتوارث أهل ممتنع " .

وحاميه نقول في هذا أن كل شيء هو حجة في نفسه ١٠
لأنه من تخصص المعلوم ١١ . وإنما الخلاف في عبارته . أو في وقوع
ذلك ، ولا حاجة بنا ١٢ إلى ذكر الوقوع في هذا الموضع
وأما تخصصه بالإجماع . فصحيح ، لأن الإجماع ١٣ عندنا

١ ب لا - فهو ، السج

ح رواية

٢ ج . د

٣ لا - د

٤ - الف : عبارة .

٥ ج . سمي

٦ الف : - للذكر مثل حط الاشيين .

٧ قال ، إلى

٨ ج -

٩ ب - حجة

١٠ ب - صحيح ، السج

١١ - أو أما

لَا يَكُونُ إِلَّا حَقَّةً . لَمَّا سَنَدَ كُرَّهَهُ فِي بَابِ الْإِحْمَاعِ بِمَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى
وَالْخِلَافِ يَسَاوِيهِ أَصْحَابُ الْإِحْمَاعِ إِنَّمَا هُوَ فِي التَّعْلِيلِ وَالذَّلِيلِ

فصل في التخصيص بأخبار الآحاد

يَخْتَلِفُ الْعَامِلُونَ فِي الشَّرْعِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ فِي تَخْصِيصِ عُمُومِ
الْكِتَابِ بِهِ . فَسَمِعَ مِنْ أُمِّي أَنَّ أَحَدًا نَحَصَ بِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ . وَمِنْهُمْ
مَنْ حَوَّزَ تَخْصِيصَهُ أَخْبَارِ الْآحَادِ إِذَا دَخَلَ تَخْصِيصُ بَاقِيهِ .
وَمِنْهُمْ مَنْ دَاعَى سَلَامَةَ أَمْرِهِ فِي كَوْنِهَا حَقِّقَةً ، وَإِلَّا يَوْجِبُ التَّخْصِيصُ
بِحَدِّ لَوْاحِدٍ مَعَ سَلَامَةِ الْحَقِيقَةِ ، وَأَجَازَهُ إِذَا لَمْ تَكُنْ سَلَامَةً * . [٥٧]
وَإِنَّمَا تَسْمُوهُ لَدَعِيَّةً عِنْدَهُ إِذَا كَانَ تَخْصِيصُهُ بِكَلَامٍ مُتَّصِلٍ بِهِ .
وَمِنْهُمْ مَنْ حَبِيزَ تَخْصِيصِ أَمْرٍ ، وَأَخْبَارِ الْآحَادِ عَلَى كُلِّ حَالٍ
بِعَبْرٍ مُسَمَّاةٍ

وَالَّذِي تَذَهَبُ إِلَيْهِ أَنَّ أَخْبَارَ الْآحَادِ لَا يَحْوِزُ تَخْصِيصَ الْعُمُومِ
بِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَقَدْ كَانَ حَاطَرٌ أَنْ يَتَعَمَّدَ اللَّهُ - تَعَالَى - بِدَلَّتْ ،

١ - لَفٍ سَالِي ٢ - رَوْحٍ نَكْرٍ

٣ - نَحَصٍ ٤ - حَقِّقَةٍ

٥ - حَسَبٍ ٦ - حَسَبٍ

فَيَكُونُ وَاحِدًا عِزًّا لَهُ مَا تَعْبُدُونَ

وَلَدَى يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا دَعَيْنَا إِلَيْهِ أَنَّ التَّاسِ بَيْنَ قَائِدَيْنِ

داهب إلى وحبوب العمل يحمر الواحد في الشريعة، وناف لذلك .

وكل من نفى وحوث العمل بها في الشرع نفى التخصيص بها.

وليس في لاقية من: جمع بين: هي العمل بها في غير التخصيص^٥

وَيَبِي الْقَوْلِ يَحْوِرُ أَحْصَصُ : فَأَقُولُ بِدَلِّكَ يَدْفَعُهُ الْإِجْمَاعُ .

وَسُئِلَ بِمَشِيئةِ اللَّهِ تَعَالَى إِذَا أَتَيْتُمْ إِلَى الْكَلَامِ فِي الْأَحْصَاءِ

على أن الله - تعالى - ما يفتدنا بالعدل بأحد^٥ الأحاد في الشرع^٦.

فَقَطَّلَ التَّحْصِصُ بِهَا لِمَا ذَكَرْنَاهُ. وَلَا شُبْهَةَ فِي أَنَّ تَحْصِصَ الْعُمومِ.

١٠ أخبار الآحاد ورع عسى نقول بأعمل بأخبار الآحاد.

على أنا لو سئمت أن أعمل بها لأعلى وجه التحصيل وأحب

قد ورد الشرع به ، * كُنْ في ذلك دَلَالَةٌ على حوار التخصيص بها .

لأن إنبات المدة «العمل في موضع لا يقضى تحاوزه إلى غيره»

١- ج : القائلين.

۲ مع ، معنی : معنی رہی

$$S_1 + S_2 = S_3$$
$$\frac{d}{dt} \left(\frac{1}{2} \dot{\theta}^2 \right) = \frac{1}{2} \dot{\theta}^2$$

ج : = مائلی

٧ الف : في اعداد

٨ - لم يشرع.

مجلسه ۱۰۰

• 9 •

الأنثى أنهم لم يتسحوا بها وإب عيلوا بها في غير السحري
و كذلك يجوز ثوب العمل بها في غير اختصاص وإب لم
يشتت الاختصاص ، لاختلاف الموضعين ، لأن حر الواحد ليس
بحجة من جهة العقل ، وإنما كان حجة عند من ذهب إلى ذلك
بالشرع . فمع متميع الاختصاص في ذلك

و اعلم أن شبهة من أحال التمسك بالعلم بحرية توحيد في
تخصيص أو غيره انتهى عليها التمسك ومنها يتفرع جميع الشبهة أن
العموم طريقة العلم ، فلا يجوز أن يخص بها طريق إثباته غالب
الظن ، ولدى يفسد أصل هذه الشبهة أن التمسك إذا ورد يقول
حر توحيد في تخصيص أو غيره ، فطريق هذه العبادة العلم
دون الظن ، وإنما خصص معلوماً معلوماً ، وأداة العقول^{١٢}
شاهدة بذلك ، ومنشئ هذا في الكلام على في جوار العبادة

٢- الف : كذلك .

١- ب : قد .

٣- ب : للاختصاص

٢- ر : وح : تست

٤- ج : بالعلم

٥- ح : بالعلم

٦- ب : ص : به

٦- أ : ب : تنفر

٧- ج : أو

٩- أ : ب : من بعض

٨- ج : المعوله

١١- ب : ر : ج : وإب

١٣- ج : شاهد

يجبر الواحد عقلاً عند الانتهاء إليه بعون الله

وأيضاً فلا خلاف بين أئمتنا في حوار الرجوع إلى أخصار الآحاد في الاسم العام ، فما الذي يمنع من الرجوع إليها في الحكم المتعلق بالاسم ، ألا ترى أننا عند الاختلاف ثبتت لأسماء بالرجوع إلى أهل لغة ، فما الذي يمنع من الرجوع إلى لآحاد في تخصيص الأحكام

وأما من حوزر التخصيص بأخصار الآحاد بشرط دحول التخصيص قبل ذلك ، أو شرط سلامة الحقيقة ، فشبهه في ذلك أن التخصيص يضطرر أنقط محاراً ، وقد ثبت أن الأمر بخلاف ذلك

١٠ فصل في تخصيص العموم بالقياس

اعلم أن هذا فصل طبر الذي تقدمه ، و لخلاف في تخصيص العموم بالقياس ، لما هو فرع من فروع الثقلين ، أن العادة قد وردت

- | | |
|---------------------|------------------|
| ١ - ح : اسما . | ٢ - ح : و نوعه |
| ٣ - ح : اسما . | ٤ - ب و ح : مع |
| ٥ - الف : إلى لآحاد | ٦ - ح : الكلام . |
| ٧ - ب : حوار . | ٨ - ب : بشرط |
| ٩ - ح : نظره | |

بالقياس في الشريعة ، ومن دفع حواز القياس في شيء من الشريعة
 لأشعل له بهذا النوع . وإذا ذلك على أن العبادة لم ترد بالقياس
 في حكم من أحكام الشريعة ، بل قول بأنه مخصص
 بالإجماع ، على ما قلناه في أحادي لآحاد

٥ وقد اختلف مشيخوا القيس في هذه المسألة ، فذهب أبو علي
 لاحتيا وجماعة من الفقهاء إلى أنه لا يختص العموم به ، وهو
 قول أبي هاشم الأول ، ومنهم من قال يخص بالقياس احتيا دون
 القياس لاحتيا ، وهو مذهب كثير من أصحاب الشافعي ، ومنهم
 من قال يخص به إذا دخله التخصيص ، ومنهم من حوز تخصيصه
 بالقياس على كل حال ، وهو مذهب كثير الفقهاء ، ومذهب
 ١٠ أبي هاشم الأخير .

وقد ذكرنا طريقتنا في معنى التخصيص بأحادي لآحاد ، وهي
 الطريقة في معنى التخصيص بالقياس

١ - بطل

٢ - بطل

٣ - بطل

٤ - بطل

٥ - بطل

٦ - بطل

٧ - بطل

وَيُمْكِنُ بِدَلِيلٍ أَنَّ أَعَادَةَ قَدْ وَرَدَتْ فِي عِبَرِ التَّحْصِيسِ -
 أَنَّ تَسْلُكَ مِثْلِ الطَّرِيقَةِ الَّتِي سَلَكَهَا فِي هِيَ تَحْصِيسُهُ بِأَحَدِ
 الْآحَادِ، فَقَوْلُ قَدْ عَيَّنْتُمْ أَنَّ الْقِيَاسَ لَيْسَ بِحُجَّةٍ فِي هَيْسِهِ بِدَلِيلٍ
 لَعَقْلِ، وَإِنَّمَا يَنْبَغُ كَوْنُهُ حُجَّةً بِالسَّمْعِ، فَبِئْسَ إِذَا كَانَتْ
 فِي عِبَرِ التَّحْصِيسِ حُجَّةً أَنَّهُ كَذَلِكَ فِي التَّحْصِيسِ.

وَأَمَّا دَعْوَاهُمْ أَنَّ الْأَمَّةَ إِنَّمَا حُجَّتْ لِأَمِّهَا بِالْأَخْطَيْنِ فَمَارِدٌ
 بِالْقِيَاسِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ مِمَّا أُتِيَ مِنَ التَّحْصِيسِ، وَأَنَّ أَمَّةً كَالْأَمَّةِ فِي تَصْنِيفِ
 الْحَدِّ، فَطَبَقَ لِأَنَّ الْأَسْلَافَ ذَلِكَ. وَلَا دَلِيلَ عَلَى سَجِيئَتِهِ، وَإِنَّمَا لَعَقُولُ
 فِي ذَلِكَ عَلَى جَمَاعِ الْأَمَّةِ، دُونَ الْقِيَاسِ

وَمِنْ مَعَ مِنْ قِيَاسٍ مِنْ حَيْثُ أَوْحَسَ الظَّنُّ، وَالْعُمُومُ ١٠
 طَرِيقُهُ الْعَمَلُ، قَدْ سَأَلَ الْكَلَامَ عَلَيْهِ فِي التَّحْصِيسِ أَحَادِ الْآحَادِ،
 وَقَامَا دَلِيلُ أَعَادَةِ الْقِيَاسِ يَقْتَضِي الْعِلْمَ، فَمَا خَصَّصْنَا مَعْلُومًا إِلَّا
 بِمَعْلُومٍ ١١ وَلَا غَتَارَ بِطَرِيقِهِ هَذَا لَعَلَّامٍ، كَانَ طَبَقَ أَوْ غَيْرَهُ

- | | |
|----------------------|--------------------------|
| ١ - ائتمار | ٢ - ب : كدليل، ج : لدليل |
| ٣ - ب : ثبت | ٤ - ج : س : سمع |
| ٥ - ل : ب : ج : عام | ٦ - ب : ل : لعول |
| ٧ - ج : قال المصوم | ٨ - ب : ج : صرفة |
| ٩ - ب : ج : ج : جواز | ١٠ - ج : معلوم |
| ١١ - ب : ط : كان | |

وَأَمَّا أَقْوَى مَا أَخْتَجُّ بِهِ مِنْ تَقْيِ تَحْصِيصِ الْعُمُومِ بِالْقِيَاسِ
أَنَّهُ لَا خِلَافَ بَيْنَ مُنْتَبِهِ فِي أَنَّ الشَّرْطَ فِي تَسْمِيَةِ الصَّرُورِ
إِلَيْهِ، وَسَلَامَتِهِ مِنْ أَنْ تَكُونَ: لظهور دَفْعَةٍ لَهُ. وَهَذَا الشَّرْطُ
يَمْنَعُ مِنْ تَحْصِيصِ الْكُتُبِ وَالسُّنَنِ الْمَعْلُومَةِ الْمَقْصُوعِ عَنْهَا بِهِ
وَأَجَدْتُ بَعْضَ مَنْ حَالَفَ فِي ذَلِكَ يَقْدَحُ فِي هَذِهِ طَرِيقِهِ،
بِأَنَّهُ يَقُولُ: إِذَا تَحْصَصْنَا عُمُومَ الْقِيَاسِ فَقَدْ اسْتَعْمَلْنَاهُ فِيهِ
لَا نَصَّ فِيهِ يُجَاهِلُهُ، وَبِمَا يَدْفَعُ لِنَصِّ الْقِيَاسِ إِذَا كَانَ الْمُرَادُ
بِذَلِكَ النَّصِّ مَعْنُومًا، فَأَمَّا مَا سَأُولُ الْفَقْهِ فِي الظَّاهِرِ لَا يَكُونُ
دَائِمًا، فَإِنْ أَرَدْنَاهُ الْأَوَّلَ، فَهُوَ مُسْتَمَرٌّ وَلَا يَمْنَعُ مِنْ
التَّحْصِيصِ بِالْقِيَاسِ، وَبِأَرَدْنَاهُ الثَّانِي، فَغَيْرُ مُسْتَمَرٍّ وَهُوَ مُوَضَّعٌ * [١٥٨]

الخلافي.

وَهَذَا لَيْسَ بِصَحِيحٍ، لِأَنَّ مُرَدَّ اللَّهِ - تَعَالَى - إِنَّمَا يُفِيدُ حُطَاءَهُ،
وَإِذَا كَانَ ظَاهِرًا حُطَاءَهُ يُبَايِ الْقِيَاسَ. فَقَدْ رُلَ الشَّرْطُ فِي صَحِيحِهِ

- | | |
|--------------------------|---------------------|
| ١ - ح : غير و | ٢ - ر : مي، بحال ب. |
| ٣ - ر : مي. | ٤ - ح : يكون |
| ٥ - الف : دافعة ح + واحة | ٦ - الف : او. |
| ٧ - ح : و | ٨ - الف : بعض |
| ٩ - ب : يعول | ١٠ - ح : ما |
| ١١ - الف : ينع | ١٢ - ح : لصاهر |

القدس. فكيف أُسبِلُ إلى عموم مُرادِهِ إِلَّا من جهة خطايهِ
 و بعد. فمعلومٌ بِعبرِ شُبُهَةٍ أَنَّ القياسَ في تخصيصِ المعلومِ
 شرطٌ ليس هو بِمُتَعَلِّقٍ مُتَقَيٍّ. ولا لِسُنَّةِ اَلْمَقْطُوعِ^۳ عَنِهَا. وَقَدْ
 تَرَكْتُ طاهرَ الصَّنَدِ وخصَّ عمومهِ بِدليلِ اَلْمَقْلُوبِ^۴.
 وَاسِيَةِ اَلْمَعْلُومَةِ. وَلَا جَمْعَ. فَجَبُّ مَعَ هُوطِ دَرَجَةِ^۵ اَلْقِيَاسِ
 عَمَّا لَا يَدْعِي بِهِ هَرِ اَلْعُمُومِ. وَأَنَّ اَلْكَفَى^۶ فِي اَلدَّفْعِ لَهُ
 تَعَوُّلٌ طاهرٌ كَمَا بِخِلَافِ مَوْجِبِهِ. حَتَّى يَكُونَ اَلْقِيَاسُ
 بِخِلَافِ اَلْأَدَاةِ اَلْمَقْصُومَةِ

وَيَسَّ تَكُنْ أَنْ تَدْعُو أَنَّ اَلْفَرْقَ بَيْنِ اَلْقِيَاسِ وَغَيْرِهِ مِنْ
 اَلْأَدَاةِ اَلْمَقْطُوعَةِ أَنَّ اَلْمَقْصُومَ لَا يَسْتَعْمَلُ مَعَ اَلْعَمَلِ أَنَّ مُرَادَ اَللَّهِ
 تَعَالَى بِخَطَايِهِ خِلَافُهُ.

فَلَا وَلَا شَيْءَ مِنْ اَلْأَدَاةِ يَسْتَعْمَلُ مَعَ ذَلِكَ

۱ اب و ع

۲ ب و ح

۳ اب ع

۴ ح مقطوع

۵ ب درجه

۶ ح الكف

۷ ل در

۸ ح ص

۹ ب كفى

۱ ظ : تناول چنانکه در متن است ولى در ب و ح ساون و در الف :

۱۱ - ج : الكلام

ساون آمده است -

قَدْ قِيلَ مَا عَدَا الْقِيَاسَ مِنَ الْأَدْلَةِ يُنْتَعَمُ مِنْ أَنْ يُعْتَمَدَ مِنْ
مُرَادِ اللَّهِ خِلَافَهُ. لِأَنَّ دَلِيلَ نَقْطَتِي تَعَارُضُ الْأَدْلَةِ وَتَنَاقُضُهَا، وَهَذَا
حَاطَرٌ فِي تَقْيَاسٍ

قُلْنَا هَذَا صَحِيحٌ. عَمَّا نَرَاهُ فَرَقَ بَيْنَ تَقْيَاسٍ وَغَيْرِهِ فِي غَيْرِ
الْمَوْضِعِ نَدَى حَقَّقْنَاهُ. لِأَنَّ الْإِتِّفَاقَ بِمَا حَصَلَ فِي أَنْ شَرْطُ
التَّخْصِيسِ بِالْقِيَاسِ يُجَاهِلُ شَرْطَ التَّخْصِيسِ بِغَيْرِهِ، وَبِأَنَّ أَمَّا كُنْ
الْأَمْرُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ أَنَّ طَاهِرَ تَبَاوُلٍ عَلَى الْعُمُومِ تَنْتَعَمُ مِنْ
التَّقْيَاسِ. وَلَا يَنْتَعَمُ مِنْ سَائِرِ الْأَدْلَةِ. فَلَا مَرْتَبَةَ بَيْنَ الْكُلِّ وَبَيْنَ
التَّسَاوِي، وَمَعْلُومٌ خِلَافُهُ.

فصل في تخصيص العموم بأقوال الصحابة

عَمَّا أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ كُلَّ مَا هُوَ حَقٌّ فِي نَفْسِهِ يَصِحُّ تَخْصِيسُهُ

٢ - ب - من .

١ - الف - من

٢ - ج - سائر

٣ - الف - ولا

٤ - ج -

٣ - الف - سائر

٤ - ب - ولا

٥ - ب - من

٦ - ج - يجب

العموم هـ ، وإجماع الصحابة حجة ، فوجب التخصص به ونحو
 و' إن كنت متخافهم في تعليل كوبر ذلك حجة ، أو في دليبه ،
 فالحكم لإجماع فيه يسا

فأب قول بعضهم : ففي الناس من يذهب إلى أنه إذا ظهر ،
 وانتشر ، و' ثم يقع فيه خلاف ؛ جرى مجرى الإجماع ، فخصص
 بذلك كما يخص بالإجماع ، وبهم من يقول : إمساكمهم عن
 الخلاف لا يدل على لوق ، فلا تجمعهم إجماعاً ، ولا يخص به
 وتحقيق ذلك تأتي فيما بعد بمشقة الله تعالى

وأما نحن ، فنذهب إلى أن في الصحابة من قوله بأنفراد
 حجة ، وهو أمير المؤمنين عليه السلام ، لإقامة الدليل على عصمته ، وقد
 دلت على ذلك في كتب الإمامية ، وليس هذا موضع ذكره ، نقوله^{١٠}
 - عليه السلام - مبرداً يخص به العموم لا محالة .

٢- الف : مخالف .

ح . د

١- ج : صبروا ونشرو

٢- الف : حجة

٢- الف : تبينه .

٥- الف : - يقول .

٨- الف : بحالي

٧ ب و ج : أشاء الله

١٠- ب و ج : فاما .

٩- ب : فاما .

١٢ ج : وقوله

١١- ب و ج : يذهب

وفصل فيما الحق بالعموم وهو خارج منه

عنه أن عموم من أحكام لألفاظ، فما بسر يفظ لا يصح
ادعاء عموم فيه، وإذا كان أملاً غير متعدي في نفسه، ولا يتعلق
بسواه بأكيف يصح ادعاء العموم فيه، والعموم كصفة في التعلق،
والكصفة في التعلق فرع على حصول التعلق، وهذه الجملة
تتبع عن إقريع هذا الباب وتشميه، والكلام على تفصيل المسائل،
لكي تذكر ظروف من ذلك يتفهمه.

إذا روي عنه - عليه السلام - أنه قصي بالشاهد والسمين.
فليس^١ واجب أن يكون منه - عنه السلام - في ذلك قول،
فخصمه على عمومته، لأن الحكم لا يفتقر إلى قول عام في
هذا الباب.

١ - ب: الحق

٢ - ب: الف + معتد

٣ - ج: ح

٤ - ج: ح

٥ - ب: ح

٦ - ج: ح

٧ - ب: ج

٨ - ج: ح

٩ - الف: وليس

١٠ - ج: ح

١١ - ج: قوم

١٢ - ب: لا

وَفَعْنَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَا يَجُوزُ مِنْ وَجْهَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ
 الْوُجْهُ الْقَدَى وَقَعَ عَلَيْهِ غَيْرُ مَعْلُومٍ حَتَّى أَنْ يَأْخُذَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
 مِنْ يَدِ رَجُلٍ مِمَّاكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقَعَهُ حِجَّةٌ أَحَدَهُ بَعْضُهَا فَكَوْنُ
 ذَلِكَ مُخْتَلًا أَوْ أَنْ يَقَعَهُ الْوُجْهُ مِثْلُ أَنْ يَقْصِي بِإِشْهَادِ
 وَالْتِمِيزِ ، وَهَذَا حَكْمٌ فِي غَيْرِ لَا حَاجَةَ تَقْصِيهَا ، وَلَا تَحْطِئُهَا ، وَلَوْ
 لِأَنَّ الدَّلِيلَ قَدْ دَلَّ عَلَى تَسَاوِي كِلِ الْمُدْعَيْنِ وَالْمُدْعَى عَلَيْهِمْ
 فِي هَذَا الْحَكْمِ ، مَا عُدْنَا هَذَا الْحَكْمَ إِلَى غَيْرِ مَوْضِعِهِ ، وَكَذَلِكَ
 لَا يَجُوزُ أَنْ يُتَحْتَجَّ بِغَيْرِ أَقْطَرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - نَحْنُ وَجْهٌ كَانَ
 بِطَرَفِهِ - بِمَا رَوَى أَنَّ رَجُلًا أَقْطَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَأَمَرَهُ -
 عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالنَّكَارَةِ ، لِأَنَّ ذَلِكَ - كَمَا قُبِضَ - قِصَّةٌ فِي غَيْرِ
 لَا تَحِبُّ عُمُومُهَا

فَبِإِنْ قِيلَ : فَمَا قَوْلُكُمْ فِي حَوَائِجِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ سُؤْلِ

- | | |
|------------------------------------|----------------------------|
| ١ - الف : سَمِ | ٢ - الف : قَصِي . |
| ٣ - ج : حَب | ٤ - الف : تَقْصِيهَا . |
| ٥ - ب : هـ | ٦ - ج : لِسَاوِي |
| ٧ - و : ح : لِمُدْعَيْنِ | ٨ - ب : و : حَيَّ مَي |
| ٩ - ب : لِيَا ، نَابِغًا | ١٠ - ج : هـ : لِمَكْدَرِهِ |
| ١١ - ب : بَيَّ وَجْهٌ تَائِيْنَحًا | ١٢ - الف : هـ : قِي . |
| ١٣ - الف : و : حَيَّ مَي | ١٤ - الف : قَوْل . |

سائل له هل يكون عاماً أو خاصاً.

فأما إذا سُئِلَ - عليه السلام - عن حكم المُفْطِر^١ فلا يتحو
 حواؤه عن ثلاثة أقسام: إم أن يكون عام المَظْ - نحو^٢ أن يقول
 «كلُّ مُفْطِرٍ فعليه الكفارة»^٣، والنفسُ الثاني أن تكون الحواؤه في
 المعنى عاماً، نحو أن يُسأل - عليه السلام - عن رجلٍ أَفْطَرَ، فتدع^٤
 الاستكشاف عتاه أَفْطَرَ، ويقول - عليه السلام - «عليه الكفارة»^٥
 فكأنه قال «من أَفْطَرَ، فعليه الكفارة»^٦، والنفسُ الثالث أن يكون
 السؤال خاصاً، والحواؤه مثله، فتحل^٧ محلّ نفس

وعلى هذا لا يصح أن يُخْتَلَفَ في الجمع^٨ بين الصلوتين بما
 روى عنه - عليه السلام - أنه جمع بين الصلوتين في السفر^٩، لأن
 ذلك ليس بعام، وإنما يدل على أنه - عليه السلام - جمع^{١٠}، وليس
 يُتَنَاقَلُ لموضع^{١١} الخلاف.

١ الف: لمطر.

٢ ب: مثل

٣ الف: - عليه السلام

٤ الف: كفارة

٥ - ح: فيجعل

٦ ب: الجمع

٧ الف: الله، بجاء اه

٨ الف: في السفر

٩ الف: - عليه السلام

١٠ ب: لموضع

قَامَ الرُّوْيَةُ لَوَارِدَةً بَأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ
الصَّوْتَيْنِ فِي السَّمَرِ . وَأَنَّ هَذَا اللفظ يقتضي التكرار ، فَيَدْخُلُ
مَوْضِعُ الْخِلَافِ فِيهِ ، فَغَيْرُ ضَاحِكٍ . لِأَنَّهُ وَإِنْ قَتَصَى التَّكْرَارَ بِالْعَرَفِ ،
فَلَا يَنْدُلُ عَلَى أَنَّ التَّكْرَارَ قَدْ دَخَلَ فِيهِ مَوْضِعُ الْخِلَافِ بَعِيْهِ ،
وَأَمَّا يَنْدُلُ عَلَى تَكْرَارٍ مُجْمَعٍ ، وَيَحْضُرُ أَنَّ تَكْرَارَ جَمْعٍ مُخْصُوصٍ
لَا خِلَافَ فِيهِ ، مِثْلُ الْمُجْمَعِ * بَيْنَ الصَّوْتَيْنِ عَرَفَهُ وَغَيْرَهَا
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ أَنْ تَرَوَى عَنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ
قَضَى بِكَذَابٍ ، وَتَرَى أَنْ يَرَوَى أَنَّهُ قَضَى أَنَّ كَذَابًا فِيهِ كَذَابٌ ، وَادَّعَى
أَنَّ الْأَوَّلَ يُبَيِّنُ الْفِعْلَ ، وَالثَّانِي يَقْتَضِي الْقَوْلَ وَفِي النَّاسِ مَنْ سَوَّى
بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ، وَالْأَقْرَبُ الْفَرْقُ ، فَإِنَّ لِنَعَارُفَ فِي الثَّانِي يَقْتَضِي
أَنَّ يَكُونُ ذَلِكَ قَوْلًا ، إِلَّا أَنَّهُ مِنْ أَيْنٍ ' يُبَيِّنُ الْعُمُومَ ، وَالرَّأْيُ
لَيْسَ بِحَادِثٍ لَفْظِ النَّسْبِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعِيْهِ ، وَإِنَّمَا يَحْكِي مُعَاهَدًا
وَالْحَقِيقَةُ هِيَ لَفْظُ النَّسْبِ - ص - ع - لَا لَفْظُ الْحَاكِي

١ - ج : فانه

٢ - الف : من

٣ - الف : ولا

٤ - الف : منه

٥ - الف : تكرر

٦ - ج : ار

٧ - ب : وعرف

٨ - ج : + و

٩ - ب : وكذا

١٠ - الف : + انه

١١ - ب : هي ' ح هو

وَأَمَّا تَعْلُمُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِحِكْمَةٍ فِي عَيْنٍ . كَقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
 فِي الْيَوْمِ «إِنَّهَا» مِنْ لَطَوَاتِفِ عَيْبِكُمْ ، وَطَوَاتِفِ «فَهَذَا» التَّعْلِيلُ إِنَّمَا
 يَصِحُّ أَنْ تَعْدَى مَوْضِعَهُ ، أَنْ يَتَعَدَّى اللَّهُ - تَعَالَى - بِالْقِيَاسِ ، وَأَمَّا
 قُلُوبُ الْعِبَادَةِ بِهِ . فَاصْطَحَّ مَا دُرِّدُ وَوَقُفُّ غَمِّي هَذَا الْمَوْضِعِ
 الْمُحْصِيُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقِيَاسِ وَمِنْهُمْ «لَرْعِيهِ عَارِثُ» لِأَنَّ فِيهِ مَعْنَى
 التَّعْلِيلِ وَالْإِشَارَةِ إِلَيْهِ

فَأَمَّا رَوَايَتُهُمْ «أَنَّهُ» عَلَيْهِ السَّلَامُ - سَهَا فَسَجَدَ «فَهُوَ مُقْتَمَلٌ
 لِلتَّعْلِيلِ» كَمَا قَالَ «فَسَجَدَ لِأَحَدِ سَهْوٍ» وَيُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ
 ذَلِكَ خَبَرًا مُخَصَّصًا عَنْ أَنَّ لِسُجُودَ تَقَبُّبِ السَّهْوِ ، لَأَمِنْ حَيْثُ كَانَ
 مُصْرَافًا لَهُ ، وَيُحْتَمَلُ أَيْضًا أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ أَنَّهُ سَجَدَ سَاهِيًا ،
 فَالظَّاهِرُ لَا يُعْتَمَدُ بِهِ أَنَّ لِسُجُودَ تَقَبُّبِ السَّهْوِ ، وَإِنَّمَا يُعْتَمَدُ
 ذَلِكَ بِالذَّلِيلِ .

- | | |
|-------------------------|-----------------------|
| ١ ج : لا بها | ٢ ب : اطوون |
| ٣ ج : سجد | ٤ ج : قام |
| ٥ ب : لا يساره | ٦ الف : عه ، يحاي ايه |
| ٧ الف : حو ، ج : حو ، ب | ٨ الف : ابط |
| ٩ الف : هـ | ١٠ ب : وح : والصاهر |
| ١١ ب : وح : هـ | ١٢ ب : انا تعلم |

فصل في تمييز ما يصح دخول التخصيص فيه مما لا يصح^١

اعلم أن التخصيص بمصح دحوته - على جهة الحقيقة - فيما هو عموم على جهة الحقيقة، فإنه ما ليس بمادة حقيقة من حيث كان لفظه لا يتناول أشياء كثيرة، فالتخصيص لا يصح فيه وهذا القسم على ضربين أحدهما - هو من جهة ديل اللفظ ومصادم يتناول أعياناً، فمعنى التخصيص يصح فيه، كما أن معنى عموم ثالث فيه والقسم الآخر يتناول أشياء كثيرة، لا يظهر لفظه، ولا بدليله، أكبر من جهة تمسك، فمن حذر تخصيص أمته شرعته، أحارمه، ومن منع تخصيص أمته شرعته، منه

١٠

١. ح. ١. ج. ١.

٢. ح. ١. ج. ١.

٣. ح. ١. ج. ١.

٤. ح. ١. ج. ١.

٥. ح. ١. ج. ١.

فصل في تخصيص الإجماع

اعلم أن لإجماع إذا كان على قول عام . نظراً ، فإن علمنا
 قصدهم فيه ، يضطراراً ثم يذخنة التخصيص ، وإن لم تعلم قصدهم
 به ، ساع التخصيص وهكذا في عموم كلامه - عليه السلام -
 إن التخصيص إنما سوغ فيه ، لم نعلم قصد وهذا الشرط
 متعذر في خطابه تعالى فلا وجه لذكره ، إذ كان إجماعهم
 على فعل ، أو رضى ، عمل . ولا تخصيص فيه على حقيقة ، وإنما
 يصبح حصول معنى التخصيص فيه منى عنه ، إذ لا يمكن أن يحكم
 غيره فيه كحكمه

- | | |
|------------|----------------------|
| ١ - لف | ٢ - اصغر |
| ٣ - ج دخل | ٤ - ب - علم |
| ٥ - لف | ٦ - ب ساع |
| ٧ - ب قوله | ٨ - لف - عليه السلام |
| ٩ - ب مهد | ١٠ - ب رمى |
| ١١ - لف | مضى |

فصل في الغاية التي يلغ تخصيص العموم إليها

انتم أنه لا غاية إلا ويحوز أن يمنع تخصيص ما طهره
العموم إليها، غير أن لفظ الجمع كالمشركين والرجال متى
منع التخصيص فيها إلى أقل من ثلاثة، كان لفظ محذراً، وإذا
منع ثلاثة، كان لفظ حقيقة، كما يكون فيه راداً وليس كذلك
لفظة من فيما يقبل، وما فيما لا يقبل، لأن التخصيص إذا منع في
هاتين المصنعتين إلى الواحد، لم يخرج الكلام من كونه حقيقة.
وقد حكى عن أبي بكر القفال الخلاف في ذلك، وأنه
كان يذهب إلى أن لفظة من يحوز أن يمنع التخصيص فيها إلى
الواحد، ولا يحوز في لفظ الجمع أن ينتهي التخصيص إلى
الواحد.

٢ ج. منع.

١ ب. غاية.

٣ ج. الجميع.

٣ ج. الجميع.

٦ ج. : - واداً تاينجا.

٥ ج. : به.

٧ ب. : عن.

٧ ب. : وما.

٨ ب. : الخلاف.

٩ ب. : و.

- الف. لغو.

وهذه منه تحجر^١ ظرف^٢ ، وإذا كان الموضع عنده في «من»
إلى الواحد يجعل^٣ قط مجازاً ، فالأحرار في «له» إيط^٤ أجمع مثل
ذلك ؟! وإذا كان أيضاً تخصيص^٥ في القط^٦ أجمع إلى أن ينتهي
إلى «لاية» يجعل^٣ لقول مجاز عنده ، لأنه يقتضي لا سيعرأ عنى
مذهبه ، فإى تخصيص^٥ عرض وهـ ، اقتضى كونه مجازاً ، فإى فرق
في نوع التخصيص بين ما نحن عن «لاية» ونحن نرد عليها ؟!

فصل في أن الاستسقاء والشرط إذا تعلقا ببعض
ما دخل تحت العموم لا يحجب الحكم بأن ذلك
هو المراد بالعموم

١٠ أقسم أن من المتكلمين في أصول فقهاء من ذهب إلى أن
الشرط إذا حقت عمومياً ، وكان الشرط يتعلق ببعض ذلك العموم ؛
وإنه غير واجب أن يجعل^٣ العموم^٧ عنى أن المراد به بعض ما تدركه

١ - ب صرف

١ - ج تحجر

٢ - ب و ج عنى

٢ - ا ب - ا ب

٣ - ب - ب عنى

٣ - د - د

قَطْعُهُ، بَلْ يُجْعَلُ عَلَى ظَاهِرٍ عُمُومِهِ. وَصَرَّحُوا بِدَلَالَةِ مَثَلٍ، مِنْ
 قَوْلِهِ - تَعَالَى - «لَا حَاجَ عَلَيْكَ إِذْ طَلَّقْتَ النِّسَاءَ» إِلَى قَوْلِهِ -
 تَعَالَى - «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ، وَقَدْ فَرَضْتُمْ
 لَهُنَّ فَرِيضَةً، فَصِفْهُنَّ فَرِيضَتَهُنَّ، إِلَّا أَنْ يَمُوتُنَّ، أَوْ يَمُوتَ أَدَى
 يَدَيْهِ عَقْدَةُ لَكَاحٍ» وَمَعْنَى أَنْ يَمُوتَ لَا يَصِحُّ مِنْ كُنْ مُطَلِّقَةً، وَإِنَّمَا
 يَصِحُّ مِنَ الْمَوْتِ لِكُمَالِهَا، وَهِيَ تَمُوتُ مِنْ تَقَدُّمِ ذِكْرِهِ. وَ-
 مَعَ هَذَا - نَقُولُ لِأَوَّلِ عَمَى عُمُومِهِ وَذَكَرُوا مَثَلًا آخَرَ، وَهُوَ
 قَوْلُهُ - تَعَالَى - «لَيْسَ إِذَا تَزَوَّجْتُمُ النِّسَاءَ» فَإِنَّهُ عَامٌّ فِي جَمِيعِ
 الْمُطَلِّقَاتِ، وَبِالْمَعْنَى بِقَصْرِ الْإِحْتِصَاصِ، مِنْ قَوْلِهِ - تَعَالَى -
 «وَإِذَا تَزَوَّجْتُمُ النِّسَاءَ، فَتَمْسُكُوهُنَّ مَعْرُوفًا، أَوْ يَمُوتُوا مَعْرُوفًا»
 وَدَلِيلُ لَا يَتَّبِعُ إِلَّا فِي الرَّحْمَةِ

وَالَّذِي نَقُولُهُ فِي هَذَا نَبَأٌ أَنَّ لَشَرْطِ الْإِحْصَاءِ دَا تَعَقُّبَ عُمُومٍ،
 فَجَائِزُ أَنْ يَتَعَقَّبَ نَعَصٌ، مَثَلُهُ الْعُمُومُ. وَيَكُونُ قَطْعُ الْأَوَّلِ
 عَلَى عُمُومِهِ، وَجَائِزُ أَنْ يَكُونَ تَحْجِيزُ الْعُمُومِ، بِمَا أَرَادَهُ^١

٢ - لَيْسَ

٣ - لَيْسَ

٤ - هِيَ

٥ - لَيْسَ

٦ - مَثَلًا

٧ - وَ

٨ - وَجْهٌ

٩ - لَيْسَ

بعض ما تناولته القبط، وهو الذي تنعق الشرط به، ومع الإحتمال
للأمرين لأنّ من دليل يفسّم به أيهما وقع.

والذي يتيقن ما ذكرناه أن النقتل إذا قال: «أضرب الرجال»
إلا من اقتدى صرحت له بعماله «وإن شئت» «أضرب الرجال» إن لم
يفتدوا صرّيك بعمالهم «حتى يكون» قد أثبت بحرف الشرط * [٦٠]

وإن كان المثال الأول فيه معنى الشرط، وهذا شرط خاص لا يليق
بجميع الرجال، لأن لفظ «حال يدخل فيه الحر والعبد، والعبد
لا يملك، فالشرط الذي تنعق الكلام مخصوص لا يتعلق إلا
بالأحرار ولا يجب أن يقطع على أن المحاطات بذلك أراد يقوله
«الرجال» الأحرار والعبيد. وإن خص بالشرط الأحرار، كما لا يجب
أن يقطع على أنه أراد بالنظر الأول الأحرار، دون العبيد، بل
ذلك موقوف على الدلالة. ومع بقدها لا يجب أن يقطع على أحد
الأمرين

- | | |
|---------------|------------------------|
| ١ - ج : يجب | ٢ - ج : قل |
| ٣ - ج : ضرب | ٤ - ج : يكون |
| ٥ - لب : لعنة | ٦ - الف و ج : - والعبد |
| ٧ - ج : لعنة | ٨ - ب : - على |
| ٩ - ج : لا | |

يوضح ما ذكرناه أن في كين واحد من الأمرين مجازاً أو
عدولاً عن الظاهر. ألا ترى أن إذا حتمت لفظه ليرتجى على الأحرار
دون غيرهم، كانت مجازاً، وإذا حتمت لها معنى العموم، وحتمت
الشرط على بعض ما دخل تحتها، كان ذلك أيضاً مجازاً وعدولاً
عن الظاهر من وجه آخر. لأن تقدير الكلام إلا أن يقتدى
بعضهم بماه صرحت. والظاهر يقتضي أن يقتدى هو العامور
بأن تحربه.

والكلام في لآيه يعني على مثل ذلك. لأن قوله - تعالى -
"وإن صلفتموهن من قبل أن تنصوهن" وقد فرضتم أنهن
فريضة، فحتمت فرضهن، إلا أن تقول "فتي حتمنا الشرط"
على بعض المظنقات، صار تقدير الكلام إلا أن يقتدى بعضهن،
وظاهر الكلام يقتضي أن يقتدى من جميع المظنقات، فإن
أن القول محتمل الأمرين. وما في كين واحد منهما إلا صرحت
من أحجار العدول عن الظاهر.

٢ - ألف: أو

١ - ألف: لوضح

٣ - ألف: بمضم

٢ - د: ح: د

٤ - ب: مثل

٥ - ب: يصرفه

٨ - ألف: يهزون

٦ - ألف: حلفتموه

٩ - ب: عدول

٧ - ح: من وجه آخر (جيد صريح) ، ، يحا

فإن قيل : فإن لأئمة كتبها إنما عمت في كل مطلقه طمعت قبل الدخول بها^١ فإن لها نصف تمهر من هذه الآية ، فهي عامة في المطلق ، وإن انحصر الشرط

فلما كان كتاب الأئمة قد أجمعت على ذلك ، وجماعها دليل يثبت به أحد المفسرين ، وقد قدس إن الخطأ محتمل للأقرنين معاً

على أن لأئمة إنما أجمعت في كل مطلقه طمعت قبل الدخول فإن لها نصف تمهر ، وجماعها على هذا الحكم حجة ، وإن كان مستعداً من عموم الآية ، فمن أين رجوعهم في عموم هذا الحكم إلى عموم الآية ؟

فأمثال المثال الثاني من قوله - تعالى - « إذا طلقتم النساء » ، وأنه عام في المطلقات كنهى ، وإن انحصر الشرط الذي هو قوله - تعالى - « إذا تنقح أحدتهن فامسكوهن بمروءة » ،

١- الف : - بها .

٢- ب : وهي .

٣- الف : انحصار .

٤- الف : ماذا .

٥- الف : وإذا .

أَوْ فَرَّقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ « فَإِنَّهُ لَا يَلِيقُ إِلَّا بِالرَّحْمَةِ ، فَالْكَلَامُ فِي هَذِهِ
الآيَةِ كَالْكَلَامِ فِي الَّتِي قَبْلَهَا ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ

وَذَهَبَ مَنْ أَشْرَبَا بِهِ - أَيْ - أَنَّ لِحَمْسِينَ بِدَعْصَفٍ
إِحْدِيهِمَا عَلَى الْأُخْرَى ، وَحُصُوصٌ إِحْدِيهِمَا لِأُخْصَى حُصُوصِ
الْأُخْرَى ، مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - « وَالْمُطَهَّقَاتُ يَنْرَضْنَ بِهِنَّ أَلْفَةً
فَرَوْهٌ » إِلَى قَوْلِهِ - تَعَالَى - « وَتُعْصِمْ أَمْوَالَهُنَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَالْجَنَاحَ
الْيَمِينَةَ حَافِظَةً ، لَأَنْهَى لَا تَلْبِسَ الْإِلَاحُ حَمِيَّةً ، وَالْأُولَى عَامَّةٌ فِي كُلِّ
مُطَهَّقَةٍ ، وَتَشْبَهُهُ فِي ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ حَمِيَّةٍ لَهَا حُكْمٌ بِبَعْضِهَا ، وَلَا
يَنْمُذِي إِلَيْهَا أَحْصِيصٌ مِنْ غَيْرِهَا

وَالصَّحِيحُ أَنَّ يَجْرِي « الْكَلَامُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مُجْرَى مَا تَقَدَّمَ ،
وَنَقُولُ : « إِنَّ قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « وَالْمُطَهَّقَاتُ يَنْرَضْنَ بِهِنَّ أَلْفَةً »
يَحْتَمِلُ أَنْ يُرِيدَ بِهِ رَحْمَتِ الْإِطْلَاقِ الْحَمَلَةَ الْيَمِينَةَ ، وَيَحْتَمِلُ
أَنْ يُرِيدَ بِهِ الْعُمُومَ ، وَتَكُونُ تَقْدِيرُ الْكَلَامِ وَتَعْوَلُهُ « تَعْصِمْ

٢ ب : ح

ج : معروف

١ : الف و ح محصور

٣ ب : أحدهما

٤ : ح : مع

٥ : الف ، ت : ع

٦ : ب : قول ، ج : يقول

٦ : ب و ح مجرى

٧ : ب و ح : مع

٨ : ح : أ

١٢ ج : يكون

١ : ب و ح : لتعصى

٢ : الف ، يقولن

أَحَقُّ بِرَدِّهِ . لِأَنَّ فِي كِلَا الْأَمْرَيْنِ وَجْهًا مِنْ لَمَازٍ وَالْعُدُولُ
عَنِ الظَّاهِرِ . فَلَا تُدْ مِنْ دَلِيلٍ يَقْتَضِي الْقَطْعَ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ . وَإِنَّمَا
كَانَ يَرْجَحُ حَمْلُ الْأَوَّلِ عَلَى عُمُومِهِ لَوْ أَنَّ يَكُونُ فِي آتَايَ تَحَوُّرٌ
وَعُدُولٌ عَنِ الظَّاهِرِ ، فَلَا تُدْ مِنْ دَلِيلٍ يَقْتَضِي الْقَطْعَ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ
وَأَنْ يَكُونَ لِكُلِّ حَمْدٍ حَكْمٌ بِنِسْبَتِهَا إِذَا لَمْ يَتَعَقَّبْ كُلُّ وَاحِدَةٍ بِآخَرَى
هَذَا الْمَعْنَى ، مِمَّنْ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُ " صَرَفْتُ الْقَوْمَ ، وَأَكْرَمْتُ
الْعَامَاءَ " قَائِمًا بِهِ ، قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ الْمُطَهَّرَاتُ " وَبُعُولَتُهُنَّ " فَالظَّاهِرُ
يَقْتَضِي أَنَّ الْكَمِيَّةَ عَائِدَةٌ إِلَى كُلِّ مَنْ تَمَّ ذِكْرُهُ ، وَالصِّفَةُ
كَاشِفَةٌ عَنْ قَدَرِهِ . فَبَيْنَ قَائِلٍ إِذَا قَوْلُ " ضَرَبَ الرِّجَالَ
السُّودَانَ " فَهَذِهِ الصِّفَةُ تَعُودُ إِلَى جَمِيعِ الرِّجَالِ ، وَلَا يَحْوُرُ أَنْ
يُحْمِلَ مُجْمَعُ الصِّفَةِ السُّودَانَ عَلَى أَنَّهَا تُعْمَلُ بِالرِّجَالِ الْمُصْرُوعِينَ .
وَأَنَّ لَفْظَ الرِّجَالِ عَلَى عُمُومِهِ . لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَقُولَ " اضْرِبْ
الرِّجَالَ السُّودَانَ " وَبَيْنَ أَنْ يَقُولَ " ضَرِبَ سُودَانَ الرِّجَالِ " فَمَنْ

٢ - ف ب مرجح

ج . كر

٣ - ج ؛ - كان يترجح ، تا اینجا ب ؛ + اما .

٥ - الف ؛ فالصفة يكشف

٤ - الف ؛ + ما .

ب ب لادن .

٦ - ب و ج سوء

٧ - ج ؛ لا

٨ - ح ب

حِمْلٌ هَذَا النِّقْطُ عَمَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ اضْرِبَ الرِّجَالِ لَدَيْهِ السُّودَانُ
بَعْضُهُمْ ، وَحِمْلٌ لَفْظٌ الرِّجَالِ عَامًا ، فَذَلِكَ حَارٍ مَحْزَى أَنْ يُحْمَلَ
قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «إِلَّا أَنْ يَقُولَ» عَمَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَقُولَ
بَعْضُهُمْ فِي أَنَّهُ عَدُولٌ عَنِ الظَّاهِرِ ، وَإِنْ كَانَ فِي الصِّفَةِ أَفْضَحُ وَأَفْحَشُ
وَأَمَّا الْإِسْتِثْنَاءُ ، فَمَعْنَاهُ : نَبِضٌ مَا تَبَاوَلَهُ الْعُمُومُ الصَّحِيحُ أَنَّهُ
حَاطَرٌ لَا يَقْتَضِي تَحْصِيصَ الْعُمُومِ ، وَالتَّقْصَادُ أَنَّهُ مَا يُرِيدُ إِلَّا
الْحَسَنُ الَّذِي تَبَوَّلَ الْإِسْتِثْنَاءُ بَعْضُهُ ، لِأَنَّ تَقَابُلَ إِذَا قَالَ
«اضْرِبَ الرِّجَالِ إِلَّا فُلَانًا الْأَسْوَدَ» فَلَفْظُ الرِّجَالِ عَامٌ فِي نَبِضِ
وَالسُّودَانِ ، وَإِنْ كَانَ الْإِسْتِثْنَاءُ حَاصِلًا ، وَإِنَّمَا «لَا إِشْكَالَ هُوَ»
فِي الشَّرْطِ وَالصِّفَةِ ، وَقَدْ قُنِيَ مَا عِنْدَنَا فِي ذَلِكَ ، وَتَسْتَظَاهِرُ .

١٠

- | | |
|--------------------|-------------------|
| ١ - لف - الدين . | ٢ - ج : مضه |
| ٣ - - - ن | ٤ - ب : يعفوا |
| ٥ - لف : فسيحه . | ٦ - ب و ج : صحيح |
| ٧ - ب و ج : - نه . | ٨ - ب : الحسن . |
| ٩ - ب : لفسان | ١٠ - الف : فلانا |
| ١١ - ب - هو . | ١٢ - الف : في ذلك |

فصل في تخصيص قول السي - عليه السلام - بفعله

اعلم أن قوله - عليه السلام - **أَشْيءٌ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ مُبَاحٌ**
 لامحالة منه ، وهذا عيما ، فالدليل أن حال كماله - عليه السلام -
 في الشرع ، عيما - أيضا - ، أنه مباح متا ، فإن كان قد سبق
 منه - عليه السلام - قول عام في تحريم ذلك الفعل على العموم ،
 فلا بد من الحكم بتخصيصه ، وقد أوقع أشبهه في هذه المسألة
 الخلاف في هل حكما في شرع كحكمه ، وهل الأصل ذلك
 أو غيره * .

[٦١]

فصل في تخصيص العموم بالعادة

اعلم أن عموم لاء يجوز تخصيصه ، بل يعتاد الناس أن يفعلوا
 خلافه ، لأن أفعالهم أحب أن تكون تابعة لحطاب الله - تعالى - .

٢- الف : - كماله

١- الف : الشيء -

٤- ج : بالشرائع -

٣- الف : ايضا -

٦- ح - لا -

٥- ب : في -

٧- ب و ح : يكون

وخطاب رسوله^١ عليه السلام^٢ فكيف^٣ جعل^٤ التابع متبوعاً.
 وإن كانت هذه العادة أثرت في حكم النمط^٥ وشدته^٦ ونصب^٧
 أن يخص^٨ العموم^٩ لأن التعارف له^{١٠} أثر في دوائد الألفاظ^{١١}
 فلا يمنع^{١٢} تخصيص العموم بما نخرى^{١٣} هذا المنحصر^{١٤}.

فصل في أن العموم اذا خرج على سبب خاص^٥ لا يجب قصره عليه

اعلم أن المراد بمورد «سبب» في الكلام الدعي إلى الخطاب
 به و الماعت عليه، وليس المراد بهذه النقطة^١ - ههنا^٢ - الأساليب
 المولدة للأفعال^٣ والحكمة لا يجوز أن يراد بخطابه إلا ماله
 داع إليه^٤، فلا بد في خطبه من أن يكون مقصور على أسبابه^٥ وغير^{١٠}
 متعدي لها^{١١}، ولا فاصل بينها^{١٢}، فقد^{١٣} اتفقا على هذه الجملة^{١٤}، غير

١ ب: رسول الله، ج: الرسول

٢ ج: فكيف، جاي آن سعيد است.

٣ ج: ووجب.

٤ ج: يصح.

٥ ب: النمط

٦ ج: والأفعال

٧ ب: قد.

٨ ب: غير متعديله.

أَنَّهُ لَا يَحِبُّ مِنْهَا أَنَّهُ إِذَا سَأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ٢ سَأَلَ عَنْ ٣ حَكْمٍ
 حَادِثَةٍ . فَأَحَابَهُ يَقُولُ عَامًّا ، أَنَا تَقْصُرُهُ عَلَى ذَلِكَ السُّؤْلِ ، لِأَنَّهُ إِذَا
 عَمَّ بِحُطْبَتِهِ سُؤَالَ السَّائِلِ وَغَيْرِهِ . فَمَا أَصَافُ إِلَى سَارِ حَكْمٍ مَسْئَلٍ
 عَنْهُ يَبَانَ حَكْمٌ غَيْرُهُ . إِلَّا لِسَبَبٍ ٥ آخَرَ وَدَاعٍ هُوَ غَيْرُ سُؤْلِ السَّائِلِ ،
 لِأَنَّهُ نَوَلَهُ يَكُنْ كَذَلِكَ ، لِأَحَابَ بِهِ يَكُونُ وَقَفًا ٦ لِلسُّؤَالِ مِنْ غَيْرِ
 أَنْ يَكُونَ دَعَا عَلَيْهِ . وَلَيْسَ ٧ بِحَبِّ عَلَيْهِ ٨ أَنْ يَكُونَ الْحُطْبَةُ
 مَقْصُورًا عَلَى الْأَسْبَابِ الَّتِي تَطْهَرُ ٩ لَ . بَلْ يَكُونُ مَقْصُورًا عَلَى
 سَبَابِهِ لظَاهِرَةِ لَنَا ، وَالْخَافَةِ ١٠ عَمَّا وَ هَذَا التَّلَجُّصُ يُزِيلُ
 الشُّبْهَةَ فِي الْمَسْأَلَةِ . وَنَعُودُ ١١ إِلَى الْكَلَامِ الْمَأْلُوفِ فِي هَذِهِ
 الْمَسْأَلَةِ ١٠

فَنَقُولُ قَدْ اِحْتَفَقُوا فِيهَا : فَقَالَ قَوْمٌ يَحِبُّ حَمْلُ الْكَلَامِ
 عَلَى سَبَبِهِ دُونَ طَاهِرِهِ . وَقَالَ آخَرُونَ يَحِبُّ حَمْلُهُ عَلَى طَاهِرِهِ
 إِذَا أُمِكنَ ذَلِكَ

٢ - ب : عن حكم .

١ - ب : عنها .

٤ - ب : يسئل .

٣ - ج : من .

٦ - ب و ج : وقف .

٥ - ج : سبب .

٨ - الف : - عليه .

٧ - ج : فلس .

١٠ - ح : بالخافية .

٩ - ج : يظهر .

١١ - الف : يعود - ج : يعود

- وَكَلَامُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَنْقَسِمُ إِلَى مُطَابِقٍ لِلسَّبَبِ غَيْرِ فَاصِلٍ
عَنْهُ ، وَإِلَى مَا يَكُونُ أَعْمَ مِنْهُ ، وَالْأَوَّلُ لِاخْتِلَافٍ فِيهِ ، وَالثَّانِي يَنْقَسِمُ
إِلَى قَسَمَيْنِ "حَدُّهُمَا" أَنْ كَوْنَ أَعْمَ مِنْهُ فِي الْحُكْمِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ،
بَحْوُ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ سُئِلَ عَمْرٍ أَسْتَغْنَى عَنْهُ ، وَاسْتَعْمَلَهُ ،
ثُمَّ وَحَدَّثَهُ عَمَّا ، « الْحَرَاحُ بِالضَّمَانِ » وَالْقِسْمُ الْآخَرُ أَنْ يَكُونَ
أَعْمَ مِنْهُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْحُكْمِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ، بَحْوُ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْوَصْوَاءِ بِمَاءِ الْبَحْرِ ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ^١ « هُوَ الطَّهَوْرُ
مَاءُوهُ الْجَلِي مُنْتَهَى » فَأَحَابَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِمَا تَقْصِي شُرْكَهُ ، وَإِرَالَةَ
الْحَاجَةِ بِهِ ، وَغَيْرِ ذَلِكَ . وَفِي حَوَالِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا لَوْ لَمْ يُعَدَّقْ
بِالسَّبَبِ ، لَمْ يَكُنْ مُفِيدًا ، وَلَا مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ ، بَحْوُ مَا رَوَى عَنْهُ -
عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ ^٢ سُئِلَ عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالْأَعْرِ ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
« أَيْتَقَصُّ إِذَا بَيْسَ » ، فَقِيلَ - « نَعَمْ » ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
« فَلَا إِذَا »

- ١ - ب : المسبب .
٢ - الف : قد ، بجاء لي م .
٣ - ب : أحد بينهما .
٤ - الف : و .
٥ - ب : اشتغله ، ج : استغله .
٦ - ب : العمل مرة ، ج : مرة .
٧ - ب : وج - فقال عليه السلام .
٨ - ب : + ان .
٩ - الف : أنه ، بجاء وقد .

وَأَدَّى يَدُلُّ عَلَى صِحَّة مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ حَمْلِ الْكَلَامِ عَلَى طَاهِرِهِ أَنَّ كَلَامَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى الْأَحْكَامِ، فَصَحَبُ أَنْ يُفَسِّرَ صِفَتَهُ فِي عُمُومٍ أَوْ خُصُوصٍ، كَمَا تُفَسِّرُ صِفَةُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ

دَلِيلٌ آخَرٌ وَيَدُلُّ - أَيْضًا - عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْعُمُومَ لَوْ انْقَرَدَ عَنِ السَّبَبِ، يُحْمَلُ عَلَى عُمُومِهِ بِإِلْحَافٍ، فَيَجِبُ مِثْلُ ذَلِكَ إِذَا خَرَجَ عَلَى سَبَبٍ، لِأَنَّ السَّبَبَ لَا يُخْرِجُهُ عَنْ صِفَتِهِ الَّتِي مِنْ جِهَتِهَا كَانَ دَلِيلًا، لِأَنَّهُ لَا تَنَافِي بَيْنَ حَدُوثِ السَّبَبِ وَبَيْنَ عُمُومِ النُّقْطَةِ، يُقَوِّى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ آيَةَ الْبَقَارِ نَزَلَتْ فِي هِلَالٍ مِنْ أُمَّةٍ الْعَقْلَانِيَّةِ، وَحَمَلَتْهُ الْأُمَّةُ عَلَى كُلِّ رَامٍ رُوحَتِهِ، وَكَذَلِكَ آيَةُ الطَّهَارِ وَرَدَّتْ فِي حَوَالَةِ سِتِّ حَوَائِدٍ، وَحُمِلَ هَذَا الْحُكْمُ عَلَى كُلِّ مَنْ طَاهَرَ مِنْ امْرَأَتِهِ.

دَلِيلٌ آخَرٌ وَمِمَّا يَدُلُّ - أَيْضًا - عَلَى ذَلِكَ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ قَصْرِ الْحُطَّابِ - مَعَ عُمُومِهِ - عَلَى السَّبَبِ، وَبَيْنَ قَصْرِهِ عَلَى الْعَيْنِ الَّتِي تَعَلَّقَ

١ - روح : مختصر . ٢ - الف : بعد

٣ - ب : على ذلك . ٤ - ب : بعد

٥ - الف : - خرج . ٦ - الف : من .

٧ - الف : + و . ٨ - ب : اراد به ، بجاي ان آية

٩ - الف : - من امراته . ١٠ - ل : - ايضاً .

السبب بها، حتى لا تدخل في الخطاب إلا تلك العين، دون غيرها
ولوحظ - أيضاً - إذا كان للحديث تعلّق بمكانٍ مخصوصٍ أو
وقتٍ مخصوصٍ ألا يمتداهما لحكم، وفي فساد ذلك دلالة على
وجوب اعتبار القطع، دون أسبابه وأماكمه وأوقاته.

دليل آخر - ومما يدل - أيضاً - على ذلك أن السائل لا يعرف
ما الذي يُجاب به، ولهذا حار أن يدخل تحت سؤالٍ التقى
والإشكاف على سوء. وكيف يجوز أن يُبنى الجواب الذي لا يُصدّر
إلا عن معرفة، ولا يجوز أن يُصمى بهياً وإشكافاً، على السؤال مع
اختلاف حكميهما.

دليل آخر - وأيضاً - فإن السبب فائدته البعث على البيان،
فإذا كان سائر ما يدعو إلى البيان لا يوجب تغيير حال الخطاب في
اعتبار عمومته وصفه، فكذلك السبب

٢ - ب. لكان

١ - لكان

١ - ج. سور.

٢ - الف. دلالة

٦ - الف. حكيمهما.

٨ - الف. مكلف.

١٠ - ب. - البيان لا يشهد

٧ - ح. لكان

فصل في تخصيص العموم بمذهب الراوى

اعلم أن هذه المسألة كأمرة على قبول أحب الأحاديث.
والعمل بها، وسندك ما عندك في ذلك إذا انتهت إلى الكلام
في الأحاديث بمشقة الله تعالى - وعونه وإذ قرضنا العمل به
يرويه الواحد له يجب أن يختص عموم ما يرويه مخالفة
٥ لأن غاية حسن الظن بالراوى أنه ما عدل عن عموم ما رواه
هو ولا تقليداً، لكن لو حجه من الوحد، وذلك الوجه يحتمل
أن يكون لأنه غيب قصدته عليه السلام، ويحتمل أيضاً أنه عمل
على رواية غيره، أو لو حجه من الاستدلال والقياس، إما أن يكون
مخطئاً فيه أو مضيقاً، فكيف يجوز أن يُقدَّر عن ظاهر العموم، وأعمل
١٠ به وأحب، إلا أمر محتمل لتحقيق ولما ظن ولما صحیح وما سجد، ولا شبهة

١ ب: - وعونه، ج: عونه، ٢ ب: - وإذا.

٣ - ب: وج: بها، ٤ ب: وج: لمخالفة

٥ - ب: له، ٦ ب: وج: للعموم، ٧

٨ ب: - تميل، ٩ الف: لهوا،

١٠ ح: بوح، ١١ الف: نص،

١٢ - ب: مضيقاً.

أَنْ يَكُونَ الرَّاوي مَا عَمِلَ بِخِلَافِ مَا رَوَاهُ اَعْلَمَهُ يَقْصِدُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ لِأَمْرٍ عَلَى ذَلِكَ ، لَوَحَبَ أَنْ يُتَيَّنَ الرَّاوي هَذِهِ
الْحَالُ ، وَيَذْكُرَهَا ، إِرَادَةً لِمُسْتَهْمَةٍ عَنْ عَمَلِهِ ، فَبِذَا لَمْ يَذْكُرَهَا ،
فَالْأُولَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ ، وَلِهَذَا قَوْلُ أَنَّ الرَّاوي إِذَا ذَهَبَ * فِيمَا
رَوَاهُ إِلَى أَنَّهُ مَسْخُوحٌ ، لَا يَجِبُ الْقَوْلُ بِتَسْجِيهِ عَلَى سَبِيلِ إِحْسَانٍ ٥
الطَّرِيقَ ، وَهُوَ فَرْقٌ بَيْنَ تَقْلِيدِهِ فِي التَّخْصِصِ ، وَتَقْلِيدِهِ فِي الْمَسْجُوحِ ،
وَهَذَا الْمَذْهَبُ أَضْعَفُ مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى الْإِكْثَارِ فِيهِ

فصل في أن الأحبار كالأوامر في جواز

دحول التخصيص

اعْتَمَدَ أَنَّ الْأَحْبَارَ كَالْأَوَامِرِ فِي حَوْرِ دَحُولِ التَّخْصِصِ فِيهَا ١٠
بَلْ هُوَ فِي الْأَحْبَارِ أَظْهَرُ ، وَإِذَا كَانَ مَعْنَى التَّخْصِصِ هُوَ أَنْ يُرِيدَ
الْمُخَاطَبُ بَعْضَ مَا تَبَوَّاهُ الْمُقَطَّعُ ، فَهَذَا الْمَعْنَى قَائِمٌ فِي الْأَحْبَارِ

- | | |
|-------------------|-------------------|
| ١ - أ - ب - ج - د | ٢ - أ - ب - ج - د |
| ٢ - أ - ب - ج - د | ٣ - أ - ب - ج - د |
| ٤ - أ - ب - ج - د | ٤ - أ - ب - ج - د |
| ٥ - أ - ب - ج - د | ٥ - أ - ب - ج - د |
| ٦ - أ - ب - ج - د | ٦ - أ - ب - ج - د |
| ٧ - أ - ب - ج - د | ٧ - أ - ب - ج - د |

أظهر من قبابه في غيرها. والكلام من أهل الوعيد وأهل الإرجاء
في آيات الوعيد إنما هو في تخصيص هذه الآيات ومن منفع
من ذلك، فبقية تأميه. وأما لال من أي ذلك بأن ليس أمتا
لم يدخل في الأحبار وكذلك التخصيص «ط» بما سمع كره
عند الكلام في الأحبار يعون الله. وأوعكس عاكس هذا القول.
وذهب إلى أن لتخصيص إنما يدخل في أحبار دون لأمير، أما
أمكن دمه إلا بما يدفع من أي تخصيص الأحبار

فصل في أن ذكر بعض الجملة لا يخص به العموم

إِغْتَمَ أَنْ تُحْصِيَهُ بِمَا يَكُونُ بِطَرِيقَةِ نَفْسِي ، وَلَا تَهَيَّ
 ١٠ بَيْنَ الْحَمْدِ لِجَاسِدَةٍ بِدُعَاةٍ عَلَى أَلَمِيهِ ، وَكَهْفٍ يُحْصِيُهَا ، وَأَيُّ
 شَيْءٍ تَدْخُلُ عَلَى مُنَاقِلِي أَلْ أَوْ أَلْ أَقْبَلُ ، «أَعْطِ رَحُلَ وَرِيداً»

$$S^2 + T^2 = 1 \quad \text{and} \quad S^2 + T^2 = 1$$

6. 1. 1944

٥- ب، + مضنه 4 ج، + مضنه، معنی بیا.

٦ باح بعقمه بعدى بعقمه ٧ ب ال التعيين

۹ ج : تختہ ۱۰

لا تقتضي أفراد ريد إلا أن يكون ذهن في الجملة الأولى ،
 وإنما أفرد تهجيم أو تأكيداً على مذهب من يرده ، وإنما أتى
 بعض الشافعية قوله هـد على دليل الخطاب ، وهو راطن بما سألني
 بمشقة الله ^١ أنه لي

فصل في بناء العام على الخاص

خفف نس في نسمة والخاص إذا وردا ^١ بينهما تناف
 كان الخاص منهما ينفى الحكم عن بعض ما تناوله العام ، فذهب
 الشافعي وأصحابه وأهل الظاهر وبعض أصحاب أبي حنيفة إلى أن
 العام ينسئ إلى الخاص ، وقال آخرون مع عدم التاريخ يجب أن
 يرجع في الأحكام أحدهما إلى دليل ^٢ ، ويجزئهما متجزي عامين ^٣
 تعارضاً ، وهو مذهب عيسى بن أبي الجهم الكرخي وأبي
 عبد الله المصري

١- الب : ان لا يعني ^١ إلا أن . ٢ : ب : شاء الله

٣ : ح : في . ٤ : وردوا ، يعني ^١ وردوا ، ح : و .

٥ : الب : في . ٦ : علي

٧ : الب : ١ . ٨ : ح : احو

وَالَّذِي يَجِبُ حَقَّقُهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ أَنَّ الْخِلَافَ فِيهَا مَبْنَى
 عَلَى فَقْدِ التَّارِيخِ، وَارْتِفَاعِ الْعِلْمِ بِتَقَدُّمِ أَحَدِهِمَا أَوْ تَأَخُّرِهِ، وَهَذَا
 الشَّرْطُ لَا يَلِيقُ بِعُمُومِ الْكِتَابِ، فَإِنَّ تَارِيخَ نَزُولِ آيَاتِ الْقُرْآنِ
 مَصْوَطٌ مَحْصُورٌ لَا خِلَافَ فِيهِ وَإِنَّمَا يَصِحُّ تَقْدِيرُهُ فِي أَحَادٍ
 ٥ الْآحَادِ، لِأَنَّهَا هِيَ الَّتِي رُبَّمَا عَرَضَ فِيهَا هَذَا الْعَرَضُ، وَمَنْ لَا يَذْهَبُ
 إِلَى الْعَمَلِ بِأَحَادٍ الْآحَادِ فَقَدْ سَقَطَتْ عِنْدَ كَثَرَةِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ،
 فَإِنَّ تَكْتُمَ فِيهَا، فَعَمَى سَبِيلَ الْفَرِضِ وَالتَّقْدِيرِ.

وَالَّذِي يَقْوَى فِي هُوسِهِ إِذَا قَرَضَهُ ذَلِكَ، مَوْقِفٌ عَنِ الْإِسَاءِ
 وَالرُّجُوعُ إِلَى مَا يُدُلُّ عَلَيْهِ انْدِسَالُ مِنَ الْعَمَلِ بِأَحَدِهِمَا، وَلَا حَاجَةَ بِمَا
 ١٠ إِلَى تَنْصِيلِ مَا يَحُوزُ أَنْ يُدُلَّ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْأَدَلَّةِ مِنْ إِجْمَاعٍ، أَوْ
 غَيْرِهِ، لِأَنَّ الْفَرِضَ أَنَّهُ لَا يَجِبُ الْإِسَاءُ عَلَى مَذْهَبٍ مِنْ أَوْحَاهُ، نَلِ
 الرُّجُوعُ إِلَى الْأَدَلَّةِ.

وَالَّذِي يُدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا اخْتَرَاهُ أَنْ نَدَى الْعِلْمِ عَنِ الْحَاضِرِ
 لَهُ شَرْطُ لَا بُدَّ مِنْ اعْتِبَارِهِ، وَهُوَ أَنْ يَكُونَ وَارِثِينَ مَعًا، وَالْحَالُ

واحدة. لأن تقدم أحدهما على الآخر يقتضي عندهم السخ^١ ،
فلأنه من تقدير المقاربة. وإذا كان هذا الشرط غير معلوم ، فما
هو منى عليه من الياء لا يصح

قد قيل فقد سارح يقتضي ورودهما مع

قد^٢ ومن أين قدم دت^٣ ، ونحن مع فقد روايته بالتاريخ^٤ .
نحو^٥ ، المقدم والتأخر ، كما نحور^٦ المصاحبة

فإن قيل لو كان بينهما تقدم و^٧ تأخر ، لروى .

قلنا ولو كان بينهما مصاحبة أو معرفة^٨ ، لرويت ، وأي
فرق تنكّم^٩ ، اعتمادهم على ياء وهو مشروط بما لم تعلموه

من المقاربة^{١٠} ، وبين من ذهب إلى أن أحدهما سارح لصاحبه وإن^{١١}
كان^{١٢} السخ^{١٣} مفقراً^{١٤} إلى عدم تقدم و^{١٥} التأخر ؟

وما اعتمادهم على أن المرقى^{١٦} أما لم يعلم تقدم موت بعضهم

١ - ح . حديثه . ٢ - الب : - السخ .

٣ - ح : و . ٤ - ج : ورودها .

٥ - ح : منه . ٦ - الب : روية التاريخ .

٧ - ب : و . ٨ - ح : ب : و .

٩ - ح : قال قيل ، قال اشع . ١٠ - ب : معرفة الب معرفة .

١١ - ح : المقاربة . ١٢ - ح : مفقراً .

١٣ - ح : كان . ١٤ - ح : لم يرقى .

١٥ - ح : و . ١٦ - ح : لم يرقى .

عني بمصر، ولم يكن له في ذلك طريق، حكمتنا بأن موطنهم وقع
في حال واحد، حتى تورث^١ بعضهم من مصر، فليس بمعتد،
لأن الدليل لتمام دل عني تورث^٢ بعضهم من مصر، كان ذلك
موجباً لإثبات وقوع الميراث في حالة واحدة، فمستند في ذلك
بأنه لا دليل قطعي، وليس في هذا مقام عني لحاق مثل ذلك،
لأنه لم يدل دليل على وجوب الميراث، فثبت ما لا يتم له^٣
إلا مرة.

وليس لأحد أن يقول هذا يقتضي إخراج الميراث من
لأن التوقف على طلب الدليل ليس بطراح، ويخفى ذلك مخفى
العمومين إذا تعارضا، ويمكن أن يقال إن الله تعالى لا يجزي
المكلف من دلائله عني ما يجب أن يعمل به من باب أو
غيره، كما يقال ذلك في العمومين المبرهنين.

فإن ترجمته أسماء بأن ذلك يقتضي العمل بالبحرَيْن معاً عني
وجه صحيح، والعمل بالعام يقتضي إخراج الخاص جملة، فإنما

١- تورث، لف ورد - ٢- الف: ورد، ص: ورد

٣- الف: وب: حال

٤- الف: قلنا، بجای لان

ج ١٠

هو متوجه إلى من رأى العمل بالعلم. فاما المتوقف فلا ينزله
هذا الكلام. وانه أن يقول كما أن العمل بالعلم مطروح بحاج
فالعامل بالحاج إلى علم لا يفتنه من ورودهم مع. ولشرط
إذا لم يكن معاوم فلا يجوز. ثبات المشروط

وإن من السج تقرير في هذا الرجح. وهو أن يقول
د عمت السج. فقد استغنت * جميع الجزئين من غير
طراح شيء. و... ومن... علم على حاج. فقد اطرأ
من العلم ما لا يستقيم حمله نقول من حمل على السج أرحح
من قوله

١٦٨

فما فوجهم. أن معوم إذا جاز أن يحسن بالقياس. ونقص
أقوى منه. وحسب ما علم على حاج. فطرح. وحدث أن
لا يرى حصص معوم بالقياس. وقد سلف الكلام في ذلك

١- ج : فالمتوقف : يحاي فاما المتوقف .

٢ ج : د : هـ : ب : ج : د : هـ

٣ ج : د : هـ : ب : ج : د : هـ

٤ ج : د : هـ : ب : ج : د : هـ

٥ ج : د : هـ : ب : ج : د : هـ

٦ ج : د : هـ : ب : ج : د : هـ

٧ ج : د : هـ : ب : ج : د : هـ

ثُمَّ اَلْفَرَقُ بَيْنَهُمَا أَنَّ الْحَاضِرَ إِنَّمَا يُسَمَّى عَلَيْهِ لِعَامٍّ بِشَرَطِ الْمُصَاحَبَةِ ،
وَلَيْسَتْ مَعْلُومَةٌ ، وَلَيْسَ هَذَا الشَّرْطُ مُعَدَّرًا فِي الْقِيَاسِ .

فصل في حكم العمومين اذا تعارضا

إِنَّمَا أَنَّ الْعُمُومَيْنِ إِنَّمَا يَتَعَارَضَانِ عَلَى الْحَقِيقَةِ بِنِ بَصِيرَةٍ
بِحَيْثُ لَا يُمْكِنُ الْعَمَلُ بِهِمَا مَعًا ، وَذَلِكَ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا
أَنَّ يَقْتَضِي أَحَدُهُمَا هِيَ كُلُّ مَا اقْتَضَى الْآخَرُ ، أَوْ إِنَّمَا
كُلُّ مَا اقْتَضَى الْآخَرُ هُوَ

أَوْ يَقْتَضِي حَكْمًا مُضَادًّا لِكُلِّ مَا يَقْتَضِيهِ الْآخَرُ

وَلَا يَكَادُ يُوَحَّدُ هَذَا فِيمَا طَرِيقَةُ الْعَمَلِ مِنْ الْأَحْكَامِ ، لَا
وَهَذَا مَا يَدُلُّ عَلَى لَعْمَلِ أَحَدِهِمَا ، أَوْ يَكُونُ مُكَفِّفٌ مَحْذَرًا بَيْنَ
الْحَكَمَيْنِ . وَإِنَّمَا قَدْ دَاك ، لِأَنَّ الْأَدْلَةَ لَا تَتَنَاقَضُ ، وَيُمَثِّلُ ذَلِكَ

- | | |
|----------------------|---------------------|
| ١ - الف - ١ - لعم | ٢ - ح - ١ - لعم |
| ٣ - ر - ١ - هـ | ٤ - الف - ١ - معتبر |
| ٥ - ر - ١ - بصير | ٦ - ر - ١ - وجه |
| ٧ - ب - ١ - أحدهما | ٨ - الف - ١ - ب |
| ٩ - الف - ١ - أحدهما | ١٠ - ح - ١ - طريقة |

أَفَسَدَا قَوْلَ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى تَكَاثُرِ الْأَدَلَّةِ. وَأَمَّا مَا طَرِيقُهُ عَالِبُ
الْطَّنْ، فَقَدْ يَحُورُ مِثْلُ ذَلِكَ فِيهِ، لِأَنَّهُ قَدْ يَحُورُ فِيمَا هَذَا طَرِيقُهُ
أَنْ يَكُونَ التَّكْثِيفُ عَلَى زَيْدٍ بِخِلَافِ التَّكْلِيفِ عَلَى عَمْرٍو، وَلِهَذَا
صَحَّ تَعَارُضُ لَيْسَتَيْنِ.

وَإِذَا كَانَ فِيمَا هَذِهِ حَالُهُ تَارِيحُ مَعْلُومٍ، فَلَا تَعَارُضُ، كَمَا
أَنْ مَعَ التَّخْيِيرِ لَا تَعَارُضُ.

فَأَمَّا مُعَارَضَةُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْعُمُومِ صَاحِبَةٍ مِنْ وَجْهِ دُونَ
آخَرَ، نَحْوُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» وَقَوْلِهِ -
سُبْحَانَهُ - «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ»؛ فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِتَعَارُضٍ
حَقِيقِيٍّ، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَارُضٌ فِي أَمْرِ مُخْصُوصٍ، لِأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا
مُمْكِنٌ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ الْمَخْصُوصِ، وَهِيَ هَذِهِ حَالُهُ لَا يُعَدُّ
تَعَارُضًا^{١١} بِالْإِطْلَاقِ، نَلَّ يُقَدُّ، فَقُلْ إِنْ أَحَدَهُمَا عَرَضَ الْآخَرَ^{١٢}
فِي كَذَا وَكَذَا.

- | | |
|---------------------------|-------------------------------|
| ١- ب و ح : أما | ٢- ج : استثنى ، إلى السبب |
| ٣- ب : هذا. | ٤- ب : يدرس |
| ٥- ر و ج : وجه ، بعدى آخر | ٦- الف : سبحانه ، ح : تعالى . |
| ٧- ح : تجمعو | ٨- ح : يعارض ، |
| ٩- ح : ١٠ | ١٠- ب : هذا . |
| - الف : مدرسا . | ١٢- الف : لاخر . |

فإن قيل - أليس إذا تعارضنا في الوجه المخصوص ، اقتضى ذلك تناقض الأديان .

قدا لا يقتضى ذلك ، لأنه يمكن حمل العموم في الإباحة على معدا
الاحتياط أو يظن فيه ربه يقتضيه أئى لأمرين أولى ؟ ولو قدرا
عدم الأمرين ، كان لا ينعى أن يكون لتكليف على طريقه
الاحتياط ، ووجه ترجيح آية التحريم لجمع على آية الإباحة
ليس هذا موضع ذكرها

وقد قيل إن آية التحريم هي أممية شرعية ، وحكماء راى
فوجب أن يكون مستشاه من الإباحة

وأىضا قد ثبت باسم أن جهة حظرها يمتنع لأفروح
أولى ، سبب تقديم آية التحريم

وأىضا فإن آية التحريم موزدها ليس تحكما ، وآية ملك
التمس وردت على سبيل المدح ، فوجب تقديم ذلك على هذه

١ - الف : أولى

٢ - ب : مع

٣ - ج : على

٤ - د : وج : ص : ح : ع

٥ - الف : ١١

٦ - جمع السخنى عدى ، الوار ، واصرر دها

٧ - الف : نقد

٨ - ب : ١٠ : مرج

٩ - الف : ذلك

١٠ - الف : هدا

وَأَقْوَى مِنْ ذَلِكَ كَيْفَهُ إِجْمَاعُ الْإِمَامَةِ عَلَى تَحْرِيمِ الْجَمْعِ بَيْنِ
الْأَخَيْنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَقَدْ نَسَأْنَا أَنْ إِجْمَاعَهُمْ حُجَّةٌ، فَتَحْصِيصُ
آيَةِ لَا يَحْجُجُ بِآيَةِ تَحْرِيمِ أَدُلَى

باب الكلام في المجلد والبيان

عَنْ مَنْ أَجْمَلَ هُوَ لِحِطَابِ الدِّي لَا يَسْتَقِلُّ بِنَفْسِهِ فِي مَعْرِفَةٍ
مُرَادِهِ، وَأَلْفَسُوا مَا اسْتَقِلَّ بِهِ.

وَالْمُسْتَقِلُّ نَفْسُهُ عَلَى أَقْسَامٍ أَحَدُهَا مَا يُدَلُّ عَلَى الْمُرَادِ بِنَهْطِهِ،
وَأُثْبِتَ مَا يُدَلُّ فَجَوِّدُ وَثَائِفُهَا مَا أَتَتْهُ قَوْلُهُ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى
الْمُرَادِ هَاهُنَا، وَرَأَيْتُهَا مَا تُحَقِّقُ أَيْضًا، مِمَّا يُدَلُّ بِهِ مَعْنَاهُ.

وَمِثَالُ الْأَوَّلِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - «وَلَا تَقْسُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا
الْحَقَّ» وَ«إِنَّ اللَّهَ كَانَ شَيْءًا عَظِيمًا» وَ«لَا يُطِيعُ رُتْكَ أَحَدًا» وَمَا لَا يُعْطَى
مِنْ لَأَمْنَةٍ وَمِثَالُ الثَّانِي قَوْلُهُ - تَعَالَى - «وَلَا تَقُلْ لِهَآ أَقْبَ». وَمِثَالُ
الثَّلَاثِ طَرِيقَةُ التَّعْيِيلِ وَمِثَالُ الرَّابِعِ الرَّحْرُ، وَتَعَمُّدُ الْحُكْمِ بِالسَّبَابِ،
وَوُجُوبُ مَا لَا يَتِمُّ مِنْ كَيْفِيَّةٍ إِلَّا بِهِ

١	بَابُ لَا يَحْجُجُ بِآيَةِ	٢	بَابُ لَا يَحْجُجُ بِآيَةِ
٣	ج. السَّيِّئِ	٤	بَابُ تَحْرِيمِ
٥	بَابُ مَعْرِفَةِ	٦	بَابُ الْمُسْتَقِلِّ
٧	بَابُ مَعْنَاهُ	٨	بَابُ الْمَعْنَى
٩	بَابُ مَعْنَاهُ		

ومن حالف في قحوى القطر يجب موافقته؛ فقال له: أيدخل
عنى عاقل عرف عادة العرب في خطاياها شبهة في أن القائل إذا قال:
«لا تقل له^١ أف^٢»، فقد منع من كل أذية له^٣. وأنه أتبع^٤ من قوله:
«لا تؤده^٥» فمن خاف في ذلك، أعرض عنه. ومن لم يذلف،
وَدَعَى^٦ أن ياتقيس والتأمل^٧ يعلم ذلك. قيل له: فمن لا يثبت
القياس يجب ألا يعرف ذلك. وأو^٨ ورد^٩ لتمنيد بالمنع من القياس؛
إكان يجب ألا يكون ما ذكرناه مفهوماً. ونحو تمنع ضرورة
أن قولهم^{١٠}: «فلان مؤتمن عنى القطار» أبلغ من قولهم^{١١}: «إنه
مؤتمن عنى كل شيء^{١٢}»، وقولهم^{١٣}: «ما يمتك فقير ولا قطمير»
أبلغ من قولهم^{١٤}: «إنه لا يمتك شيء^{١٥}»، وإنما اختصروا^{١٦} لتلاعية
والفصاحة، ولهذا يعدون ماقص: من قل^{١٧}: «لا تقل له^{١٨} أف^{١٩}»،
واستخف^{٢٠} به^{٢١}، أو قال^{٢٢}: «فلان لا يمتك فقيراً^{٢٣}»، ومعه ألوف
الذناير^{٢٤}.

١ - الف : لهما .

٢ - ب : لا بلغ .

٣ - الف : يخالف .

٤ - ب : بالاول والقياس . ج : بالأسس والقياس .

٥ - ب : لو رد .

٦ - ب : ان .

٧ - الف : لهما .

٨ - ب : ان .

٩ - ب : قصير . ج : اختصروا .

١٠ - ب : ان .

١١ - ب : ان .

١٢ - ب : ان .

١٣ - ب : ان .

١٤ - ب : ان .

١٥ - ب : ان .

١٦ - ب : ان .

١٧ - ب : ان .

١٨ - ب : ان .

١٩ - ب : ان .

٢٠ - ب : ان .

٢١ - ب : ان .

٢٢ - ب : ان .

٢٣ - ب : ان .

٢٤ - ب : ان .

وَأَمَّا ظَرْفَةُ الْعَدْلِي . فَكَثُرَ مَا فِيهَا أَنْ يُقَالَ مِنْ قَوْلِهِ -
عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « إِنَّمَا مِنَ الطَّوْفِينَ عَلَيْكُمْ وَالطَّوْافَاتِ » تَعْلِيْقُ
الْحُكْمِ بِهِذِهِ الصِّفَةِ . فَمِنْ أَيْنَ تَعْدِيهِ إِلَى كَثَرِ مَا كَانَتْ لَهُ هَذِهِ
الصِّفَةُ . وَدَلِيلُهَا إِنَّمَا يَكُونُ بِالْعَدَّةِ بِالْقَبَاسِ . وَإِلَّا لَمْ يَكُنْ
مُسْتَعْدًّا

هَآؤُلَآ لَزَحْرُ . فَالْأَوَّلَى أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَالسَّارِقُ
وَاسْمَارِقُهُ » - إِذَا نَسَبَتْ أَسْمَهُ رَحْرُ عَنْ السَّرِقَةِ - أَنْ الْقَطْعَ إِنَّمَا
كَانَ لِأَحَدٍ اسْرِقَةٍ . وَالْأَعْلَبُ فِي الْعَادَةِ وَالْعَارِفُ أَنَّ مَنْ أَوْحَبَ
شَيْئًا فَقَدْ أَوْحَبَ مَا لَا يَتَمُّ إِلَّا بِهِ .

- فَإِنَّمَا مَا لَا يَسْتَقِيمُ بِنَفْسِهِ . وَيَحْتَاجُ إِلَى تَيَّابٍ . فَهُوَ عَلَى صَرِيحٍ ١٠
أَحَدُهُمَا . يَحْتَاجُ إِلَى تَيَّابٍ مَا لَمْ يُرْذِ بِهِ مَقَامٌ يَقْضِي ظَاهِرَهُ
كَوْنَهُ مُرَادًا بِهِ كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
أَيْدِيَهُمَا » وَ « لَزْنَةُ الرَّاغِبِ فَاجْزِلُوا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ

١	الرب : د	٢	ب : ان
٣	ب : بعل ، ح : بعل	٤	الرب : بعل
٥	ح : ع : عدة	٦	ب : كل :
٧	ب : و	٨	ب : العارب
٩	ب : شئ : بعد أوجب	١٠	ب : واحد : مائة
	اب : م		

خلفه . و قد ذهب قوم إلى أن ذلك كما تمجّل في أن ظاهره لا يدل على المراد ، وهذا الوجه أنه باب مقرر * يذكر في موضعه [۱۶۴] والخلاف فيه ، حجة الله . ويدخل في هذا قسم السج ، لأن دليل المقدم إذا عيّن ينطبقه أو قرينة أن المراد به الإنشاء في جميع الأوقات المستقبلة . فلا بد من الحاجة إلى بيان ما لم يرد به .
 • مما يفيد السج ويدخل في هذا القسم ضروب المجازات ، لأن الخطأ إذا ورد ، فهو حتماً و ظاهراً ، لا يقصى ما لم يرد بها . فلا بد من الحاجة إلى البيان .

والقسم الثاني مما يحتاج إلى بيان ما يحتاج إليه في معرفة ما أريد به ، وهو على ضربين قسمه ، يكون كذا أو وضع النعم ، ومنه ما يؤثر فيه النقل ، أو حصول مقدّمة ، أو مؤخره ، أو قرينة . فالذي يرجع إلى الوضع فهو أن يكون المنطق وضع

الف : يا حذرنا من أن تضع ذكر كرده و « فاجتدوا » و « تصدوا »

بیش بیآورده ، ۲ - الف : المراد : بجای لم یرد به .

۳ - ب : بعد ، ۴ - ج : المجاز .

۵ - الف : ولو ، ۶ - لا بد منی .

۷ - ب : الحاجة ، ۸ - الف : ما .

۹ - ب : مرجوة ، ۱۰ - ب : روح ، ۱۱ - دی .

ب وضع

في الدية مُحْتَمَلًا ثُمَّ احْتِمَاؤه يَنْقَسِبُ ، فَرْتَمَ ، احْتَمَلَ أَمْرًا مِنْ حِمَاةِ
أُمُورٍ ، مِثْلُ قَوَائِمِهِ - تَعَالَى - « وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ »
وَ « لَا تَلُؤْا أَنْفُسَ الْبَنِي حَرَمَ اللَّهِ إِلَّا بِحَقِّ » وَرُ مَا احْتَمَلَ شَيْءٌ
مِنْ حِمَاةِ أَشْيَاءٍ مُتَرَبِّعَةٍ ، أَوْ حَسَنَاتٍ ، كَقَوْلِيَا قُرْبَى ، وَحَوْبَى ، وَشَفَى ،
وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَاتِنَهُ سُلْطَانًا »

فَأَمَّا مَا يَرْجِعُ إِلَى ثَقُلٍ ، فَكَأَلَا سَمَاءَ اشْرَعِيهِ ، كَقَوْلِيَا
ضَاوَاهُ ، وَدَكُوهُ الْأَبُ تَرْدُهَا فِي شَرْعٍ عَرِيضًا وَجِئَتْ لَهَا
فِي اللَّفْعَةِ .

وَأَمَّا مِثْلُ مَا يَرْجِعُ إِلَى مُقَدِّمَةٍ ، فَهُوَ كُلُّ عَمُومٍ يُعْتَمَدُ بِأَمْرِ
مُقَدِّمٍ أَنَّهُ لَا يَرُدُّهُ إِلَّا الْعَصْرُ ، وَلَا دَيْلٌ عَلَى الْمَعِينِ ، فَمَا هِيَ حَالُهُ
لَا نَذِيرُهُ مِنْ بَيْنِ حَوَائِجِهِ - تَعَالَى - « وَأَوْبَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ » .

وَأَمَّا مَا يَرْجِعُ إِلَى مُؤَخَّرَةٍ وَفَرِيدَةٍ ، فَهُوَ كُلُّ طَاهِرٍ يُعْتَمَدُ
أَنَّهُ مُشْرُوطٌ بِشَرْطٍ مُحْتَمَلٍ ، أَوْ اسْتِثْنَاءٍ مُحْتَمَلٍ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - :

- ١ - الف و ج - ولها عرش عظيم .
٢ - الف و ج - ولها عرش عظيم .
٣ - الف و ج - ولها عرش عظيم .
٤ - الف و ج - ولها عرش عظيم .
٥ - الف و ج - ولها عرش عظيم .

« أُجِبْتُ لَكُمْ بِهَيْئَةِ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَى عَلَيْكُمْ » ، وَتَقْصِيلُ ذَلِكَ
وَذِكْرُ خَمِيعِ أَمْتَلَتِهِ فِيهِ طَوَّلٌ وَخِلَافُ ذَلِكَ فِي الْأَمْثِلَةِ ، لِأَنَّ
الْأَمْرَ رُحْمًا أَشْتَبَهَ فِيهَا ، وَفِيمَا ذَكَرْنَاهُ كَمَا يَهْدِي .

فصل في ذكر معاني الالفاظ التي يُعبرُ بها في هذا الباب

اعْلَمْ أَنَّ النَّصَّ هُوَ كَلِمٌ حَطَابٌ أَمَكَرَ مَعْرِفَةَ الْمُرَادِ بِهِ ، وَقَدْ
ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ النَّصَّ مَا لَا تَقَرُّضُ الشَّيْءُ فِي الْمُرَادِ بِهِ .
وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ كَلِمًا تَبَاوَلَ الْحُكْمُ بِالْإِسْمِ ، فَهُوَ نَصٌّ وَلَا يَجْعَلُ
الْمُحْتَمَلُ نَصًّا ، وَمَا قُصَّاهُ فِي حَدِّ النَّصِّ أَوْلَى ، لِأَنَّهُ لَا خِلَافَ بَيْنَ
الْأَمَّةِ فِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى - قَدْ نَصَّ عَلَى الصَّادِقِ وَأَرْكَوَةٍ مَعَ حَاجَتِهِمَا
إِلَى التَّسَارُّفِ وَيُسْتَقْوَنَ النُّقْطَ صَاحِبًا ، وَإِنْ كُنَّ فِيهِ اخْتِمَالٌ وَاشْتِبَاهٌ

٢ - ب و - . ذلك

١ - ب : لا .

٣ - الف : كعدة

٣ - الف : لا مورد

٤ - الف : الاعداد

٥ - ر : ذكر معاني

٨ - ب و ح : كل ما .

٦ - ب و ح : يشرى .

١٠ - ب - . لا .

٩ - ح : الحكيم

١١ - ب : و .

وَأَمَّا الْمُفَسِّرُ^١، فَهُوَ الَّذِي يُمَكِّنُ مَعْرِفَةَ الْمُرَادِ بِهِ
وَأَمَّا الْمُجْمَلُ فِي عَرَفِ الْقَهْمِ^٢، فَهُوَ كُلُّ حِطَابٍ يَحْتَاجُ إِلَى
بَيَانٍ. لَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَعْمِلُونَ هَذِهِ النَّمِطَةَ إِلَّا فِيهِمَا يُدُلُّ عَلَى^٣ لَأَحْكَامٍ
وَلَمْ تَكَلِّمُونَ يَسْتَعْمِلُونَ فِيهِمَا يَكُونُ لَهُ هَذَا الْمَعْنَى لَفْظُ الْمُنْتَشِئَةِ^٤،
وَلَا يَكْدُونَ يَسْتَعْمِلُونَ لَفْظَ الْمُجْمَلِ فِي^٥ الْمُنْشِئَةِ
وَأَمَّا قَوْلُهُ «ظَاهِرٌ» : فَالْأَوَّلَى أَنْ يَكُونَ عَادَةً عِنْدَ امْكَانٍ^٦
أَنْ يُعْرَفَ الْمُرَادُ بِهِ، وَلَا مَعْنَى لِإِشْرَاطِ الاحْتِمَالِ أَوْ تَقَرُّبِ عَلَى
مَا اشْتَرَطَهُ^٧ قَوْمٌ : فَقَدْ يُطْلَقُ هَذَا الْإِسْمُ مَعَ وَقْدِ لَاحْتِمَالِ

فصل في حقيقة البيان

يَعْنِي أَنَّ^٨ بَيَانَهُ هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى اخْتِلَافِ أَعْوَابِهَا، وَإِلَى ذَلِكَ
ذَهَبَ أَبُو عَلِيٍّ وَأَبُو هُرَيْرَةَ^٩ وَذَهَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ^{١٠}

١ - ج اسيد

١ - ب و ح قاما

٢ - الف لفظة

٣ - الف على

٤ - ب : كما أسكن ، بجاء عما امكن .

٥ - ب : و ، بجاء في .

٦ - ب : ان

٧ - ب و ح شرطه

٨ - ج : على

النصرى الى الب' البيان هو علم الحادث الذى به يتبين الشئ
واللغتها فى ذلك حدودٌ مُخْتَصِمَةٌ مُخْطَرَةٌ لِمَعْنَى لِلسُّطُولِ بِدَكْرِهَا
وَالْمَحْصُلُ هَذَا الْمَذْهَبُ .

والذى يَدُلُّ عَلَى أَنَّ لَيْسَ هُوَ دَلَالَةٌ وَقَوْعٌ لِاتِّفَاقٍ عَلَى أَنَّ
الله - تعالى - قَدْ تَبَيَّنَ حُصْعٌ لِأَحْكَامٍ لَّأَنَّهُ - تعالى - بِصِبْ
الْأَدَانِ فِي حَكْمِ الْمُخْطَرِ لَهَا . وَقَدْ يَوْصِفُ الدَّلُّ بِأَنَّهُ مُبَيَّنٌ ، وَقَدْ
يَخْرَى هَذَا لَوْصِفُ مَعَ فَعْدِ حَدُوثِ الْعَمَلِ . فَكَيْفَ يُقَالُ : إِنَّهُ عِبَارَةٌ
عَنْ حَدُوثِ الْعَمَلِ . وَكَانَ يَحْتَاجُ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ أَنْ يَكُونَ مَنْ لَمْ
يَعْلَمْ الشَّيْءَ فَمَا سَنَّهُ اللهُ - تعالى - لَهُ . وَلَا يَصْبُ لَهُ دَلَالَةٌ
عَلَيْهِ . وَلَا شَهَادَةٌ فِي ظِلَالِ ذَلِكَ . وَلِهَذَا قَوْسُونَ قَدْ تَبَيَّنَتْ
هَذِهِ الشَّيْءُ ، فَمَا تَسْتَنَّهُ . فَنُكَانَ الْبَيَانُ هُوَ الْعِلْمُ ، لِكَانَ هَذَا
الْكَلَامُ مُتَقَصِّصًا . وَهَذَا خِلَافٌ فِي عِبَارَةِ . وَالْخِلَافُ فِي الْعِبَارَاتِ
لَيْسَ مِنَ الْأَهْمِيَّاتِ .

٢ - ب - نصرى

١ - ح : + و .

٣ - الب - لاء قد سب

٣ - ح : سب

٤ - ح : بصب

٤ - ح : لا ن الله

٥ - الب : وما ، بحى ، ب - فما .

٥ - ب : وكعب

٦ - ب - ما ، ح : سب

٦ - الب : لا .

٧ - ب : سب

٧ - الب : لا يكون سب له

٨ - ح : لا

فصل في ذكر الوجوه التي يقع بها البيان

عَمَّ أَنْ يَنْبَغِي الْأَحْكَامُ الشَّرْعِيَّةُ بِمَا يَكُونُ بِمَا يَدُلُّ
بِالْمَوَاضِعِ . وَبِمَا يَنْبَغِي ذَلِكَ فَمَثَالُ مَا يَدُلُّ بِالْمَوَاضِعِ الْكَلَامُ
وَالْكِتَابَةُ . وَالَّذِي يَنْبَغِي مَا يَدُلُّ بِالْمَوَاضِعِ عَلَى صَرَّتَيْنِ .
أَحَدُهُمَا حَصْلُ فِيهِ مَا يَجْرِي مَجْرَى الْمَوَاضِعِ . وَهُوَ لِإِشَارَةِ وَ
الْأَفْعَالِ . وَالثَّانِي لَمْ يَحْصُلْ فِيهِ ذَلِكَ . وَدَتْ طَرِيقَةُ الْقَبِيصِ وَالِإِحْتِهَادِ
عِنْدَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْهِمَا . وَلَسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَصِحُّ أَنْ يُتَبَيَّنَ الْأَحْكَامُ
بِجَمِيعِ الْوُجُوهِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا . وَلَا يَصِحُّ مِنْهُ - تَعَالَى - أَنْ يُتَبَيَّنَ
إِلَّا بِالْكَلَامِ وَالْكِتَابَةِ . فَإِنَّ لِإِشَارَةِ لَاتَحْوُرُ عَلَيْهِ حُلُّ اسْمِهِ . وَ
الْأَفْعَالِ الَّتِي تَكُونُ بِمَا يَقْضَى مُشَاهَدَةً فَاغْبِهَا عَلَى بَعْضِ
الْوُجُوهِ . وَذَلِكَ لَا يَصِحُّ عَلَيْهِ تَعَالَى . وَقَدْ نَسَّ لِمَثَلِ كِتَابَةِ مَا كَتَبَتْهُ

١ - الف : يكون

٢ - ب : أن

٣ - ج : ما

٤ - الف : ما يدل

٥ - ج : - الكلام ، تأنيضا .

٦ - الف : - ما يدل .

٧ - ب و ج : فلا

٨ - ج : جميع

٩ - الف : يكون ، بها ، ب : يكون

١٠ - الف و ج : تحور

١١ - ب و ج : - معنى

١٢ - ج : بيان

في النوح لمحفوظ ، حتى تحملوه . وأدوه . ونس لنا بالكلام
جميع الأحكام .

فصل في أن تخصيص العموم لا يمنع من التعلق بظاهرة

٥ احْتَمَمَ أَلَمَاءُ فِي قَوْلِهِ - تعالى - « وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
أَيْدِيَهُمْ » وما أشبهه فقال قوم : بأي شيء حص صدر محملاً
نحتاج إلى بيان ، وأي ذلك ذهب عيسى بن أبيان . وقال آخرون -
يصح منع التخصيص المتعلق بظاهرة ، وهو قول الشافعي وبعض
أصحاب أبي حنيفة . وممن من قال متى حص بأستثناء أو بكلام
مفصل ، صح التعلق به . وإذا كان التخصيص بدليل مفصل ، فلا
١٠ تعلق به . وهو قول أبي الحسن الكرخي . وكان أبو عبد الله
الحسن بن عيسى النضرى يقول . إذا كان التخصيص لا يخرج الحكم

٢ - ب : - ان .

١ - الف : المحفوظ

٤ - الف : فاقطعوا أيديهم . ح - نسجما

٣ - ر : بظاهر .

٦ - الف : بعلق .

٥ - ر : كان

٨ - ج - علي .

٧ - الف : الحسين .

من أن يكون مُتَعَبَقًا بِالاسم عَنِ الْجَدِّ أَيْ تَأْوِلُهُ الظَّاهِرُ ،
 فَإِنَّ يَحُلُّ مَحَلَّ الْإِسْتِثْنَاءِ فِيهِ لَا تَمْنَعُ مِنَ اتِّعَقٍ بِالظَّاهِرِ فَمَتَى
 [١٦٥] كَانَ التَّخْصِصُ مَانِعًا مِنْ أَنْ يَتَعَقَّ نَحْكُهُ * بِالاسم . نَحْتَاجُ
 إِلَى صِفَةٍ أَوْ شَرْطٍ حَتَّى يَتَعَقَّ نَحْكُهُ . وَجِبَتْ أَنْ تَمْنَعُ ذَلِكَ
 مِنَ اتِّعَقٍ بِظَاهِرِهِ . وَيَقُولُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - " وَاسْأَرْقُ وَ
 السَّارِقَةُ " ١ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ الْقَطْعَ لَا يَتَعَقُّ بِالاسم . نَحْتَاجُ إِلَى
 صِفَاتٍ وَشُرَاطٍ حَتَّى يَتَمَقَّقَ الْقَطْعُ ، وَتِلْكَ الشَّرَاطُ وَالصَّفَاتُ
 لَا تَمْنَعُ إِلَّا بِدَلِيلٍ . فَحَرِجُ الْحَاجَةِ إِلَى سَائِرِ هَذِهِ صِفَاتٍ وَشُرُوطٍ
 مَخْرَى الْحَاجَةِ إِلَى تَبَيُّنِ التَّمَرَادِ بِقَوْلِهِ - تَعَالَى - " أَقْبِعُوا الصُّدُورَ وَ
 آثُورَ الرِّكَوهِ " . وَيَقُولُ لِأَشْهَةِ فِي أَنَّ الْقَطْعَ مُحْتَاجٌ إِلَى
 ١٠ أَوْصَافٍ سِوَى سَرِقَةٍ ، فَحَرِجُ ذَلِكَ مَخْرَى أَنْ يَحْتَاجَ الْقَطْعُ إِلَى
 أَعْمَالٍ سِوَى السَّرِقَةِ . وَتَوَكَّنْ كَذَلِكَ تَمْنَعُ مِنَ اتِّعَقٍ بِالظَّاهِرِ ،
 فَكَذَلِكَ الْأَوْصَافُ وَهَذِهِ الطَّرِيقَةُ أَقْوَى شَهَةِ مِنْ كَلِّ شَيْءٍ

١ - ج : يسم . ٢ - ب : يعون

٣ - د ج : في قوله تعالى ٤ - ب : و

٥ - هـ : بها ٦ - ب : فخرجت

٧ - ج : و ٨ - ر : يعون

٩ - ا ب : القطع ١٠ - ج : سم

١ - ح : صهر .

قيل في هذا الباب

وَالَّذِي نَقُولُهُ أَنَّ كُلَّ خَطْبٍ لَوْ حَتَبَ وَطَاهَرَهُ لَكَتَ تَقَعْلُ
 مَا أُرِيدُ مِتًا ، وَإِنَّمَا كُنْتُ تُحْطَى فِي صَمٍّ مَا لَمْ يُرَدْ مِتَّ إِلَى مَا أُرِيدُ ،
 فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي بَيَانِهِ أَنْ يَحْصِي ، وَالْأَصْلُ مُمَكِّنُ
 التَّعْلُقِ بِطَاهَرِهِ ، وَكُلُّ خَطْبٍ لَوْ حَتَبْنَا مَعَ طَاهَرِهِ ، لَمْ أَمْكُنْ
 تَعْيِدُ شَيْءٍ مِنَ الْأَحْكَامِ عَلَى وَجْهِ وَلَا سَبَبٍ ؛ فَيَجِبُ أَنْ يَحْتَاجَ فِي
 أَصْلِهِ إِلَى بَيَانٍ . وَمِثَالُ الْأَوَّلِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَالسَّارِقُ وَالْ
 السَّارِقَةُ » ، لِأَنَّا لَوْ حَتَبْنَا وَطَاهَرَهُ ، قَطَعْنَا مَنْ أَرَادَ مِتًا قِطْعَةً
 وَمَنْ لَمْ يُرَدْ^١ . وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « قَتَلُوا الْمُشْرِكِينَ » ،
 لِأَنَّا لَوْ عَمِلْنَا بِطَاهَرِهِ ، لَقَتَلْنَا مَنْ أَرَادَ قَتْلَهُ وَمَنْ لَمْ يُرَدْ^٢ ، فَاحْتَاجْنَا
 إِلَى^٣ تَمْييزٍ^٤ مَنْ لَا يُقْتَلُ وَلَا يُقْطَعُ ، دُونَ مَنْ يُقْتَلُ وَيُقْطَعُ^٥ .
 وَمِثَالُ الثَّانِي قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « أَقْبِمُوا أَعْيُنَكُمْ » ، وَقَوْلُهُ - حَلَّ

- | | |
|-------------------------|----------------------------|
| ١ - ج : حل | ٢ - ج : و |
| ٣ - ج : هو | ٤ - ج : ك : اب : كذا |
| ٥ - ب : ع : ج : يحد | ٦ - ب : ليس |
| ٧ - ب : وح : قوله تعالى | ٨ - ب : وح : لو : يحى لا |
| ٩ - ب : لو | ١٠ - ب : قطع |
| ١١ - ب : ومن لم يرد | ١٢ - ج : وكذا : ما سجد |
| ١٣ - ج : + بيان | ١٤ - ج : مصر |
| ١٥ - ب : من | ١٦ - ب : وح : يقطع او يقتل |

أسمه - « وفي أموالهم حق معلوم » لسبائل و المتحروم « إلا »
 أوحيت و ظاهر ، أما أمكن « أن نعم » ثبت مما أريد منا ، فاحتجنا
 إلى بين ما أريد منا « إلا » غير مستفيدين له من ظاهر القطع ، وفي
 الأول الأمر بحالته و جرى ذلك مجرى الاستثناء إذا دخل على
 عموم ، أو غيره من الأدلة التفسيرية ، في أنه وإن جعل الكلام
 مجازاً ، فالتعقُّق بظاهره في الباقي صحيح ممكن

و ثم دحبت شبهة في هذا الموضع ، من جهة أن الين في
 آيه اسرقه و مع ومن يقطع . لا يمين لا يقطع . وفي صفة
 سرقه متى يجب به انقطع . لا في صفة لا يجب به انقطع ، فأشكك
 ذلك على من « نعم » انظر . فطر « أنه » محال بتخصيص في
 قوله - تعالى « فقلوا مشركين » و ما جرى مجراه .
 و أوحه الذي من أحبه عتقوا شروطاً بما يجب به « انقطع »

٢ - روح ماله ٢ - الف معلوم

٣ - روح ماله ٣ - روح ماله

٤ - الف ماله ٤ - روح ماله

٥ - روح ماله ٥ - روح ماله

٦ - روح ماله ٦ - روح ماله

٧ - الف ماله ٧ - روح ماله

دون ما لا يجب فيه لقطع هو طيب لا خبير ، والعدول عن
استويل .

ولما كان مرض تميز من يقطع من لا يقطع ، ولم
يمكن التمييز بشيء لأعين ، عدل من تميزه بالأعيان إلى تميزه
بالصفات .

ولما كان تميزه بصب من لا يقطع بطول ، لأن من
لا يقطع من سائر أكر من يقطع فتميز بصب من يقطع
طيباً لا خبيراً .

وإذا كنت قد تفق على أنه لو متر بأشياء لأعين : أصبح
التعقُّ بظاهرهما بقي ، وكذلك إذا متر بذكر صوت من لا
يقطع ، حتى يقول : « قطعوا سرق الأمان صفته كند » ، فكذلك
يجب أن يتعق بظاهرهما بقي متى متر بأشياء من يقطع ، لأن
هذا التميز أنه اعتمد لإخراج من لا يقطع وإثباته ، وإنما عدل

ج . ح .	ج . ح .
ج : ح : تميزه	ج : ح : تميزه
ج : ب : من	ج : ب : من
ج : ب : لونه	ج : ب : لونه
ج : الف : من	ج : الف : من
ج : ب : لا	ج : ب : لا

إليه للاحتصار^١.

فإن قيل: متروك^٢ المعاز الذي لا يصح^٣ التمتع^٤ بظهير^٥،
وإن المعاز الذي يجب^٦ التمتع^٧ بظهير^٨.

قلنا: أما مثال المعاز الذي لا يصح^٩ التمتع^{١٠} بظهير^{١١} لعموم

معناه فهو أن يقول: «أضرب^{١٢} أقوم^{١٣}» وإنما أردت^{١٤} مصيبتهم^{١٥} أو

يقول: «وإنما أردت^{١٦} المحذر^{١٧} دون الحقيقة^{١٨}» ومثله قوله -

تعالى - «إن عصى^{١٩} لطن^{٢٠} إنهم^{٢١}». وأما المعاز الذي لا يتم^{٢٢} من

تمتق^{٢٣} الظاهر^{٢٤}، فهو أن يقول: قدش^{٢٥} صرنت^{٢٦} أقوم^{٢٧}، ويصيب^{٢٨}

دائلاً أو يتم^{٢٩} من حاله أنه ما ضرب^{٣٠} واحداً معن^{٣١} منهم^{٣٢} فإن اللفظ^{٣٣}

يصير^{٣٤} محذراً لا معذرة^{٣٥}، أكبه^{٣٦} لا يتم^{٣٧} من التمتع^{٣٨} بظاهر^{٣٩} فمن^{٤٠} عدا^{٤١}

من قام^{٤٢} الدليل^{٤٣} على^{٤٤} تخصيصه^{٤٥} وهذه الجملة^{٤٦} يطعن^{٤٧} على^{٤٨} جميع^{٤٩}

ما يحتاج^{٥٠} إليه في هذا الباب^{٥١}.

٢ - الف: لا يجوز.

١ - ج: للاختصار.

٤ = الف: + من.

٣ = ح: ن.

٦ - ج: + لا يتم.

٥ = الف: لا.

ج: طعن.

٧ = الف: من.

فصل في ذكر ما يحتاج من الافعال الى بيان وما لا يحتاج الى ذلك

عَنَّمْ أَنْ وَقَعَ لِإِنْصِلَ وَحَوِيَ الْإِحْمَالُ فِي لَفْعٍ كَوَقْعُهُمَا
فِي الْقَوْلِ فَجَبَّ حَاجَةُ كَثَرِ وَاحِدٍ مَعَهُمْ لِحَاجَتِهِمْ وَتَلَاوُحِهِمْ
إِلَى بَيَانٍ .

فَبِزْ قِيلَ كَيْفَ تَقْبَلُونَ لَفْعًا إِلَى مَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ وَبِزْ
مَا لَا يَحْتَاجُ . وَبِزْ مَذْهَبُكُمْ أَنَّ الْأَفْعَالَ أَجْمَعُ لَا مُوَاضَعَةً فِيهَا ،
وَلَا طَاهِرَاتُهَا ، وَهِيَ مَهَارِقَةُ الْمُحِطَاتِ فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ .

قُلْنَا : الْأَصْلُ فِي الْأَفْعَالِ أَنَّهُ لَا طَاهِرَاتُهَا ، لَكِنَّهَا تَقْيِدُ بِالْشَّرْعِ
لِأَمْرَاتٍ تَحْضُلُ فِيهَا تَحْرِي مَحْرِي تَعْوِضَةً فِي قَوْلٍ ، قَسْوَعُ
أَنْ تَقْسَمَ قَسَمَةً لِقَوْلٍ . يُبَيِّنُ ذَلِكَ أَنَّ إِدْرَاجَهُ - صَلَّى اللَّهُ

١ - أ : أ : أ : أ

٢ - ج : أ : أ : أ

٣ - ج : أ : أ : أ

٤ - ج : أ : أ : أ

٥ - ج : أ : أ : أ

٦ - ج : أ : أ : أ

٧ - ج : أ : أ : أ

عليه وآله - ' يفعلُ صلوةً عقبَ إقامِهِ ، عَدِمَا أَنْ الصَّلَاةَ وَاحِدَةً ،
لِأَنَّ لِقَامَةَ علامَهُ تَوْحِيدٌ وَإِذَا أَمَرَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْقَتْلِ
فِي دِينٍ بَعْدَ الْإِسْتِثْنَاءِ ، عُنِمَ أَنْ لَمْ يَقُولْ مُرْتَدًّا لِأَنَّ هَذِهِ أَمْرُهُ ،
وَإِذَا رَأَاهُ - عَلَيْهِ - السَّلَامُ - تَارِكًا لِلصَّلَاةِ عَلَى مَتْنٍ لِأَحْلِ دِينٍ ،
عَمِيهَاهُ كَافِرًا .

فَمَا مِثَالُ الْمُحْمَلِ مِنَ الْأَفْعَالِ : فَهُوَ مَا لَا أَمْرَةَ عَلَيْهِ ، وَمِثَالُهُ
أَنْ يَقُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - صَلَاةٌ يَتَفَرَّدُ بِهَا ، فَيَحْجُزُ أَنْ تَكُونَ
وَاحِدَةً ، وَيَحْجُزُ أَنْ تَكُونَ مَلًّا ، فَقَدْ بَانَ مَا قَصَدْنَاهُ .

فصل فى وقوع البيان بالافعال

أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُتَقَدِّمِينَ عَلَى أَنَّ الْأَفْعَالَ يَقَعُ بِهَا الْبَيَانُ ١٠
فِي الْمُحْمَلِ ، كَمَا يَقَعُ بِالْقَوْلِ وَقَدْ رَجَعُوا إِلَى أَفْعَالِهِ - عَلَيْهِ
السَّلَامُ - فِي الْبَيَانِ ، كَمَا رَجَعُوا إِلَى أَقْوَالِهِ . وَمَنْ قَالَ آخِرًا

٢ - ج : اسمعوا . ج عليه السلام .

٣ - ا ب : مراد . ٤ - ا ب : تارك .

٥ - ب و ج : يكون . ٦ - ج : يكون .

٧ - ا ب : قصدنا . ٨ - ب : اسم : ج : الفعل .

٩ - ب و ج : به بيان . ١٠ - ب و ج : - فى .

بجواب ذلك مخالف للإجماع .

ثم لا يصح مخالفته من وجوه - إما أن يتكرر كون الفعل بياناً ،
من حيث لا مواضع فيه ، ولا ظاهر له ، أو من حيث لا يصح تعلقه [١٦٦]
بالقول الممحل ، أو لا يتصل به ، أو لم يثبت في أقواله - عليه
السلام - أنه يار ، كما نسب في أقواله .

فأما الأول ، فإن الفعل وإن لم يكن فيه مواضعه ، فقد نعم
بوقوعه على بعض أوجوه ضرورة ، أو بدليل ، فتحرى ذلك منحرى
المواضع ، وقد عيى بالمداد أن العلم رتبة ، يكون بالفعل أقوى
منه بالقول ، أو الوصف ، ألا ترى أن الواصف ربما لا يفهم عرضه
بوصفه ، فتزعج إلى تفهيم بالفعل ، وما زعج إلى الفعل في
البيان أما شئنا بالقول إلا لأنه أقوى

فأما المتعلق بالفعل ، فبممكن أن نعم منه - عليه
السلام - على أحد وجهين ، إما أن عيىنا بالضرورة ، من

١ - ب : وج : عليه .

٢ - ب : و .

٣ - ح : في .

٤ - ب : وج : منحرى .

٥ - ب : معرج : ب : معرج .

٦ - الف : ملو العمل ، + بالقول .

٧ - ب : ملو ب : ضرورة ، ح : ملو ضرورة .

قصيده الله ينس' بعليه الخطأ' المحمل' . فنعلم' لنمحق على أقوى
 اوجوه . أو يقول - عليه السلام - « نسي' مني' لهذا المحمل
 بعلى' » ثم يقول . فيكون' - أيضاً - لعنق' معلوماً . وليس يجوز
 أن يرجع في لعنق' إلى ما يقوله قوله من أنه عليه السلام -
 إذ قال « صبروا » وهذا الخطأ محمل' ثم قل عفيه ما يمكن أن
 يكون بيانه ، كأن صلى ركعتين لأن هذا الوجه غير صحيح ،
 لأنه قد يجوز أن تكون صلاة الركعتين غير بيان ، بل هما
 مستندتا بهما ، فكما يجوز بهما أن تكون ما ، يجوز غير
 ذلك ، فالعاق غير معلوم فالمتعمد ما ذكرناه

- وَأَمَّا لِاتِّصَالِ : فغير متعين أن تكون بين الفعل الذي يقع
 ١٠ . النسي' وبين المحمل ما يخفى مجرى الاتصال ، فمكون مؤثراً
 فيه ، والتعادات^{١٣} شاهدة بذلك ، ولأ' معنى لدفعه .

- | | |
|-----------------------|-----------------------------------|
| ١ - ب و ج : من . | ٢ - ب و ج : لخطاب . |
| ٣ - ب و ج : منهم | ٤ - ب و ج : إبي |
| ٥ - ب و ج : من | ٦ - الف : لكل |
| ٧ - ب : عهد | ٨ - الف و ج : كاه |
| ٩ - الف و ج : يكون . | ١٠ - ب : بهما مستند ، الف : مستند |
| ١١ - الف : وكما | ١٢ - الف : وتبعية على |
| ١٣ - الف : التعادات . | ١٤ - الف : ولا |

فَأَمَّا ثُبُوتُ الْبَيَانِ بِالْفِعْلِ كَثُوبَتُهُ نَأْقُولُ ، فَهُوَ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ ،
وَلِهَذَا رَجَعُوا إِلَى قَعْبِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي لَعْنَتِكَ وَالصَّلَاةِ ،
وَحَمَلُوا ذَلِكَ بَيَانًا لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ » وَإِقْوَالُهُ - عَزَّ وَجَلَّ - :
« وَبَلِّغْ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَ الْيَتِّ » ، وَقَوْلُ النَّسِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - :
« صَبَرُوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصْنِي » وَ « حُدُّوا عَنِّي مَا يَسُكُّكُمْ » بِمَا
يَدُلُّ - أَيْضًا - عَلَى ذَلِكَ .

فصل في تقديم القول في البيان على الفعل

إِعْتَمِدَ أَنَّ الْقَوْلَ وَالْفِعْلَ إِذَا تَرَادَفَا ، وَاجْتَمَعَا ، وَكَانَ كُلُّ
وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَصِحُّ التَّبْيِينُ بِهِ ، كَصَحَّتِهِ بِالْآخِرِ ، فَكُلُّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا يَصِحُّ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ بَيَانٌ وَإِنَّمَا الْإِشْتِهَادُ فِي قَوْلِ مَنْ أَحْفَظَهُ
بَيَانًا لَمْ يَصِحَّ أَنْ يُحْمَلَ الْفِعْلُ بَيَانًا ، إِنَّمَا لِبَيَانٍ ، أَوْ مَا يَخْرُجُ مَخْرَاجَهُ

- ١ - الب : الإمامة
- ٢ - ج : ح : و
- ٣ - ب و ج : هـ : ب
- ٤ - الب : الحيد
- ٥ - ج : و : ك
- ٦ - الب : من جعل للقول : يعاى متى جئناه
- ٧ - ج : ب : فعل

فمن رُحِّحَ القول ، اعتمد على أن شرطاً في كون الفعل بياناً
الخاصة إلى الشيء ، وهذا شرط مفقود مع وجود القول ، ولأن
تعلق القول ، أو كذا ، لأنه الحال محل الاستثناء والشرط . ومن
سوى بين الأمرين ، أنهما مرة قوتين ، أو دليتين ، تصن
كل واحد منهما من البيان من ما تضمنه الآخر

فصل في هل يجب أن يكون البيان كالمحمل في القوة وعرفها ، أو لا يجب ذلك

اعلم أن هذا فصل نقسب إلى قسمين أحدهما ما معنى
قوله : « بيان شيء في حكمه » والذي هل يجب أن يكون
له أن كالحط المتين في لونه وقوة
وليس معنى قوله : « أن بيان الشيء في حكمه » أن الشيء
إذا كان واجباً ، فبأنه واجب ، لأن بيان الواجب والتدب معاً

١ الف : انش

الف : شرط

٢ - الف : ولا تعلق القول

٣ الف : فلا يرادها

٤ ب : و

٥ ح : تصن

٦ ح : انعم

٧ ب : فوسم

مِمَّا يَجِبُ عَلَى الْحَكِيمِ ٢ وَلَا يَحْجُوزُ أَنْ يُرِيدَ بِذَلِكَ أَنَّهُ فِي قُوَّتِهِ
وَرُتْبَتِهِ ، وَحُصُولُ أَعْلَاهُ ٣ وَنَمَّا لِمُرَادِهِ ٤ أَنَّ الْفِعْلَ إِذَا كَانَ
فِي هَيْئَةٍ وَحِدَةٍ ، وَتَصَرُّفَ الْبَيِّنِ صِدْقَهُ ، وَتَفْصِيلَ أَحْوَالِهِ ، يَهْدِيهِ التَّفَاصِيلُ
وَاحِدَةً ، لِأَنَّهَا صِفَاتُ الْوَحْدِ ٥ . وَكَذَلِكَ لَفِعْلٌ إِذَا كَانَ فِي نَفْسِهِ مَسْدُودَةً
إِلَيْهِ ، فَيَبِينُ أَوْصَافَهُ وَأَحْوَالَهُ يَهْدِيهِ الصِّفَةُ ٥

وَأَمَّا الْكَلَامُ فِي الْفَصْلِ الثَّانِي ٦ فَقَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ ٧ : فَقَالَ قَوْمٌ
يَجِبُ أَنْ يَكُونَ ثَمَانٌ فِي رُتْبَةِ الثَّمَانِ ، وَطَرِيقُهُ الْعَمَمُ ٨ . وَوَل
قَوْمٌ يَجِبُ فِي أُصُولِ صِدْقِهِ وَشُرُوطِهِ أَنْ يَكُونَ ٩ كَذَلِكَ ، دُونَ
التَّفْصِيلِ ، وَبِهِمْ مَنْ وَقَفَ ذَلِكَ عَلَى الدَّلِيلِ ، وَحُجُورُ أَنْ يَكُونَ الْبَيِّنُ
يَحْبِرُ الْوَاحِدَ وَالْمُقَابِلَ ١٠

وَالصَّحِيحُ أَنَّ ثَمَانِينَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِ ١١ طَرِيقٌ ، وَءَايَةٍ
دَلِيلٌ ، وَكَتْمَةٌ ذَلِكَ فِي رُتْبَةِ أَوْقُوْمِهِ ١٢ لَسَتْ بِوَاحِدَةٍ ، وَذَلِكَ
مَوْقُوفٌ عَلَى مَا يُعْتَمَدُ اللَّهُ - تَعَالَى - مِنْ الْمَصْصَحَةِ ، وَلَيْسَ يُعْتَمَدُ

ب. وما ٢ الف : الحكيم

٣ ب و ح . هـ ٤ ب - لاها صغات الوجوب .

٥ ب و ح - حوله وادواته ٦ ب و ح - فاه

٧ ج - به ٨ الف : صريفة

٩ الف : - به . ١٠ ب يكون

١١ الف : له ١٢ ب : موقوف

تَحْوِيرًا وَتَقْدِيرًا أَنْ يَنْتِ الْيَبَانُ يَخْبِرُ الْوَاحِدَ أَوْ الْقِيَاسَ ، كَمَا
أَحْزَمًا أَنْ حُصِّنَ بَيْنَهُمَا الْعَمُومُ الْمَعْلُومُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَتَمَّا الْكَلَامُ
فِي وَقُوعِ ذَلِكَ وَحُصُولِهِ ، وَلَا شَبَهَ فِي أَنَّ الْعِلْمَ بِالصُّوَرِ وَأَنَابِهَا
مُحَاطَبُونَ صَرُورِي ، وَإِنْ لَمْ يَحِبْ مِثْلُ ذَلِكَ فِي بَيَانِهَا .

فصل في تمييز ما ألحق بالمحمل وليس

منه أو أدخل فيه وهو خارج عنه

عَنْهُ أَنَّ فِي شَافِعِيهِ مَنْ يَتَعَقَّقُ بِالْمَحْمَلِ قَوْلَهُ - تَعَالَى - « وَ
الَّذِينَ هُمْ بِرُوحِهِمْ حَافِظُونَ ، إِلَّا عَلَى أَرْوَاحِهِمْ ، أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ » وَقَوْلَهُ - تَعَالَى - « وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ »
مِنْ حَيْثُ خَرَجَ الْكَلَامُ مَخْرَجَ الْمَدْحِ فِي إِحْدَى الْآيَتَيْنِ . وَ
مَخْرَجَ الذَّمِّ فِي الْأُخْرَى .

وَهَذَا بَاطِلٌ ، لِأَنَّهُ لَا تَنَاقُضَ بَيْنَ وَجْهِ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ وَتَبَيَّنَ

١ - ج : أو . ٢ - الف : تقدير أو تحوير .

٣ - ج : أحزاب . ٤ - ب : العموم .

٥ - ج : ثمره . ٦ - ب : دخل .

٧ - الف : حد . - إحدى . ٨ - ب : وج : بدم والمدح .

ما يقتضيه العموم من الحكم الشامل ، وإذا كان الرجوع في دلالة
العموم إلى ظاهر لفظ ، فكأنه مدحاً أو دماً لا يتغير الظاهر كما
أن قوله - تعالى - « والمبارق والسارقة » عمومٌ ولا غير محتمل ، و
إن كانت المقصدية به الزجر والتحويف . من حيث لا تنافي بين ذلك
وبين عموم الحكم . فكذلك الأول

وفي الناس من ذهب إلى أن اتعلق لفظ الجمع من غير دهمول
الف ولا م مثل قول القائل « أعط فلانة درهم » لا يصح ، وقالوا
أنه يجوز أن تكون المراد « أكثر من ثلاثة » وطمأنته
كالمحتمل

والواحد موافقة لقائل بذلك على مراده ، لأنه إن أراد أن
حقيقة هذه اللفظة ليست مقصورة على ثلاثة في لغة ، فهو كما قال
لأنه يتناول كل جمع وإن قل : « ورد من حكمه » وتجرد ،

١ - الف : مراد ب : يكون .

٢ - الف : مراد ب : المقصد .

٣ - الف : مراد ب : وكذا .

٤ - الف : مراد ب : الف ، ب : الف .

٥ - الف : مراد ب : لا .

٦ - الف : مراد ب : لكن .

٧ - الف : مراد ب : حكم .

[١٦٧] لَا أَقْطَعُ عَنِ أَنْ * الْمُرَادُ بِهِ ثَلَاثَةٌ ، بَلْ أَقِفْ فِي الثَّلَاثَةِ ، كَمَا أَقِفُ فِيهَا رَادٌ عَلَيْهَا ، فَمَهْدًا عَلَطُ ، لِأَنَّ هَذَا النُّعْطَ فِي النُّعْطَةِ لَا يَدُ مِنْ مَنْ تَوَلَّاهُ - إِذَا كَانَ حَقِيقَةً - ثَلَاثَةً ، مِنْ غَيْرِ تَقْصِيرٍ مِنْهَا ، وَإِنْ جَازَ الزِّيَادَةُ عَلَيْهَا .

- وَأَلْحَقَ قَوْمٌ مَارُوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ قَوْلِهِ - فِي الرِّقَةِ رُبْعُ الْعَشْرِ - بِالْمُخْبِلِ ، دُونَ الْعُمُومِ ، وَقَالُوا : إِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى وَحُوبِ رُبْعِ الْعَشْرِ فِي هَذَا الْجَبَسِ ، وَيَعْتَاجُ إِلَى بَيَانِ الْقَدْرِ الَّذِي يُؤْخَذُ مِنْهُ ذَلِكَ ، وَجَعَلُوا حَمْرًا لِأَوَاقِيٍّ مُبْتَنًى ، لِامْتِحَاصٍ ، وَكَذَلِكَ ' حَمْرُ الْعَشْرِ ، وَحَمْرُ الْأَوَسَاقِ ' وَرَدَّ قَوْمٌ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا : إِنَّ قَوْلَهُ * فِي الرِّقَةِ رُبْعُ الْعَشْرِ * ١٠

١ - لَف : يقطع ٢ - ب : عيب

٣ - لَف : + ثَلَاثَةٌ ٤ - لَف : حَقِيقَةٌ .

٥ - الْف : عَنْهُ ع . ٦ - لَوْفَةُ : الْغَرَامُ الْمَضْرُوبَةُ ، وَالْهَاءُ

عَوَسَ مِنَ الْوَاوِ ، ح : رَقُونَ (اُفْرَبَ لِلْمَوَارِدِ ، مَادَّةٌ وَرَوَى)

٧ - ر : - رُبْع ٨ - ح : هَذِهِ

٩ - ب : الْأَوَاقِيٍّ ، ج : لِأَوَّلِ فِي ، نَحَايَ لِأَوَّلِ فِي ، وَهِيَ جَمْعُ أَوْفَةٍ نَحْمُ الْهَمْزَةِ وَ

تَشْدِيدُ لِبَاءِ - سَعَةِ مَثَابِيلِ ، وَ رُبْعُونَ دَرَاهِمًا ، قَرَبَ الْمَوَارِدِ ، مَادَّةٌ وَفِي) .

١٠ - ب : مَبْنِي ١١ - ج : مَكْدَلُكْ

١٢ - الْأَوَسَاقِ جَمْعُ الْوَسْقِ يَفْتَحُ الْوَاوُ وَتَكُونُ لِسِنَ : سِتُونَ صَاعًا (اُفْرَبَ

الْمَوَارِدِ ، مَادَّةٌ وَفِي) .

يَقْتَضِي الْعُمُومَ وَالْإِسْتِرْقَاقَ ، حَتَّى لَوْ خَلِّينَا وَثَرَهُ . لَأَمَكَّنَا
الْإِمْتِثَالَ ، فَكُنَّا بَوْجِبُ رُجْعِ الْعُشْرِ فِي قَدِيهِ وَكَثِيرِهِ . فَحَسَرُ
الْأَوَاقِي مُحْصَصٌ ، لَا مَبْتَنٍ

وَيَقْوَى عَدَمُ الْقَوْلِ الْأَوَّلِ ، لِأَنَّا قَدَبْتِ عِنْدَ تَكْلَامِ فِي الْعُمُومِ
أَنْ لَفْظَ الْحَسِّ لَا يُعَيِّدُ فِي كَيْلِ مَوْضِعِ الْإِسْتِرْقَاقِ وَاشْمُولٍ ، وَإِذْ
كَانَ الْأَمْرُ عَنِ دِمَتْ ، فَقَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - " فِي اِبْرَاقَةِ رُجْعِ
الْعُشْرِ " إِنَّمَا هُوَ إِشَارَةٌ إِلَى الْحَسِّ الَّذِي تَحِبُّ فِيهِ هَذِهِ الرُّكُوءُ ،
وَلَيْسَ فِيهِ بَيَانُ الْمَقَادِيرِ ، فَغَيْرُ مُتَكَرِّرٍ أَنْ يَكُونَ حَرًّا لِأَوَقِي مُبْتَنٍ ،
لَا مُحْصَصٌ

وَمَتَا يَدْخُلُ فِي هَذَا الْبَابِ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ : « وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ »
مُحْتَمِلٌ ، وَحَقٌّ بَيَانُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَعِنْدَ هَذَا أَتَمَّ أَنْ
الْمَاءُ تَقْتَضِي الْإِلْصَاقَ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ تَقْتَضِي الْقَدْرَ الَّذِي يُمَسَّحُ مِنْ
الرَّأْسِ ، فَتَحْتَاجُ فِيهَا إِلَى بَيَانٍ .

وَهَذَا يَحِبُّ أَنْ يُتَأَمَّلَ ، لِأَنَّ فِي التَّائِي مَنْ ذَهَبَ فِي الْمَاءِ إِلَى

٢ - لَمْ - رُجْعِ

ح : بَوْجِبُ

٤ - ب - لَا دَامِي ، ح - لَا دَالِي

٢ - ب - مِي

٦ - أَلْف : التِّي

٥ - ب : السَّلَامِ .

٨ - أَلْف : غَيْرِ مُحْصَصٍ .

٧ - ب وَج : يَحِبُّ

٩ - ب وَج : يَنْتَضِي

أَنَّهَا لِإِلْصَاقِ الْفَعْلِ بِالْمَعْمُولِ ، وَفِيهِمْ مَنْ ذَهَبَ بِى أَنَّهَا لَشُعْبِضٍ
وَمَنْ قَالَ بِالْأَوَّلِ احْتَقَقُوا فِيهِمْ مَنْ يَقُولُ : أَنَّهَا تَقْتَضِى " الْإِلْصَاقَ
بِكُلِّ الْمَضْبُوءِ الْمَذْكُورِ ، وَهُوَ مَذْهَبُ أَحْسَنِ الْأَصْرِيِّ وَمَالِكٍ وَأَبِي
عَدِي الْحَنَافِيِّ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : أَنَّهَا تَقْتَضِى " الْإِلْصَاقَ عَلَى الْحَمَلَةِ ،
مِنْ غَيْرِ اقْتِصَاءٍ لِكُلِّ " ، أَوْ بَعْضٍ ، وَ عَلَى الْمَذْهَبِ الْأَوَّلِ لَا إِحْمَالٌ .
فِي الْآيَةِ ، لِأَنَّهَا إِذَا دَلَّتْ عَلَى مَسْحِ جَمِيعِ الرُّؤُسِ ، فَقَدْ زَالَ
الْإِحْمَالُ ، وَ عَلَى الْمَذْهَبِ الثَّانِي - وَهُوَ الْإِلْصَاقُ الْمَطْلُوقُ - لَا تُدْمِنُ
صَرِيحٌ مِنَ الْإِحْمَالِ ، لِأَنَّ لَا تَقْتَضِى مِنْ هَذَا ظَاهِرٌ مُرَادُ مَسْحِ الْجَمِيعِ ،
أَوْ مَسْحِ " بَعْضٍ غَيْرِ مُقَيَّنٍ أَوْ بَعْضٍ مُقَيَّنٍ ، فَلَا تُدْمِنُ بَيَانٍ ، وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ
فِي مَذْهَبِ مَنْ قَالَ : أَنَّهَا تَقْتَضِى " الشَّعْبِضَ ، لِأَنَّهُ حَبْرُهُ أَوْ يَقُولُ :
" مَسَحُوا بَعْضَ رُؤُوسِكُمْ " فَإِذَا لَمْ يُسَمَّ " نَعِيْبٌ وَلَا تَحْيِيرٌ ، فَهُوَ مُنْجَلٍ ،
فَإِذَا قِيلَ أَوْ تَعَنَّ الْبَعْضُ ، سَمَّيْنَاهُ ، فَإِذَا لَمْ يُسَمَّ ، دَلَّ

١ - ب و ح : بَقِيضٍ .

٢ - ا ب : فِيهِمْ .

٣ - ح : أَحْصَاءُ .

٤ - ح : جَمِيعُ مَسْحٍ .

٥ - ب : مَسْحٍ .

٦ - ح : يَقْتَضِى .

٧ - ب : شَيْءٍ .

٨ - ب و ح : قَدْ .

٩ - ب : لَا .

١٠ - ا ب : مَالِكٍ .

١١ - ح : لِكُلِّ .

١٢ - ا ب : فِيهَا .

١٣ - ب : مِنْ .

١٤ - ا ب : فِيهِ .

١٥ - ب : وَ .

١٦ - ب و ح : - - - - - هَذَا لَمْ يَبَيَّنْهُ

عَلَى أَنَا مُخَيَّرُونَ.

قُلْنَا وَ لَوْ كَانَ الْمُرَادُ التَّخْيِيرُ ، لَمُنَّهٗ قَعْبُ أَنْ يَكُونَ
مُقَسَّمًا ، وَ قَدْ سَمَّاهُ الْكَلَامُ عَلَى بَطْنِ هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي «بِ أَحْكَامِ
الْأَوَامِرِ

وَ قَدْ أَتَى قَوْمٌ بِالْمَحْصِلِ قَوْلَهُ - نَعَالِي - : « وَ قَطَعُوا أَيْدِيَهُمَا »
لِأَنَّ هَذِهِ النَّمْطَةَ تَقَعُ عَلَى مَا تَنَسَّخُ إِلَى الرِّبْدِ ، وَ إِلَى مَا تَبْغِ إِلَى
الْعَرِيقِ^{١٠} ، وَ الْمَنْكَبِ ، فَلَا تُدْ مِنْ بَيَانِ .

وَ امْتَنَعَ قَوْمٌ مِنْ كَوْنِ هَذِهِ الْآيَةِ مُنْجَمَةً
وَ الْأَقْرَبُ أَنْ تَكُونَ فِيهَا إِحْصَالٌ ، لِأَنَّ قَوْلَنَا « يَدٌ » يَقَعُ^{١١}
عَلَى هَذَا الْمَعْنَى كَمَا يَلِهُ ، وَ يَقَعُ عَلَى أُنْعَاجِهِ ، وَ إِنْ كَانَتْ لَهَا
أَسْمَاءٌ تَحْصِيهَا^{١٢} ، فَقُولُونَ : « عَوَّضْتُ^{١٣} يَدِي فِي الْمَاءِ إِلَى الْأَشَاحِعِ ؛
وَ إِلَى الرِّبْدِ^{١٤} ، وَ إِلَى الْعَرِيقِ ، وَ إِلَى الْمَنْكَبِ ، وَ أُعْطِيْتُهُ كَذَا

١ - ب : لَيْسَ ٢ - ج : يَقَعُ

٣ - ب : وَ إِلَى مَا يَلُحُّ إِلَى الْعَرِيقِ ، ج : الْمَرَامِ

٤ - ب : بَرَعَ ، نَحَاى يَدُ يَقَعُ ، ٥ - ب : مَعَ .

٦ - ج وَ ب : كَانَ . ٧ - ج : أَسْمَاءٌ ، هَذِهِ الْعَرْدُ الْمَعْنَى

٨ - ب : تَحْصِيهَا ، ج : حَصِيهَا ٩ - ج : وَ

١٠ - ب : عَوَّضْتُ ١١ - ج : وَ

١٢ - ب : لَوْ تَدُ

يَيْدِي، وَإِنَّمَا أَعْطَاهُ^١ بِأَنَامِلِهِ، وَكَذَلِكَ كُنْتُ يَيْدِي، وَإِنَّمَا كُنْتُ^٢
بِأَصَابِعِهِ

وليس يخرى قول • يَد • مخرى • إسان • - كما ظنه قوم -
لأن الإنسان يقع على جملة يختص كل بعض منها باسم، من غير
أن يقع سم إسان على أماسها، كما يقع اسم اليد على كل
بعض من هذا المصو، فمن أن الإجمال حاصل في الآية ومن
قال: أحينه^٣ على أقل ما يتناوله الاسم يحتاج إلى دليل

ومما ألحقه قوم بالمحمل وليس في الحقيقة كذلك قوله
- تعالى - «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» وماخرى مخرى ذلك من
تمليق التحريم بالأعيان، ومعلوم أن الأعيان من لأقسام لا تدخل^٤
تحت القدرة، والتحريم إنما يتناول مقدورنا، فهي الكلام حذف،
وتقديره حرم عليكم الفعل في هذه الأعيان، وجرى ذلك في أنه
محذور ولا يحوز شئق بظاهرة متجرى قوله تعالى: «وَأَسْأَلُ^٥
الْقُرْيَةَ»

١ - ب : كتب

١ - اب : عصى

٢ - ا : الله : تعالى

٢ - ج : جملة

٣ - ب : وح مقدور

٣ - ح : مدح

٤ - ب : سيل

٥ - ج : بظاهر

وهذا غير صحيح . لأن التعارف قد اقتضى في تعليق التحريم
أو التحليل بالأعيان الأفعال فيها ، وصار ذلك بالتعريف يجري
منجري تعليق الأملك بالأعيان . لأنهم يقولون " فلأن يثبت
داره وعنده " وإنما يريدون أنه يثبت التصرف فيهما . ثم المفهوم
من هذا التصرف ما يثبت به عين التي أصبحت إى الميث من استمتاع .
وانتفاع . وغير ذلك .

وإنما حتمهم على هذا الخلف في الميث والتحرير والتحليل
طلب الاختصار . فتسخطوا أن يذكروا جميع الأفعال ، و
يقعدوا سائر ما يقع . فعدوا ما يتعلق بالتحريم أو الميث
به . اختصاراً .

ولا يمكن أحداً أن يقول : أن إضافة الميث إلى الأعيان

١ - ب . في

٢ - ب : التحريم ، بجای التحليل .

٣ - ب : والأفعال

٤ - ب : صار

٥ - ح : ما يعرف

٦ - ب : جرى

٧ - ج : فيه

٨ - و : ج : هذه

٩ - ب و ح : انتفاع و استمتاع ولي دوج : أو بجای واو است .

١٠ - ب : لحدف . تصرف ما يلقى ما عين الخلف .

١١ - ب : واسطوا

١٢ - ب : يحدوا

١٣ - ب و ج : و .

١٤ - ب : احد .

١٥ - ب : ان

هو مجاز ، وغير طاهر ، بل بالتعارف قد صار هو الطاهر ، وكذلك القول في التحريم والتحليل . وأى مذهب يذهب عليه أن قولنا : « إن الميتة محرمة » أو « الحمر » طاهر ، وحقيقته ، وليس على سبيل المجاز .

ومما ألحقه قوم بالمحمل - وإن لم يكن مع التأمل كذلك - ما روى عن النبي - عليه السلام - « من فواه » لاصوة إلا فاتحة الكتاب ، و « لا كاح إلا ولي » . و « لاصوة إلا بظهور » ، واعتقدوا على أن هذه « لا » لا تكون باقية للمعنى مع عيب وقوعه . فتح أن يكون داخلا فيه على أحد الأمرين إما الإحراء ، وإما الشمام والفصل ، وإذا لم يكن في اللفظ ما يقتضي ذلك ، فهو محمل ورثما قلوا أن الإحراء

١٦٨

- | | |
|------------------|-----------------------------|
| ١ - الف : لاصوة | ٢ - محمل |
| ٣ - الف : قداح | ٤ - الف : قداح |
| ٥ - ج : صب | ٦ - ب : صب |
| ٧ - ب و ج : علما | ٨ - الف : و |
| ٩ - ب : لم | ١٠ - ب و ج : مع |
| ١١ - ر : من فواه | ١٢ - الف : اللفظ |
| ١٣ - الف : لا | ١٤ - الف و ج : يكون باقيا |
| ١٥ - ج : - فيه | ١٦ - ب : تحت : يحاي فيه على |
| ١٧ - ب : الآخر | ١٨ - ب و ج : فاذا |

وَلَسَامَ لَا يَصِحُّ أَنْ يُرَادَ بِعَمَارِهِ وَاحِدَةً.

وَالَّذِي يَقُولُهُ فِي هَذَا الْمَبْنَى أَنَّ الَّذِي ذَكَرُوهُ وَإِنْ كَانَ فِي
الْطَّبْعِ مَبْنًى، فَهُوَ فِي الْمَقْصِدِ وَالْقَرَضِ إِنْشَاءً، وَالْقَرَضُ أَنْ مَنْ شَرِطَ
الْصَّلَاةَ لظَهْوَرٍ، وَقِرَاءَةَ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ، وَالْوَلِيُّ فِي التَّكْسِيرِ،
فَجَعَلُوا النَّهْيَ مُنْشِئًا عَنِ الْإِنْشَاءِ. وَهُوَ أَوْ كَذَمُهُ، لِأَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ
«لَا صَلَاةَ إِلَّا بِظَهْوَرٍ» أَوْ كَذَمَ قَوْلَهُ مِنْ شَرِطِ صَلَاةٍ لظَهْوَرٍ،
وَالنَّهْيُ وَاقِعٌ فِي أَجْمِيعِهِ عَلَى الصَّوَرِ، لِأَنَّ «فَقَدْ الظَّاهِرُ» يَنْهَى
كَوْنَهَا صَوْرَةً مُشْرُوعَةً، وَكَذَلِكَ الظَّاهِرُ فِي كُلِّ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ هَذَا
تَحْرِيفٌ مِنْ تَكْسِيرِ «أَوْ» بِ«و» بِعِبْرَتِكَ

وَأِنَّمَا عَادَتُنَا الصَّرْدَةُ بِمَا رَوَى مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ -
«لَا صَلَاةَ لِجَدْرِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ» إِلَى أَنْ تَحْمِلَهُ عَلَى هِيَ

- | | | | |
|----|-----------------------------|----|----------------------|
| ١ | الف و ح : ر | ٢ | ح : م |
| ٣ | ب : المقصد | ٤ | انبات و القرص |
| ٥ | ب : - ان | ٦ | ب و ح : جعموا |
| ٧ | الف : منب | ٨ | ح : النهي |
| ٩ | ب : لا | ١٠ | ر : عن |
| ١١ | ب و ح : و | ١٢ | ح : و |
| ١٣ | الف : عادتنا - | ١٤ | الف : + عن النبي ص - |
| ١٥ | الف : من قوله عليه السلام - | ١٦ | ب و ح : على |

الفصل والتعميم، إحصاء الإجماع على أن الصلوة في غير المسجد شرعته مجزية

وأما ما أُلحقه قومٌ بالعموم، وهو عند آخرين من المحمل، فهو قوله - تعالى - : « أَقِمُوا الصَّلَاةَ » ، فإن أصحاب الشافعي اعتمدوا على هذه الآية في وجوب الصلوة على النبي - صلى الله عليه وآله - في التشهد الأخير، من حيث كان لفظ الصلوة يفيد الدعاء وأنكر آخرون ذلك، وادَّعوا أن لفظ الصلوة قد انقضى بالعرف الشرعي إلى ديات الركوع وسجود، فلا يجوز أن يُحمل لفظ الصلوة على ما كان في النية

- ١٠ والصحيح أن ذلك يصح التعلق به، لأن لفظ الصلوة في أصل النية هو الدعاء بلا شبهة، ولم يتقبل يعرف الشرع عن هذا المعنى، وإنما تخصص، لأنه كان محمولاً قبل الشرع على كل دعاء، في أي موضع كان، وفي الشريعة تخصص بالدعاء في ركوع وسجود وقراءته، وآخرى في أنه تخصيصٌ مجزئ لفظ

٢ - الف : تعالى	الف و ج : ٥
٣ - ب : حاكم	٢ - الف ع
٤ - الف و ج : دار	٥ - ب و ج لفظ
٨ - ب : هو	٧ - الف : ولا
١٠ - الف : يختص ب : تخصيص	٩ - ب : من
١٢ - ج : يختص	١١ - ب : الركوع

الصيام لِأَنَّهُ كَانَ فِي التَّعَةِ عِبَارَةٌ عَنِ الْإِمْسَالِ ، وَصَارَ فِي الشَّرْعِ
عِبَارَةً عَنِ الْإِمْسَالِ عَنْ أَشْيَاءَ مَخْصُوصَةٍ فِي أَوْقَاتٍ مَخْصُوصَةٍ
قَدَّمَ الزَّكَاةَ ، فَهِيَ الْمَاءُ وَالزِّيَادَةُ فِي التَّعَةِ ، وَحِيلَ فِي الشَّرْعِ
عِبَارَةً عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ مِنَ الصَّدَقَةِ الْمَخْصُوصَةِ فَالْتَّمَعْتُ بِهِ عَنْ مَا
بَسَّاهُ فِي وَحُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ - ص ح - فِي الشَّاهِدِينَ
الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ صَحِيحٌ مُطَرِّدٌ .

وَلَوْ أَنَّ أَصْحَابَ الشَّامِ أَحْتَجَوْا فِي وَحُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ
فِي الشَّهِيدِ يَقُولُهُ - تَعَالَى - « إِنْ لَمْ يَكُنْ يَصُومُونَ عَلَى
النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صُومُوا عَلَيْهِ وَسَيِّمُوا تَسْلِيمًا » ، فَإِنْ
ظَاهَرَ الْأَمْرُ يَقْتَضِي أَنْوَاعَ ، وَ يَدْخُلُ فِيهِ جَمِيعُ الْأَحْوَالِ الَّتِي
مِنْ حَمَلِهَا حَالُ الشَّهِيدِ ، لَكَانَ كَقَوِي مِمَّا تَعَقُّوهُ فِي ذَلِكَ
فَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « أَلْيَمُّوا الصُّومَ » ، فَتَدْخُلُ تَحْتَهُ الصَّلَاةُ
الْوَاحِبَةُ وَالْمَلُّ وَالْأَقْصَاءُ وَالْأَدْنَى

- | | |
|---------------------------|----------------------------------|
| ١ - الف : صومه | ٢ - الف : كان |
| ٣ - ب و ح : إمساك | ٤ - ب : مخصصة |
| ٥ - ح : غيره | ٦ - الف : ٤ |
| ٧ - ب : الشاهد من الأولين | ٨ - الف : ٤ ، ٥ ، ٦ ، ٧ |
| ٩ - الف : وإن | ١٠ - الف : هذه الآية ، يحل الأمر |
| ١١ - ج : ٥ و | ١٢ - ج : الادعاء والقضاء |

وَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ تَحْتَ النُّقْطَةِ إِلَّا وَاحِبُ الصَّلَاةِ
 دُونَ بَعْضِهَا ، وَأَصُولُهَا دُونَ قَصَائِهَا ، وَاعْتَبَوْا بِالْوَعِيدِ فِي خُرُوجِ التَّائِبَةِ ، وَإِنْ
 انْقَضَتْ تَابِعُ الْأَصْلِ ، وَيُوجِبُهُ الْإِحْلَالُ بِالْأَصْلِ . وَكَيْفَ يُرَادَانِ مَعًا
 وَهَذَا لَيْسَ بِصَحِيحٍ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْقُرْآنِ
 أَمْرٌ فِيهِ بِالصَّلَاةِ أَفْتَرُونَ فِي الْوَعِيدِ ، وَمَا أَفْتَرُونَ بِالْوَعِيدِ يُحْمَلُ الْوَعِيدُ
 عَلَى أَنَّهُ يَتَسَوَّلُ مِنْ تَرْكِ الْوَاحِبِ مِنَ الصَّلَاةِ ، وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ
 بِالْكُلِّ عَامًا وَلَا تَنَاقُيُ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَدَاءُ الْأَصْلِ وَقَصَاءَهُ
 إِدَائَتَهُ ، وَأَوْ صَرَحَ بِدَالِكِ ، حَتَّى يَقُولَ قَدْ أَوْصَيْتُ عَلَيْكَ
 فَعَلِ الصَّلَاةَ مُؤَدِّيَةً ، فَإِنْ قَرَأْتَ فِيهِ وَاحِدَةً فَصَاءً ، لَكَ أَنْ ذَلِكَ
 صَحِيحٌ لَا . فِي ' فِيهِ

١٠

وَمِمَّا يَجْرِي مَخْرَجُ مَا ذَكَرْتَهُ ' مَا ' تَعْتَقُ قَوْمٌ ' فِي أَنْ
 الرُّقْمَةُ فِي كَرَّةِ الطَّهَارِ يَحِبُّ أَنْ تَكُونَ مُؤَمَّةً ، لِقَوْلِهِ ' تَعَالَى -

- | | |
|------------------------|-----------------|
| ١ - ب و ح : الصلوة | ٢ - ح : بكل |
| ٣ - الف : فلا | ٤ - ج : تناف |
| ٥ - ح : أو ، يعجز أداء | ٦ - ح : قصاء |
| ٧ - ر : بك ، عدى بذلك | ٨ - ب : وحت |
| ٩ - ب : وإن | ١٠ - ب : ساعى |
| ١١ - ج : + و | ١٢ - الف : ما |
| ١٣ - الف : - هـ | - ب و ح : يعونه |

« وَلَا تَتَّبِعُوا الْحَيْثُ مِنْهُ تُتَّقُونَ » .

وَأَنْكُرُوا آخَرُونَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، مِنْ أَنَّ الْكَافِرَ لَيْسَ بِحَيْثٍ عَلَى الْحَقِيقِ ، وَأَنَّ الْعَقْلَ لَا يُسَمَّى " تَقَةً " .

وليس ما أَنْكُرُوهُ بِمُسْتَعِدٍّ ، لِأَنَّ الْحَيْثَ لَا حِلَافَ بَيْنَ الْأُمَّةِ فِي إِطْلَاقِهِ عَلَى كَيْفٍ كَافِرٍ . كَمَا أَطْلَقُوا الطَّهَارَةَ فِي كَيْفٍ مُؤْمِنٍ ، وَغَيْرِ مُتَّبِعٍ ، أَلَّا يُسَمَّى الْعَقْلُ إِيمَانًا ، فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى ، لِأَنَّهُمْ يُسَمُّونَ مَنْ أَعْتَقَ عَمْدَهُ " بَوَّاحَ اللَّهِ - تَعَالَى - " أَنَّهُ مُبْقٍ لِعَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَالْإِيمَانُ اسْمٌ لَا يَحْرَحُ الْأَمْوَالُ فِي الْوُجُوهِ الْمُحْتَمَةِ ، فَلَا وَجْهَ لِإِسْتِعَادِ ذَلِكَ .

وَيَحْرَى مَحْرَى هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - « لَا يَسْنَوِي أَصْحَابُ الثَّارِ وَأَصْحَابُ الْحَبَةِ ، أَصْحَابُ لُحْنَةٍ هُمْ الْفَائِزُونَ » ، فَإِنَّ أَصْحَابَ الشَّافِعِيِّ يَسْتَبْدِلُونَ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُقْلُ كَافِرٌ . وَظَنُّ قَوْمٍ عَلَى هَذَا الْإِعْتِمَادِ مِنْهُمْ يَأْزُ الْوَلَا : مَا تَعَلَّقَ الْإِسْتِوَاءُ

١ - الف : عليهم ذلك . ٢ - الف : الفسق .

٣ - الف : لا . ٤ - الف : ح . ٥ - الف : ح . ٦ - الف : إيمانا .

٧ - الف : ح . ٨ - الف : ح . ٩ - الف : ح .

١٠ - الف : ح . ١١ - الف : ح . ١٢ - الف : ح .

١٣ - الف : ح . ١٤ - الف : ح . ١٥ - الف : ح .

به غير^١ مذكور، ولا يمكن ادعاء العموم فيه، فهو^٢ كالمُحتمل
الذي لا ظاهر له

وليس يتبع^٣ التعمق بهديه الآية، لاسيما على مذهب من
يقول في كل شيء يُحتمل^٤ لأشياء^٥ محتملة، أن اللفظ إذا أُطلق،
ولم يستثن التكملة^٦ به أنه قصد وجهها بعينه، حبل على العموم
ولهذا يقولون في الأمر - إذا عرى من ذكر وقت أو مكان -
أنه عام في الأوقات والأماكن، فما المانع من أن الاستواء إذا
م يختص^٧ بأحد حمته على كل الضمان

على أنا كما عنبنا من عادة الضحاه واستأمن وعرفهم أن
يُحتملوا ألفاظ^٨ العموم على الاستعراق إلا أن يقوم دليل، كذلك
عنبنا منهم أن يُحتملوا الألفاظ^٩ لمطابقة^{١٠} المحتملة على كل ما
تصنع^{١١} له إلا أن يسمع دليل

- | | |
|-------------------------|-------------------|
| ١ - ب - عر | ٢ - ب و ج - وهو |
| ٣ - ج - سمع | ٤ - ب و ج - محتمل |
| ٥ - - الأشياء | ٦ - ج - به |
| ٧ - - إذا، بجای انه | ٨ - الف - يختص |
| ٩ - الف - الفاظ | ١٠ - الف - لذلك |
| ١١ - ب اعتماد، ج اعتماد | ١٢ - ب - المصنفة |
| ١٣ - ب و ج - يصح | |

فصل في ذكر حوازي تأخير التسليم

اعلم أن التسليم من النبي عليه السلام - موقوف على المصلحة،
فإن اقتضت تقديمه - تقدم وإن اقتضت تأخيرها - تأخر.

فمن قال من أفعالهم: أن التسليم لا يجوز أن يتأخر، وأراد
عن وقت الحاجة والمصلحة، فالأمر على ما هو، وإن أراد أنه
لا يتأخر عن وقت إمكان الإبلاغ والاداء، فذلك باطل، لأنه
غير متمسك أن يكون وقت إمكان الإبلاغ * لا تتمنى به [١٦٨]
المصلحة، فلا يحسن الإبلاغ.

ثم دلت إيراد ما في - حتى يكون متى أمكنه تعريفنا
ذلك أن يكون التعريف واحداً إما بخطاب منه - تعالى - أو برسوله
وهذا يقتضي أن لا يقف لتقديمه على حد.

فأما قوله - تعالى - : «يا أيها الرسول تسلم ما نزل إليك من

ح - اختصت . ٢ - ب - عن

٣ - ب - والإداء ، ما صح ٤ - ر - وج سئل

٥ - ج - يصح ٦ - لف - مرعفا

٧ - ا - برسول ج - برسول ٨ - ب - أحد

ربك هـ : فإنه يقتضى إيجاب التبليغ على الوجه المأمور به ، فليس
أين تقدمه دون تأخير هـ : ثم بهذا القول واجب التبليغ ، وقد
كان قبل رويته - التبليغ ممكناً ليس بواجب وحملهم ذلك
على تأخير بيان المجهل غير صحيح ، لأننا يجوز تأخير بيان المجهل ،
وسندل عليه يعون الله ته الى . ومن منع بمن ذلك ، ولأن
تأخير بيان المجهل يقتضى قبح الخطأ ، وليس هذا في التبليغ ،
لأنه - عليه السلام - لم يجاب بشئ ، فسته

فصل في أن البيان لا يجوز تأخير عن وقت الحاجة

اعلم أن هذه المسألة لا خلاف فيها ، وأندى يدل - مع ذلك -
على صحة ما ذكرناه أن تعذر العلم بالواجب أو بسببه يقتضى
قبح التكليف ، ويجرى مجرى تكليف ما لا يطاق ، ولا فرق عند

١ - الف - من روى . ٢ - ج - د - هـ .

٣ - ب - ج - روى . ٤ - الف - سند

٥ - الف - على . ٦ - ب - ج - غير صحيح .

٧ - ب - ج - ح - ٨ - ب - صحت

٩ - ب - ت - ١٠ - الف - فلا .

١١ - ب - ج - يس .

المقلاء في القمح بين تكليف من لا يقدر . ومن لا يتكبر من العلم ، والتسني^٢ ، وإن لم يحصل في وقت الحاجة ، فلا حيل تهريط المكيف ، وإنما أتى به من قبل به . وانتسب في إمكان المكيف^٣ وإن قرط به .

فصل في تأخير البيان عن وقت الخطاب

يختلف الناس في هذه المسألة فبعض من امتنع من تأخير بيان المجهل والعموم عن وقت الخطاب ، وقال بمثل ذلك في الأوامر ، وهو قول أبي عبيد^٤ وأبي هاشم^٥ وأهل الظاهر . ومذهب من قال بجواز تأخير بيان المجهل والعموم إلى وقت الحاجة ، وهو قول أكثر الشافعية^٦ ، وبعض أصحاب أبي حنيفة^٧ ، ومنهم من أجار تأخير بيان المجهل ، ولم يجز ذلك في العموم وما جرى مجراه ، وهو قول جماعة من أصحاب الشافعي^٨ وأبي أعين^٩ الجرجاني^{١٠} ومنهم

٢ - ج - س

١ - ج : ما .

٣ - ب : هـ ، ج ، و : هـ

٢ - ح : التسني

٤ - ب و ج : امكانه

٥ - ب و ج : انتسب .

٦ - ب و ج : - وقت .

٧ - الف - و .

٨ - ب و ج : بهم .

مَنْ أَحَازَ تَأْخِيرَ بَيْنِ الْأَوَامِرِ ، وَلَمْ يُعْزِدهُ فِي الْأَحْبارِ .

وَالَّذِي تَنَهَى^١ إِلَيْهِ أَنَّ الْمُجْتَمِعَ مِنَ الْخُطَابِ يَحْجُوزُ تَأْخِيرَ بَيَانِهِ
إِلَى وَقْتِ النُّجَاةِ . وَالْعُمُومُ لَوْ كَانَ بَاقِيَ عَلَى أَصْلِ اللَّفْظِ فِي^٢ أَنَّ
ظَاهِرَهُ مُجْتَمِعٌ لِحَادِثٍ أَيْضًا - تَأْخِيرَ بَيَانِهِ - لِأَنَّهُ فِي حُكْمِ الْمُجْتَمِعِ .
وَإِذَا انْتَقَلَ بِعَرَفِ الشَّرْعِ إِلَى وَجُوبِ الْإِسْعَارِ بِظَاهِرِهِ ؛ فَلَا يَحْجُوزُ
تَأْخِيرُ بَيَانِهِ

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى حَوَالِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمُجْتَمِعِ أَنَّهُ عَيْرُ مُتَمَعٍّ أَنَّ
تَقْرِضُ^٣ فِيهِ مَصْصَحَةً دِينَهُ فَتَحْنُ لَهَا

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا هِيَمَا وَحْدَهُ قَبِيحٌ^٤ وَهُوَ الْخُطَابُ بِمَا لَا
يَفْهَمُ الْمُحَاطَبُ مَعْنَاهُ . وَالْمَصْلَاحَةُ لَا تَقْصِي^٥ حَسَنَ مَا فِيهِ وَجْهٌ
قَبِيحٌ ثَابِتٌ^٦ ، لِأَنَّ سَتِينَ^٧ أَنَّ الَّذِي ادَّعَوْهُ عَيْرٌ صَحِيحٌ ، وَأَنَّهُ لَا وَجْهَ
قَبِيحٍ فِيهِ

و - أَيْضًا - قَدْ أَخَّرَ الْعَمَلُ^٨ تَفْصِيلَ صِفَاتِ الْفِعْلِ^٩ لَيْسَ بِأَكْثَرَ

١ - ح : تَنَهَى . ٢ - ب : وَاجَبَى وَ

٣ - لَف : وَ ٤ - ب : الصَّاهِرُ

٥ - ب : وَج : عَادَا ٦ - ح : تَأْخِيرُهُ .

٧ - الف : وَج : يَمْضِي . ٨ - ح : مَضَى ٩ - الف : وَ

١٠ - الف : س : ح : وَ ١١ - الف : س : ح : وَ

١٢ - لَف : عَمَلٌ ١٣ - لَف : الْعَمَلُ .

حَتَّى تَبَيَّنَ لَهُمُ الْمُرَادُ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ ، وَ هَذَا صَرِيحٌ فِي جَوَازِ
تَأْخِيرِ الْبَيَانِ

وَإِنْ قِيلَ : لِمَ رَعَيْتُمْ أَنَّ الصَّفَاتِ كُنْهًا هِيَ لِبَقَرَةٍ الْأُولَى
الَّتِي أَمَرُوا بِذَبْحِهَا ، وَمَا أَتَاكُمْ أَنْ يَكُونُوا أَمَرُوا فِي
الْخُطَابِ الْأَوَّلِيِّ بِذَبْحِ بَقَرَةٍ مِنْ عَرِضِ الْقَبْرِ ، فَتَوَقَّفُوا ؟
ذَبَحُوا أَيْ بَقَرَةً أَتَّفَقَتْ ، كَانُوا قَدْ فَعَلُوا الْوَاجِبَ ، فَلَمَّا تَوَقَّفُوا ،
وَرَأَوْهُمْ تَغَيَّرَتِ الْمَصْلَحَةُ ، فَأَمَرُوا بِذَبْحِ بَقَرَةٍ غَيْرِ فَارِضٍ وَلَا
بَكْرٍ ، مِنْ غَيْرِ مُرَاعَاةٍ لِبَاقِي الصَّفَاتِ قَدَمًا تَوَقَّفُوا - أَيْضًا - ،
تَغَيَّرَتِ الْمَصْلَحَةُ فِي تَكْلِيفِهِمْ ، فَأَمَرُوا بِذَبْحِ بَقَرَةٍ صَفْرَاءَ ، فَلَمَّا
تَوَقَّفُوا ، تَغَيَّرَتِ الْمَصْلَحَةُ ، فَأَمَرُوا بِذَبْحِ مَا لَهُ كُلُّ الصَّفَاتِ . وَ
إِنَّمَا يَكُونُ لَكُمْ فِي ذَلِكَ حُجَّةٌ لَوْ صَحَّ لَكُمْ أَنَّ الصَّفَاتِ كُنْهًا
كَانَتْ لِبَقَرَةٍ الْأُولَى .

قُلْنَا هَذَا سُؤَالٌ مَنْ لَا يَعْرِفُ عَادَةَ أَهْلِ اللَّعَةِ فِي كُنْهَاتِهِمْ .

٢ - الب : ما

٣ - ج : من

٤ - ب : بقرة .

٥ - ج : ذبح

٦ - الب : امسكوا بحاي امثلوا و ذبحوا ،

٧ - الب : - فأمرُوا بِذَبْحِ ، وَ دَرَجَاتٍ

٨ - ج : البقرة .

٩ - ح : صحة .

١٠ - ب : سطر و بيم حاي آن بعد است

١١ - ج : لا

لِأَنَّ الْكُفَايَةَ فِي قَوْلِهِ . « أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يَمِينٌ ثَمَامَاهِي » لَا يَجُوزُ
عِنْدَ مُتَأَمِّلٍ أَنْ يَكُونَ كُفَايَةُ إِلَّا عَنِ الْبَقَرَةِ الَّتِي تَقْدَمُ ذِكْرُهَا ، لِأَنَّهُ
لَمْ يَحِجْ دَكْرُ لَيْسِرِهَا ، فَبُكِّنِي عَنْهُ .

وَلَا يَجُوزُ عَلَى مَا ذَهَبَ الْقَوْمُ إِلَيْهِ أَنْ تَكُونَ كُفَايَةُ عَنِ
الْبَقَرَةِ الَّتِي يُرِيدُ - تَعَالَى - أَنْ يُمْسِرَهُمْ بِذِيحِهَا ثَانِيًا ، لِأَنَّهُمْ
لَا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ ، وَلَا يَحْطَرُّ لَهُمْ بِيَالٍ ، فَكَيْفَ يَسْأَلُونَ عَنْ صِفَةِ
بَقَرَةٍ لَا يَمْتَمُونَ أَنَّهُمْ يُؤْمِسِرُونَ بِذِيحِهَا ، وَيَحْزِي ذَلِكَ مَحْزِي
قَوْلٍ * أَحَدًا لِعَلَامِهِ . « أُعْطِنِي تَفَاحَةً » فَتَقُولُ لِعَلَامِهِ « بَيْنَ [١٧٠]
لِي مَا هِيَ » فَلَا يَصْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ هَذِهِ الْكُفَايَةَ إِلَّا إِلَى التَّفَاحَةِ
الْعَامُورِ بِإِعْطَائِهَا . ١٠

ثُمَّ قَالَ - تَعَالَى - ١١ بَعْدَ ذَلِكَ . إِنَّهُ يَقُولُ . « إِنَّهَا تَقْرَأُ لَا فَارِضُ
وَلَا يَكُرُّ عَوَارٍ بَيْنَ ذَلِكَ » وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْهَاءَ فِي قَوْلِهِ . تَعَالَى - .

٢ - ج : اليه القوم

١ - م : وح : بحر

٤ - ب : + الله

٣ - و : ح - يكون

٦ - ج : يا لهم

٥ - الف : لا لهم

٨ - ج : يامرون

٧ - الف : وكف

١٠ - ح : لعلامي

٩ - ب : بحر

١١ - الف : تعالى

« إِنَّهُ يَقُولُ » هِيَ كِنَايَةٌ عَنْهُ تَعَالَى ، لِأَنَّهُ لَمْ يَتَقَدَّمَ مَا يَحْوُرُ وَدَّ
« بِهِ الْكِنَايَةَ إِلَيْهِ إِلَّا أَسْمَهُ تَعَالَى فَكَذَلِكَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ
- تَعَالَى - « إِنَّهَا » كِنَايَةً عَنِ الْقُرَةِ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرُهَا ، وَإِلَّا ،
فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ .

وَكَذَلِكَ الْكَلَامُ فِي الْكِنَايَةِ يَقُولُهُ - تَعَالَى - « مَا لَوْ أَنَّهَا » ،
وَقَوْلُهُ . « إِنَّهَا تَقَرُّ صَفْرَاءُ » . وَالْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - « مَا
هِيَ إِلَّا الْبَقَرُ تَشَابَهَ عَلَيْنَا » ، ثُمَّ الْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - « إِنَّهُ
يَقُولُ إِنَّهَا تَقَرُّ لَا دَلُولُ تُبَيِّرُ الْأَرْضَ » .

وَلَا يَحْوُرُ أَنْ تَكُونَ الْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - « إِنَّهَا »
فِي الْمَوَاضِعِ كُلِّهَا لِبَقْصَةِ وَالْجَعَالِ ، لِأَنَّ الْكِنَايَةَ فِي « إِنَّهَا » لَا بُدَّ
أَنْ تَتَعَلَّقَ بِمَا تَتَقَدَّمَ بِهِ الْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ « مَا » هِيَ « » وَالْأَشْبَهَةُ فِي
أَنْ الْمُرَادُ بِالْمَطْفَةِ « هِيَ » الْقُرَةُ « الَّتِي أَمَرَهُمْ » بِدَبْحِهَا ، فَيَجِبُ أَنْ

- | | |
|-----------------------|--------------------------------|
| ١ - ب : ان | ٢ - ب : و |
| ٣ - الب : - تعالى | ٤ - ح : + ان |
| ٥ - ح : يكون | ٦ - ب : + كناية |
| ٧ - ب و ج : عن القرعة | ٨ - ح : ان |
| ٩ - ح : + من | ١٠ - الف و ج : ما |
| ١١ - الب : و | ١٢ - ب و ج : + ما |
| ١٣ - ح : القرعة | ١٤ - هـ : هو الظاهر ولكن النسخ |
- د أمرتا

يَكُونُ كَمَايَةِ الْحَوَابِ تَعَوُّدًا إِلَى مَا كُتِبَ عَنْهُ بِأَلْفَاءٍ فِي السُّؤَالِ ، وَلَوْ
جَارَ تَعْلِيْقُ «إِنِّهَا» بِالْقَصْبَةِ وَالشَّيْنِ ، حَارَ تَعْبِيقُ «مَا هِيَ» بِذَلِكَ ، وَ
حَارَ - أَيْضًا - أَنْ يَكُونَ الْكَمَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - . «إِنَّهُ يَقُولُ» عَنْ
غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى . وَهُوَ يَكُونُ عَنِ الْأَمْرِ وَالْقَصْبَةِ ، كَمَا قَالُوا «إِنَّهُ رِيدُ
مُنْطَلِقُ» ، فَكُنْتُمْ عَنِ الشَّيْنِ وَالْقَصْبَةِ . وَكَيْفَ يَكُونُ قَوْلُهُ : «إِنِّهَا كَذَا
وَكَذَا» كَنَاءَةً عَنْ غَيْرِ مَا كُتِبَ عَنْهُ بِمَا هِيَ وَبِمَالُوْنَهَا ، أَوْ لَيْسَ ذَلِكَ
مَوْجِبًا أَنْ يَكُونَ حَوَابٌ عَنْ غَيْرِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ؟ لِأَنَّهُمْ سَأَلُوا عَنْ صِفَاتِ
الْبَقَرَةِ الَّتِي تَقْدَمُ ذِكْرُهَا ، وَأَمَرَهُمْ بِدِيحِهَا ، فَأَحْيَوْا عَنْ غَيْرِ ذَلِكَ . وَ^{١١}
سَوَاءٌ جَفَلُوا أَلْفَاءَ فِي «إِنِّهَا» عَنِ الشَّيْنِ وَالْقَصْبَةِ ، أَوْ عَنْ الْبَقَرَةِ الَّتِي
أُمِرُوا ثَابِتًا وَثَانًا بِدِيحِهَا ، ^{١٢} كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَسْأَلُوا عَنْ صِفَةٍ مَا تَقْدَمُ
أَمْرُهُ ^{١٣} لَهُمْ بِدِيحِهَا ، فَيَبْتَرِكَ ذَلِكَ جَانِبًا ، وَيَذْكُرُ صِفَةً مَا لَمْ يَتَقَدَّمْ

١ - الف : يعود .

٢ - ج : + .

٣ - الف : دالبيان يعني وانش

٤ - ج : و

٥ - الف : كما . يعا

٦ - ج : كما

٧ - ج : بدون أداة استعظام

٨ - ج : و

٩ - ج : و

١٠ - ج : موجب

١١ - ب : البيان

١٢ - السج : وكف . فالواو لكن الظاهر ويذهبها الا ان يكون لواو في قوله

١٣ - ج : امره

«وسواء» رادفًا كما في «سج» .

الْأَمْرُ بِذِيحِهِ ، وَلَئِنَّمَا أَمَرُوا أَمْرًا مُسْتَنَافًا بِهِ .

وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا قَالُوهُ مِنْ أَنَّهُ تَكْلُفٌ بَعْدَ تَكْيِيفٍ ، لَكَانَ
الْوَاحِبُ لَمَّا قَالُوا : « مَا هِيَ » وَاسْتَعْنَوْا الْقُرْآنَ الَّذِي أَمَرُوا انْتِدَاءَ بِذِيحِهِ ،
أَنْ يَقُولَ لَهُمْ أَيُّ نَقَرَةٍ شِئْتُمْ ، وَ عَلَى أَيِّ صَفَةٍ كَانَتْ ، وَ مَا
أَمَرْتُكُمْ بِذِيحِ نَقَرَةٍ لَهَا صِفَةٌ مُعَيَّنَةٌ ، وَ لَآنَ فَقَدْ تَعَيَّرَتْ مَصْلَحَتُكُمْ ،
فَادْعُوا الْآنَ ، صِفْنَاهَا كَذَا وَ كَذَا ، وَ إِذْ قَالُوا لَهُ « مَا لَوْهُ »
يَقُولُ « أَيُّ لَوْيٍ شِئْتُمْ ، وَ مَا أَرَدْتُ لَوْيَ بَعِيهِ ، وَ الْآنَ فَقَدْ
تَعَيَّرَتْ الْمَصْلَحَةُ ، وَ لَدَى تَتَوَمَّرُونَ بِهِ الْآنَ نَقَرَةً صَفَرًا
وَ لَمَّا قَالُوا فِي الثَّلَاثِ « مَا هِيَ إِنْ الْقُرْآنُ شَبَّاهُ عَلَيْهِ » أَنْ يَقُولَ
الْمُتَوَمِّرُ « صَفَرًا ، عَلَى أَيِّ صَفَةٍ كَانَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ، وَ قَدْ تَعَيَّرَتْ
الْمَصْلَحَةُ ، فَادْعُوا نَقَرَةً ، لَا دَلُولُ تُشِيرُ الْأَرْضَ ، إِلَى آخِرِ الصَّمَاتِ
فَتَمَّا عَدَلَ تَعَالَى - عَنِ ذَلِكَ إِلَى بَعْدِ آخِرِ دَلٍّ عَلَى أَنَّهَا
نُحُوتُ لِنَقَرَةٍ الْأُولَى

١ - ب : يذبح . ٢ - الف : صفاتها

٣ - الف : - و كذا ، ج : كذلك ، يجاى كذا و كذا .

٤ - ب و ج : قد ٥ - ب و ج : مالا

٦ - ب : الدين ٧ - ج : لعيره .

على أنه لو حاز صرف الهاء في قوله - تعالى - * إنها *
إلى الشأن و القصة . و إن كان المفسرون كلهم قد أجمعوا
على خلاف ذلك ، إلا أنهم كلهم قالوا . هي كناية عن لفظة المتقدم
ذكرها . و قالت المنبرلة بالأسر . أنها كناية عن لفظة نبي
تعلق التكليف المستقبل بذنوبها . و لم يقل أحد أنها بقصة
والحال - أكان ذلك يفسد من وجه آخر . و هو أنه إذا تقدم
ما يحوز أن تكون هذه كناية راجعة إليه . و لم يحز
بقصة و الحال ذكر . فالأولى أن تكون متعينة بما ذكر
و تقدم الإخبار عنه . دون ما لا ذكر في الكلام له . و إنما
استحسنوا الكناية عن الحال و القصة في بعض المواضع . بحيث
تدعو الضرورة . و لا يقع اشتباه . و لا يحصل لتباس
و بعد ، فإنه يحوز إصمار لفظة و الشأن بحيث يكون
الكلام مع تعني الكناية بما تمتعت به مفيداً مفهوماً . لأن

١ - الف : - إنها . ٢ - الف : - كلهم قد .

٣ - هذا هو الصحيح كما في عدة مكر السج كعب « بالاسر »

٤ - الف : ان ما . يحاي انه اد . و ب و ج يكون

٥ - الف و ب : يحز ٦ - ب : القصة

٨ - ج : يكون ٩ - ب و ج . - في الكلام

١٠ - الف : تدع . ١١ - الف : الكلام .

١٢ - الف : تعلق .

القاتل إذا قال : « إنه زيد مُطلق » و « إنها قائمة هُند » ،
 فعمقت الكناية بالحال و القصة ، أفاد ما ورد في الكلام ،
 وصار كأنه قال « زيد مُطلق » و « قائمة هُند » . و الآيات بخلاف
 هذا الموضع ، لأننا متى جعلنا الكناية في قوله : « إنها نقرة لا فارص »
 و « إنها نقرة صمراء » و « إنها نقرة لا ذبول » متممة بالحال و القصة ،
 بقي معنا في الكلام ما لا فائدة فيه و لا يستعمل بنفسه ، لأنه
 لا فائدة في قوله « نقرة صمراء » و « نقرة لا فارص » . ولأن
 من صم كلام إليه ، حتى يستعمل و يفيد ، فإن ضمنا إلى
 قوله : « نقرة لا فارص » أو « نقرة صمراء » التي أمرت بذبجها ،
 أفاد تعمري . فمطل صرف الكناية إلى غير النقرة ، و وجب أن
 تُصرف الكناية إلى النقرة حتى لا يحدث أن يُحذف خبر
 المبتدأ^١ و « إلا كفاء » بما في الكلام أولى من تأويل يقتضي العدول

٢ - ج : هي .

ب : حبل .

٤ - الف : الكلام

٢ - ب و ج : قولنا .

٦ - ج . و بعد و حاي آن سعيد است .

٥ - ب : ستصل .

٨ - ب و ج : حاي إليه .

٧ - ب : و ب .

١٠ - ج : يصرف

٩ - ب و ج : و بطل

١١ - ب : لا .

١٢ - ب و ج : يحدث ، لف يحدث ، و ما في المس من المصحح

١٤ - الف : و

١٣ - ج . و لا

إلى غيره . و حذف شيء ليس بموجود في الكلام .
 و مما يدل على صحة ما تضمنه أن جميع المفسرين للقرآن
 أظنوا على أن الصفات المذكورة لسقرة أعوز اجتماعها للقوم
 حتى توصلوا إلى اتباع بقرة لها هذه الصفات كلها . بل حليدها
 ذهبا . و لو كان الأمر على ما قاله المحامول . و حسب أن لا
 يعتبر فيما يتبعونه و يدعوونه إلا الصفات الأخيرة . دون ما
 تقدمها . و يتفق ذكر الصفة . أو التي تستلزمها
 ولا كبر . و أجمعوا على أن الصفات كلها مفسرة فعم أن
 البيان تكرر و أن الصفات كلها للبقرة الأولى
 فإن قيل : فيم عبقوا على تأخيرهم امتثال الأمر الأول .
 و عندكم أن البيان المراد بالأمر الأول تكرر و لم قال .

١ - ب : اوى ، ما ابع . ٢ - ب : قوم .

٣ - ب و ج و حلوا . ٤ - ج : جنما .

٥ - ب : فالو . ٦ - ب : ينهروا ، ج : تنهروا .

٧ - لف : يدعوونه . ٨ - ب : طقى .

٩ - ب و ج : او . ١٠ - الف : مسترة ، ما ابع .

١١ - لف : + وهذا وجه . ١٢ - الف : لبا .

١٣ - ب : عبقوا ، ج : عبقوا . ١٤ - الف : عنهم .

١٥ - ج : المراد للبيان المراد و .

[١٧٨] - سُحَابُهُ - « فَدَسَّحُوها وَ ما كَادُوا يَعْمَلُونَ »

قُلْنَا ما عَمِلُوا سَاحِرًا امْتِثَالِ الْأَوَّلِ . وَ يَسْ فِي
الْقُرْآنِ ما شَهِدَ بِدَلِكِ . بَلْ كانَ الْبَيَانُ شَيْئًا مَعْدُ شَيْءٍ . كَلَّمَا
طَنَمُوهُ وَ اسْتَمَحَّرُوهُ . مِنْ غَيْرِ تَعْنِيفٍ . وَ لا قَوْلَ يُدَلُّ عَلَى
أَنَّهُمْ عَصَاءُ بِدَلِكِ قَدْ قَوْلُهُ - تَعَالَى - فِي آخِرِ الْقِصَّةِ
« فَدَسَّحُوها وَ ما كَادُوا يَعْمَلُونَ » فَأَمَّا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ كَادُوا
يَقْرَطُونَ فِي آخِرِ الْقِصَّةِ وَ عِدَّةُ تَكْمُلِ الْبَيَانِ ، وَ لا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ
قَرَطُوا فِي أَوَّلِ الْقِصَّةِ . وَ يَحْوُرُ أَنْ يَكُونُوا دَعَوُ مَعْدُ تَشَاغُلٍ .
ثُمَّ فَعَلُوا ما أَمَرُوا بِهِ .

دَبِيلُ آخِرُ وَ مِمَّا يُدَلُّ عَلَى حِوَارِ تَأْخِيرِ الْبَيَانِ أَنَّا قَدْ عَدَمْنَا
صَرُورَةَ أَنَّهُ يَحْسُنُ مِنَ الْمَبِيتِ أَنْ يَدْعُو نَعَصَ عُمًا لَهُ فَقَوْلُ لَهُ .
قَدْ وَلَّمْتُكَ الْبَيْدَ الْفَلَانِيَّ . وَ عَوَّلْتُ عَنِي كَهَابَتِكَ . فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ

١ - الف + وَ تَعَالَى وَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ

٢ - ج . قُلْتُ ٣ - ب : بِتَأْخِيرِهِ

٤ - الف + بَأْتِي . ٥ - ب : بِدَلِكِ عَصَاءُ

٦ - الف : قَوْلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ

٧ - ب : - فَدَسَّحُوها . ٨ - ج : عَصَاءُ ، تَأْسِجًا .

٩ - الف : فَلَ ١٠ - ج : الْأَوَّلِ .

١١ - ب وَ ج : يَحْسُنُ ٢ - ب : عَرَلْتُ

في عِد . أو في وقتٍ بعينه . و أنا أنسبُ لك ' تذكرك بتفصيل
 ما فعلته . و تأتيه . و تدره . استبمها إليك عند توديعك لي ،
 أو أنفذاها إليك عند استقرارك في عمرك و كديك يخص من
 أحدا أن يقول لعلامة . أنا أمرُك أن تخرجَ إلى السوق يوم
 الجمعة ، و تتابع ما أنته لك غداه يوم الجمعة ، و يكون القصد
 بذلك إلى التَّهَب بفضله الحاجه . و أعمم عليها و قطع العوائق
 والشواغل دونها . و هذا هو بطر ما أحزناه من تنحير بيان
 المُحتمل . بل هو هو بعينه . و لم تنحر ذلك عند أحدٍ منحرى
 خطاب العربي بالرجعة

١٠ دليل آخر . و هو أنا قد أحصينا غنى أنه - تعالى -
 يخص منه تأخير بيان مده الفعل المأمور - و الوقت الذي
 يسسخ^١ فيه عن وقت الخطاب ، و إن كان مراداً بالخطاب^٢ ، لأنه

١ - ب و ج : تبعه

٢ - ب : اليك

٣ - ج : أو .

٤ - ب - ب - لي

٥ - الف : أنفادها .

٦ - ج : يخرج .

٧ - الف : - بذلك إلى .

٨ - ب : اسوم

٩ - ب و ج : هو ، معناه هو هو

١٠ - ب و ج : احصينا

١١ - ج : البيان

١٢ - الف : + عه

١٣ - ج : بالمراد الخطاب .

إِذَا قُلْ صَبَرُوا . وَ رَأَى بِذَلِكَ عَايَةً مُّصَنَّةً ، فَلَا تَنْهَاهُ إِلَيْهَا مِنْ
عَبْرِ تَحْوِيلِهَا . مُرَادُ فِي حَالِ الْخُطَابِ ، وَهُوَ مِنْ فَوَائِدِهِ ، وَ
مُرَادُ الْمُخْطَاطِ بِهِ . وَهَذَا هُوَ نَصُّ مَذْهَبِ الْقَائِمِينَ بِحَوَازِ تَحْوِيلِ
بَيَانِ الْمُتَحَمِّلِ ، وَ أَنَّهُ تَحْوِيلُ ذَلِكَ عِنْدَ أَحَدٍ مَحْزِي خُطَابِ الْأَمْرِيِّ
بِالزَّجْعَةِ .

فَمِنْ قَالُوا بَيِّنْ بَيِّنَ أَنْ يَسْنَّ فِي حَالِ الْخُطَابِ كُلُّ مُرَادٍ
بِالْخُطَابِ .

قُلْنَا . قَدْ أَصْنَحْتُمْ . فاقبلوا في الخطاب المتحمل مثل ذلك .
وَمِنْ قَالُوا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى بَيِّنٍ مَذْهَبِ الْمَسْجُوعِ وَ عَايَةِ الْعَادَةِ ،
لَا أَنَّ ذَلِكَ بَيِّنٌ لِمَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَهُ . وَهُوَ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى الْآثِ
إِلَى بَيِّنٍ مَا لَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَهُ . وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ فِي هَذِهِ الْحَالِ
إِلَى بَيِّنٍ صِفَةٍ مَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَهُ .

فَمِنْ هَذَا هَدْمُ لِكُلِّ مَا تَعَمَّدُونَ عَلَيْهِ فِي تَقْيِيحِكُمْ تَأْخِيرَ
الْبَيَانِ لِأَنَّكُمْ تَوْحِشُونَ الْبَيَانَ لِشَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى الْخُطَابِ ، لَا لِأَمْرٍ

١ - ب و ج - - هو

الف - ولا تنهيه

٢ - ب - ب بالخطاب

٣ - الف - قد

٤ - ب - إلى

٥ - الف - يجب ، ما يجب

٦ - ج - يعتمدون

٧ - ح - الحالة

يَرْجِعُ إِلَى إِدَارَةِ عَمَلِ الْمُكَلَّفِ فِي الْفِعْلِ ، فَإِنْ كُنْتُمْ إِنَّمَا تَسْمَعُونَ
 مِنْ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْأَمْرِ يَرْجِعُ إِلَى إِدَارَةِ الْعَمَلِ وَالتَّمَكُّنِ مِنَ الْفِعْلِ ،
 فَاتَمَّ تَحْيِرُونَ أَنْ يَكُونَ الْمُكَلَّفُ فِي حَالِ * الْحَطَابِ عِزَّ قَادِرٍ [٧٢]
 وَلَا مُتَمَكِّنٍ بِالْآلَاتِ ، وَذَلِكَ أُنْعِمَ فِي رَفْعِ التَّمَكُّنِ مِنْ فَقْدِ
 الْعِلْمِ بِصِفَةِ الْفِعْلِ ، وَبِأَنَّ كَانَ مَتَاعُكُمْ لِأَمْرِ يَرْجِعُ إِلَى وَحُوبِ
 حَسْرِ الْحَطَابِ ، وَإِذَا تَحَطَّبَ لَا تُدْرِكُ أَنْ يَكُونَ لَهُ طَرِيقُ
 إِلَى الْعِلْمِ بِجَمِيعِ فَوَائِدِهِ ، فَهَذَا يَنْقُضُ بِمَذْمُومِ الْفِعْلِ ، وَغَايَتُهُ ،
 لِأَنَّهُمَا مِنْ جَمَلَةِ التَّرَادُ ، وَقَدْ أُحْزِنْتُمْ تَأْخِيرَ بَيَانِهَا ، وَقُلْتُمْ
 نَنْظُرُ قَوْلَ مَنْ يَحُورُ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُجْمَلِ ، لِأَنَّهُ يَتَذَهَّبُ إِلَى
 أَنَّهُ مُسْتَعِيدٌ بِالْحَطَابِ الْمُحْمَلِ بِمَقْصُودِ فَوَائِدِهِ دُونَ مَقْصُودِ
 أَحْزَانِ مَثَلِهِ وَرُجُوعِ إِلَى إِدَارَةِ الْعَمَلِ بِمَقْصُودِ الْإِعْمَارِ كُلِّهِ
 قَالُوا الَّذِي يُدَلُّ عَلَى قَحْجِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْعُمُومِ ، هُوَ أَنَّ الْعُمُومَ
 لَفْظٌ مُوَضَّوعٌ لِحَقِيقَتِهِ وَالْحَكِيمُ لَا يَحُورُ أَنْ يُحَاطَبَ بِلَفْظٍ لَهُ
 حَقِيقَةٌ وَهُوَ لَا يُرِيدُهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُدَلَّ فِي حَالِ حُطَابِهِ عَلَى أَنَّهُ
 مُتَعَوِّزٌ بِاللَّفْظِ وَلَا إِشْكَالٌ فِي مَجَرِّ ذَلِكَ ، وَالْعَمَلُ فِي قُبْحِهِ أَنَّهُ

١ : ب : لا ، بحى لا ، ب .

٢ : ب : إذا .

٣ : ج : ليس .

٤ : ب و ج : لا .

٥ : الف : باللفظ .

٦ : الف : لتعبيه .

خطاب يريد به غير ما وضع له من غير دلالة
 و أدى يدل على ذلك أنه لا يحسن أن يقول الحكيم بت
 بغيره . فعل كما . و هو يريد التهديد و الوعيد . « اقتل ربدا »
 و هو يريد اضربه . « ضرب لشديد الذي حرت العادة بأن يسمى
 قتلاً معازاً ، و لا أن يقول : « أت حماراً » و هو يريد رجلاً .
 بلبدأ ، من غير دلالة تدل على ذلك ، أو اضطرر إلى قصده .
 و من فعل ذلك . كان عندهم نفي مدموم . و هذا المعنى
 . ت الحقيقة من غيره . لأن الحقيقة تستعمل بلا دليل ، و المعاز
 لا تدفع من دليل و ليس تنحصر من التحمل حارة هذا المجزى .
 لأن المحاطب ، تحمل ما رده إلا . هو فيه حقيقة ، و ثم
 قبل عت وضع به . ألا ترى أن قوله تعالى : « خذ من
 أموالهم صدقة تطهرهم » إذا أرد به قدراً مخصوصاً ، فتم يرد إلا
 ما اللفظ بحقيقته موضوعاً ، و كذلك إذا قال : « عدى شيء »
 قائم استعمل اللفظ الموضوع في المعنى الإجمالي فيما وضعه له .
 و ليس كذلك مستعمل لفظ العموم و هو يريد الخصوص ، لأنه

أَرَادَ بِاللَّفْظِ مَا لَمْ يَوْضَعْ لَهُ . وَلَمْ يُدَلَّ عَلَيْهِ
دَلِيلٌ آخَرُ . وَمِمَّا يُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْخَطَّابَ وَضَعَ لِلْإِفَادَةِ
وَمَنْ سَمِعَ لَفْظَ الْعُمُومِ مَعَ تَحْوِيلِهِ أَنْ يَكُونَ حُصُوصًا وَيُسَمَّى
لَهُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ لَا يَسْتَعِيدُ فِي هَذِهِ لِحَالِهِ شَيْءٌ . وَيَكُونُ
وَحُودُهُ كَعَدَمِهِ .

فَإِنْ قِيلَ يَتَقَيَّدُ عَمُومُهُ بِشَرْطٍ أَنْ لَا يُحْصَى
قَيْنَا مَا الْفَرْقُ بَيْنَ قَوْلِكَ وَبَيْنَ قَوْلِ مَنْ يَقُولُ نَحْبُ
أَنْ يَتَقَيَّدَ حُصُوصُهُ إِلَى أَنْ يُدَلَّ مُسْتَقْبَلًا ، عَلَى ذَلِكَ ، لِأَنَّ
اعْتِقَادَهُ لِلْعُمُومِ مُشْرُوطٌ . وَكَذَلِكَ اعْتِقَادُهُ لِلْحُصُوصِ وَفِي هَذَا
هَذَا إِلَّا أَنْ يُقَالَ : يَتَقَيَّدُ أَنَّهُ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ إِمَّا عَمُومٌ أَوْ حُصُوصٌ
وَيَنْتَظِرُ وَقْتُ الْحَاجَةِ ، فَإِمَّا أَنْ يُتْرَكَ عَلَى حَالِهِ فَيَتَقَيَّدُ الْعُمُومُ ،
أَوْ يُدَلَّ عَلَى الْحُصُوصِ فَيَعْمَلُ عَلَيْهِ . وَهَذَا هُوَ صُلْبُ قَوْلِ أَصْحَابِ
الْوَقْفِ فِي الْعُمُومِ . قَدْ صَارَ إِلَيْهِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ
مُسْتَعْرِقٌ بظَاهِرِهِ عَلَى أَقْبَحِ الْوُجُوهِ ، فَإِنْ أَصْحَابُ الْوَقْفِ فِي الْعُمُومِ

١ - ح : على

٢ - ب : س .

٣ - ج : تعدد

٤ - ب : قولك ويس

٥ - ب : شرط ، ح : لا

٦ - ح : دل

٧ - ب : في المستقبل .

٨ - ب : انك يكون

٩ - ح : انص

يَقْطَعُونَ عَلَى أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ « أَصْرِبُ الرَّحَالَ » عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ ثَلَاثَةً ، وَ إِنَّمَا يُشَكُّ فِيْمَا زَادَ عَلَى هَذَا الْعَدَدُ ، وَ مَنْ حَوَّزَ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْعُمُومِ يُحَوِّزُ فِي وَهْمِ الْحَاحَةِ أَنْ يَنْتَسِ أَنْ لَمُرَادَ وَاحِدٍ مِنَ الرِّجَالِ .

دَلِيلٌ آخَرُ . وَ إِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْقَوْلَ بِحُضُورِ تَنْخِيرِ هـ
بَيَانِ تَحْصِصِ الْعُمُومِ يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ الْمُحَاطَبُ قَدْ دَلَّ عَلَى الشَّيْءِ بِخِلَافِ مَا هُوَ بِهِ ، لِأَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ مَعَ تَجَرُّدِهِ يَقْتَضِي الْإِسْتِغْرَاقَ ، قَدْ حَاطَبَ بِهِ مُطْلَقًا ، لَا يَتَحَدَّثُ مِنْ أَنْ يَكُونَ دَلَّ بِهِ عَلَى الْخُصُوصِ وَ ذَلِكَ يَقْتَضِي كَوْنَهُ دَالًّا بِمَا لَا دَلَالَهَ فِيهِ ، أَوْ يَكُونَ قَدْ دَلَّ بِهِ ٢ عَلَى الْعُمُومِ . فَقَدْ دَلَّ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ ١٠ لِأَنَّ مُرَادَهُ الْخُصُوصُ فَكَفَّ يَدُلُّ عَلَيْهِ بِلَفْظِ الْعُمُومِ

فَوَيْ قِيلَ إِنَّهُ يَسْتَقَرُّ كَوْنُهُ دَالًّا عِنْدَ الْحَاحَةِ إِلَى الْفِعْلِ قَدْماً . حُضُورُ رِمَانِ الْحَاحَةِ لَيْسَ بِمُؤَثِّرٍ فِي دَلَالَةِ اللَّفْظِ ، فَإِنْ دَلَّ اللَّفْظُ عَلَى الْعُمُومِ فِيهَا ، فَإِنَّمَا يَدُلُّ لَشَيْءٍ ٦ يَرْجِعُ إِلَيْهِ ، وَ ذَلِكَ

١ - الف + ما . ٢ - ح جوار

٣ - ب به ٤ - الف لفظ

٥ - ب و ج دلالة ٦ - ج : خصوصاً

٧ - ب : شيء

قائم قبل وقت الحاجة

عنى أن وقت الحاجة إنما يقدر في لقول لئذى تضمن
تكليفاً ، فإما ما لا يعتق بالكلية من لأحار و ضرور الكلام ،
يجب أن يجوز تأخر بيان ضرور المحار فيه عن وقت الخطأ
إلى غيره من منتهى الأوقات ، وهدى يودى إلى سقوط الاستفادة
من الكلام ، و أن وجوده في لغته كعدمه

و قد استدل من دفع حور تأخر من المحتمل أن قال
خطأ الأمرى بالرجحة لا إشكال في محله ، و مثله الخطأ
بالمحتمل ، و المنة الجامعة بينهما أنه خطأ لا يفهم منه المراد
فما و ليس لأحد أن يفرق بين الأمرين أن الخطأ
بالرجحة لا يفهم منه شيء من أنه وند ، و المحتمل يستعاد منه
على كل حال ، لأنه نه نى إذا قل : و أخذ من أموالهم
صدقة تطهرهم بها ، و أقموا الصوة ، فالحاظ
يستفيد أنه مأمور بإحدى الصدقة من المال ، و إن قيل

٢ - الف - خطا ، و جاي آن سفيد است ،

ب تكليف

٤ - ج : + ٧ .

٢ - الف - يهما .

٢ - ج : + ١٠ .

ب و ج ب

١ - ج : صدقة

٦ - ج : + ١٠

٩ - ب . الحال

مَدْنُهَا ، وَ وَقَفَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ ، وَ هُوَ مُكَتَّفٌ بِالْمَعْرُومِ عَلَى
 ذَلِكَ ، وَ تَوَطَّيْتُ النَّفْسَ عَلَى فَعِيهِ مَتَى تُسْأَلُ هـ وَ كَذَلِكَ فِي
 الصَّلَاةِ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُكَتَّفٌ لِعَمَلٍ هُوَ عَادَةٌ ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَعْرِفُ
 كَيْفَةً هَذِهِ الْعِبَادَةِ ، وَ هُوَ مُتَسَطِّرٌ بِهَا ، وَ نَحْطَابٌ بِالرَّحْمَةِ
 بخلاف هـ كنه

قالوا وَ ذَلِكَ أَنَّهُ تَكَرَّرَ فِي النَحْطَابِ بِالرَّحْمَةِ مِثْلَ مَا
 حَرَّحْتُمُوهُ فِي التَّحْمِيلِ ، لِأَنَّ الْحَكِيمَ إِذَا حَاطَبَ أَمْرًا بِالرَّحْمَةِ ،
 فَلَا يُدْرِي أَوْ يَقْطَعُ الْمُحَاطَبُ عَلَى أَنَّهُ قَدْ قَصِدَ حَظَايَاهُ ، وَإِنْ
 كَانَ بِالرَّحْمَةِ - إِلَى أَمْرِهِ ، أَوْ نَهْيِهِ ، أَوْ إِجْبَارِهِ ، وَ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ
 يَقْرَأَ عَلَى فَعْلٍ مَا يُتَبَيَّنُ أَنَّهُ أَمْرٌ هـ وَ تَكَتَّفَ عَمَّا أَمَّنَهُ يُتَبَيَّنُ
 له أَنَّهُ نَهْيٌ عه ، وَ كَرِهَهُ مِنْهُ هـ وَ يُوَضِّحُ نَهْيَهُ * عَلَى ذَلِكَ ،

[١٧٣]

١ - ج : - هـ . ٢ - ب : تكلف للعموم .

٣ - ب و ج : سين ٤ - الف : هو

٥ - الف : خلاف ٦ - الف : حرسوه

٧ - ج : يقع ٨ - ج : قد

٩ - ب : اجباره ١٠ - الف : يبين

١١ - ب و ج : امره ١٢ - الف : عه

١٣ - ج : بها ١٤ - ج : عه

وَأَتَعَلَّقُ مَصْلَحَتُهُ بِهِ ، فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ .

وَأِنْ فُرِّقَ بَيْنَهُمَا بَارَأَ الْقَائِدَةُ فِي الْخَطَابِ بِالزُّجْجَةِ أَقْلَ
أَوْ أَشَدَّ إِحْمَالًا ، حَارِ أَنْ يُقَالَ ، لَا اعْتِزَالُ فِي حُسْرِ الْخَطَابِ
بِكثْرَةِ الْقَائِدَةِ ، لِأَنَّهُ يُحْسِنُ مِنَ الْخَطَابِ مَا خَرَجَ مِنْ كَوْنِهِ
عَشًا ، وَ قَلِيلُ الْقَائِدَةِ فِي هَذِهِ الْأَبْكَارِ كَثِيرٌ هَا

وَالْجَوَابُ أَنَّ مِنَ الْمَعْلُومِ فَحْ حَطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزُّجْجَةِ كَمَا
قَرَّرْتُمْ ، وَ مِنَ الْمَعْلُومِ أَيْضًا - الَّتِي لَا يَخْتَلِفُ الْعَقْلَاءُ فِي حُسْنِ اسْتِحْسَانِ
الْعَقْلَاءِ مِنَ الْمُبْكَ أَنْ يَأْمُرَ بِمَعْصَرِ أَمْرَائِهِ بِالْخُرُوجِ إِلَى بَعْضِ
لُجْدَانٍ ، وَ أَنَّ يُعْمَلَ فِي تَدْيِيرِهِ عَلَى مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَيْهِ وَ يُوصِيهِ

قَلَّ خُرُوجُهُ ، عَلَى مَا تَقَدَّمَ بَيَانُهُ ، وَ لَا يَخْرُجُ ذَلِكَ فِي الْقُحْ
مَخْرَجِ خَطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزُّجْجَةِ ، وَإِذَا كُنَّا قَدْ عَنَيْنَا مِنْ حُسْنِ
الْمُشَالِ الَّتِي ذَكَرْنَاهُ ، مِثْلَ الَّتِي اعْلَمْنَا مِنْ قَمَحِ خَطَابِ الْعَرَبِيِّ

- | | |
|-------------------|---------------------------|
| ١ - ب و ج ، يتعنى | ٢ - ب : ب مصدقة ، ج : هـ |
| ٣ - ب و ج ولا | ٤ - ب و ج : فان |
| ٥ - ج : مرقا | ٦ - الف : بالزججة |
| ٧ - الف : احتمالا | ٨ - الف : بكثرة |
| ٩ - ب : فان | ١٠ - ج : بوجه |
| ١١ - ج : هـ + هـ | ١٢ - الف : ماذا ، ب : واد |
| ١٣ - ب و ج : ما | |

بالزنجية ، و معلوم أن الذي أحزبه من تأخير بيان المحمل إنما
يشبه المثال الذي أوردناه . دور الخطاب بالزنجية ، فيجب
حسن الخطاب بالمحمل ، كما وجب حسن نظائره^١

و نقى أن يعقل^٢ قبح ما عيّننا^٣ فبحه من خطاب العربي بالزنجية .

و يعقل^٤ حسن^٥ ما عيّننا^٦ حسنه من أمر الملك لأبيه ، فنعتم^٧
من عده ذلك ما يتحقق به ما يشار^٨ في علقته

و ليس يحور^٩ أن يعقل قبح الخطاب بالزنجية بعلته^{١٠} يتحقق به

الخطاب الذي ذكرناه من أمر الملك لحبيته^{١١} . لأن ما عيّننا حسنه

لا يحور^{١٢} أن يكون فيه وجه قبح . و كذلك أن يعقل حسن الأمثلة

التي ذكرناها^{١٣} بما يتحقق الخطاب بالزنجية به . لأن ما عيّننا قبحه^{١٤}

لا يحور^{١٥} أن يتحقق بعلته^{١٦} من العدل بما هو حسن في نفسه .

و تفسير هذه الجملة أن فني عننا^{١٧} قبح الخطاب بالزنجية

١ - ب - أجريه ، ما سج - أ - لم - ظره .

٢ - ب - وج - بطل - ج - عيّننا .

٣ - الف - حسن - أ - الف - فعله .

٤ - الف - يشر - أ - الف - لعه .

٥ - ب - لعلية - ج - ذكره .

٦ - الف - - يكون فيه وجه قبح ، تا - سج .

٧ - ج - علقته .

بأننا لا نفهم بها مُرد المحاطب ، وخذنا ذلك فيما علمنا حسنه ضرورة
 من خطاب المليك لخلعه ، لأن حقيقۃ المليك لا يعرف من خطابه
 المتخيل لدى حكساده مُرده الذى أحاطه فى تفصيله على البيان .
 و إن عندنا قبحه بأنه متلافية فيه . فقد نسا أنه يمكن أن يدعى فيه
 فائدة ، فإنه لا يدور أحد أقسام الكلام المتهوده . ولا ند من أن يكون
 المحاطب . إذ كان حكيم . مُريد لبعضها . و إن علمنا حسن
 الأمثلة أتى عنها حسنها ، بأنها تفيد فائدة . أو مما يتعلق بمصلحة
 المحاطب بها . و إن يفيد و تعرف على الأمثال عند البيان ، فهذا
 كله قائم فى الخطب لزوجه . فلا ند من التعليل بما لا يقصى قبح
 . عندها حسنه ، ولا حسن ما ، إنما قبحه .

و يمكن تعيين قبح الخطب بالزوجه بأنه غير مفهوم .
 نوع الخطب ، و لا أى صرب هو من ضروريه ، ألا ترى أنه لا يفصل
 المحاطب بين كونه مُرأ أو بهي أو حراً أو استحياراً أو استعفاء

١ - الف + حقيقته على

١ - ج : بهي

٢ - الف - : مما .

٢ - ج : حكمتا .

٣ - ج : يدور

٣ - الف و ج : واه

٤ - ج : صمد

٤ - الف : علما .

٥ - الف : حسنه : ناسخ

أو غرضاً أو تمهيداً ، و يجوز أن يكون شاملاً له و قاصداً ، كما
يجوز أن يكون ممدحاً له و مثنياً عليه ، و هذه اللمحة تبتل فرقه
بين الأمرين فإن الخطاب بالزنجية إذا وقع من حكيم ، فلا بد من
أن يكون أمراً أو نهياً ، فيجب على المخاطب أن يعزم على فعل
ما يئس له ، لا أن قد بينا أنه قد يجوز أن يدعو الخطاب
بالزنجية من كثر تكليف ، و إلزام ، إلى أن يكون شتماً و قدفاً
و ما حرم مخزيهما مما لا يقع فيه ، فلا يمكن أن يقال : أنا
نعزم على فعل ما يئس له ، و قد علمنا أن المحمل يفصل فيه
بين أنواع الخطاب و ضروريه ، و إنما يتيسر على المخاطب
تفصيل ما تنق الأمر به منّا ، هو واقف على البيان ، فهذه علته
صحيحة في قبح الخطاب بالزنجية لا بعده ، فيما عساه من المثال ،
و إن شئت أن تقول^{١٢} : العلة في قبح الخطاب بالزنجية أن

١ - ب : أو ٢ - ب و ج : من

٣ - ب : أن يعزم ، تا اینجا . ٤ - الف : المخاطب .

٥ - لمن هذا هو الصحيح لكن في نسخة ب و ج : « لرم » ثلاث الف ، و نسخة الف
مكان الكلمة سائر .

٦ - الف : و لا يمكن ٧ - ب و ج : سا .

٨ - ج : يعزم . ٩ - ب : - يفعل : تا اینجا .

١٠ - ب : هنا ١١ - ب : على ، على علة .

١٢ - ج : تعبه . ١٣ - ب و ج : تقول .

المُحَاطَب لَا يُسْتَعِيدُ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُعَيَّنَةٌ مُفَصَّلَةٌ ، وَلَا بُدَّ فِي كُلِّ حَظَابٍ
مِنْ أَنْ يُسْتَفَادَ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُفَصَّلَةٌ . وَإِنْ حَارَّ أَنْ يَقْتَرِنَ بِذَلِكَ
فَائِدَةٌ أُخْرَى مُعَيَّنَةٌ ، وَ الْحَظَابُ الْمُجْمَلُ يُسْتَفَادُ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُعَيَّنَةٌ
مُفَصَّلَةٌ ، وَإِنْ اسْتَفَادَ أُخْرَى مُعَيَّنَةٌ لِأَنَّهُ - تَعَالَى - إِذَا قَالَ
« أَقِيمُوا الصَّلَاةَ » وَ « خُذُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً » ، فَقَدْ اسْتَفَادَ لِمُحَاطَبٍ
أَنَّهُ مَمْنُونٌ ، وَقُطِعَ عَنِ ذَلِكَ ، وَأَنَّهُ مُمْرُورٌ بِمَدَدِهِ هِيَ صَلَواتُهُ
أَوْ الصَّدَقَةُ ، وَإِنْ شَتَّ فِي صِفَتِهَا

فَإِنْ قِيلَ : وَ « أَىُّ دَائِمَةٍ فِي تَقْدِيمِ الْخُطَابِ » بِالْمُجْمَلِ وَ تَأْخِيرِ
بَيَانِهِ إِلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ ؟ .

قُلْنَا : لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَتَعَقَّقَ عَلَى الْحَمَلَةِ بِذَلِكَ مَصَحْحَةٌ دِينِيَّةٌ
حَتَّى يَحْسُنَ تَقْدِيمُ الْحَظَابِ عَنِ وَقْتِ الْحَاجَةِ . وَ بِمَا يُمَكِّنُ أَنْ
يَكُونَ وَحْهًا يُحْسَنُ ذَلِكَ أَنْ الْمَكْنَفَ يَغْزِمُ وَيُوجِبُ مِنْهُ عَنِ

١ - الف : مفصلة ٢ - ب : جاء .

٣ - ج - و : لخص ب . ت : ينعا ٤ - ب : ١ - و

٥ - ب : و ج : صلوة أو صدقة ٦ - ب : و ج : - و

٧ - ب : تقدم ٨ - الف : الخطاب

٩ - ج : من ١٠ - الف : - على الجيد .

١١ - ج : نفس ١٢ - ج : عن

العمل إلى وقت الحاجة ، وَ هَذَا النِّعَمَ وَ مَا يَتَّبَعُهُ طَاعَةٌ . وَ هُوَ
أَيْضًا مُسَهِّلٌ لِلْعَمَلِ الْمَمْنُورِ بِهِ

و مَا لَا يَرَالُ يَصُولُ بِهِ الْمُخَالِفُ مِنْ قَوْلِهِ : « إِنْ أَعْرَمَ وَ الْإِعْتِقَادُ
تَأْسِيسٌ لِلْعَمَلِ مَعْرُومٍ عَلَيْهِ . فَلَا يَكُونُ أَصْلًا مَقْصُودًا » عَيْرُ صَحِيحٍ ،
لِأَنَّهُ لَمْ يَحْمَلْ النِّعَمَ وَ الْإِعْتِقَادُ أَصْنَيْنِ ، بَلْ تَابِعَيْنِ . لِأَنَّهُ يَسْتَعِيدُ
بِالْمُحْتَمَلِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ حُوبَ الْعَمَلِ عَلَيْهِ ، وَ إِنْ خُيِّلَ صِفَاتُهُ ،
فَصَحَبُ عَلَيْهِ الْإِعْتِقَادُ وَ النِّعَمُ تَابِعَيْنِ لِذَلِكَ ، وَ لَكُمَا عَلَى سَبِيلِ
الْحُمَةِ ، لِأَنَّهُ يَفْقَدُ وَ حُوبَ فِعْلٍ عَلَى الْحُمَةِ عَلَيْهِ يَنْتَظَرُ بَيَانَهُ
وَ يَقْرَأُ عَلَى أَدْبِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ .

و مِنْ قَوِي مَا يُتَزَمُّونَهُ أَنْ يُقَالَ لَهُمْ . إِذَا حُوزَ ثَمَّ أَنْ يُحَاطَبَ
بِالْمُحْمَلِ وَ يَكُونُ سَانُهُ فِي الْأَصُولِ ، وَ يُكْتَفَى الْمُحَاطَبُ الرَّحُوعَ
إِلَى الْأَصُولِ . فَتَعْرِفُ الْمُرَادَ ، فَمَا أَلَدَى يَحِبُّ أَنْ يَقْتَضِ هَذَا الْمُحَاطَبُ
إِلَى أَنْ يَعْرِفَ مِنْ الْأَصُولِ الْمُرَادَ ؟

فَارْقُلُوا يَتَوَقَّفُ عَنِ اعْتِقَادِ التَّفْصِيلِ ، وَ يَقْتَضِ عَلَى الْحُمَةِ

١ - ح : المحاطب ٢ ب : الاعتقاد .

٣ ب : لذلك ، ج : كذلك . ٤ ا : لا ٥

٥ ا : يكون ٦ ب : والذي

٧ ج : تعرف ٨ ب : على

أَنَّهُ يَمْتَثِلُ مَا يَسْتَلْزِمُهُ .

قُلْنَا . أَيْ فَرَقَ بَيْنَ هَذَا الْقَوْلِ وَتَمَنٍّ مِنْ حَوَازٍ تَأْخِيرٍ بَيْنَ الْمُحْمَلِ ؟

[١٧٤] فَإِذَا قَالُوا : ائْتَرَقُ بَيْنَهُمَا أَنَّهُ إِذَا حَوِطَ بِ* وَ فِي الْأَصُولِ الْبَيَانُ ،
فَهُوَ مُتَمَكِّنٌ مِنْ لِرْجُوعِ إِلَيْهَا ، وَ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ وَ تَمَّ تَجْيِزُ
خَطِّهِ بِالْمُحْمَلِ مِنْ غَيْرِ تَمَكُّنٍ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ

قُلْنَا إِذَا كَانَ الْبَيَانُ فِي الْأَصُولِ ، فَلَا تُدْرِكُ مِنْ زَمَانٍ حَتَّى يَرْجِعَ
فِيهِ إِلَيْهَا ، فَتَعْتَمِدُ الْمُرَادِ ، وَ هُوَ فِي هَذَا الزَّمَانِ قَصِيرًا كَانَ أَوْ طَوِيلًا
مُكْتَلَفٌ بِالْعَمَلِ ، وَ مَأْمُورٌ بِإِعْتِقَادِ وَ حُجُوبِهِ ، وَ الْعِزْمُ عَلَى دَائِهِ ، عَلَى
طَرِيقِ الْحُجْمَةِ مِنْ غَيْرِ تَمَكُّنٍ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ وَ إِنَّمَا يَصِحُّ أَنْ يُقَرَّفَ
الْمُرَادُ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ ، فَقَدْ عَادَ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّهُ مُحَاطٌ بِمَا لَا يَتَمَكَّنُ
فِي الْحَالِ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ بِهِ ، وَ هَذَا قَوْلٌ مِنْ حَوَازٍ تَأْخِيرِ الْبَيَانِ ،
وَلَا فَرْقَ فِي هَذَا الْحُكْمِ بَيْنَ طَوِيلِ الزَّمَانِ وَ قَصِيرِهِ .

فَإِنْ قَالُوا : هَذَا الزَّمَانُ الَّذِي أَشْرَرْتُمْ إِلَيْهِ لَا يَتِمُّ فِيهِ مَعْرِفَةُ
الْمُرَادِ ، فَتَجْرَى مَجْرَى زَمَانِ مُهْلَةِ الطَّيْرِ ، الَّذِي لَا يُمْكِنُ وَقُوعُ

١ - ب : نبي . ٢ - ب و ج : + بها .

٣ - ج : متمكن ٤ - الف : مأمورا .

٥ - ب : ما .

٦ - ب و ج : نعم ٨ - ب : هـ .

المعرفة فيه

فما - ليس الأمر كذلك لأن زمان مهنة النظر لا يُد منه ، ولا
يُمكن أن تقع المعرفة لكسنة في اقصر مه . و ليس كذلك
إذا كان البيان في الرجوع إلى الأصول لأنه - تعالى - قادر على
أن يقرر البيان إلى الخطأ . فلا يصح ، أي رمي الرجوع
إلى تأمل الأصول .

ثم يقال له . إذا كان تمكُّنه من الرجوع إلى الأصول في معرفة
البيان وإبطال الزمان كافياً في حجب الخطأ ، والأحاز أن يُحاطب
بالزجاجة ، ويكتفه الرجوع في التفسير إلى من يعرف له الزج
أو أن تنقش أمة الزج وموضعهم . فليس ذلك بأبعد من تكليفه
الرجوع إلى الأصول التي ربما طال الزمن في معرفة المراد منها .
فإن قالوا : هذا تطويل في البيان .

قلنا : و تكليفه الرجوع إلى تصحيح الأصول ومعرفة المراد منها
تطويل في البيان فإذا جاز ذلك لمصلحة ، جاز هذا .

١ - ب و ج : المكتسة . ٢ - ج : يقرن .

٣ - الف : - للرجوع إلى تأمل الأصول .

٤ - ح : مكسفة . ٥ - الف و ب : و .

٦ - ج : طويل .

وإن قالوا: «الخطاب بالزجج» وإن أمكن معرفة المراد به من
جهة تزججه، أو يتعلم موضوعه لزجج قسح، لأن الخطاب
لا يستفيد به شيء من الأمور.

قدما هذا صحيح. وبه فرقا بين الخطاب بالمحمل وبالزجج.
وإنما لم نذكر ما حكى في الكتب من طريق تحفة لمن
أجاز تأخير البيان من تعويل على «حذر آحاد» وذكر أوقبات
الصداقة. وأشب، مخيمه مذكورة، لأنه لا شيء من ذلك كونه يدل على
موضع الخلاف. وقد تكلم عليه به نطقه فلا معنى لتطويل ذكره.

فصل في جواز سماع المخاطب العام^١ وإن لم يسمع الخاص^٢

أختلف الناس في هذه المسألة. فقال قوم من فقهاء أن تخصيص

- | | |
|--|-------------------|
| ج : فار | ٣ ح : سميم |
| ٣ - ب : فرقة | ٤ - الف : المحمل |
| ٥ - ب و ج : بدكر | ٦ - الف : - احار |
| ٧ - ج : الاحاد | ٨ - الف : - كله |
| ٩ - ب : مكلم | ١٠ - ج : - ذكر |
| ١١ - هكذا في السج ١ ولعل لاصل «اسماع» | |
| ١٢ - الف : للعام، ب : المدم، ج : على العام | |
| ١٣ - الف : قوم | ١٤ - ب : هذا لسان |

فصل في ان "تعليق" الحكم بصفة لا يدل على انتفائه بانتفائها.

اختلفت النسخ في ذلك، فقال قوم ان انتفاء الصفة التي علق الحكم
عليها لا يدل على انتفاء الحكم عما نس له تلك الصفة . وإنما يفيد
تعليقه بها إثبات الحكم وما وجدت فيه . من غير إعادة الحكم
في غيره غيراً ولا إنكاراً ولا إيجاباً . وهذا ذهب أبو عبيد القاسم
وأنه أوهاشيم والمتكلمون كهم ، لا من لعمه شد منهم ، وهو
الصحيح المستبر على الأصول وقد صرح بهذا المذهب أبو العباس
بن شريح ، و تبعه على ذلك جماعة من شيوخ أصحاب الشافعي
كأبي بكر الهارثي وأحمد بن حنبل وغيرهم . وذكر أبو العباس بن شريح
ان الحكم إذا علق بصفة فإنه يدل على ما تناوله لفظه إذا تحدد
وقد يحصل فيه قرائن يدل معها على أن ما عداها بخلافه نحو

- | | |
|-----------------|-----------------|
| ١ - ل : ان . | ٢ - الب : قيد . |
| ٣ - ج : تدل . | ٤ - ب : سببه . |
| ٥ - الب : فيه . | ٦ - ب : و . |
| ٧ - ل : س . | ٨ - ح : ما . |
| ٩ - ج : تدل . | ١٠ - ب : سببه . |

قوله - تعالى - « إن جاءكم فاسق ببنية فمبينوا » وقوله - جل
اسمه - « و إن كن أولات حمل فأنفقوا عليهن » وقوله - تعالى -
« وأشهدوا ذوي عدل منكم » وقوله - تعالى - « فتم تجدوا
ماء فتيمموا صعيداً » وقوله - عليه السلام - « في سائمة الغنم
الزكوة » قال . وقد يقتضى ذلك أن حكم ما عداه مثل حكمه ،
بحق قوله - تعالى - « ومن فتنه منكم متعبداً » وقوله - تعالى -
« ولا تقاتلوهما أف » وقوله - تعالى - « ولا تطعموا فيهن
أنفسكم » . وهذا تصريح منه بالمذهب الصحيح ، وأن القول -
إذا تحرد - لم يقتضيه ، ولا إثباتاً فيما عدا المذكور ، وأن
بالقرآن تارة يعلم النفي ، وأخرى الإثبات . وقد أضاف ابن
شريح قوله هذا إلى الشافعي ، ونأول كلامه المتقضى بحال
ذلك وساء عليه وذهب أكثر أصحاب الشافعي وجمهورهم إلى

٢ - الف د ح : صيدا

٤ - ب : يقتضى .

٦ - ب : + و .

٨ - ب : + لفظ

١ - ل : انقضى .

١٢ - ج : تأمل كلام والصحيح « أول » .

ح : يحدو

٢ - ج : : د ل .

٥ - ح : + تعالى

٦ - ب : يقتضى

٩ - الف : و

ب و ح : يسم ناره

١٢ - ح : ساء

أَنْ تَعْلِقَ الْحُكْمَ بِصِفَةٍ دَلَّ بِمَحْرُودِهِ عَلَى هَيْ الْحُكْمِ عَمَّا لَيْسَ لَهُ
تِلْكَ الصِّفَةُ . وَفِيهِمْ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ الْإِسْمَ فِي هَذَا الْمَذْهَبِ كَالصِّفَةِ .
وَفِيهِمْ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الْإِسْمِ وَالصِّفَةِ

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا اخْتَرَاهُ أَنَّهُ قَدْ نَسَبَ أَنَّ تَعْلِيقَ * الْحُكْمِ
بِالْإِسْمِ الْقَلْبَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ بِحَلَاوَةٍ ، وَنَسَبَ أَنَّ لَصَقَةَ
كَلَامِهِ فِي الْإِبْرَاهِيمِ وَالتَّمْيِيزِ ، وَإِذَا نَسَبَ هَذَانِ لِأَمْرَيْنِ صَحَّ
مَذْهَبُنَا .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى الْأَوَّلِ أَنَّ تَعْلِيقَ الْحُكْمِ بِالْإِسْمِ لَوْ دَلَّ عَلَى
أَنَّ مَا عَدَاهُ بِحَلَاوَةٍ ؛ لَوْحُفَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُ الْقَائِلِ : « زَيْدٌ قَائِمٌ » وَ
« عَمْرُو طَوِيلٌ » وَ « السَّكْرُ حَدُّ » مَحَازًا ، مَعْدُولًا بِهِ عَنْ الْحَقِيقَةِ .
وَبِهِ قَدْ يُشَارِكُ رَيْدًا وَ عَمْرُوًا فِي الْقِيَامِ وَ الطُّولِ عِزُّهُمَا ، وَ يُشَارِكُ
السَّكْرُ فِي الْحَلَاوَةِ عِزُّهُ . وَ نَحْبُ - أَيْضًا - أَنْ لَا يُمْكِنَ أَنْ تَنْكُتُمْ
بِهَذِهِ الْأَلْفَافِ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِيقَةِ ، وَ مَعْلُومُ ضَرُورَةِ خِلَافِ ذَلِكَ مِنْ مَذْهَبِ
أَهْلِ النَّبِيِّ وَأَنَّ هَذِهِ الْأَلْفَافُ حَقِيقَةٌ ، وَ يُمْكِنُ لَا يَحْبُ كَوْنُهَا مَحَازًا .

١ - ب : حاوا ١ ح + حمرأ . ٢ - ج : حجار

٣ - ج : ع . ٤ - ب : لا ، ج : لا

٥ - ج : ريد و عمرو . ٦ - ب : و ج : القائم .

٧ - ب : و ج : يكلم

و يلتزم على هذا المذهب أن يكون أكثر الكلام مجازاً ، لأن الإنسان إذا أضاف إلى نفسه فعلاً من قيام ، وأكل ، وصرب ، وما جرى مجرى ذلك ، ليس يصف إليها إلاماله فيه مشارك ، والإضافة إليه يقتضي طاهرها على مذهب من قال يدلل الخطاب على ذلك الأمر عن عدا ، فلا تكون هذه الأوصاف في موضع من المواضع إلا مجازاً ، وهذا يقتضي أن الكلام كله مجاز ،
و يدل - أيضاً - على ذلك أن من المعلوم أنه لا يقتضي أن يجبر مجرر بأن زيداً طويل إلا وهو عالم بطوله ، فهو كأن قوله : « زيد طويل » كما يقتضي الإحصار عن طول زيد . يقتضي في الطول عن كل من عدا ، أو حب أن لا يقتضي منه أن يجبر بأن زيداً ١٠ طويل إلا بعد أن يكون عالماً بأن غيره لا يشاركه في الطول ، ويحب أن يكون علمه بحال غير المدكور شرطاً في حسن الجبر . كما كان علمه بحال المدكور شرطاً في حسن الجبر ، ومعلوم خلاف ذلك .

٢ - الف : يقتضي .

١ - الف : له .

٣ - ج : مجاز .

٢ - ب : ولا .

٦ - ج : صون .

٥ - ب : من .

٨ - ب و ج : لا .

١ - الف : منه .

و - أيضاً - فَإِنَّ أَلْعَاطِ النَّفْيِ مُعَارِقَةٌ لِأَلْعَاطِ الْإِثْبَاتِ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ ،
وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُفْهَمَ مِنْ أَلْعَاطِ الْإِثْبَاتِ النَّفْيُ كَمَا لَا يُفْهَمُ مِنْ لَفْظِ
النَّفْيِ الْإِثْبَاتُ ، وَقَوْلُنَا : « رَيْدُطَوِيلٌ » لَفْظُهُ لَفْظُ إِثْبَاتٍ ، فَكَيْفَ
يُغْفَلُ مِنْهُ نَفْيُ الْحَكَمِ عَنْ غَيْرِ الْمَذْكُورِ . وَ يَسْ هِي هُنَا لَفْظُ نَفْيٍ

وَيُمْكِنُ أَنْ يُسْتَدَلَّ بِهَذِهِ الطَّرِيقَةِ حَاضَةً عَلَى أَنَّ تَعْلِيقَ الْحَكَمِ
بِصِفَةٍ لَا يَدُلُّ عَلَى نَفْيِهِ عَنَّا لَيْسَتْ لَهُ ، مِنْ غَيْرِ حَمَلِ الصِّفَةِ عَلَى الْإِسْمِ .
وَرُبَّمَا قُوِيَ - أَيْضاً - مَا ذَكَرْنَاهُ بِأَنَّ أَحَدًا مِنَ الْعُلَمَاءِ
لَمْ يَقُلْ فِي ذِكْرِ الْأَجَابِ السَّنَةِ فِي حِرَ الرَّبْوِ أَنَّ تَعْلِيقَ الْحَكَمِ
بِهَا يَدُلُّ عَلَى هِيَ الرَّبْوِ عَنْ غَيْرِهَا ، لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ بَيْنَ رَحِمَيْنِ ، أَحَدُهُمَا
يَقُولُ يَبْقَى غَيْرُ هَذِهِ الْأَجَابِ عَلَى الْإِبَاحَةِ ، وَالْآخَرُ يَقْبِسُ عَلَيْهَا
غَيْرَهَا

فَإِنْ تَعَلَّقَ مِنْ سِوَى سِ الْإِسْمِ وَالصِّفَةِ بِأَنَّ حَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ
اسْتَدَلُّوا عَلَى أَنَّ غَيْرَ الْمَاءِ لَا يُطَهِّرُ كَالْمَاءِ يَقُولُهُ - تَعَالَى -
« وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » فَتَقَوُّوا الْحَكَمَ عَنْ غَيْرِ الْمَاءِ وَهُوَ

١ - ب : لا . ٢ - ب : - الاتان

٣ - ج : - النفي كما ، تا اینجا . ٤ - ب : بعمل

٥ - الف : استدال . ٦ - ب : العر .

٧ - الف : لقوله .

مُعْتَقٌ بِالْإِسْمِ لَا بِالصِّفَةِ ، فَالْجَوَابُ ^١ أَنَّ مَنْ قُلَّ ذَلِكَ فَقَدْ أَخْطَأَ
فِي اللَّفْظِ ، وَقَدْ حَكَّمْنَا أَنَّ فِي ^٢ التَّائِسِ مِنْ يَسْوَى مُخْطِئًا بَيْنَ الْإِسْمِ
وَالصِّفَةِ فِي تَعَبُّقٍ لِحُكْمٍ يَكِلِ وَاحِدٌ مِنْهُمَا .

وَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ مَنْ اسْتَدْلَلَ بِهِذِهِ الْآيَةِ إِنَّمَا عَوَّلَ عَلَى

أَنَّ الْإِسْمَ فِيهَا يَجْرِي مَجْرَى الصِّفَةِ ، لِأَنَّ مُطَبِّقَ اسْمِ الْمَاءِ يُحَالِفُ
مُصَافَهُ ، فَتَحْرَاهُ مَجْرَى كَوْنِ الْأَيَّامِ سَائِمَةً وَعَامِلَةً .

وَأَمَّا لِدَلَالَتُهُ عَلَى أَنَّ الصِّفَةَ كَالْإِسْمِ فِي الْحُكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ ،

فَهِيَ أَنَّ الْمَرْصُ مِنْ وَضْعِ الْأَسْمَاءِ فِي أَصْلِ التَّعْيَةِ هُوَ التَّمْيِيزُ وَالْمُعْرِيفُ ،
وَاللَّيْمِكَةُ أَنْ يُحْصَرُوا ^٣ عَنِ عَابِ عَنْهُمْ بِالْمَعَارِ ، كَمَا اتَّخَرُوا ^٤

عَنِ الْحَاصِرِ بِالْإِشَارَةِ ، فَوَضَعُوا الْأَسْمَاءَ لِهَذَا ^٥ الْفَرِضِ ، وَتَلَقَّا وَقَعَ ^٦
الْإِشْبَرَكُ بِالِاتِّفَاقِ فِي الْأَسْمَاءِ ، نَظْلًا لِمَرْصُ الَّذِي هُوَ التَّمْيِيزُ
وَالْمُعْرِيفُ ، فَاتَّخَذُوا إِلَى إِدْحَالِ الصِّفَاتِ ، وَإِلْحَاقِهَا بِالْأَسْمَاءِ ^٧

١ - ب : متعق ٢ - ب : و اجواب

٣ - الف من ٤ - ح : يعلق

٥ - ج : عدل ٦ - ب : اسم

٧ - الف : كون ٨ - ب و ج : في

٩ - ح : التمر ١٠ - ج : و

١١ - ج : يحروا ١٢ - ج : حرو

١٣ - ب : ليه ١٤ - ب : في ، يحاي هو

١٥ - ب : - بالاسم

لِيَكُونَ الْإِسْمُ مَعَ الصِّفَةِ بِمِرَّةٍ الْإِسْمُ لَوْ لَمْ يَقَعْ فِيهِ اشْتِرَاكٌ .
وَلَوْلَا الْإِشْتِرَاكُ الْوَاقِعُ فِي الْأَسْمَاءِ ، لَمَا احتِجَّ بِإِی الصِّفَةِ ، أَلَّا تَرَى
أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْعَالَمِ مِنْ اسْمِهِ «رَيْدٌ» إِلَّا شَخْصٌ وَاحِدٌ ، لَكَفَى
فِي الْإِخْبَارِ عَنْهُ أَنْ يُقَالَ : «قَامَ رَيْدٌ» . وَلَمْ يُجْنَحْ إِلَى إِحْصَالِ الصِّفَةِ
فَبَانَ بِهَذِهِ التَّجَسُّدِ أَنَّ الصِّفَةَ كَالْإِسْمِ فِي الْعَرِضِ ، وَأَنَّ الصِّفَاتِ
لِبَعْضِ الْأَسْمَاءِ ، فَإِذَا تَمَّتْ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الْإِسْمِ ، يَشْتَبُهَ فِيمَا تَعْرِى
مَحَرَاهُ . وَيَقُومُ مَقَامَهُ .

وَمَا يَنْبَغُ أَنْ الْإِسْمُ كَالصِّفَةِ أَنَّ الْمُعْجَرَ قَدْ يَصَاحُ إِلَى
أَنْ يُحْصَرَ عَنْ شَخْصٍ بَعْضِهِ ، فَيَذْكُرُهُ بِنَقِيهِ ، وَقَدْ يَحْضُرُ أَنْ يَحْتَاجَ
إِلَى أَنْ يُحْصَرَ عَنْهُ فِي حَالٍ دُونَ أُخْرَى . فَيَذْكُرُهُ بِصِفَتِهِ ، فَصَارَتْ
الصِّفَةُ مُتَمَيِّزَةً لِلْأَحْوَالِ . كَمَا أَنَّ الْأَسْمَاءَ مُتَمَيِّزَةٌ لِلْأَعْيَانِ ، فَحَالًا
مَحَالًا^١ . وَاحِدًا فِي الْحُكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ .

وَمَا يَدُلُّ اتِّدَاءُ عَنِ بَطْلَانِ دَلِيلِ الْخُطَابِ أَنَّ النِّقَطَ إِنَّمَا يَدُلُّ

١ - ج + ماء

٢ - ب : يكفى .

٣ - د و ح ت

٤ - ج سين .

٥ - ب و صارت

٦ - الف . - محلا

٧ - الف : سم

٨ - الف : كعص

٩ - ج و

١٠ - ب ، حر

١١ - ج متميز

١٢ - ج محلا

عنى ما يتناولُه أو عنى ما يكون بان يتناولُه أولى ، فلما أن يدل
عنى ما لم يتناولُه ولا هو بالتناول أولى ، فمحال ، و إذا كان
الحكم المعتبر بصفة لم يتناول غير المذكور ، ولا هو بان يتناولُه
أولى ، لم يدل إلا عنى ما اقتضاه لفظه

و شرح هذه الجملة أن قوله - عني السلام - . في سائمة
الغنم الزكوة معلوم ، حسا و إدراكا أنه لم يتناول المعلوفة ، ولا
يمكن الخلاف فيما يدخل تحت الغنم . و لا هو يتناولها
أولى ، بدلالة أنه - و قال - عني السلام - . في سائمة الغنم الزكوة
و في معلوفها . و لما كان متناقصا ، و من شأن اللفظ إذا دل

عنى ما لم يتناولُه بلفظه آكيه بان يتناولُه أولى أن يمنع * من
التصريح بخلافه ، ألا ترى أن قوله - تعالى - « و لا تقبل لهما أجر »
لما تناول النهي^١ عن لداف بلفظه و كان بان يتناول^٢ ما أثار المكروه

- | | |
|------------------------------|------------------|
| ١ - الف : و اما | ٢ - ب : من |
| ٣ - الف : لا | ٤ - الف : و |
| ٥ - الف : الخبر ، بجای غیر . | ٦ - ب : بان . |
| ٧ - ب : في | ٨ - ب : معلوم |
| ٩ - الف : لخطا ، بجای الخلاف | ١٠ - ج : لا |
| ١١ - ج : تناولها | ١٢ - الف : معلوم |
| ١٣ - الف : ما | ١٤ - ج : النعي |
| ١٥ - ب : تناوله | |

أولى، لم يحز أن يتبعه و يتحققه بأن يقول: «لا تقل لهما أف»^١
وأضرتهما واشتمهما، «لأنه نقص» لما تقدم. هناك أن قوله -
عليه السلام - «في سائمة النعم الزكوة»^٢ ليس يتناوله إسماعيلية
أولى

والذي يدل على أن اللفظ لا يدل على ما لا يتناوله ولا يكون
بالتأويل أولى أنه أو دل على ذلك لم يتحصر مدلوله، لأن ما لا
يتناوله اللفظ لا يساهى، وليس معناه بأن يدل عليه اللفظ مع
عدم التأويل بأولى من بعض.

و فيما يدل - أيضاً - على ما ذكرناه حسن استفهام لقائل
«ضرت طول علماني ولقيت شراف خيراني» فقال: «أأضرت
القبصار من علمائك أو لم تضربنهم؟» ولقيت السائمة من حرايك أو
لم تدهم» «قدو كان تفيق لحكم بالصفة يقتضى وصفه في الحكم
عما ليس له تلك الصفة كاقصائه موته»^٣ لما أنه تلك الصفة،

١ - الف - اف .

١ - الف - بان

٢ - ح - ركو

٢ - ج - ينصر حاي نقص

٣ - الف - ما تناول

٣ - ب - ساوله لمعدومه

٤ - م - ينصر ، أيضاً

٤ - ج - لا

٥ - الف - حاي أ

٥ - ح - عدم

٦ - ب - شويه

٦ - ح - ما

لَكَانَ هَذَا الْإِسْتِفْهَامُ قِيَحًا ، كَمَا يَقْضِي أَنْ يَسْتَفْهَمَهُ عَنْ حَكْمِ مَا
يَتَعَلَّقُ النَّقْطُ بِهِ ، فَتَوَ كَانَ الْأَمْرَانِ مَفْهُومَيْنِ مِنَ النَّقْطِ : لَا شَرَكَا فِي
حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ وَ قِيَحِهِ .

فَإِنْ قِيلَ : إِنَّمَا نَحْسُنُ الْإِسْتِفْهَامَ عَنْ ذَلِكَ لَمَنْ لَمْ يَقْلُ بِدَلِيلِ
الْخَطَابِ ، قَالَا مَنْ تَكَلَّمَ بِمَا ذَكَرْتُمُوهُ مِنَ الدَّاهِيَيْنِ إِلَى دَلِيلِ الْخَطَابِ
فَهُوَ لَا يَسْتَفْهَمُ عَنْ مُرَادِهِ إِلَّا عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ ، وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ
أَرَادَ عَلَى سَبِيلِ الْمُجَارِ خِلَافًا ، يَقْتَضِيهِ دَلِيلُ الْخَطَابِ ، فَحَسُنَ اسْتِفْهَامُهُ
لِذَلِكَ^١

قُلْنَا ، حَسُنَ اسْتِفْهَامُ كُلِّ قَائِلٍ أَطْلَقَ مِثْلَ هَذَا الْخَطَابِ مَعْرُومٍ
ضَرُورَةً ، سَوَاءٌ عَلِمْنَا^٢ مَذْهَبَهُ فِي دَلِيلِ الْخَطَابِ أَوْ شَكَكْنَا^٣ فِيهِ ،
وَأَهْلُ الْمَذْهَبِ يَسْتَفْهَمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي^٤ مِثْلِ هَذَا الْخَطَابِ ، وَلَيْسَ لَهُمْ
مَذْهَبٌ مَحْصُوصٌ فِي دَلِيلِ الْخَطَابِ قَالَا تَحْوِيرُنَا أَنْ يَكُونَ الْمُخَاطَبُ
عَدْلٌ عَنِ الْحَقِيقَةِ إِلَى الْمَجَازِ ، وَ أَنَّ هَذَا هُوَ عِلَّةُ حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ ؛
فَاطْلُ ، لِأَنَّهُ يَقْتَضِي حَسْنَ دَحُولِ الْإِسْتِفْهَامِ فِي كُلِّ كَلَامٍ ، لِأَنَّهُ لَا

١ - ج - حسن .
٢ - ب و ج - كذلك .
٣ - ج - عسا .
٤ - الف - سال .
٥ - ج - من .

كَلَامَ نَسَمَهُ إِلَّا وَ نَحْنُ نَحْوُ مِنْ طَرِيقٍ لِقَدِيرٍ أَنْ يَكُونَ الْمُحَاطَبُ
 هُ « أَرَادَ الْمُحَازَ ، وَ لَمْ يُرِدِ الْحَقِيقَةَ ، وَ فِي عِدَمِ تَقْصِيقِ الْإِسْتِغْنَاءِ
 فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ دَلَالَةٌ عَلَى فُسَادِ هَذِهِ الْعَلِيَّةِ عَلَى أَنَّ الْمُحَاطَبَ لَنَا
 إِذَا كَانَ حَكِيمًا ، وَ أَرَادَ الْمُحَازَ بِحَطَائِبِهِ ، قَرَنَ بِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ
 مَتَحَوِّزٌ ، وَ لَا يَتَحَسَّنُ بِهِ الْإِطْلَاقُ .

وَ قَدْ اسْتَدَلَّ الْمُحَاطِبُ لَنَا فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِأَشْيَاءَ :
 مِنْهَا أَنْ تَعْلِقَ الْحُكْمَ بِالسُّومِ لَوْ لَمْ يَدُلَّ عَلَى انْتِهَائِهِ إِذَا
 انْتَفَتِ الصَّفَةُ ، لَمْ يَكُنْ إِتْعَاقُهُ بِالسُّومِ مَعْنَى ، وَ كَانَ عَنَّا
 وَ مِنْهَا أَنْ تَعْلِقَ الْحُكْمَ بِالسُّومِ بِخَرِيٍّ مَخْرِيٍّ لِاسْتِثْنَاءِ مَنْ
 الْقَمَمُ ، وَ يَقُومُ مَقَامَ قَوَائِمِهِ « لَيْسَ فِي الْعَمَلِ إِلَّا السَّائِمَةُ الزَّكَاةُ »
 فَكَمَا أَنَّهُ لَوْ قُلَّ ذَلِكَ ، لَوَجِبَ أَنْ تَكُونَ الْحَمْدَةُ الْمُسْتَثْنَى مِنْهَا
 بِخِلَافِ الْإِسْتِثْنَاءِ ، فَكَذَلِكَ تَعْلِقُ الْحُكْمَ بِصِفَةٍ

وَ مِنْهَا أَنْ تَعْلِقَ الْحُكْمَ بِالشَّرْطِ لَنَا دَلٌّ عَلَى انْتِهَائِهِ بِانْتِهَاءِ
 الشَّرْطِ ، فَكَذَلِكَ الصَّفَةُ ، وَ الْحَاطِعُ بَيْنَهُمَا أَنَّ كَثْرَ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

- | | |
|----------------|-------------------|
| ١ - ح : نسمة | ٢ - ج : + ا ن . |
| ٣ - ح : - و | ٤ - ج : بخاضه |
| ٥ - ح : محوور | ٦ - ب : المحاطب : |
| ٧ - ب : + لو . | ٨ - ج : يكون . |

- كأنه لا فرق بين أن يقول « في سائمة »
 « انعم الزكوة » ، وبين أن يقول « فيها إذا كانت سائمة الزكوة » .
 و منها ما روي عن النبي - ص ع - عند رول قوله - تعالى - :
 « استغفر لهم . أولا تستغفر لهم . إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن
 يغفر الله لهم » أنه قال : « لاريدن على السبعين » . ص ٥
 ع - ١ من جهة دبل الخطاب أن ما فوق السمين خلافها ، لم يقل ذلك .
 و منها ما روي عن عمر بن الخطاب أن « يقضى بن منية »
 سأله ، فقال له « ما بالنا نقصر ، وقد أمنا » فقال له « عجزت بما
 عجزت فيه فسألت عنه رسول الله - ص ع - » . يقال : صدقة تصدق
 الله بها ، عليكم . فاقدموا صدقه » فتتمخضا من ذلك يدل على أنهما
 فيهما من تعني أنقص بالحواف أن حال لأمن خلافه .
 وفيها ما روي أن أصحابه كانوا « الماء من الماء منسوح »

المعروف بـ ٢ ب + هـ

٣ - ب : - ص ع ج ع ٤ ج . ا (ملاو)

٥ ب و ج . بعضهم ب ٦ ج : حساب .

٧ ب - ا ٨ - - على ا ج . على

٩ ب : منه ج : مية تشديد الياء ١٠ ب : عته

١١ - ج : ع ١٢ ب : يصدقه .

وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ مَسْوُوحًا إِلَّا مِنْ حَيْثُ دَلِيلُ الْخَطَابِ ، وَأَنَّ لَفْظَ التَّحْرِيرِ
يَقْتَضِي «فِي وَحْدٍ مِنَ الْإِغْتِسَالِ بِالدَّاءِ مِنْ غَيْرِ إِبْرَالِ الْمَاءِ»
وَمِنْهَا أَنَّ الْأُمَّةَ إِنَّمَا رَحِّقَتْ فِي أَنَّ التَّسْمِيَةَ لَا يَحِبُّ إِلَّا عِنْدَ
عَدَمِ الْمَاءِ إِلَى طَاهِرٍ قَوْلِهِ - تَعَالَى - « فَلَمْ تَحْدُوا مَاءً فَتَسْمُوا » وَ
كَذَلِكَ الْقِسْمُ فِي الْكَفَّارَةِ . وَأَنَّهُ لَا يُجْزَى إِلَّا عِنْدَ عَدَمِ الرِّقَّةِ إِنَّمَا
رُجِعَ فِيهِ إِلَى الظَّاهِرِ .

وَالْجَوَابُ عَنِ الْأَوَّلِ أَنَّ فِي تَعْيِينِ الْحُكْمِ بِالسُّمِّ وَائِدَةٍ ، لَا تَأْتِي
بِهِ تَقْتَضِي وَحْدَ الرُّكُوهِ فِي السَّائِمَةِ وَنَاكَتٍ تَقْتَضِي ذَلِكَ قَوْلَهُ . وَ يُجْزَى
أَن يَكُونَ حُكْمُ الْمُعْلُوقَةِ فِي الرُّكُوهِ حُكْمُ السَّائِمَةِ . وَإِنْ عَدِمَتْ
بَدِيلٌ آخَرَ ، وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ فِي الْحُكْمِ لِمَتَابِلَتِهِ أَنَّ يَتَنَبَّهَ بِدَلِيلٍ
مُخْتَلِفٍ بِحَسَبِ تَمَصُّدِهِ . أَلَا تَرَى أَنَّ حُكْمَ مَا لَا يَقَعُ عَلَيْهِ النَّصُّ
مِنَ الْأَحْصَاءِ فِي الرُّبُوعِ حُكْمُ الْمَصْصُوعِ عَلَيْهِ ، وَمَعَ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى ثُبُوتِ
الرُّبُوعِ فِي الْأَحْصَاءِ الْمَذْكُورَةِ بِالنَّصِّ ، وَوَكُنَّا فِي إِثْبَاتِهِ فِي غَيْرِهَا
إِلَى دَلَالَةٍ أُخْرَى مِنْ قِيَاسٍ أَوْ غَيْرِهِ

١ - ج : لا .

١ - ب : الآية .

٢ - ب : لا .

٢ - ب : لا .

٣ - ج : اسع عليه

٣ - ب : عليه

[١٧٧]

وَأَجَوَابُ عَنِ الثَّانِي أَنَّ الِاسْتِثْنَاءَ * عَنِ الْعُمومِ لَمْ يَدُلَّ بِفَيْضٍ
 فِيهِ عَلَى أَنَّ مَا لَمْ يَتَنَاوَلْهُ بِخِلَافِ حَكْمِهِ، وَإِنَّمَا دَلَّ الْعُمومُ عَلَى
 دَحْوْلِ الْكُلِّ فِيهِ، فَهَذَا أَخْرَجَ الْإِسْتِثْنَاءُ بَعْضَ مَا تَنَاوَلَهُ الْعُمومُ،
 عَلِمْنَا حَكْمَ الْمُسْتَثْنَى بِفَيْضِ الْإِسْتِثْنَاءِ وَتَنَاوُلِهِ، وَاعْلَمْنَا أَنَّ حَكْمَ
 مَا لَمْ يَتَنَاوَلْهُ، بِخِلَافِهِ سَطَرِ الْعُمومِ، مَثَلُ ذَلِكَ أَنَّ الْقَاتِلَ إِذَا قَاتَلَ .
 • صَرَّحَتْ الْقَوْمُ إِلَّا رِيدًا •، فَإِنَّمَا يَقْتُلُ بِالِاسْتِثْنَاءِ أَنَّ رِيدًا لَيْسَ
 بِمَصْرُوبٍ، وَ يَقْتُلُ أَنَّ مَا عَدَاهُ مِنَ الْقَوْمِ مَصْرُوبٌ بِظَاهِرِ الْعُمومِ،
 لَا مِنْ دَلِيلِ الْمُخْطَبِ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ، وَ لَيْسَ هَذَا مَوْجُودًا فِي قَوْلِهِ -
 عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « فِي سَائِمَةِ الْعَنَمِ الزُّكُوءُ » لِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا
 اسْتَفْتَى مِنْ حِمَاةٍ مَذْكُورَةٍ، وَ لَوْ كَانَ لِسَائِمَةِ الْعَنَمِ اسْمٌ يَخْتَصُّ
 بِهَا مِنْ غَيْرِ إِصْدَاقٍ إِلَى الْعَنَمِ، لَتَعَلَّقَ الزُّكُوءُ بِهِ وَ لَيْسَ كُلُّ شَيْءٍ
 مَعْنَاهُ مَعْنَى الْإِسْتِثْنَاءِ لَهُ حَكْمُ الْإِسْتِثْنَاءِ، لِأَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ أَلْفَاظًا مَوْصُوعَةٌ
 لَهُ، فَمَا لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ، لَمْ تَكُنْ مُسْتَثْنَى مِنْهُ وَ لَا يَكُونُ

١ - ج : + و - ٢ - ح : لم يتناول

٣ - و ج : + لم يتناول - ٤ - ب : - و علمنا، تا ايضا .

٥ - ح . مثاله - ٦ - الف : اصري

٧ - ب و ج . و - ٨ - الف : تعلق .

٩ - ب : لاستثناء - ١٠ - ب - ك .

١١ - ب : فسا . ١٢ - ب : تدخل .

الاستثناء واردة لا على حملة مستقلة بنفسها ، وكل هذا إذا وجدت مراعاته ، ثم يخرج أن يخرج قوله - عليه السلام - : « في سائمة الغنم الركوة » يخرج الجمل المستثنى منها

و الخواص عن الثالث أن الشرط عدا كالصفة في أنه لا يدل على أن ما عداه بخلافه ، ويخرج لشرط لا يعم ذلك ، وإنما يعمه في بعض المواضع بدليل مفصل لأن تشر لشرط أن يتعلق بالحكم به ، وليس يمتنع أن يخالفه وينوب عنه شرط آخر يخرج مخاره ، ولا يخرج من أن يكون شرطاً ، ألا ترى أن قوله تعالى - : « واستشهدوا شهادتين من رجالكم » إنما منع من قول شاهد الواحد حتى نصم إليه الآخر ، وانضمام الثاني إلى الأول شرط في القول ، ثم يعلم أن ضم امرأتين إلى الشاهد الأول يقوم مقام الثاني ، ثم يعلم بدليل أن ضم اليمين إلى الشاهد الواحد يقوم مقام الثاني ، فنبأه بعض الشروط عن بعض أكثر من أن يخصى .

- | | |
|----------------|-------------------|
| ١ ج : لا | ٢ ح : وحسب |
| ٣ - ج . - ا | ٤ - ب و ح : عليه |
| ٥ - ج + هـ | ٦ - الف و ج : عظم |
| ٧ ب . في القول | ٨ - الف : يعلم . |
| ٩ ج : من . | |

وَالصَّحِيحُ أَنَّ الْحَكَمَ إِذَا عُتِقَ بِعَيْدَةٍ أَوْ عَدِيدٍ فَإِنَّهُ لَا يَدُلُّ بِنَفْسِهِ
عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ . لِأَنَّا إِنَّمَا نَقْنَمُ أَنَّ مَا رَادَ عَلَى الشَّائِسِ فِي^٢
حَدِّ الْقَاضِي^٣ لَا يَحْجُوزُ ، لِأَنَّ نَفْيَ مَا رَادَ عَلَى ذَلِكَ مُحْطُورٌ بِالْعَقْلِ ، وَذَلِكَ
وَرَدَّتِ الْعَادَةُ بِعَدِيدٍ مُحْصُورٍ خَرَجًا عَنِ انْحِطَارِ بَدَلَالِهِ ، وَنَقْبًا فِيمَا
زَادَ عَلَى ذَلِكَ أَعْدَدَ عَلَى حَكْمِ الْأَصْلِ ، وَهُوَ انْحِطَارُ^٥ وَكَذَلِكَ إِذَا
قَالَ الرَّحْلُ لِلْغَلَامَةِ « أَعْطِ رِيْدًا مِائَةَ دِرْهَمٍ » فَإِنَّا نَقْنَمُ حُطْرَ الزَّائِدِ
عَلَى الْمَذْكُورِ بِالْأَصْلِ . وَ لَوْ قَالَ « أَعْطَيْتِ فَلَانًا مِائَةَ دِرْهَمٍ » ،
لَمْ يَدُلَّ لَفْظُهُ وَلَا عَقْلًا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، فَمَا تَعَبَّقُ
الْحَكْمَ بِغَايَةٍ فَإِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى نُبُوْتِهِ إِلَى تِلْكَ الْغَايَةِ ، وَ مَا مَعْدَهَا
يَقْنَمُ أَتَمُّهُ أَوْ إِشَاتُهُ بِدَلِيلٍ وَ إِنَّمَا غَائِمْنَا فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى -^{١٠}
« وَكُنُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ » .
وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - « ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْبَيْلِ » ، وَقَوْلِهِ -
سُبْحَانَهُ^٨ - « حَتَّى يَظْهَرَنَّ »^٩ « أَنَّ مَا مَعْدَ الْعَيْدَةِ بِخِلَافِهَا بِدَلِيلٍ ،

١ - لف : تعلق . ٢ - ح : على

٣ - ح : مضاد

٤ - مكس : في نسخ لكر (دودة كلمة دمي) عبر على .

٥ - ب و ج : فاما يعلم ٦ - ب و ج - درهم

٧ - ب : + من . ٨ - ج : تعالى .

٩ - ب : يظهرون .

و ما يعلم بدليل غير ما يدل النقط عليه ، كما تعلم أن ما عدا
السائمة يحلافهما في الزكوة ، وإنما عظماء بدليل
و من فرق بين تعليق الحكم بصفة و بين تعليقه بعبادة ليس
معه إلا الدعوى ، و هو كالمناقض ، لفرقه بين أمرين لا فرق بينهما .
فإذا قل : فأي معنى لقوله - تعالى - « ثم أتوا أضيافاً »
إلى النيل « إذا كان ما عد النيل يحوز أن يكون فيه الصوم »
قلنا : « و أي معنى لقوله - عليه السلام - « في سائمة الفهم
الزكوة » و المملوقة مثلاً .

فإن قيل : لا يتبع أن يكون المصلحة هي أن يقع ثوب
الزكوة في السائمة بهذا النص ، و يقع ثوبها في المعدومة
بدليل آخر

فما كذلك لا يتبع « فما عتق » عبادة حرف بحرف .

١ - لم يعلم ٢ - ب : العامة

٣ - ب : + بدليل و ما يعلم بدليل غير ما يدل النقط عليه

٤ - ب : هلنا ٥ - الف : منه

٦ - ب : لفرقة ٧ - الف : فان قيل : (خ ل) .

٨ - ب و ج : صوم ٩ - الف و ج : صوم

١٠ - ج : سمع ١١ - ب : نطق

١٢ - ب : حرف ، بجای حرفاً بحرف ، ج : حرف بحرف

وَالصَّحِيحُ أَنَّ تَعْلِيْقَ الْحَكْمِ بِالنَّصِ لَيْدُلْ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ
يَخْلَافُهُ عَنْ كَثَرِ حِلٍّ . بِخِلَافِ قَوْلٍ مَنْ يَقُولُ : إِنَّهُ يَدُلْ عَلَى ذَلِكَ
إِذَا كَانَ بَيَانًا ، وَإِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ ، لِأَنَّ مَا وُضِعَ لَهُ الْقَوْلُ لَا يَحْتَفِ
بِأَن يَكُونَ مُسْتَدًّا أَوْ بَيَانًا . وَإِذَا لَمْ يَدُلْ تَعْلِيْقُ الْحَكْمِ بِالنَّصِ
عَنِ نَفْيِ مَا عَدَاهُ ، فَإِنَّمَا لَمْ يَدُلْ عَلَى ذَلِكَ ، لِشَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى الدَّمِطِ ،
فَهُوَ فِي كَثَرِ مَوَاضِعٍ كَذَلِكَ .

وَالْجَوَابُ عَنِ الرَّاسِ أَنَّ مَا طَرِيقُهُ الْعِلْمُ لَا يَرْجِعُ فِيهِ إِلَى أَحَادٍ
الْآحَادِ ، لِأَسَمَا إِذَا كَانَتْ ضَعِيفَةً ، وَهَذَا الْحَرْفُ يَنْصَبُّنَ أَنَّهُ -
عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَسْتَفِيرُ لِكَمَارٍ . وَذَلِكَ لَا يَحْجُوزُ ، وَأَكْثَرُ مَا فِيهِ أَنَّهُ
- عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَقَلَ أَنَّ مَا فَوْقَ السَّعِينَ بِخِلَافِ السَّبْعِينَ ، فَبِأَيِّ
أَنَّهُ فِيهِمْ ذَلِكَ مِنْ طَاهِرٍ لَخَيْرٍ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ سِوَاهُ ؟ .

وَالْإِقْدَالُ أَنَّ يَقُولُ - أَنَّ لِمَا سَمِعَهُمْ لَهُمْ كَانَ فِي الْأَصْلِ مُنَاجَاً ،
فَتَمَّا وَرَدَ انْتَصَ بِحَظِيرِ السَّعِينَ ، بَقِيَ مَا زَادَ عَلَيْهِ عَنِ الْأَصْلِ .

١ - ب : ن .

٢ - ب : ن . ق .

٣ - ح : ق .

٤ - ا : ب : ن .

٥ - ح : ن .

٦ - ب : ن .

٧ - ب : ح : ط .

٨ - ب : ن .

٩ - ب : ن .

وَقَدْ رَوَى فِي هَذَا حَبِيبٌ أَيْ ه - عَلَيْهِ سَلَامٌ - قَالَ: «لَوْ عَزِمْتُ
 أَنْ يَأْتِيَ إِنْ زِدْتُ عَلَى السَّعْيِ يَغْبِرُ اللَّهُ لَهُمْ، لَقَعَمْتُ.»، وَاعْنَى هِدْيِهِ
 الرُّوَايَةَ لِأَشْهَةِ فِي الْحَرِّ وَ سُنِّي - عَلَيْهِ سَلَامٌ - أَفْصَحُ وَأَفْطَنُ
 لِأَعْرَاضِ الْعَرَبِ، مِنْ أَيْ يَحْوِرُ عَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ «إِلَّا أَنْ مَعْنَى الْآيَةِ
 ٥. النَّهْيُ عَنِ الْإِسْتِعَارَةِ لِلتَّكْثِيرِ، فَإِنَّكَ أَوْ أَكْثَرْتَ فِي الْإِسْتِغْفَارِ لِلتَّكْفِيرِ،
 مَا عَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ، فَعَمَّرَ عَنِ الْإِثْمِ كَثِيرٍ، أَسْمَعِينَ. وَ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ
 مَا زَادَ عَلَيْهَا، كَمَا نَقُولُ: «أَعْرَبُ» لَوْ جِئْنِي بِسَمْعٍ مَرَّةً مَا جِئْتَنِي * [١٧٨]
 وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ «لَا عُدَّةَ الْمُجْرِمِينَ» فِي هَذَا أَعْرَضُ، فَكَأَنَّهُ يَقُولُ: «لَوْ
 جِئْتَنِي بِكَثْرٍ أَوْ بِإِدَامَةٍ مَا جِئْتَنِي» وَ أَيْ عُدَّةٍ تَضُمُّهُ لِعَطْفِهِ، فَهُوَ
 ١٠. كُفَيْرُهُ.

وَالْجَوَابُ عَنِ الْخَامِسِ أَيْ ه - أَيْضًا - حَبِيبٌ وَاحِدٌ لَا يَحْتَاجُ
 بِمِثْلِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَ مَعَ ذَلِكَ لَا يَدُلُّ عَلَى مَوْضِعِ الْخِلَافِ إِلَّا أَنَّا
 لَا نَعْلَمُ أَنَّ تَعَجُّبَهُمَا مِنْ تَقْصِيرٍ مَعَ رَوَالِ الْخَوْفِ^١ لِأَحْلِ تَعْلِيقِ

- | | |
|----------------------------------|---------------------|
| ١ - ب - عَنِ الْيَعْقُوبِ | ٢ - ج - بَيْنَهُمَا |
| ٣ - ج - مِنْ | ٤ - ج - يَقُولُ |
| ٥ - ب - حَشَى | ٦ - ب - حَدَّثَ |
| ٧ - ب - أَعْرَضَ | ٨ - ب - جِئْتَنِي |
| ٩ - ج - لِعَبْرَةٍ | ١٠ - ب - أَيْضًا |
| ١١ - ب - تَحْصِيهِمَا | ١٢ - ج - أَرَوْنُ |
| ١٣ - ب - لِعَرَفَ ب - وَج - هُوَ | |

القصير بالخوف^١، وَ يَجُورُ^٢ أَنْ يَكُونَ تَعَصُّهُمَا لِأَنَّهُمَا عَقْلَانِ
 الْآيَاتِ الْوَارِدَاتِ فِي إِحْبَابِ الصَّادِقِ^٣ وَ حُوبِ الْإِثْمِ فِي كُلِّ حَالٍ،
 وَ اعْتَقَدَا^٤ أَنَّ الْمُسْتَشْيَ مِنْ ذَلِكَ هُوَ حُلُّ الْخُوفِ . فَتَعَصَّاهُمَا^٥ التَّوَجُّهِ .
 وَ الْجَوَابُ عَنْ أَسَاسٍ أَنَّهُ إِذَا صَحَّ قَوْلُهُمْ « إِنَّ الْمَاءَ مِنَ الْمَاءِ
 مَسْخُوحٌ »^٦ ، مِنْ أَيْنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ عَقَلُوا مِنْ ظَاهِرِهِ فِي وَحُوبِ الْفَسْلِ
 مِنْ غَيْرِ الْمَاءِ ؟ وَ لَعَلَّهُمْ عَيَّوْهُ بِدَلِيلِ سَوَى الْمَقْطَعِ^٧ ، لِأَنَّهُمْ إِذَا احْكَمُوا
 بَأَنَّهُ مَسْخُوحٌ ، فَلَا تَدْرِي أَنْ يَكُونُوا قَدْ فُهِمُوا أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ .
 فَمِنْ أَيْنَ أَنَّهُمْ فُهِمُوا ذَلِكَ بِالنَّهْيِ دُونَ دَلِيلِ آخَرَ ؟

وَ قَدْ رَوَى^٨ هَذَا الْخَبْرَ بِالنَّهْيِ آخَرَ ، وَ هُوَ « إِنَّمَا الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ »
 وَ بِدَحْوَلٍ^٩ لِقِطَاعِ^{١٠} « إِنَّمَا » يَقْتَضِي^{١١} أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ ، لِأَنَّ الْقَائِلَ
 إِذَا قِيلَ « إِنَّمَا لَكَ عَمْدِي دَرَاهِمٌ » يَقْتَضِي^{١٢} مِنْ قَوْلِهِ « وَ لَيْسَ لَكَ سِوَاهُ » .
 وَ عَنِ هَذَا التَّوَجُّهِ تَعَقُّو^{١٣} أَنَّ عَدِيْسَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - حَسَى نَفِي لَرَبْوَا عَنْ
 غَيْرِ النَّسِيَةِ ، لِقَوْلِهِ^{١٤} - عَلَيْهِ السَّلَامُ - « إِنَّمَا لَرَبْوَا فِي النَّسِيَةِ » .

١ - ب : بالعرف . ٢ - الف و ب : + و

٣ - ب : اعتدوا : ح : اعدوا ٤ - ح : بهذا .

٥ - ب و ج : - لهم . ٦ - ب : ورد .

٧ - ب و ج : - و . ٨ - الب : مدحول

٩ - ب : يعلم ١٠ - ب : - أن

١١ - ب : يقويه .

و قد روى هذا الخبر بلفظ آخر ، و هو أنه - عليه السلام -
 قال « لا ماء إلا من الماء » . و على هذا اللفظ لا شبهة في الخبر .
 إن الصحابة لم تثن حجة قولها في هذا الخبر أنه منسوخ ، و هل
 النسخ يتأوله أو دليته ، أو ما عليم منه بقرينة ، و قد عيضا أن المدكور
 من الحكم في اللفظ و هو وجوب الغسل بالماء من زوال الماء ليس
 ينسخ ، فبن أن النسخ سأل دليل اللفظ دون ما عليم بقرينة ؟
 و ليس لهم أن يقولوا : « المراد بذلك الإقتصار من الماء
 على الماء » ، لأنهم ليسوا بأولى منا أن نقول : « المراد به أن
 التوضؤ من الماء منسوخ بوجوب الإغتسال منه » فقد روى أنهم
 كانوا يتوضؤون من التقاء الجفائين^١ ، فأوجب^٢ - عليه السلام -
 الغسل في ذلك .

و الجواب عن تسامح أن آية السهم و آية الكفارات تثن

١ - ب : اللفظ ٢ - ج : قول

٣ - ب : إن الصحابة ، ما عيضا . ٤ - ب و ج : تأوله .

٥ - الب : + إن . ٦ - الب : لاقتضاء ، ح : لاقتصار

٧ - الف : التوضؤ ، ج : توضؤا . ٨ - ب و ج : - منه .

٩ - الب : - فقد . ١٠ - ب و ج : يتوضؤون .

١١ - ب : لختاريس ، ح : الخطاس

١٢ - ب : و وجب .

فيهما 'حكم الأصل وحكم البديل' ، لأنه - تعالى - أوجب الطهارة عند وجود الماء ، وأوجب التيمم عند عدمه وكذلك فى الكفارة لأنه أوجب الرقعة فى الأصل ، وعند عدمها أوجب الصيام ، فعلمنا حكم النذر والتبديل جميعاً بالنص ، وليس للدليل الخطأ فى هذا مدخل.

باب الكلام فى النسخ وما يتعلق به

فصل فى حذف النسخ ومهم أحكامه

اعلم أنه لا حاجة بنا إلى بيان معنى النسخ فى أصل النسخة ، ففى ذلك خلافٌ لا فائدة فى سائر الصحيح منه ، والمحتاج إليه يأن حذره فى الشرع ، وعنى مقتضى الأدلة الشرعية .

١ - ب : فيها .

٢ - ب : فى .

٣ - ج : وليس .

٤ - الف : معنى .

٥ - الف : عليه السلام الفصل ، تا اینجا .

٦ - الف : و .

٧ - الف : الكلام فى .

٨ - ب و ج : اختلاف .

وَالدَّلِيلُ الْمَوْصُوفُ بِأَنَّهُ نَاسِخٌ هُوَ مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ مِثْلَ الْحَكْمِ
الْمُتَّبَعِ بِالْبَعْضِ لِأَوَّلٍ غَيْرِ ثَابِتٍ فِي الْمُسْتَقْبَلِ . عَلَى وَحْدِ أَوَّلِهِ لَكَانَ
ثَابِتًا بِالْبَعْضِ الْأَوَّلِ مَعَ تَرَاهِيهِ عَلَيْهِ

وَالَّذِي يَحْسَبُ الْعَالَمُ بِهِ وَتَقَرُّرُهُ فِي التَّفْسِيرِ الْمَعْنَايَ الَّتِي يَتَعَنَّى
٥ حَذْوِ النَّسْخِ عِهَا ، ثُمَّ تَكُونُ لِمَارَّةٍ بِحَسَبِ مَا تَقَرَّرَ مِنَ الْمَعْنَايَ .
وَالْتَكْيِيفُ عَلَى صَرْتَيْنِ أَحَدُهُمَا مُسْتَعِيرٌ . وَالْآخَرُ لَا يَسْتَعِيرُ .
فَمَا لَا يَسْتَعِيرُ لَا يَدْخُلُ نَسْخٌ فِيهِ . وَالْمُسْتَعِيرُ عَلَى صَرْتَيْنِ أَحَدُهُمَا
أَنْ يَكُونَ الطَّرِيقُ الَّذِي بِهِ يُعْلَمُ بَدَلُهُ وَاسْتِمْرَارُهُ بِهِ يُعْتَمَدُ
زَوَالُهُ عِنْدَ غَايَةٍ . وَلَا يَدْخُلُ لِنَسْخٍ فِي ذَلِكَ وَاصْرُفَ أَمَّا يُعْتَمَدُ
١٠ بِالْبَعْضِ أَوْ بِقَرَائِنِهِ اسْتِمْرَارُهُ ، وَهُوَ يُجْتَنَبُ فِي مَعْرِفَةِ زَوَالِهِ إِلَى أَمْرٍ سِوَاهُ .
وَذَلِكَ عَلَى صَرْتَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ مَا يُعْلَمُ زَوَالُهُ بِهِ يُعْتَمَدُ عَقْلًا
كَالْعَجْزِ وَالتَّعْذِيرِ ، وَلَا يَدْخُلُ لِنَسْخٍ - أَيْضًا - فِي ذَلِكَ وَالْقِسْمُ
الْآخَرُ يُعْتَمَدُ زَوَالُهُ بِدَلِيلٍ شَرْعِيِّ ، وَنَسْخٌ يَدْخُلُ فِي هَذَا الْوَجْهِ خَاصَّةً ١١ .

١ - ب : + و ، ٢ - ب : و ، ٣ - ب : و ح : مَكُون

٤ - ب : و ح : مَكُون ٥ - ب : و ح : مَكُون ٦ - ب : و ح : مَكُون

٧ - ب : و ح : مَكُون ٨ - ب : و ح : مَكُون ٩ - ب : و ح : مَكُون

١٠ - ب : و ح : مَكُون ١١ - ب : و ح : مَكُون

١٢ - ب : و ح : مَكُون ١٣ - ب : و ح : مَكُون

١٤ - ب : و ح : مَكُون

وَإِذَا تَحَصَّنَتْ هَيْدِجُ نَجْمَةٍ ، فَأَلُو حُبَّ فِي الْعَارِثَةِ أَنْ تَقَعَ بِحَسَبِهَا ،
فَلَيْكَ أَنْ تُحَدِّثَ النِّسْخَ بِأَنَّهُ مَا دَلَّ عَلَى تَغْيِيرِ طَرِيقَةِ الْحُكْمِ الثَّابِتِ
بِالنَّصِّ الْأَوَّلِ فِي سَبَبٍ لَمْ يَتَرَأَى . لِأَنَّ ذِكْرَ الطَّرِيقَةِ فِي التَّحْدِيثَيْنِ
أَنَّ لَتَغْيِيرِهَا لَهَا يَتَحَقُّ مِمَّا تَمَرَّدَ وَبِهَا يَتَحَقُّ لَا يَحِبُّ وَكَانَ
الدَّلِيلُ الَّذِي كَشَفَ عَنْ تَقَرُّرِهَا لَا يَحِبُّ

وَالدَّلِيلُ عَلَى حَقِيقَةِ هُوَ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ نَاسِخٌ ، وَإِذَا وَصَفُوهُ
تَعَالَى - بِأَنَّهُ نَاسِخٌ بِالْأَحْكَامِ . فَبَيْنَ حَيْثُ أَمَلٌ - تَعَالَى - مَا هُوَ
نَاسِخٌ وَ إِنْ قِيلَ فِي أَحْكَامِ أَنَّهُ نَاسِخٌ . فَمِنْ حَيْثُ كَانَ دَلِيلًا ، وَ
بَدَلَتْ لَا تَكُونُ سَجْدَةً ، لِأَنَّهَا مَعَ الْقَصْدِ وَأَمَّا التَّسْوِيحُ ، فَهُوَ
الدَّلِيلُ الَّذِي تَغْيِيرُ حُكْمِهِ بِالْأَدْلَى نَاسِخٌ وَ قَدْ وَصَفَ - بِضَمٍّ -
الْحُكْمُ بِدَلَّتْ ، لِأَنَّهُ لَمْ يَقْصُودْ بِالدَّلَالَةِ وَ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَغَيَّرُ .

- | | |
|------------------------|--------------------------|
| ١ - الف و لث ، ح : د ث | ٢ - ج : ح د |
| ٢ - ج : د | ٣ - ج : د ، ح : ب : ت غي |
| ٥ - الف : ج د ي | ٤ - الف و ب : ت غي |
| ١ - الف : ل م | ٥ - ج : د ، ح : ب : ت |
| ٦ - ب : ف ك د ل ي | ٦ - ج : ك ف |
| ٧ - ب : ت غي | ٧ - أ ب : ك د ل ث |
| ٨ - الف : س ج | ٨ - ج : د |
| ٩ - ج : ح ك ي م | |

وَاعْتَمَّ أَنَّ النَّاسِحَ وَالْمَنْسُوخَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ شَرْعَيْنِ ، وَلَا
يَكُونَ عَقْلَيْنِ ، وَلَا أَحَدُهُمَا ، لِأَنَّهُ لَا يُقَالُ : « ١ » تَحْرِيمُ الْخَمْرِ نَسَخَ
إِبَاحَتَهَا « وَلَا : « ٢ » أَنَّ الْمَوْتَ نَسَخَ عَنِ الْمَكْرِيفِ مَا كَانَ تَكْفِيفُهُ « ٣ »
لِذَا كَانَتْ هِدْيَةُ الْأَحْكَامِ عَقْدَةً

٥ وَ مِنْ حَقِّ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ غَيْرَ الْمُرَادِ بِالْمَنْسُوخِ ،
وَسَيَأْتِي بَيَانُ ذَلِكَ فِيمَا بَعْدُ بِمُشَبِّهِ اللَّهِ تَعَالَى .
وَمِنْ حَقِّهِ أَلَّا يَكُونَ مُتَفَصِّلاً عَنْ الْمَنْسُوخِ وَلَا يُوصَفُ بِهِ
الْصِّفَةُ مَعَ الْإِتِّصَالِ ، وَلَا حَالَافٌ فِي ذَلِكَ .

١٠ وَمِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا ' يَكُونَ مَوْقُفًا بِغَايَةٍ يَقْتَضِي اِرْتِفَاعَ ذَلِكَ الْحُكْمِ .
وَالْمَوْقُوتُ بِغَايَةٍ عَلَى ضَرْفَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يُعْتَمَّ بِالْقَطْعِ مِنْ غَيْرِ
حَاجَةٍ إِلَى غَيْرِهِ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « ثُمَّ آيَمُوا الصَّامَ إِلَى السَّيْلِ » * ١٧٥
وَالضَّرْبُ الْآخَرُ أَنْ تُعْتَمَّ ' اِنْغَايَةُ عَلَى سَبِيلِ الْجُمْلَةِ ، وَيُحْتَجُّ فِي تَقْصِيصِهَا
إِلَى دَلِيلٍ سَمْعِيِّ ، نَحْوُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « دَوْمُوا » ١٢ عَلَى هَذَا ' الْفَعْلِ

١ - ب و ج - م م

٢ - ب - لا ن

٣ - ج + و

٤ - لع - بالناح

٥ - لع و ج - م

٦ - ج : سلم

١٢ - ليس لقول من كلامه تعالى فالظاهر ان كلمة « تعالى » مراد منه النسخ .

١ - الب و د اوموا . ٢ - ج هذه .

إلى أن أتسحه عكم^١ ، واندليل الشرعي الوارد بزوال الحكم^٢
يوصف^٣ بأنه مسح^٤
و من شرط المسح أن يكون في الأحكام الشرعة ، دون أخايس
الأفعال .

- و يتقسم إلى ثثة أقسام : أحدها : أن يزول الحكم لا إلى بدل^٥ .
والثاني أن يزول إلى بدل يضده^٦ ، و يكون سحاً^٧ . والثالث أن
يزول إلى بدل يخالفه^٨ .
فما رواله لا إلى بدل ، فإنه يكون سحاً ، لأنه عيم^٩ به أن^{١٠}
مثل الحكم الذي سبق^{١١} المقدم^{١٢} مرتفع في المستقبل . و لأنه
إذا زال إلى بدل ، فالأدى أوجب كونه مسوحاً رواله لا ثبوت البديل^{١٣} .
لأنه إن ثبت من دون روال الأول ، لم يكن سحاً^{١٤} ، و من
حق هذا الضرب أن لا^{١٥} يفتنه سح^{١٦} إلا بدليل دون الأحكام .
فأما ما يرتفع إلى بدل محقق^{١٧} ، فليس حقه^{١٨} - أيضاً - أن لا^{١٩}

- | | |
|------------------|---------------|
| ١ - الف : يتنيكم | ٢ - ر : الحكم |
| ٣ - ب : لوصف | ٤ - ج : احصا |
| ٥ - الف : مسحا | ٦ - ب : - ن |
| ٧ - ج : - ن | ٨ - ب : سحا |
| ٩ - الف : لا | ١٠ - ج : لا |

يُقْتَمَ لَا بِدَلِيلٍ بِرُؤْيِ الْحَكَمِ ، لِأَنَّ الْحَكَمَ إِذَا لَمْ يُدْرِكْ ، لَمْ يُقْتَمَ ،
 وَكَوْنُهُ مَسْوُوحًا وَمَنْعُهُ مَا رُؤِيَ فِي وَجُوبِ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ
 أَنَّهُ تَسَحُّ وَجُوبِ صَوْمِ عَاشُورَ ، وَأَنَّ الرُّكُوعَ تَسَحُّ وَجُوبِهَا مَأْثَرُ
 الْحَقِيقِ . وَمَتَى قِيلَ مَا هِيَ حَالُهُ : «إِنَّ كَذَا يُسَبِّحُ كَذَا» فَمَعْنَاهُ ،
 وَاعْتَرَادَ بِهِ أَنَّ عِنْدَهُ عَيْنٌ تَسَبِّحُ لِأَوَّلِ
 ٥ وَ أَمَّا تَسَبُّحُ بِحَكْمِ نُسَاخِهِ ، فَقَدْ يَقَعُ شَوْبُ حَكْمِهِ ، وَقَدْ
 يَقَعُ - أَيْضًا - بِدَلِيلٍ . وَبِمَا كَانَ كَذِبًا ، لِأَنَّ تَعْدُّ الْحُكْمَيْنِ
 دَلِيلٌ عَلَى زَوَالِ أَحَدِهِمَا ، لِأَنَّهُمَا مِنْ جِبْتٍ عَمَمٍ أَنَّهُمَا لَا يَصِحُّ أَنْ يَجْتَمِعَا
 فِي التَّكْثِيفِ وَلَا الشُّبْهِهِ فِي أَنَّ الْخَطَرَ مُضَادُّ الْإِبَاحَةِ وَتَنْدَبُ ،
 ١٠ وَ الْوَجُوبُ - أَيْضًا - فِي حَكْمِ نُسَخِ تَنْدَبٍ وَ الْإِبَاحَةِ ، لِأَنَّ كَوْنَهُ
 مُسَاحًا يَقْتَضِي مَعَى مَا لَهُ يَكُونُ تَنْدَبًا وَوَاجِبًا ، وَكَوْنُهُ يَدْبَرًا يَقْتَضِي
 مَعَى مَا يَكُونُ لَهُ وَاحِدًا .

- | | |
|-------------------|-----------------------------------|
| ١ - و - ج - سبعة | ٢ - ب - صوم |
| ٣ - ا - ب - صوم | ٤ - ب - كَوْنُ |
| ٥ - ب - مَطَارُ . | ٦ - ا - ب - عَمَمٌ عَدَى عِنْدَهُ |
| ٧ - ب - سَجْدُ . | ٨ - ا - ب - تَوَاتُ |
| ٩ - ا - ب - كَالِ | ١٠ - ج - وَ الْوَجُوبُ . |
| ١١ - وَ . | ١٢ - ب - وَ وَاحِدٌ |
| ١٣ - ج - وَ . | ١٤ - ب - وَاحِدٌ |

وَمِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ فِي وَقْعِ الْعِلْمِ بِهِ كَالْمَنْسُوحِ
وَسَيَأْتِي بَيَانُ ذَلِكَ فِي إِطْلَالِ النَّاسِخِ بِحُجْرِ الْوَحِيدِ بِمَشْنَةِ اللَّهِ تَعَالَى
وَلَسْ مِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ لَفْظُ الْمَنْسُوحِ، مُتَنَاوِلًا
لَهُ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ تُقَامَ اسْتِمْرَارُ أَحْكَامِ بَطَاهِرِ الْحَطَابِ،
أَوْ يُقَامَ ذَلِكَ بِقَرِينَةٍ

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا يُتَأَخَّرَ عَنِ الْمَنْسُوحِ، كَمَا قُيِّدَ فِي تَخْصِصِ
الْعَامِّ، وَنَبَاهِ الْمُحْمَلِ عِنْدَ مَنْ دَهَبَ إِلَى ذَلِكَ، بِنِ الْإِسْخِ يُحِبُّ
تَأَخُّرَهُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ فِي حَذِّهِ.

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ تَسْبِيهِ فِي حَالِ الْحَطَابِ فِي الْحَمِيَّةِ
عَبِيهِ، عَلَى مَا قَامَ مِنْهُمْ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَا وَحْدَ يُوجِبُ ذَلِكَ، بَلْ هُوَ
مَوْقُوفٌ عَلَى الْمَصْلَحَةِ، فَرُبَّمَا أَوْضَحَهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُقْنِضْهُ

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا يَكُونَ اللَّفْظُ مُقَابِلًا لِلتَّائِيدِ، فَيُفِي
النَّاسِ مَنْ دَهَبَ إِلَى أَنَّهُ - تَدَايَ - لَوْ قَالَ: «فَعْمُوا الصَّدُوقَةَ أُنْدَا»،
مَا جَارَ النَّاسِخُ، وَ إِنْ جَارَ مَعَ الْإِطْلَاقِ، وَ هَذَا بَاطِلٌ، لِأَنَّ

٢ - ب - لا - لا

٤ - ج - للوجوب

٥ - ج - لا

٦ - ج - فعلوها الصفة

١ - ب - لعم

٣ - ب - الحطاب

٥ - ب - وح شفه

٦ - ج - لا

٩ - ب - في السخ

امطة' التأييد في التعاريف يقتضي الوقت، كقول القائل: «لازم
العريم أبداً» و«تعمم العلم أبداً» وقد ثبت أن الكيف متقطع،
وأن القطاع متوقع بين وجوده، فكيف يمنع هذا القطع من نسخ
ولو منع من ذلك، أعم من العجز، ووجوده لتعد

٥. وليس من شرط النسخ أن يقع بما هو أخف في التكيف
على ما ذهب إليه بعض أهل الطاهر، وذلك أن الكيف على سبيل
الاستداء، وعلى جهة النسخ، كما هو تالم، لمصلحة، وقد تنفق
المصلحة في الاشتق والاحتق معاً، وفي الاشتق من زيادة التعريض
لثواب ما ليس في الأخف، وشبهة في هذا صعبة جداً، وقد
ذكر من وقوع النسخ في القرآن بما هو أشق منه ما فيه كفاية،
وهو معروف.

١ - الف : لغف	٢ - ج : ان
٣ - ب : لا	٤ - ب : لا
٥ - ب : من	٦ - ج : اد
٧ - الف : صاع	٨ - ب و ج : شق
٩ - ب : التعرض	١٠ - ب : في هذا
١١ - الف : ما	١٢ - ب : معرف

فصل في الفرق بين البداء والنسخ والتخصيص

اعلم أن البداء في وضع الشيء هو الطهور، وإنما يقال: «بداء فلان في كذا» إذا ظهر له من علم أو حزن ما لم يكن ظاهراً.
 ولبداء شرائط، وهي أربعة، ألا يكون فعل المأمور به واحداً،
 والمكثف واحداً، والوجه كذلك، وأوقت كذلك، فما اخص بهديه
 الوجه لأربعة من أمر بعد نهي، أو نهي بعد أمر، فنقص البداء.
 وإنما قلنا: إن ذلك يدل على البداء، لأنه لا وجه له إلا تغير
 حال المكثف في العلم أو الظن، لأنه لو كانت حاله على ما كانت
 عليه، لما أمر بنفس ما نهي عنه، أو نهي عن نفس أمر به مع
 باقى الشرط، وكان أبو هاشم يمنع في الله - تعالى - أن يأمراً
 نهي عنه مع باقى شرائط الوجهين، أحدهما: أنه دالة البداء، والآخر
 أنه يقتضي إضافة قسح إليه - تعالى - إما الأمر، أو النهي، وهو

٢ - ب وج: النسخ و البداء

١ - ج: لمص

٣ - ر: هذه

٢ - ح: صاهر

٤ - ب: كان

٥ - ا: ان

٨ - ب وج: لانه

٦ - ح: نفسه

٩ - ب وج: للامر

أَحَدُ قَوْلِي أَبِي عَلِيٍّ وَالْقَوْلُ الْآخِرُ لَهُ أَنَّهُ 'يَتَمَنَعُ مِنْ وَقْعِهِ مِنْهُ -
تَعَالَى - لِلْوَجْهِ لِأَحْيَرِ الَّذِي ذَكَرْنَا، مِنْ اقْتِصَافِهِ إِضَافَةً فَيَسْجِرُ إِلَيْهِ
تَعَالَى، لِأَنَّ الدَّاءَ لَا يَنْصَوِّرُ فَيَمْنُ' هُوَ عَلَيْهِ نَفْسُهُ.

وَالْأَوَّلَى أَنْ يُنَمَّعَ مِنْهُ لِنَوْحِهِمْ، لِأَنَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَوْ يَدُلُّ
٥ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِلَّا 'تَحَاوَرَهُ الْقَدِيمُ - تَعَالَى - مَعَ فَقْدِ مَدْلُولِهِ'
لِأَنَّ ذَلِكَ يَحْرَى مَحْرَى فَعَلٍ فَيَسْجِرُ، أَلَا تَرَى أَنَّ مَعَهُ - تَعَالَى -
مِ يَطَابِقُ اقْتِرَاحَ لَطَائِبِ 'يَتَصَدِّقُهُ، أَمَّا كَانَ دَلَالَةُ التَّصْدِيقِ؛
لَمْ يَحْزَنْ أَنْ يَقَعَهُ مِنْ 'كَذَبٍ' لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى حِلَافٍ مَا لِحَالٍ عَلَيْهِ.
وَلَنَسْجِرُ إِنَّمَا يُحْلِفُ الدَّاءَ بِتَعْدِيرٍ 'أَفْعَدِينَ' وَفِي هَذِهِ الْأُمُودِ
١٠ سَهْ غَيْرُ الْمُنْهَيِّ عَنْهُ. وَإِذَا تَعَايَرَ الْفَعْلَانِ بِفَلَانٍ مِنْ تَعَايِيرِ الْوَقْعَيْنِ.
فَكَانَ النَّسْخُ يُحْلِفُ الدَّاءَ بِتَعَايِيرِ الْفَعْلَيْنِ وَالْوَقْعَيْنِ

[١٨٠]

١ - ب - ان . ٢ - ب - الداء لا ينصور .

٣ - الف - عينا . ٤ - ب - وج - لفسه .

٥ - المسألة لا يخلو من زيادة أو نقصان : فان ان يكون « ان » في « لا » زدنا ،

او يكون فعل من قبيل « يجب » قيل « الا » ساقطا .

٦ - الف - حوله . ٧ - ب - وج : + كل .

٨ - ب : يطالب . ٩ - ب - المطالب .

١٠ - ج : مع . ١١ - ب - الكذب .

١٢ - الف - بقاء .

وَأَمَّا الْفَرْقُ بَيْنَ النِّسْخِ وَالتَّحْصِيسِ فَقَدْ مَضَى فِيمَا تَقَدَّمَ ،
فَلَا وَجْهَ لِإِعَادَتِهِ .

فصل فيمَا يَصَحُّ فِيهِ مَعْنَى النِّسْخِ مِنْ أَفْعَالِ الْمَكْلُفِ

اعْلَمْ أَنَّ مَعْنَى النِّسْخِ إِثْمٌ يَصْحُ دَحْوُهُ فِي حَكْمٍ مُسْتَمِرٍّ ، لِأَنَّ
مَا لَا يَسْتَمِرُّ لَا يَدْخُلُ فِيهِ مَعْنَى النِّسْخِ ، وَلَا النِّسْخُ فِي نَفْسِهِ
وَلَا يَنْدُ - أَيْضًا - أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَصْحُ تَقَرُّهُ ، بَعْدَ اسْتِمْرَارِهِ ،
لِأَنَّهُ مَتَى كَانَ مِمَّا يَسْتَمِرُّ عَلَى حَالِهِ وَاحِدَةً ، لَمْ يَصْحُ دَحْوُ النِّسْخِ
وَلَا مَعْنَاهُ فِيهِ

وَبِمَعْنَى النِّسْخِ فِي نَفْسِهِ ، بَلَّغْتُ أَنَّ يَكُونُ لِحُكْمِ الْمُسْتَمِرِّ ثَلَاثَ شُرُوحٍ ،
وَكُنْتُ زَوَالَهُ مَتَى رَالَ .

وَمَا يَحْتَاجُ اسْتِمْرَارَهُ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ مِنَ الْأَفْعَالِ يَنْقَسِبُ إِلَى قِسْمَيْنِ :
أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ وَاحِدًا اسْتِمْرَارُهُ لَصِفَةٍ هِيَ عَلَيْهَا كَوُحُوبُ الْأَصَافِ ،

- | | |
|-------------------|----------------------|
| ١ - ب و ح - د | ٢ - ب - ز - اعلم |
| ٣ - ب و ح - د | ٤ - ب و ب - ز - د |
| ٥ - ج - تعبير | ٦ - ح - معنى |
| ٧ - ب - د - ب - ب | ٨ - ب و ح - في الشرع |
| ٩ - - - وجه | |

وَقَحِ الْكُذِبَ وَالْجَهْلَ. وَانْقَسَمُ الْآخَرُ لَا يَحُورُ تَعْبِيرُهُ مِنْ حَيْثُ
كَانَ كَوْنُهُ لَهَا لَا يَتَغَيَّرُ. كَالْمَعْرِفَةِ لِلَّهِ - تَعَالَى - وَعَدْلِهِ وَتَوْحِيدِهِ
وَأَنْذَى يَحُورُ تَعْبِيرُهُ مِنَ الْأَفْعَالِ حُورٌ تَضَرَّرَ وَامْتَنَعَ وَالْقِيَامُ
وَالْقُعُودُ وَوَحْوَهُ الْمُصْرَفُ لِأَنَّهُ قَدْ يَحْسُنُ تَارَةً، وَ يَقْسَحُ أُخْرَى
ه قَبَعَى النُّسخَ يَجُوزُ دَخُولُهُ فِيهِ.

قَدْ هَسُ نُسَخٌ: قَبَعَى يَدْخُلُ فِيمَا تَقْدِمُ ذَكَرُهُ فِيمَا أُتَتْ حَكْمُهُ
شَرْعًا وَ يَرُورُ - أَيْضًا - كَذَلِكَ

فصل فيما يحسن من النهي بعد الأمر والأمر بعد النهي

إِعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ لَا يَحِلُّو مِنْ أَنْ يَكُونَ مُتَاوِلَهُمَا وَاحِدًا،
أَوْ مُتَفَايِرًا ١٠

فِنْ كَانَ وَاحِدًا، فَتَنْ يَحْسُنُ إِلَّا عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ، وَهُوَ أَنْ
يَأْمُرَ بِأَفْعَالٍ عَلَى وَجْهِ، وَ يَنْهَى عَنْهُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ، وَرُبَّمَا كَانَتْ
وَحْوَهُ كَثِيرَةً يَصِحُّ أَنْ يَنْتَهَى عَنْ إِيقَاعِهِ عَلَى بَعْضِهَا، أَوْ يَأْمُرَ بِبَعْضِهَا

٢ - لف : ف

١ - ب و ج : مخرجه .

٣ - لف : فيه ، بجای من

٣ - ب : تش

٦ - ب : بوسر

٥ - لف - عد لامر

فَأَمَّا إِذَا تَعَيَّرَ الْمُتَقَوِّلُ ، فَهُوَ عَلَى قَسْمَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ الْمُكَتَّفُ
 - أَبْعَدَ - مُتَعَيِّرًا ، فَتَحْسُنُ الْأَمْرَ بِأَحَدِهِمَا ، وَالْأُخْرَى عَنْ الْآخِرِ عَلَى
 كُلِّ وَجْهِ ، بِإِدْقَاحِ أَحَدِهِمَا ، وَحَسُنَ الْآخِرُ ، وَالتَّقْسِيمُ الثَّانِي
 أَنْ يَكُونَ الْمُكَتَّفُ وَاحِدًا ، وَيَقْسِمُ إِلَى قَسْمَيْنِ ، أَحَدُهُمَا أَنْ
 لَا يَتِمَّرَ لَهُ اخْتِذَ لَفْظَةٍ مِنَ الْآخِرِ ، بَلْ تَكُونَ الصُّورَةُ وَاحِدَةً ،
 وَتُؤَدُّ وَاحِدَةً ، فَلَا تَحْجُوزُ أَنْ يَأْتِيَ - تَعَالَى - بِأَحَدِهِمَا ، وَيَنْتَهَاهُ
 عَنِ الْآخِرِ مَعَ تَعَيُّرِ سَمِيرٍ . وَهَذَا إِذَا تَعَيَّرَ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخِرِ ؛
 حَسُنَ الْأَمْرُ وَانْتَهَى بِحَسَبِ الْحَسَنِ وَالتَّقْصِيرِ .

فصل في الدلالة على حواجز نسخ الشرائع

عَمَّا يَلِيهِ لِحَالِافِ بْنِ الْمُبِينِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، وَإِنَّمَا خِلَافُ ١٠
 فِيهِ مَعَ الْيَهُودِ وَلَا مَعْنَى إِنْكَالِهِمْ عَلَى الْيَهُودِ فِي أَوَّلِ أَصُولِ
 أَمَّتِهِ ، وَقَدْ تَكْتُمُنَا عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِهِ تَعَرُّوفٌ بِإِدْحِيرِهِ وَغَيْرِهِ بِمَا
 فِيهِ كَمَا يَلِيهِ ، وَمَنْ شَدَّ مِنْ حِمْلَةِ الْمُسْلِمِينَ مَخَافَةً فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ؛

٢ - ب - د - ح - ي - ك -

٢ - ا - ب - ج - د - ه - ز - ح - ط -

٢ - ا - ب - ج - د - ه - ز - ح - ط -

فإنما حذره يرجع إلى عبارة ، ولا مضائقه ، ولما تعدت مع
سلامة المعنى ، وقد ورد في الشرع من سح التحية بالقية و تعدية
تعدية ما هو واضح ، و ذلك أن الشرع ، لما بمصلحة فلا تدفع
تغيرها من السح .

فصل في دخول النسخ في الاحبار

إثم أن نسخ إذا دخل في الأمر والنهي ، فإنما هو غنى
الحقيقة دخل على مقتضاهم ، و متساوية ، لا عيبهما أنفسهما .
والحر في هذا الحكم كالأمر والنهي ، لأن مقتضاهما كمتقتضاهما .
وإذا كان حواز النسخ في من المكلف ، لما صحح الأمر يرجع
إلى تغير الأحوال الفعلية في المصلحة ، لا الأمر يرجع إلى صحة
الدليل ، فلا فرق . بد تغيرت المصلحة . بين أن يدل على ذلك من
حاليها بمس هو خير ، أو أمر ، أو نهى ، وقد استأن قول أقايل :

٢ - ب - دخول .

١ - ب - غير .

٥ - ب - في

٣ - ب - و ما

٦ - ب - غير .

٥ - الف صح .

٧ - ج - لا

« اَفْعَلْ » كَقَوْلِهِ . « اُرِيدُ مِثْلَ اَنْ تَفْعَلَ » : وَاَنْ قَوْلَهُ : « لَا تَفْعَلْ »
بِمَعْنَى قَوْلِهِ « اَبَى اَكْرُدُ اَنْ تَفْعَلَ » ، وَهِيَ لُجْمَةٌ تَقْتَضِي حَوَازَ
دَحْوِلٍ تُسَيِّحُ فِي مُقْتَضَى الْاُخْبَارِ ، كَمَا دَخَلَتْ فِي مُقْتَضَى الْأَمْرِ
وَالذَّمِّ .

وَإِذَا قِيلَ : إِنَّ لِحَرَ مَعْنَى دَخَلَهُ السَّخُّ ، افْتَضَى تَجْوِيزٌ ٤
الْكُذْبِ .

فَقَالَا : وَالْأَمْرُ مَعْنَى دَخَلَهُ السَّخُّ ، أَوْحَبُ الْقَدَاءِ
فَإِذَا قِيلَ : إِنَّ سَخَّ لَا يَدْخُلُ عَيْنٌ ، أُرِيدَ بِالْأَمْرِ
قُلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ فِي الْحَبْرِ .

وَأَيُّهُ قَالَ اتَّخَذُوا قَدَمًا أَنْ سَخَّ لَا يَدْخُلُ فِي الْأُخْبَارِ ، ١٠
وَأَرَادُوا الْحَبْرَ عَيْنًا كَانَتْ ، وَيَكُونُ ، مِمَّا لَا يَتَّفَقُ بِالشَّكَيْفِ . وَ
لَا شَهْدَةَ فِي حَوَازٍ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ . بَعْدَ عَيْنِ جَمِيعِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ
بِالْأُخْبَارِ وَتَقْوِيمُ أَنَّ السَّخَّ - وَكَانَ الْأَمْرُ عَيْنِ مَا قَدَرَاهُ -
مُتَّاتٍ فِي الشَّرِيعَةِ . فَوَضَّحَ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ .

فَأَمَّا دَحْوِلٌ مَعْنَى السَّخِّ فِي عَيْنِ الْأَحْكَامِ : فَجَائِزٌ ، لِأَنَّهُ لَا خَبَرَ ١٥

٢ - أَلِفٌ فَادَا .

ب و ح : تَقْتَضِي .

٤ - عَيْنٌ : عَيْنٌ .

٢ - ر : حَوَازٍ .

٦ - ب : قَدَرَاهُ .

٥ - أَلِفٌ : الْأَمْرُ عَيْنِ لِحَرَ .

كَلَّمَآ اللَّهُ - تَعَالَى - أُنْ تَقَعْنَهْ أَلَا وَبَحُورُ أَنْ يُزِيلَ عَمَّا التَّكْرِيفِ
فِي أَتْيَاهِ ، حَتَّى الْحَبِيرُ عَنِ التَّوْحِيدِ ، لَا أَرَى أَنْ يُحِبَّ قَدْ مُنِعَ
مِنْ قِرْءَةِ الْقُرْآنِ ، وَقَدْ كَرِهَ يَحُورُ مَثَلُهُ فِي تَسْيَادِ ، وَ كَوْنُ
هَذَا الْحَبِيرِ صَدَقَ لَا يَمْنَعُ مِنْهُ ، لَمَّا كَرِهَ إِذَا عَرَضَ فِي ذَلِكَ أَنْ
يَكُونَ مُفْسَدَةٌ .

فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ . نَ دَلَّ فِي تَعْلِيلِ لَأَعْتَدَ
فُلَانًا لَعْنَةً لِيَدَى ، مِمَّا وَجَّهَ كَوْنَهُ مُصَدِّقًا لَا يُسْتَعْرَبُ ،
كَأَنَّهُ مَعْرِفَةُ اللَّهِ - تَعَالَى - فَلَا يَزِيدُ فِي نَسْخِ ، لِأَمْنَاءُ تَقْيِيرُ [١٨١]
حَالِهِ فِي وَجْهِ أَوْ حُوبِ
وَأَمَّا أَمْرُهُ بِعَبْرِهِ ، مَحْذُورٌ أَنْ يَكُونَ مُفْسَدَةٌ ، وَدَلَّ وَجْهَهُ
تَقْيِيرُ ، فَيَحُورُ دَحُولُ ، النِّسْخُ بِهِ

فصل في جوارِ نسخِ الحكمِ دونِ التلاوةِ ونسخِ التلاوةِ دونهُ

إِغْتَبَاهُ أَنَّ الْحُكْمَ وَالتَّلَاوَةَ عَدَّتَانِ ، تَسْعَابُ الْمُصَدِّقَةُ ، فَحَاشَ

- ح . اللَّهُ
ب . تَكُونُ
ع . ب و ح قدحول ، (ب و ح قدحور)
١ - ب و ح + جائر . - - - لَفْ : عَدَّتَانِ .

دحول النسخ فيهما معاً ، وفي كل واحد دون الأخرى . بحسب
ما تقتضيه المصاحفة . ومثل نسخ احكام دون التلاوة نسخ لا اعتداد
بالحول ، وتقديم الصدقة ثم نسخ احكام دون التلاوة دون
نسخ غير مطلوب ، لانه من جهة خبر لا حد ، وهو ما روى
أن من خمسة قدر نسخ و شعة در فارخوهم
التمه « فيسحب تلاوة دين ومثل نسخ احكام والتلاوة مع
موجود . ايضاً في خبر لا حد ، وهو ما روى عن عتبة
قالت : « ان فيما أنزل الله - سبحانه - عشر صعدت بحر من »
فنسخ بحسب ، وأن دين كان يثبو »

۱۰ فصل فی حوازی نسخ العادة قبل فعلها

إنتم أن الشبهة في هذه المسألة كمرئمة ، وإنما المشتبه
المسألة ثنى تلى هذا الفصل ، ولأند من بين الحق فيما

۱ - ح : دخول	۲ - ح : حب
۲ - ب و ج : منعه	۳ - ب : ...
۳ - ح : مثل	۴ - ح : نسخ
۴ - ب : - كان	۵ - لف : شبهة
۵ - ح : ملايد	

يَسْتَبِيهِ ، وَلَا يَسْتَبِيهِ^١

وَالصَّحِيحُ أَنَّ نَسْخَ شَيْءٍ قَبْلَ فِعْلِهِ وَبَعْدَ مُصْطَى وَقَبْلَ حَاشِرٍ ،
لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ يَحْسُنُ أَنْ يَأْمُرَ بِالْعَمَلِ مِنْ يَعْصِيهِ ، كَمَا يَحْسُنُ
أَنْ يَأْمُرَ مَنْ يُطِيعُهُ ، وَإِذَا كَانَ لَوْ أَمَرَ مَنْ أَطَاعَ^٢ ، لِحَازَ النَّسْخُ^٣ بِلَا
خِلَافٍ ، فَكَذَلِكَ أَمَرَ مَنْ يَعْصِي^٤ ، لِأَنَّ الطَّاعَةَ أَوْ الْمَعْصِيَةَ لَا يَتَغَيَّرُ
حَسَنُ النَّسْخِ التَّالِيَةِ لِتَعْرِيفِ الصَّاحِبِ فِي الْمُنْتَقِلِ
و- أَيْضًا - فَقَدْ ذَلَّلْنَا عَلَى أَنَّ أَشْرَاحَ لَارِئِهِ انْكَفَارًا ، فَلَمْ يَنْسَخْ
قَدْ تَوَلَّاهُمْ^٥ وَإِنْ عَصَوْا وَأَمَرَ يَفْعَلُوا ، وَإِذَا حَارَ ذَنْبُ بِيَهُمْ^٦ ، حَارَ
فِي غَيْرِهِمْ .

فصل في أنه لا يجوز نسخ الشيء
قبل وقت فعله

اِحْتَفَفَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ - فَذَهَبَ قَوْمٌ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَمِنْ

١ - الب : تشبه - ٢ - لب : شبه - ٣ - ولا يشبه .

٤ - ب : وج : مطاع ، بجى (من اطاع) - ٥ - ب : وج : + اد .

٦ - ب : وج : يعصى - ٧ - ج : من - بجى حسن

٨ - ج : ضاويله .

٩ - ج : مهم

١٠ - ج : النسخ .

أَصْحَابُ شَاعِي إِلَى أَنَّهُ حَائِزٌ أَنْ تُسَخَّ الْعِبَادَةُ قَبْلَ وَقْتِ
فَعِبَهَا ، وَذَهَبَ أَكْثَرُ الْمُتَكَلِّمِينَ وَأَصْحَابُ أَيْ حَنِيفَةٍ وَبَعْضُ
أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ بِإِي أَنَّهُ غَيْرُ حَائِزٍ ، وَهُوَ الصَّحِيحُ

وَأَدَّى يَذُلُّ عَلَيْهِ وَحُجَّانٍ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ يَقْتَضِي تَدَاءُ لَإَنَّ
شُرُوطَ تَدَاءُ ثَلَاثُ تَقَدُّمَ دَكْرُهَا حَاصِلُهُ هِيَهِ وَأَوْحَاهُ لَأَحْرَأَنَّ ذَلِكَ
يَقْتَضِي إِصْدَاقَهُ قَسَحَ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى - إِمَّا الْأَمْرُ أَوْ النَّهْيُ ، لِأَنَّ
الْفِعْلَ لَا يَحْدُثُ مِنْ أَنْ يَكُونَ قَسِحًا ، فَلَا مَرَّةَ فَيَسَحُ ، أَوْ حَسْبًا ،
فَيَكُونُ النَّهْيُ عَنْهُ قَسِحًا .

وَالَيْسَ مَكْتُوبًا أَنْ يَقُولُوا : أَنْ تَكْتَفِي لَيْسَ يَوْحِدُ ، وَ
لَا الْوَقْتُ ، لِأَنَّهُ بِطُلُّ الْإِلْمَاسَالِيَةِ ، مِنْ حَيْثُ كَانَ اتِّخَافٌ فِي هَلْ
يَجُوزُ أَنْ يُسَخَّ عَنْ كُلِّ مَكْتُوبٍ بَعِيهِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي وَقْتٍ بَعِيهِ
بِالنَّهْيِ قَبْلَ حَصْرِ الْوَقْتِ ، فَعَدَلُوا عَنْ ذَلِكَ إِلَى الشَّرْطَيْنِ الْآخَرَيْنِ ،
إِمَّا كَوْنُ الْفِعْلِ وَاحِدًا ، أَوْ كَوْنُ الْوَحْيِ أَوْ الشَّرْطِ وَاحِدًا .

٢ - الف . سح

١ - الف . جار

٤ - ب . لأن شروط التداء .

٣ - ب . لتداء

٥ - ب و ح لهم ، حاي مكسوم

٥ - ب : الذي

٨ - ب : امره .

٦ - ب و ح - كل .

١ - ح . الفعل

٩ - ب : الآخرين

وَأَمَّا تَعَايُرُ الْفِعْلِ لَا يُمْكِنُ فِيهِ إِلَّا وَحْدُهُ ثَمَّةً أَخَذَهَا أَنَّ النَّهْيَ مُسَاوِلٌ لِلْفِعْلِ، وَالْأَمْرُ الْأَوَّلُ مُسَاوِلٌ لِلاَعْتِقَادِ، وَنَاسِهَا أَنَّ النَّهْيَ مُسَاوِلٌ مِثْلُ الْفِعْلِ أَيْ مُسَاوِلُهُ لِأَمْرٍ الْأَوَّلِ، وَثَلَاثُهَا أَنَّ يَسْأَلُ الْثَانِي خِلَافَ مَا تَدْوُهُ لِأَوَّلٍ لِأَنَّهُ لَا يُكْمَلُهُ أَنْ يَقُولَ يَسْأَلُ صَدًّا مَا تَبَاوَلَهُ الْأَوَّلُ، لِأَنَّهُ يَوْجِبُ أَنَّهُ - تَعَالَى - لَمْ يَكُنْ نَاهِيًا عَنْ صَدِّ مَا يَوْجِبُهُ وَيُلْزِمُهُ، وَصَارَ لِأَنَّ هِيَ عَمَّا، وَصَدُّ الْوَاحِدِ لَا يَحْزُرُ أَنْ تَعْتَرِضَ وَلَا مَدْخَلٌ يَدُلُّ فِي لُحْظِهِ

وَالَّذِي يُسْأَلُ أَنْ يَكُونَ النَّهْيُ مُسَاوِلٌ مِثْلُ مَا تَبَاوَلَهُ الْأَمْرُ أَوْ تَعَايُرُ إِذَا اخْتَصَّ وَقْتُ وَاحِدًا وَالْوَحْدَةُ وَاحِدًا، لَمْ يَجْزِ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَصْدَرًا وَالْآخَرُ مَصْدَرًا، وَالْأَمْرُ الْأَوَّلُ يَجْمَعُهُمَا، فَكَذَلِكَ النَّهْيُ هِيَ وَلِأَنَّ التَّعْيِيرَ سَهْمًا عَيْنَ مُتَكَبِّرٍ، فَلَا يَحْزُرُ أَنْ يَسْأَلُ التَّكْبِيرَ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ.

١ - الف : إذ ، بجای و . ٢ - الف : و .

٣ - ب : و ج : سأل . ٤ - الف : لا عدد .

٥ - الف : سأل . ٦ - : الأولي .

٧ - ب : تسأل ، ج : تناول . ٨ - ج : كذلك .

٩ - ب : للنهي . ١٠ - ج : واحدة .

الف : و الوجه واحد . ٢ - ب : و ج : وكذلك .

وَأَمَّا الْإِعْتِقَادُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ : إِنَّهُ - تَعَالَى - 'أَمَرَ بِالْفِعْلِ الْأَوَّلِ
وَأَرَادَ الْإِعْتِقَادَ ، وَتَأَوَّلَ إِلَهِي' الَّذِي 'بَعْدَهُ' مَسَّ الْفِعْلُ .
وَالْحَوَابُ عَنْهُ أَنَّ لِمَطْلَ الْأَمْرِ تَأَوَّلَ الْفِعْلُ . فَكَيْفَ نَحْمِلُهُ عَلَى
الْإِعْتِقَادِ ، وَتَعْدِيلِ عَنِ الظَّاهِرِ .

- وَهَذَا لَوْ صَحَّ لَسَقَطَ 'الْخِلَافُ فِي الْمَسْأَلَةِ' ، لِأَنَّهُ أَمَرَ بِشَيْءٍ ،
وَنَهَى عَنْ غَيْرِهِ ، وَالْخِلَافُ لِنَهْيِهِ هُوَ فِي أَنْ يَنْتَهِيَ عَنْ نَفْسِ مَا أَمَرَهُ .
ثُمَّ هَذَا الْإِعْتِقَادُ لَا يَحْتَوِي عَلَى أَنْ يَكُونَ اعْتِقَادًا لَوْحُوبٍ 'الْفِعْلُ' ،
أَوَّلًا تَقَعُّهُ 'لَا مَحَالَةَ' . فَإِنْ كَانَ اعْتِقَادًا لَوْحُوبِهِ ؛ فَذَلِكَ يَقْتَضِي
وَحُوبَ الْفِعْلِ '، وَتَقْضِي الْإِلَهِي عَنْهُ . وَإِنْ كَانَ اعْتِقَادًا لِأَنَّ الْمَكْتَفِ
يَقَعُّهُ لَا مَحَالَةَ ؛ فَذَلِكَ مُحَالٌ ، لِأَنَّ الْمَكْتَفِ 'يُحْذَرُ الْإِحْتِرَامُ' ١٠
وَالْمَنْعُ .

وَإِنْ قِيلَ : هُوَ أَمَرَ بِاعْتِقَادِ وَحُوبِ الْفِعْلِ بِشَرِيطِ اسْتِمْرَارِ حُكْمِ
الْأَمْرِ '، أَوْ يَنْبَغِي لَا يَرُدُّ 'الْإِلَهِي' .

- | | |
|---------------------------|------------------------------|
| ١ - الب : - تعالى | ٢ - ب و ج : لدى |
| ٣ - ب : بعده | ٤ - الب : سقط |
| ٥ - ب الأمر بحاي لانه امر | ٦ - ج : لوجود |
| ٧ - ج : فعل | ٨ - ب : - ولانها تأديها |
| ٩ - ب : يعمله ، تأديها | ١٠ - ج الاحترام |
| ١١ - ب : إلا | ١٢ - ج : الأمر ، بحاي لا يرد |

فلم يرد الإشتراطُ تمكينُ أن يقال في نفس الفعل، ولا يحتاجُ إلى ذكر الاعتقاد.

وبعد، فإن الاعتقادَ تبعيةً لبعضه من واجب فعل مُطابقاً، كما لا اعتقادَ كذلك، وإن كان مشروطاً، لا اعتقادَ مثله، لأنه تابعٌ له، وشرطاً لعدم كونه دالاً على الاعتقاد، فلا بد من دمجها في نفس سه.

والذي يُفسد أن يكون له شرط، شرط بقاء الأمر وبقاءه، لا يكون وجهه في قبح الفعل ولا حسيه، ولا يؤثران في وقوعه على وجه نفسي مصححة ومفسدة، ولا يخرى ذلك مخرى إلا، فلو لم يكن له من رتبة - ثمة - قد أمكن لصحة في وقت [٨٢] مخصوص على جهة لعدم له، وعلى غيره، في ذات الوقت على جهة العبادية إيمانية، لأن هذين الوجهين مقبولان، ولهما تأثير في الحسن والتصحیح، وليس كذلك بقاء الأمر وانتهائهما، لأن الفعل لا يحسن بالأمر، ولا يتصحح بالهوى، ولا لهما تأثير في وجوده على يقع عليها.

ويمكن أن يفترض هذا الكلام بأن يقال - الأمر والهوى

وَإِنْ لَمْ يَقْتَضِ قَبْحُ فِعْلٍ وَلَا حُسْنُهُ ، وَحُجَّةٌ يُؤْتَرَا فِی وَجْهِ يَقَعُ
الْفِعْلُ عَلَيْهِ ، فَلَا بُدَّ إِذَا وَقَعَ مِنْ ~~الْحُسْنِ~~ - تَعَالَى - مِنْ أَرْ يَدَّلَا ،
فَالْأَمْرُ إِذَا وَقَعَ يَدَّلُ عَلَى حُسْنِ فِعْلٍ ، وَ لَيْسَ عَلَى قَبْحِهِ ، وَإِذَا
دَلَّ عَلَى قَبْحٍ أَوْ حُسْنٍ ، فَلَا بُدَّ مِنْ ثَبُوتِ وَجْهِ يَقْتَضِي مَا تَقْبَحُ أَوْ
الْحُسْنَ ، لِأَنَّ أَلَا تَه لَا تَدُلُّ إِلَّا عَلَى صِحَّةٍ ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْأَمْرَ وَ
الْهَى وَرَكَدًا عَدَدًا لَا يُؤْتَرُونَ ، وَتَأْكُلُ تَسْتَدِلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ - تَعَالَى -
عَلَى كَوْنِ أَمْعَلٍ وَاقِعٍ عَلَى وَجْهِ تَسْتَحَقُّ بِهِ ثَوَابًا ، وَبِهَيْبَةٍ عَلَى
قَبْحِهِ ، وَكَوْنِهِ مِمَّا يَسْتَحَقُّ بِهِ الْعُقَابَ ، وَنَعْلَهُ عَلَى جَهَنَّمَ الْجَمْلَةَ
أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ أَوْحَدٌ عَابِدٌ فِي شَرْعٍ فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهِ وَجُوبٍ ،
وَ كُلُّ شَيْءٍ حَرَامٌ فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهِ قَبْحٍ ، وَبِئْسَ لَا تَقْتَضِي جِهَاتٍ ۱۰
الْوُجُوبِ وَالْقَبْحِ عَلَى سَبِيلِ التَّفْصِيلِ ، وَلَا نَحْنُ الْأَمْرَ وَالْهَى
مُؤْتَرِينَ فِي تَبَيُّنِ أَحِبَاتٍ ، تَنْ يَدَّلَانِ عَلَيْهِمَا ، فَمَا ائْتَمَرْنَا عَلَى هَذَا
مِنْ أَرْ يَأْمُرُ اللَّهُ - تَعَالَى - الْمَكْفُوفَ بِمَعْنَاةٍ فِي وَقْتِ رَوَالِ الشَّمْسِ ،
وَتَكُونُ هَذِهِ الْمَعْنَاةُ وَاحِدَةً فِي الْأَوْقَاتِ الْمَصْرُوبِ فِي سَمْعِ حَكْمٍ

۱- ج: فالمراد ا: بظای «عالم اذا» . ۲- ب: - الا .

۳- ب: کار . ۴- الف و ج: نهی .

۵- ب و ج: تعلم . ۶- ب: - علی .

۷- ب: - به . ۸- ب و ج: مؤثران .

۹- ب و ج: عیب . ۱۰- ب: يكون .

الأمر بها، وَلَمْ يَرِدْ نَهْيٌ عَنْهَا . وَإِنْ وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا^١ دَلَّ عَلَى تَغْيِيرِ حَالِهَا ، وَاحْتِصَاصِهَا بِوَحْيٍ يَقُحُّ عَلَيْهِ ؛ فَإِذَا أَمَرَ بِالصَّلَاةِ ؛ اعْتَقَدَ وَجُوبَهَا عَلَيْهِ مَتَى لَمْ يَتَّعْ عَنْهَا ، فَإِذَا وَرَدَ النَّهْيُ اعْتَقَدَ قَبْحَهَا وَيَكُونُ الْعَرَضُ فِي هَذَا التَّكْلِيفِ مَصْلَحَةُ الْمُكْلِيفِ . كَأَنَّا قَدَرْنَا أَنَّهُ - تَعَالَى - عَلِيمٌ^٢ أَنَّهُ إِنْ كَلَّفَهُ عَلَى هَذَا الْوَحْيِ . كَانَ مَصْلَحَةً لَهُ . فِي وَاجِبٍ عَلَيْهِ يَقَعُ^٣ أَوْ قَبْحٌ يَتَجَنَّبُهُ^٤

وَالْجَوَابُ أَنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ الْمَأْمُورَ بِهَا عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ مَعْنَاهَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مَصْلَحَةٌ فِي الدِّينِ أَوْ مَفْسَدَةٌ ؛ فَإِنْ كَانَتْ مَصْلَحَةً ، بِوُرُودِ النَّهْيِ لَا يَتَغَيَّرُ حَالُهَا ، وَيَجِبُ قُحُّ النَّهْيِ الْمُتَاوِيلِ لَهَا ، وَإِنْ كَانَتْ مَفْسَدَةٌ فِي نَفْسِهَا ؛ فَيَسْأَلُ^٥ الْأَمْرُ أَوْ بِاسْتِمْرَارِهِ لَا يَتَغَيَّرُ حَالُهَا . فَجِبُّ قَبْحُهَا ، وَقُحُّ الْأَمْرِ الْمُسَاوِلِ لَهَا .

الَّذِي إِلَّا أَنْ يُقَالَ : لِهَيْدِهِ الصَّلَاةُ فِي هَذَا الْوَقْتِ الْمُحْصُوصِ وَجِهَانِ^٦ تَقَعُ^٧ عَلَى كُلِّ^٨ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ، فَتَكُونُ^٩ - مَتَى وَقَعَتْ عَلَى

١ - الف : - وان ورد النهي عنها ، ب : - عنها .

٢ - ب و ج : - على . ٣ - ح : اعلم .

٤ - ب : - ان ٥ - ب : - له

٦ - الف : يعمله ٧ - الف : يحسنه .

٨ - الف - في الدين ، ن ا يسعد . ٩ - ب و ج : يسأل .

١٠ - ب : وجهات . ١١ - الف و ج : جمع .

١٢ - ب و ج - كل . ١٣ - ح : فيكون .

أحدهما - واحدة ، وإِذَا وَقَعَتْ عَلَى الْآخِرِ قَبِيحَةٌ . وَالْأَمْرُ تَنَاوُلَهَا
عَلَى جِهَةِ الْحَسَنِ ، وَالنَّهْيُ تَنَاوُلَهَا عَلَى جِهَةِ الْقَبِيحِ .

وهذا - إِنْ قِيلَ - بَاطِلٌ . لِأَنَّهُ لَوْ كَانَتْ لِهُدْيِهِ الصَّلَاةِ حَتَمَانٌ

يَقَعُ عَلَيْهِمَا ، لَوَجِبَ تَمْيِيزُ ذَلِكَ الْمَكْنَفِ وَإِعْلَامُهُ بِإِيَّاهُ ، لِتَقْصِلَ

بَيْنَ جِهَةِ الْحَسَنِ وَجِهَةِ الْقَبِيحِ . كَمَا فَضَّلَ بَيْنَ جِهَةِ كَوْنٍ هَذِهِ

الصَّلَاةِ عِبَادَةَ اللَّهِ تَعَالَى . وَبَيْنَ كَوْنِهَا عِبَادَةً لِبَعْرِه . وَبَيْنَ وَقُوعِهَا

بِطَهَارَةٍ وَبِئَسَاءِ مَحْصُوصَةٍ ^{١١} . وَبَيْنَ وَقُوعِهَا عَلَى خِلَافٍ ذَلِكَ . وَتَمْيِيزُ ^{١٢}

لَهُ فِيمَا ^{١٣} ذَكَرْنَاهُ جِهَةُ الْحَسَنِ مِنْ جِهَةِ الْقَبِيحِ ، فَقَدْ كَانَ يَجِبُ أَنْ

يَتَمَيَّزَ ^{١٤} لَهُ - أَيْضًا - ^{١٥} الْجِهَةُ الَّتِي تَكُونُ ^{١٦} هَذِهِ الصَّلَاةُ عَلَيْهَا مُصْلَحَةٌ

مِنْ جِهَةِ كَوْنِهَا مَقْسُودَةً ، فَلَمَّا قِيلَ لَهُ « صِلِ الطَّهْرَ بِطَهَارَةٍ وَبِئَسَاءِ ^{١٧}

١ - ب و ح د ا . ٢ - ح تناولها

٣ - ح ه د ا ن د ل . ٤ - ح ه د ه .

٥ - ح : وجهان ٦ - ح تميز .

٧ - الف : جهة ٨ - ب : فعل .

٩ - ب + الحسن وجهه القبح كما فعل بين جهة كون

١٠ - ب : بين : ح : وانحى : و بين : ١١ - ح محصوص

١٢ - الف : يميز ١٣ - ح : ما

١٤ - ب + من ١٥ - ح : + من

١٦ - ح : يكون

مخصوصة^١ ، وَلَمْ يَشَرْطْ^٢ لَهُ شَيْئاً^٣ زائداً عَلَى الشَّرَاطِ الشَّرْعِيَّةِ
الْمَعْقُولِيَّةِ؛ عَيْنَمَا أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى هَذِهِ الشَّرُوطِ مَنَى وَقَعَتْ فِي هَذَا
الْوَقْتِ كَأَنَّهُ مَصْلَحَةٌ ، فَيَتَّبِعُ النَّهْيَ عَنْهَا ، وَهَذِهِ عَايَةُ مَا يَدْعُ
النِّهَايَةَ^٤ مَعَ كَثْرَةِ تَكَرُّرِ الْكَلَامِ عَلَى هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فِي لِكُتُبِ
الْمُفْتَلِقَةِ

وَقَدْ تَعَلَّقَ مِنْ حَاجَتِنَا فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِشَاءُ
أَوَّلُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - « يَمْحُو اللَّهُ شَيْئاً وَيُنْشِئُ » وَيَدْخُلُ
فِي هَذَا الظَّاهِرِ مَوْضِعُ^٥ الْإِحْلَافِ .

وَنَالِيهَا أَمْرُهُ - تَعَالَى - بِإِرْهَابٍ - ع - يَدْعُ إِلَيْهِ ، ثُمَّ سَجَّهَ
عَنْهُ قَبْلَ وَقْتِ الْفَعْلِ ، وَقَدْ أَدْخَلَ يَدْعُ

وَنَالِيهَا مَا رَوَى فِي لَيْلَةِ الْبِعْرَاجِ مِنْ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَوْحَى
فِي الْبُيُوتِ وَالْبَيْلَةِ خَمْسِينَ صَلَاةً ، ثُمَّ رَاحَ النَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِلَى

- | | |
|------------------|------------------------------|
| ١ - ح : مخصوص | ٢ - الف : بشرط |
| ٣ - ب : سبباً | ٤ - ج : إليها ، بجای النهاية |
| ٥ - ج : مع | ٦ - ج : تكرر |
| ٧ - ب و ج : حاله | ٨ - ح : مع ، بجای موضع |
| ٩ - الف : امره | ١٠ - ج : إلى |
| ١١ - ب و ج : ثم | |

أَنْ عَادَتْ إِلَى الْحَمِيرِ ، وَهَذَا سَجٌّ قَبْلَ وَقْتِ الْفَعْلِ
وَرُفْعُهَا أَنَّ السَّجَّ إِنَّمَا يَنْتَهِى فِيهِ لَمْ يُقْعَلْ ، وَمَا فَعِلَ كَيْفَ
يَسْجُ

وَحَامِلُهَا أَنَّهُ إِذَا حَزَمَ مَعَ الْمُكَفِّفِ مِمَّا يُرْفَعُ بِالْإِحْرَامِ ،
فَكَانَتْ حُوزَةُ الشَّيْءِ ، وَإِلَّا قَامَ عُرْقٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ
وَسَدَّهَا عَنْ السَّيِّدَةِ قَدْ يَأْمُرُ عِنْدَهُ بِالْعَادَةِ وَغَيْرِهَا بِشَرِطِ
أَنْ لَا يَنْهَاهُ

وَسَدَّهَا أَنْ يَنْتَهَرَ ، إِنَّمَا تَحْتَاجُ إِجْزَاءَ الصَّلَاةِ وَمَعَ ذَلِكَ
فَقَدْ يُنْصَحُ الْمُكَفِّفُ بِأَحْوَابِ عَنِ الصَّلَاةِ ، وَإِنْ كَانَ قَدْ تَوَضَّأَ ،
فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَ مَعَهُ أَمُوتَ وَمَعَهُ الشَّيْءُ ؟
وَتَأْمَنُهَا مَا رَوَى مِنْ مَوْلَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي وَصْفِ مَكَّةَ :
« أُحِبَّتْ لِي سَاعَةٌ مِنْ نَهَارٍ » ثُمَّ لَمْ يَقْعَ مِنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَتْلُ فِي
سَاعَةٍ وَلَا سَاعَاتٍ .

وَالْجَوَابُ عِنْدَمَا تَعَقُّوْا بِهِ أَوَّلًا أَنَّ ظَاهِرَ الْآيَةِ يَقْتَضِي مَحْوًا وَ
إِبْطَاءً عَلَى الْحَقِيقَةِ ، وَ ذَلِكَ لَا يَلْبِثُ بِالنَّسْخِ ، وَ يَنْسُخِلُ فِيهِ عَلَى

جهة المعجاز ، فَلَا شَيْءَ بِتَأْهِرِ الْآيَةِ مَا رُويَ مِنْ أَنَّهُ - تَعَالَى - يَمْحُو
مِنَ الدُّوْحِ الْمَحْفُوظِ مَا يَشَاءُ ، وَيُنْشِئُ مَا يَشَاءُ ، لِمَا يَتَعَمَّقُ بِذَلِكَ
مِنْ صِلَاحِ الْمَتْنِ كَيْفَ . وَإِنْ عَدَلْنَا عَنْ الطَّاهِرِ ، وَحَمَدْنَاهُ عَلَى النَّسْخِ ؛
فَلَيْسَ فِيهِ أَنَّهُ يَمْحُو فَنَسْخَ مَا أَثْبَتَهُ ، وَنَحْنُ نَقُولُ : أَنَّهُ يَنْسَخُ الشَّرَائِعَ
عَلَى الْوَجْهِ الصَّحِيحِ ، * فَبِذَا حَمَلْنَا الْآيَةَ عَلَى النَّسْخِ ؛ فَهِيَ كَالْمُجْمَلِ [١٨٣]

مِنْ غَيْرِ تَفْصِيلٍ .

وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعَمَّقُوا بِهِ ثَابِتٌ أَنَّهُ - تَعَالَى - لَمْ يَأْمُرْ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ
السَّلَامُ - بِالنَّدْحِ الَّذِي هُوَ فَرْعُ الْأَوْدَاجِ ، بَلْ بِمُقَدِّمَاتِهِ ، كَالْإِصْجَاعِ
لَهُ ، وَتَنَاوُلِ الْمَدِينَةِ ، وَمَا جَرَى مَعْرَى ذَلِكَ ، وَالْعَرَبُ تَسْمِي الشَّيْءَ
بِاسْمِ مُقَدِّمَاتِهِ ، وَالْدَّلِيلُ عَلَى هَذَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - وَبِذِيئَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ
قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا * . فَأَمَّا حَزَعُ إِبْرَاهِيمَ ، فَلَا أَنَّهُ أَشَقَقَ مِنْ أَنْ
يَأْمُرَهُ بِعَدْمِ مُقَدِّمَاتِ الدَّحْجِ بِالدَّحْجِ نَفْسِهِ ، لِأَنَّ الْعَادَةَ بِذَلِكَ حَارِيَّةٌ ،
وَأَمَّا الْفِدَاءُ ، فَلَا يَمْنَعُ أَنْ يَكُونَ عَمَّا ظَنُّوا أَنَّهُ سَيُؤْمَرُ بِهِ

١ - الف : والاشبه .

٢ - ج : لمحوطة .

٣ - ج : فان .

٤ - ج : ان .

٥ - ج : ب : عن .

٦ - ج : ب : يومر ، ج : بامر .

٧ - ج : ب : بامر .

٨ - الف : فاما .

٩ - ج : ب : عن .

١٠ - ج : ب : يومر ، ج : بامر .

١١ - ج : ب : عن .

١٢ - الف : فاما .

١٣ - ج : ب : يومر ، ج : بامر .

١٤ - ج : ب : يومر ، ج : بامر .

١٥ - ج : ب : يومر ، ج : بامر .

١٦ - الف : فاما .

من الذبح ، ولا يمتنع^١ أصاً - أن يكون^٢ عن مقدمات الذبح
رائدة على ما قلناه لم يكن قد أمر^٣ . و قد اتفقت^٤ لا يجب^٥ أن
تكون^٦ من حسن التقدي ، لأن^٧ حق^٨ رأس^٩ وقد يقضى بدم ما
يذبح^{١٠} .

- و قد قيل - أيضاً - . أنه - عليه السلام - قرى أودج^{١١} إليه ،
لكنه كئيباً^{١٢} و رأى حره^{١٣} ، عاد في الحال منسجماً^{١٤} . فقد فعل ما أمر به
من الذبح ، وإن لم ينطق^{١٥} الحيوة^{١٦}
و الجواب عن تعقوب^{١٧} . أنه أن حره^{١٨} أوج^{١٩} حره^{٢٠} واحد ، و
شبه لا يثبت^{٢١} اختلاف في هذه أمارة^{٢٢} . وفيه مع ذلك من الشبهة^{٢٣}
و الأاطيل^{٢٤} ، يبدل على فساد^{٢٥} ، لا فيصا^{٢٦} سح^{٢٧} الفعل فل^{٢٨} أن يفتن^{٢٩}
أو مكلف^{٣٠} أنه مأمور به و تصمي^{٣١} أن^{٣٢} لمصاح^{٣٣} دينه^{٣٤} تعق^{٣٥} يشورة^{٣٦}
الخلق و إشارهم .

١ - ج + أصا .

٢ - ج ، يكون .

٣ - الف : الرأي .

٤ - ب . يصوم أو ذبح ، بجائ^٥ بدم ما يذبح .

٥ - الف : كلها .

٦ - الف : يد .

٧ - ب و ح : الشيء .

٨ - الف : نص .

٩ - ج . يتعلق .

وَأَجَوَابُ عَمَّا تَعَقُّوهُ رَابِعًا أَنَّ السَّخَّ إِذَا كَانَ لِمَا لَمْ يُفْعَلْ
فِيمَنْ أَرَادَهُ مَا لَمْ يُفْعَلْ وَ قَدْ تَلَوْتَهُ الْأَمْرَ دُونَ أَنْ يَكُونَ لِمَا
لَمْ يُفْعَلْ مِمَّا قَدْ تَقَدَّمَ فَعَلُ بَطَائِرِهِ . أَوِ الْأَمْرُ بِهَا . وَكَانَ فِيهِ . « لَا
تَفْعَلْ بِطَيْرٍ مَا كُنْتَ مِرَّتٌ مِنْ الصَّوْتِ الْمَوْقِفَةِ » .

وَأَجَوَابُ عَمَّا تَعَقُّوهُ خَامِسًا أَنَا قَدْ عَلَّمْتُكُمْ فِيمَا قَدَّمَ أَنَّ اللَّهَ
- تَعَالَى - لَا يَأْمُرُ بِالْفِعْلِ مَنْ يَعْنِي أَنَّهُ يُحَرِّمُ دُونَهُ .

وَأَجَوَابُ عَمَّا تَعَقُّوهُ سَادِسًا أَنَّ الْأُسْتَدَّ إِذَا حَسُنَ مِنْهُ ذَاتُ
مَعَ عِنْدِهِ بِحَوَارِ الْمَدَى عَلَيْهِ . وَذَلِكَ لِأَجْوَابِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى

وَأَجَوَابُ عَمَّا تَعَقُّوهُ سَابِعًا أَنَّ طَهَارَةَ لَمْ تَحِبَّ عَنِ الْوَجْدِ
مَعَ الْإِنْسَانِ وَحُوبِ الصَّوْتِ عَلَيْهِ . وَكَيْفَ يَكُونُ كَذَلِكَ . وَهُوَ لَا يَعْنِي
قَبْلَ مُصَيِّ وَقَبْلَ الصَّوْتِ وَحُوبِهَا عَلَيْهِ ؟ وَ « مَا تَحِبُّ » طَهَارَةُ الْخَلْقِ

وَحُوبِ الصَّوْتِ عَلَيْهِ . وَهُوَ يَطْنُ وَحُوبِهَا عَلَيْهِ . وَ « حَوَارِ الْمَعِ
وَأَجَوَابُ عَمَّا تَعَقُّوهُ ثَمَانِيًا أَنَّ هَذَا الْحَرْفَ إِذَا يَصْحَحُ اتَّعَلَقَ بِهِ

فِي حَوَارِ الْمَعِ قَبْلَ يَقْبَلُ الْفِعْلَ . لِأَقْبَلُ وَقْتَهُ . وَغَرَّ مُتَسَعِّرٌ أَنْ يُبَاحَ
لَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ قَبْلِهِمْ وَمِنْهُمْ مَا لَمْ يَعْنِي . وَمِنْ ذَلِكَ لَأَشْهَدُ بِهِ .

١ - الف : - من ابن ، تا اینجا . ٢ - الف : غير

٣ - ج : يجب . ٤ - الف : هـ .

٥ - ب : غير .

فصل في الزيادة على النص هل يكون نسخاً أم لا

اختلف الناس في ذلك فذهب قوم إلى أن الزيادة به عرفت
حكم المرید عليه كانت سجدة وقال آخرون أن زيادة على
النص لا تكون سجدة عنی کما حال . وهو مذهب أكثر أصحاب
الشافعی ، وإليه ذهب أبو علي ، وأبو هاشم . وقال آخرون أن
الزيادة تقبض النسخ إذا كان المرید عليه قد دل على أن معناه
بجلافة

واعلم أن الزيادة على نص تقسم إلى قسمين زيادة مفصلة ،
وزيادة منقصة
والمنقصة على ضربين مؤثرة في المزيد عليه ، وغير
مؤثرة فيه

فأما الزيادة المنقصة المؤثرة ، فهي تنبئ حكم المرید عليه

- | | |
|----------------|------------------|
| ١ - ح يكون . | ٢ - ح : ب . |
| ٣ - ح : د . | ٤ - ب و ح : يقبض |
| ٥ - ح : اعني . | ٦ - ح : قسم |
| ٧ - ح : مؤثر | ٨ - ب : لا |
| ٩ - ب + الله | |

في الشريعة ، حتى يصير لو وقع مستقيلاً من دون تلك الزيادة ،
 لكان عارياً من كل تلك الأحكام الشرعية التي كانت له ، أو
 بعضها ، فهذه الزيادة تقتضي ^١ نسخ . ومثاله زيادة ركعتين على
 سبيل الاتصال ، كما روى أن فرض الصلوة كانت ركعتين ، فزاد
 في صلوة العصر .

و، ما قلنا : أن هذه الزيادة قد غيّرت الأحكام الشرعية ،
 لأنه لو فعل بعد زيادة الركعتين على ما كان يقفهما عليه أولاً ،
 لم يكن لهما حكم ، وكأنه ما فعلهما ، ويجب عليه استيفاهما ، و
 لأن مع هذه الزيادة يتأخر ما يجب من تشهد وسلام ، ومع فقد
 هذه الزيادة لا يكون كذلك ، وكل ما ذكرناه يقتضي تغير الأحكام
 الشرعية بهذه ^٢ الزيادة .

ولا يتزعم عن هذا ما نقوله من أن كل حرر من الصلوة له في
 استحقاق الثواب حكم نفسه ، ولا يقف عن غيره ، لأن النسخ إنما
 يتدخل في الأحكام الشرعية ، واستحقاق الثواب من الأحكام

١ الف . مستقلاً . ٢ ب . كن .

٣ ج . يفتى . ٤ ج : ميرث .

٥ ج : لا ، يحى لو . ٦ ج : يعلب .

٧ ج : لها . ٨ ج : معها .

٩ ب و ج . عيه . ١٠ ب . فهد .

المعقبة ، و قد بسا تغيير الأحكام الشرعية .

و على هذا الأصل الذي قرره^٢ ، لوزيد في زمان^٣ الصوم زيادة ،
لكانت هذه الزيادة تقتضي النسخ ، بالنسبة التي ذكرها في لركعتين^٤
المقتضيتين .

فاما زيادة ركن على أركان الحج ، فتنسب إليه أنه^٥ .
يكون سحا^٦ ، لانفصال بعض أركان الحج من بعض^٧ ، وأنه^٨
ليس سحا متجزي الصلوة و الصيام
والأولى أن تكون زيادة تطهير عضو على أعضاء الطهارة
ليس ينسخ .

فاما إيجاب الصلوة من غير طهارة ، أنه اشتراط^٩ الطهارة فيما^{١٠}
بعد ذلك ، فالواجب تقسيمه^{١١} : فيقول إن كانت هذه الصلوة يحصل^{١٢}
لها بالطهارة حكم شرعي ما كان لها من قبل ذلك ، فقد تغير بهذه

ج - ١ : و منع من سحا

ج - ٢ : لزمان

ج - ٣ : لركعتين

ج - ٤ : أنه يكون ، تا اينجا .

ج - ٥ : يكون .

ج - ٦ : سحا .

ج - ٧ : حصول .

ج - ٨ : اشتري

ج - ٩ : و ج : ان يقسمه

الزيادة حكمها الشرعي . فيجب أن يكون سجاً . وإن أم يكن
لها هدية الزيادة حكم شرعي لم يكن . وليس إلا تقديمه فعل
الوضوء عليها . أم تكرر الزيادة سجاً

ولو زاد الله - تعالى - في أفعاله الحسنة رابعة * لم يكن ذلك [٨٥]
سجاً بثلاثه . لأن الحال في جميع الأحكام الشرعية في فعل الثلاث
لم يتغير * وهي مفعولة * بعد الزيادة على الحدة التي كانت
تعمل عليه قبلها . وإنما تقتضي هدية زيدة سج برك للكمالات
الثلاث ، لأن ركعها كان محرماً ، قل * هذه الزيدة . وأزعم * تحريمه
بأنزله

فأما ورود التحريم على التصديق ، أو * مصيق على التحسين *
قالوا ولي أن يقال فيه ، تصوق بعد التحسين * أنه سج ، لأن أحد

- | | |
|---------------------|--------------------|
| ٢ - ر . | ح الشريعة |
| ٣ - الف وس (ح ن) | ٣ - الف وس (ح ن) |
| ٤ - الف وس : - عدم | ٤ - ح + تقديم |
| ٥ - ب . يكن | ٥ - ب . راد |
| ٦ - م . يكن الزيادة | ٦ - الف سج |
| ٧ - الف وس : - | ٧ - الف مفعولة |
| ٨ - الف وس : - | ٨ - ب . يقتضي |
| ٩ - الف وس : - | ٩ - ح : من مع |
| ١٠ - الف وس : - | ١٠ - الف : نصيب |

الْمَحْضَرِّ فِيهِ خَرَجَ عَنْ حُكْمِهِ أَشْرَعِي . فَصَارَ مَسْجُوحًا . وَمَثَلُهُ لِرُومِ
صَوْمٍ شَهْرٍ رَمَضَانَ بَعْدَ التَّحْضِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْيَدَةِ

فَأَمَّا وَرُودُ التَّحْضِيرِ بَعْدَ التَّضْيِيقِ ، فَلَا شَكَّ أَنَّهُ لَا يَكُونُ سَجًّا ،
لِأَنَّ حُكْمَ الْأَوَّلِ فِي هَذِهِ لَمْ يَنْقَرِ . وَإِنَّمَا تَقَرَّرَ حُكْمُ تَرْكِ الْإِيَّاهِ
كَأَنَّهُ مُحْرَمٌ ، ثُمَّ صَارَ مُسَاحًا .

فَوَيْهِ وَرُودُ الْحَضَرِ ، شَاهِدٌ وَاقِعٌ ، وَهُوَ لَا يَكُونُ سَجًّا الْآيَةُ ،
لِأَنَّ قَدْ تَمَّامًا تَقَدَّمَ فِي شَاهِدٍ لَتَأْتِي شَرْطًا ، وَلَيْسَ يَتَمَسَّعُ
أَنْ يَقُومَ مَقَامَ أَشْرَاطِ يَوْمِهِ ، وَإِذَا لَمْ تَتَمَسَّعْ الْآيَةُ مِنْهُ ، وَرَدَّ بِهِ
الْخَبَرُ ، لَمْ يَكُنْ فِيهِ سَجٌّ أَيًّا .

فَإِذَا قِيلَ : لَا يَبْدُو تَمَسُّعٌ فِي الْمَقْصُودِ مِنَ الْأَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ مِنْ
حَيْثُ كَانَتْ الْأَمِينُ بِهِيَ " قَوْلُ الْمُدَّعِي ، فَجَرَتْ مَحْضَرُ دَعْوَاهُ
فَمَا عِزُّ مَتَمَسَّعٍ أَنْ لَا يَكُونَ دَعْوَاهُ حُكْمًا ، وَيَكُونُ لِنَفْسِهِ

ح - حكمة	٢ - الف : وصار .
٢ - ب : صوم	ب - بوح
٣ - الف : وصار	٢ - بوح غير محرم ، ودرج محرم است .
٤ - ح : ورد	١ - ج : فلا
٥ - ح : تسمع	١ - الف : الف : الف
٦ - ب : تسمع ، ح : يسمع	١٢ - ب : سجدة
٧ - الف : من ، ح : هي	

حكمه ، وإن كنا معاً قولاً له ، ألا ترى أنه لا حكم لإيكاره ، و
لنكواه عن التمسك بحكمه ، ولم يحرماً في الشريعة محرراً واحداً ،
وإن كنا راجعين إلى قوله . وكذلك لا إيكاره في إسقاط الدعوى
والتمسك ، ولتمسكه هذا الحكم . لأنها تسقط الدعوى . وكذلك
لا يتيسر إذا خفف مع شاهد أن يكون لقوله من الحكم ما
لا يكون لدعواه إذا تجردت

فأما مثال^{١٠} الزيادة المنقصة . وإن كانت عبرة مؤثرة ، فكزيادة
العشرين على حد القديف . وزيادته انتهى على حد الرأبى الكبير ،
وزيادة أرجم على حد المنقصر

فأما مثال^{١١} الزيادة^{١٢} المنقصة . فكزيادة صلوة مادسه ، و
شهر الصوم^{١٣} ثار . ولا خلاف في أن ذلك لا يقتضى سجدة ، وإنما
هو ابتداء عبادة .

١ - ب حرماً

٢ - ج شرعة

٣ - ج : وكذلك لب . لا حكم

٤ - ب و ج + في

٥ - ب + لا .

٦ - ب + كذلك .

٧ - لب - شاهد

٨ - ج كقوله

٩ - لب . تجردت ، ج تجردت .

١٠ - ج : مثلاً يحاى مثال .

١١ - ج : المثال .

١٢ - لب - على : - لردده .

١٣ - ب الصوم

وَالْخِلَافُ إِنَّمَا هُوَ فِي زِيَادَةِ الْمُتَعَدِّهِ الْمُتَعَدِّقَةِ^١ بِالْمَزِيدِ عَلَيْهِ ،
كَالزِّيَادَةِ فِي الْحَيْدِ - فِيمَنْ النَّاسُ مِنْ أَصْحَابِ ذَلِكَ زِيَادَةُ الرُّكَّعَتَيْنِ
عَلَى الرُّكَّعَتَيْنِ ، وَفِيهِمْ مَنْ^٢ أَحْرَاهُ مَخْرَجَ زِيَادَةِ صَوْتِ سَادِسَةٍ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الزِّيَادَةَ فِي الْحَيْدِ لَا تَوْجِبُ^٣ النَّسْخَ أَنَّهَا
لَا تُؤَثِّرُ فِي تَغْيِيرِ حُكْمٍ شَرْعِيٍّ مَقْضُوعٍ لِمَزِيدٍ عَلَيْهِ^٤ ، لِأَنَّ مِنْ
الْمَعْلُومِ أَنَّ الْمَزِيدَ عَلَيْهِ يُفْعَلُ بَعْدَ التَّعَدُّ بِالزِّيَادَةِ عَلَى الْحَيْدِ الَّذِي^٥
يُفْعَلُ عَلَيْهِ قَبْلَهَا ، وَإِنَّمَا يَجِبُ ضَمُّ هَذِهِ الزِّيَادَةِ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ
يَكُونَ إِحْلَالُهُ ضَمُّ هَذِهِ الزِّيَادَةِ مُؤَثِّرًا فِي الْأَوَّلِ ، فَوَجِبَ إِحْلَالُ
ذَلِكَ بِابْتِدَاءِ التَّعَدُّ .

وَتَعَلَّقَهُمْ بِأَنَّ الْأِسْمَ وَاحِدٌ وَالسَّنْبَ وَاحِدٌ لَيْسَ بِشَيْءٍ ، لِأَنَّهُ^٦
غَيْرُ مُتَتَابِعٍ أَنْ يَكُونَ الْإِسْمُ وَاحِدًا^٧ ، وَالسَّبَبُ^٨ كَذَلِكَ ، وَيَكُونُ
ذَلِكَ اسْتِدْأَاءَ تَعَدُّ ، إِذَا كُنَتْ الْأَحْكَامُ الشَّرْعِيَّةُ لَمْ تَتَغَيَّرْ^٩ ، وَهِيَ
الَّتِي عَنْهَا الْمُعْوَلُ^{١٠} فِي بَابِ الْمُسْتَعِدِّ .

١ - انظر استعانة ٢ - ج : - وفيهم من ، + على

٣ - ج : يوجب ٤ - ب : عليه ،

٥ - ج : فعل تعد ، حتى يفعل بعد التعد .

٦ - الف + كان . ٧ - ب : - واحدا .

٨ - ج : - واحد ليس ، قاتل اجتبا . ٩ - ج : يتغير .

١٠ - ب : العول .

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا . قَدْ تَعَزَّزَ حُكْمُ شَرْعِيٍّ مِنْ حَيْثُ صَارَتْ
 الثَّمَانُونَ بَعْضَ الْحَيْدِ وَكَانَتْ قَبْلَ الزِّيَادَةِ كُنْهً ، لِأَنَّ قَوْلَنَا « بَعْضُ »
 وَ« كُلُّ » لَيْسَ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ ، وَكَذَلِكَ قَوْلُنَا « هِيَ » وَ
 « غَايَةُ » . وَلِأَنَّهُ يَتَرَمُّ مِثْلُ ذَلِكَ فِي عَرِصِ صَوْتِ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ ،
 لِأَنَّ لَصَوْتَهُ لَوْ زِيدَ فِيهَا مَادَّةٌ ، لَكَانَ الْوَصْفُ بِالْكَالِ وَالْبَعْضِ وَالنَّهَائَةِ
 يَتَغَيَّرُ ، وَمَعَ ذَلِكَ فَلَيْسَ يَسْخَرُ ، وَأَوْ أَنَّهُ - تَعَالَى - أَوْحَى بِدَلْوِكَ
 الشَّعْبِ صَوْتَهُ أُخْرَى ، لَكَانَ سَبَبُ الْوَحْيِ وَاحِدًا ، وَإِنْ لَمْ
 يَكُنْ سَبَبًا .

فَإِمَّا تَعْتَمِدُ بَرْدَ الشَّهَادَةِ ، وَ أَنَّهُ كَانَ مُخَيَّفًا لِلثَّمَانِينَ ، ثُمَّ
 تَعَلَّقَ بِمَا رَادَّ عَلَيْهَا ، فَقَدْ تَعَزَّزَ الْحُكْمُ الشَّرْعِيُّ ، فَبَيْسَ بِشَيْءٍ ، لِأَنَّ
 رَدَّ الشَّهَادَةِ إِنَّمَا يَتَعَلَّقُ بِالْقَذِيفِ ، لَا بِإِقَامَةِ الْحَيْدِ ، كَمَا يَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ
 سَائِرِ الْكِبَائِرِ .

وَأَوْ سَلَّمْنَا أَنَّ رَدَّ الشَّهَادَةِ يَتَعَلَّقُ بِالْحَيْدِ ، لَا بِالْقَذِيفِ ، لَكَانَ
 لَنَا أَنْ نَقُولَ : إِنَّهُ يَتَعَلَّقُ بِكُوبِهِ مَحْدُودًا ، وَلَا اقْتِنَارَ بِزِيَادَةِ عَدْدِ
 الْحَيْدِ وَنَقْصَانِهِ فِي الْحُكْمِ الَّذِي هُوَ رَدُّ الشَّهَادَةِ ، كَمَا أَنَّ الْأَحْرَامَ

١ - ب : تنكير ٢ - ج و ب : السبب ، ب : - ، ج : -

٣ - ح : برودة الشاهد . ٤ - ج : - ، و : -

٥ - ح : الكدر ٦ - ج : محبوسا .

لَمَّا كَانَ عِلَّةً فِي تَحْرِيمِ الصَّيْدِ ، لَمْ يَحْتَفِ فِي ذَلِكَ كَوْنُهُ مُحَرِّمًا ،
يُحَرِّجُ وَ عَمَرِهِ ، أَوْ بِأَحَدِهِمْ ، لِأَنَّ الْمُعْتَرَّ كَوْنُهُ مُحَرِّمًا . وَ كَذَلِكَ لَا
فَرْقَ بَيْنَ كَوْنِهِ مُجَدِّدًا بِجِهَةٍ وَاحِدَةٍ ، أَوْ بِجِهَاتٍ ، لِأَنَّ الْمُعْتَرَّ فِي
الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ كَوْنُهُ مُجَدِّدًا ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ لِرِّيَادَةِ الْأَحْدَاثِ
أَوْ نَقْصَابِهَا تَأْثِيرٌ وَ جَرَى ذَلِكَ أَيْضًا مَحَرِّجَ إِبَاحَةٍ تَزْوِيجِ الْمُعْتَدَةِ إِذَا
انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فِي أَنْ عِدَّتُهَا رَأَدَتْ أَوْ تَقَصَّتْ فَأَحْكَمُ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ
لَا يَتَغَيَّرُ ، وَلَا تَكُونُ الزِّيَادَةُ فِي الْعِدَّةِ أَوْ النِّقْصَانُ سَبَبًا لِإِبَاحَةٍ
تَزْوِيجِ الْمُعْتَدَةِ

عَنَى أَنَّ هَذَا مِنْهُ لَا رُمُ لِلْمُخَافِ ، لِأَنَّ زِيَادَةَ الْعِبَادَةِ قَدْ تَوَثَّرَتْ
فِي رَدِّ الشَّهَادَةِ وَإِنْ لَمْ يَتَّقِ بِالْمَزِيدِ عَلَيْهِ كِتَابُهَا إِذَا تَقَتْ ،
لِأَنَّ رَدَّ الشَّهَادَةِ إِذَا كَانَ شَرْطُهُ الْفُسْقُ - وَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْفُسْقَ يَغْيِرُ
زِيَادَةَ عِبَادَتِ وَ نَقْصَابِهَا إِذَا وَقَعَ الْإِحْلَالُ بِهَا - فَيَجِبُ لِذَلِكَ
تَغْيِيرُ الْحُكْمِ فِي رَدِّ الشَّهَادَةِ ، وَ هَذَا يَقْتَضِي أَنَّ زِيَادَةَ كُلِّ عَادَةٍ وَإِنْ

١ - ب و ج : - من

٢ - ح . يكون .

٣ - ب : يوتر

٤ - ب : ايما .

٥ - ب : مالم تد .

٦ - الف : كتابها ، ج : كتابا تأثيرها .

٧ - ح : سغير

٨ - ح : لعلاف .

٩ - ب و ج : كذلك

لَمْ يَتَعَلَّقْ بِغَيْرِهَا، وَلَا^١ كَانَتْ مُتَصِفَةً بِهَا، تَقْتَضِي^٢ النِّسْخَ

فَصَلُّ فِي أَنَّ النِّقْصَانَ مِنَ النَّصْرِ هَلْ

يَقْتَضِي النِّسْخَ أَمْ لَا^٣

* إِنْ عَمَّ أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ النِّقْصَانَ مِنَ الْعِبَادَةِ يَقْتَضِي نِسْخَ
[١٨٥] الْمَقْصُوصِ، وَإِنَّمَا الْكَلَامُ فِي هَلْ يَقْتَضِي ذَلِكَ نِسْخَ الْمَقْصُوصِ مِنْهُ .
فَلَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّهُ يَقْتَضِي نِسْخَ الْعِبَادَةِ الْمَقْصُوصِ مِنْهَا، وَذَهَبَ آخَرُونَ
إِلَى أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي ذَلِكَ .

وَالْوَاجِبُ أَنْ يُعْتَمَرَ هَذَا النِّقْصَانُ ، وَنَ كَانَ مَا بَقِيَ مِنْهُ مِنَ
الْعِبَادَةِ ، مَتَى فُعِلَ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ حُكْمٌ فِي الشَّرِيعَةِ ، وَلَمْ يَخْرُجْ مَعْرَى
فَعِيْلِهِ قَبْلَ النِّقْصَانِ ؛ فَبِهَذَا النِّقْصَانُ نِسْخُ^٤ لَهُ ، كَمَا قُلْنَا فِي زِيَادَةِ رَكْعَتَيْنِ
عَلَى رَكْعَتَيْنِ عَلَى جِهَةِ الْإِتِّصَالِ ، لِأَنَّ الْعِدَّةَ فِي الْمَوْضِعَيْنِ وَاحِدَةٌ .
وَلَا نَسْخَ لَمْ يَكُنْ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ ؛ فَالنِّقْصَانُ لَيْسَ بِنِسْخٍ لِتِلْكَ الْعِبَادَةِ .
وَمِثْلُ ذَلِكَ أَنَّ يُنْقَضَ مِنَ الْحَدِّ عَشْرُونَ ، فَإِنْ^٥ ذَلِكَ لَا يَكُونُ نِسْخًا

١ - الب و ج : مقتضى .

٢ - ب : لا .

٣ - ب : + هـ .

٤ - ب و ج : - ام لا .

٥ - الف : - لتلك العادة

٥ - ب : مصر .

٦ - ب و ج : و ان .

ليساقي الجيد . وعلى هذا لو بقصت ركعتين من حمليه ركعات ،
 لكان هذا النقصان نسحا اجمعيه الصلوة ، لان الصلوة عند النقصان قد
 تغير حكمها الشرعي . و لو فميت على الحمد الذي كانت تفعل عليه
 من قبل ؛ لم يحز ؛ فجعلتها منسوخة .

- فاما نسخ الطهارة بعد ايجائها ، فهو غير مقتضى لسح الصلوة ،
 لان حكم الصلوة باق على ما كان عليه من قبل و لو كان نسخ
 الطهارة يقتضي سح الصلوة ، لو حب مشه في نجاسة الماء و طهارته ،
 و قد عرفت ان تغير احكام نجاسة الماء و طهارته لا يقتضي سح
 الطهارة ، لانه إما قبل له تطهر بالماء الطاهر ، ثم أما الطاهر
 فيه و الماء النجس موقوف على البيان ، و قد يتغير بزياده و نقصان ،
 و لا يتعدى ذلك ، التغير إلى سح الطهارة
 فاما نسخ القبلة ، فذهب قوم إلى انه سح بصلوه ، و ذهب
 آخرون إلى أنه ليس بنسخ . و قيل القبلة شرط لتقديم
 الطهارة .

١ ج : انقص . ٢ - ب . سحا . سحا

٣ - ج . فهو سحا . ٤ - ب . بحر .

٥ - الف يقتضي . ٦ - ب . تطهر .

٧ - ب : ماء الماء ، ح : ماء . ٨ - ب و ج : ما .

٩ - ب + ا . ١٠ - ب و ج . كقدم .

وَالَّذِي يَجِبُ تَحْصِيلُهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ أَنَّ سَجَّ الْقِبْلَةِ لَا يَخْلُو
مِمَّنْ أَنْ يُسَجَّ لِتَوَجُّهِهِ إِلَى جِهَةٍ غَيْرِهَا ، أَوْ إِنْ يُسَقَطُ وَحَوُّ
التَّوَجُّهِ إِلَيْهَا وَيُخَّرَ فِيمَا عَدَاهَا مِنَ الْجِهَاتِ ، لِأَنَّهُ مِنَ الْمَحَالِّ أَنْ
تَخْلُو الصُّوَّةُ مِنْ تَوَجُّهِهِ إِلَى جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ . فَإِنْ كَانَتْ تُسَجَّتْ
يَصِيدُهَا ، كَسَجِّ التَّوَجُّهِ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ دَلِكُمِهِ ، فَلَا شَبَهَةَ فِي
سَجِّ الصُّوَّةِ . أَلَا تَرَى أَنَّهُ بَعْدَ هَذَا السَّجِّ أَوْ وَقَعَ الصُّوَّةُ إِلَى بَيْتِ
الْمُقَدَّسِ عَلَى حَدِّ مَا كَانَ يَفْعَلُهُ مِنْ قَبْلُ . لَكِنْ لَا حَكْمَ لَهُ ، بَلْ
وَجُودُهُ فِي الشَّرْعِ كَعَدَمِهِ . وَإِنْ كَانَتْ الْقِبْلَةُ تُسَجَّتْ ، فَبِخَطَرٍ
عَلَيْهِ التَّوَجُّهُ إِلَى الْجِهَةِ الْمُخْصُوصَةِ الَّتِي كَانَ يُصَلِّيُ إِلَيْهَا . وَخَيْرٌ
فِيمَا عَدَاهَا ، هَذَا - يُضَاءُ - يَقْتَضِي سَجَّ الصُّوَّةِ ، لِأَنَّهُ لَوْ أَوْقَعَهَا عَلَى
الْحَدِّ الَّذِي كَانَ يَفْعَلُهَا عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ، أَكَانَتْ غَيْرَ مُخْزِيَةٍ . فَصَارَتْ
مَنْسُوحَةً عَنْ مَا اعْتَرَبَاهُ . وَإِنْ سَجَّ وَحَوُّ التَّوَجُّهِ إِلَى الْقِبْلَةِ
يَأْنُ خَيْرٌ فَنِي جَمِيعِ الْجِهَاتِ ، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ سَجًّا لِلصُّوَّةِ ، أَلَا تَرَى

١ - هـ هُوَ اعْظَامُ الْكُرْسِيِّ سَجَّةً لِف - بَعِيرٌ وَفِي ب - بَعِيرٌ وَفِي ج - بَعِيرٌ .

٢ - لِف : مَحَالٌ . ٣ - ج : يَخْلُو

٤ - ج : سَجَّ . ٥ - ب : عَدَ

٦ - لِف : فَعَلَهُ . ٧ - لِف : حَصَرَ .

٨ - ج : الْمُخْصُوصُ . ٩ - ب وَ ج : اعْتَقَدَهُ

أَنَّهُ لَوْ قَعَلَهَا عَنِّي أَحَدٌ لَدَى كَأَن يَقَعَهَا عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِ ، لَكَانَتْ
صَحِيحَةً مُجَرَّبَةً ، وَإِنَّمَا يُسَخَّرُ تَضْيِيقُ بِالْمَجْبُورِ .

فَأَمَّا صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَلَا يَحُورُ أَوْ يَكُونُ سَحًّا لِصَوْمِ عَاشُورَاءَ ،
لِأَنَّ أَحْكَمَ بِلَا يُصَحِّحُ أَنْ يَسَاحِدَ إِذْ لَمْ يُتَكَبَّرْ خْتَمَاغُهُمَا ، وَصَوْمُ
شَهْرِ رَمَضَانَ يَحُورُ أَوْ يَخْتَمِيعُ مَعَ صَوْمِ عَاشُورَاءَ ، فَكَيْفَ يَكُونُ
سَحًّا لَهُ . وَمَعْنَى هَذَا الْقَوْلِ أَنَّ عِنْدَ سَقُوطِ وَحُوبِ صِيَامِ عَاشُورَاءَ أَمْرٌ
بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ

فصل في جواز نسخ الكتاب بالكتاب والسنة بالسنة

إِعْلَمُ أَنَّ كُنْ دَلِيلُ أَوْحِبِ الْعُلَمَاءُ وَالْعَمَلُ فَحَائِزُ السَّخِّ بِهِ ، وَهَذَا
حُكْمُ الْكِتَابِ مَعَ الْكِتَابِ . وَالسَّنَّةُ الْمَقْطُوعِ بِهَا مَعَ السَّنَّةِ الْمَقْطُوعِ
بِهَا ، فَلَا خِلَافَ فِي ذَلِكَ

وَبِمَا الْخِلَافَ فِي سَخْرِ الْكِتَابِ بِالسَّنَةِ الْمَقْطُوعِ بِهَا ، وَنَسَخِ

٢ - ع : لم ، ب : لم

٣ - ب : بالكتاب

٤ - الف و ج : - مع السنة المقطوع بها .

١ - ج : كان

٢ - ب : يصام

٥ - ج : علم .

السُّنَّةُ بِالْكِتَابِ ، وَتَسْتَأْتِي الْكَلَامَ عَنْيَ ذَلِكَ يَأْتِي اللَّهُ تَعَالَى .
فَأَمَّا السُّنَّةُ الَّتِي لَا تُقَطَّعُ^١ بِهَا ، فَالْكَلَامُ فِي نَسْخِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ
مُنَى عَلَى وَحْيِ الْعَمَلِ بِإِحْصَاءِ لَأَحَادٍ^٢ فَمَنْ عَمِلَ بِهَا فِي الشَّرِيعَةِ ؛
نَسَخَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ^٣ وَمَنْ^٤ لَمْ يَعْمَلْ^٥ بِهَا ، لَمْ يَنْسَخْ بِهَا ، لِأَنَّ النَّسْخَ
فَرَعٌ وَتَبَعٌ لِوَحْيِ الْعَمَلِ . وَتَسْتَأْتِي الْكَلَامَ عَنْيَ تَفْصِيلُ ذَلِكَ بِمَشِيَّةِ
اللَّهِ تَعَالَى^٦ .

وفصل في نسخ الإجماع والقياس وفحوى القول

إِعْتَمِدَ أَنَّ مُضَيِّقِي أَصُولِ الْفَقْهِ دَهَبُوا كَلِمَهُمْ بِأَنَّ الْإِجْمَاعَ لَا يَكُونُ
بَاسِغًا ، وَلَا مَسْوُوحًا ، وَاعْتَمَدُوا فِي ذَلِكَ بِأَنَّهُ دَلِيلٌ مُسْتَقَرٌّ بَعْدَ انْقِطَاعِ
الْوَحْيِ ، فَلَا يَحُورُ سَجْهُهُ وَلَا النَّسْخُ بِهِ
وَهَذَا الْقَدْرُ غَيْرُ كَافٍ ، لِأَنَّ لِقَائِلَ^١ أَنْ يَغْتَرِصَهُ ، فَقَوْلُ^٢ : أَمَّا
الْإِجْمَاعُ عِنْدَ^٣ ، فَدَلَالَتُهُ مُسْتَقَرَّةٌ^٤ فِي كَالِ حَالٍ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَحْيِ ،

- | | |
|----------------|-----------------|
| ١ - ج : يجمع | ٢ - ج : من |
| ٣ - ج : مله | ٤ - ج : عروجل |
| ٥ - ج : اغتصوا | ٦ - ج : لقاتل |
| ٧ - ج : معون | ٨ - الب : عندما |
| ٩ - ر : يسعر | |

وَعَدَهُ ، وَ مَنَسْنِىْ ذَلِكُ عِنْدَ الْكَلَامِ فِي الْإِجْمَاعِ ، فَإِذَا تَنَتَ ذَلِكُ
سَقَطَتْ هَذِهِ الْعِدَّةُ .

- عَلَى أَنَّ مَذْهَبَ مُخَالِفِيَا فِي كَوْنِ الْإِجْمَاعِ حُجَّةٌ يَقْصَى أَنَّهُ فِي
الْأَحْوَالِ كَيْفَها مُسْتَبَقَرٌ . لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَمَرَ بِاتِّسَاعِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ،
وَهَذَا حُكْمٌ حَاصِلٌ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَحْيِ ، وَعِنْدَهُ وَاسْتِئْصَابُ صَرْحٍ .
أَخْصَرُ عَلَى مَذَاهِبِهِمْ أَنَّ أُمَّةً لَا تَجْمَعُ عَلَى خَطَاٍ ، وَهَذَا ثَابِتٌ فِي
سَائِرِ الْأَحْوَالِ ، فَإِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ نَاتِئًا فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ . وَإِذَا
كَانَ الْإِجْمَاعُ دَلِيلًا عَلَى الْأَحْكَامِ ، كَمَا يَدُلُّ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ - وَ
النَّسخُ^١ لَا يَتَأَوَّلُ لِأَدْلَاهُ . وَإِنَّمَا يَتَأَوَّلُ الْأَحْكَامُ الَّتِي تَنَتَ^٢
بِهَا - فَمَا الْمَانِعُ مِنْ أَنْ يَتَنَتَ حُكْمٌ دَلِيلٌ^٣ بِإِجْمَاعٍ لَأُمَّةٍ قَبْلَ انْقِطَاعِ
الْوَحْيِ ، ثُمَّ يَتَنَسَخُ بِآيَةٍ تُزَلُّ^٤ ، أَوْ يَتَنَتَ حُكْمٌ بِآيَةٍ تُزَلُّ^٥ ،
فَيَتَنَسَخُ^٦ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ عَلَى خِلَافِهِ

- | | |
|----------------------------|------------------------|
| ١ - ب و ح - ذلك . | ٢ - ب - كفا . |
| ٣ - ب و ح - مس . | ٤ - ب و ح - هذا . |
| ٥ - ب + ذلك . | ٦ - ح - مد . |
| ٧ - الف و ح - ع | ٨ - ب و ح - حر |
| ٩ - ج - على | ١٠ - ب - الاحكام |
| ١١ - ب و ح - مد ، تا بعد . | ١٢ - ج - فانسح . |
| ١٣ - ج - يثبت | ١٤ - ب - دليل . |
| ١٥ - ج - يرل . | ١٦ - ب - مسح ، ب مسح . |

وَالْأَقْرَبُ أَنْ يُقَالَ * : إِنَّ الْأُمَّةَ مُتَّحِمَةٌ عَنِّي أَنْ مَا يَنْتُ بِالإِجْمَاعِ [١٨٦] لَا يُنْسَخُ ، وَلَا يُنْسخُ بِهِ . وَلَا يَنْتَقِ إِلَى خِلَافِ عِيسَى بْنِ آدَمَ ، وَ قَوْلُهُ : إِنَّ الإِجْمَاعَ نَاسَخٌ إِمَّا وَرَدَّتْ بِهِ السُّنَّةُ مِنْ وَجْهِ لِنَفْسٍ مِنْ غَسَلِ الْمَيِّتِ .

قَالَمَا فَحَوَى الْقَوْلُ ، فَعَبْرٌ مُتَّحِمٌ بِسُخْهُ ، وَالنَّسَخُ بِهِ ، لِأَنَّهُ جَارٍ فِي هَمِّ الْمُرَادِ بِهِ مَحْزَى الصَّرِيحِ ، قَدْ حَازَ فِي الصَّرِيحِ ، حَازَ فِيهِ .
وَأَمَّا 'نَسَخَ' فَفَحَوَى دُونَ الصَّرِيحِ ، وَالصَّرِيحُ دُونَ فَفَحَوَى ؛ فَيَجِبُ أَنْ يُرْتَبَ الْقَوْلُ فِيهِ عَنِّي مَا 'نُسِخَ' ، وَ الْوَاحِدُ حَرَاةٌ^٥ الْفَرِضُ فِيهِ ، وَ دَفْعُ^٦ الْمُسَاقَصَةِ . وَقَدْ عَيَّنَّا أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ :
'لَا تَقُلْ لِهَمَّا : أَفٍ ، وَ اضْرِبْ لِهَمَّا^٧ ' لَكِنْ يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ : 'لَا تُضْرِبْهُمَا ،
وَ إِنْ قُلْتَ لِهَمَّا . أَفٍ . ' ، فَيَجُوزُ سَخُّ الْكَبِيرِ ، وَ يَنْتَعِ^٨ الْأَصْعَرُ ،
وَلَا يَجُوزُ هَكَذَا ذَلِكَ .

وَعَبْرٌ مُتَّحِمٌ أَنْ يُقَالَ : إِنَّ الْعَالِ فِيمَا^٩ 'بَسًا'^{١٠} يُخَالِفُ^{١١} الْمَصَالِحَ

٢ - الف : الع من

٤ - روح : قاما

٦ - ج : سه

٨ - الف ومع

١٠ - روح : تنقة

١٢ - الف ومع : يسا .

١ - روح : نت .

٣ - الف : مراد .

٥ - ع : ما

٧ - ج : حراة

٩ - ب + و

١١ - الف : - ميسا .

١٢ - ج : يخالف

الدينية، لأنه يمتنع أن يمتنع من التأنيف^١ في الشاهد^٢ إلا لأجل
الترفيه والتزويه عن الإضرار به ؛ فلا يجوز أن يحاطم ذلك إرادة
الإضرار^٣ إلا كبير^٤ ، ومصالح الدين غير ممتنع أن يختص تارة
بالأكبر^٥ ، والأخرى بالأصغر^٦ ، فلا ولي^٧ حواش نسخ كل واحد
مع تقيده صاحبه .

فأما نسخ القياس والنسخ^٨ ؛ فمبنى على أن القياس دليل في
الشريعة على الأحكام . وسئل^٩ على بطلان ذلك عند الكلام
في القياس ، وإذا لم يكن دليلاً من أدلة الشرع لم يجز أن ينسخ ، و
لا ينسخ^{١٠} .

ومن ذهب إلى ورود العبادة^{١١} ؛ يدفع^{١٢} لنسخه^{١٣} بأن
يقول : من شرط صحته أن لا يكون في الأصول ما يمتنع منه ، و

١ - ب : التأنيف .

٢ - ب و ج : الشاهد .

٣ - ب و ج : ولا .

٤ - ج : و .

٥ - الف : الأكبر ، ب : - ، و مصالح ، تا : ابتعا .

٦ - الف : الأصغر .

٧ - ب و ج : و الأولى ج : و .

٨ - الف : تيممه .

٩ - ب : - ، و النسخ .

١٠ - الف : سرد ، تشبهه الدال .

١١ - ب : نسخ .

١٢ - ب : و .

١٣ - الف : يرفع .

١٤ - الف : - .

هَذَا يَنْتَمِعُ مِنْ كَوْنِهِ نَاسِحاً . وَ يَمْتَنِعُونَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْقِيَاسُ
مَنْسُوخاً بِأَنَّهُ تَامِعٌ لِأَصْلِهِ ، وَ لَا يَجُوزُ نَسْخُهُ مَعَ بَقَاءِ أَصْلِهِ .

فصل في جواز نسح القرآن بالسنة

إِعْلَمُ أَنَّ السُّنَّةَ عَلَى صَرِيحٍ - مَقْطُوعٌ عَلَيْهَا مَعْلُومَةٌ ، وَ أُخْرَى
وَارِدَةٌ مِنْ طَرِيقِ الْإِجَادِ :

فَأَمَّا الْمَقْطُوعُ عَلَيْهَا ، فَإِنَّ الشَّامِئِ وَ مَنْ وَاظَفَهُ يَذْهَبُونَ إِلَى
أَنَّهُ لَا يُنْسَخُ بِهَا الْقُرْآنُ ، وَ حَالَفَ بَاقِيَ الْعُلَمَاءِ فِي ذَلِكَ .
وَ أَمَّا السُّنَّةُ الَّتِي لَا يَقْطَعُ بِهَا فَاكْثَرُ رِوَايَاتٍ عَلَى أَنَّهُ لَا يَقَعُ بِهَا
نَسْخُ الْقُرْآنِ ، وَ حَالَفَ أَهْلُ الطَّاهِرِ وَ غَيْرُهُمْ فِي حِوَاظِ ذَلِكَ ، وَادَّعَوْا
١٠ - أَيْضاً - وَقُوعَهُ .

وَالَّذِي يُنْظَرُ أَنْ يُنْسَخَ الْقُرْآنُ بِمَا لَيْسَ بِمَعْلُومٍ مِنَ السُّنَّةِ
أَنَّ هَذَا فَرْعٌ مَتْنِيٌّ عَلَى وَجْهِ الْعَمَلِ بِغَيْرِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ،
لِأَنَّ مَنْ يُجْوزُ النِّسْخَ يَتِمَكِّدُ عَلَى أَنَّهُ كَمَا حَارَ التَّخْصِصُ بِهِ ، وَ تَرُكُ

٢ - ج : + د .

١ - الف : نسح .

٣ - ج : و

٢ - الف : لا به

٦ - د و ح - - مرع

٥ - د : اه

٧ - الف : يجوز .

الطاهر لأجله ، و العمل به في الأحكام المُنْدَاقَةُ ، حذر النسخ
- أيضاً - به ، و أن دليل وجوب العمل بخبر الواحد مطلق ، غير
مُتَحَصٍّ ، فَوَحَّصَ حمله على العموم ، و إذا بطل العمل بخبر الواحد
في الشرع ، بما سَتَكُنُّمُ عليه عند الكلام في الأخذ بمشقة الله
- تعالى - . بطل النسخ ، لأن كل من لم يعمل به في غير النسخ لا
ينسخ به ، فاقولُ بالنسخ مع الامتناع من العمل أصلاً خارجاً
عن الإجماع .

وهذا أولى مما ينص في الكتب من أن الصحابة رَدَّتْ احْصَارَ
الآحاد إذا كان فيها ترك لقرآن ، لأن المحصوم لا يُسَمُّونَ ذلك ،
ولأنه يَنْزَمُ عليه أن لا يُحَصِّصَ الكتاب بخبر الواحد ، لأن
فيه^{١٢} تركاً لظاهره^{١٣} .

و ليس يجب من حيث تَعَدُّنا الله^{١٤} بالعمل بخبر الواحد في غير

١ - ح المسأ

٢ - ب : الوجوب

٣ - ب : مطعماً ح + من .

٤ - ج محصور

٥ - ج ماحول

٦ - ج خارجاً

٧ - ب : من

٨ - ب : من

٩ - ب القرآن .

١٠ - الف : ذلك

١١ - ج - أ

١٢ - ب : فيها

١٣ - الف لظاهر ، ح لظاهر . ١٤ - الف : - نا الله ، ج : - الله .

النسخ - إذا سئمت ذلك وقرضناه - أن نعديه إلى النسخ بغير دليل ،
لأن العبادة لا يمتنع اختصاصها بموضع دون موضع ، فمن أين إذا
وقعت العبادة بالعمل به في غير النسخ ، فقد وقعت في النسخ ، وأحد
الموضعين غير الآخر ، وليس ههنا لفظ عام يدعى دحول الكل
فيه ؟ .

وحال الشافعي في أن السنة المعلومة لا ينسخ بها القرآن
ضعف جداً ، لا ندري كيف استغربت الشبهة فيه ؟ .

والذي يدل على فساد هذا المذهب أن السنة المعلومة تجري
في حروب العلم ، والعمل تجري أكتاف فكما ينسخ الكتاب بعضه
ببعض ، كذلك يحور فيه نسخه بها .

ولأن نسخ إنما تناول الحكم ، والسنة في الدلالة عليه
كدلالة القرآن ، فوجب حوار النسخ بها .

وليس لأحد أن يقول إن السنة تدل كدلالة القرآن ،
لكونها إذا وردت بحكم يصاد القرآن ، أنزل الله - تعالى - قرآن

٢ - ب : وحلى

١ - ج : صدقه .

٤ - الف - فكما .

٣ - ح : يجري

٦ - ب : من ح : من .

٥ - ب : كذا .

٧ - ب : لا بها .

يَكُونُ هُوَ النَّاسِخُ . وَذَلِكَ أَنَّ هِدْيَهُ دَعْوَى لَا رَهَانَ لِمُدَّعِيهَا ، وَمِنْ
أَيِّنْ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ ، وَلَوْ قَدَّرَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - لَمْ يَسِرْ ذَلِكَ الْقُرْآنُ ،
كَيْفَ كَانَ يَكُونُ حَالُ تِلْكَ السُّنَّةِ ؟ . فَلَا تُدَّ مِنْ لَاعْتِرَافٍ بِاقْتِصَائِهَا
النَّاسِخِ . ثُمَّ إِذَا احْتَمَعَ لِمِ صَدْرِ النَّاسِخِ هُوَ نَقْرَ آتٍ ، دُونَ السُّنَّةِ . وَ
حُكْمُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الدَّلِيلَيْنِ حُكْمُ صَاحِبِهِ . وَإِذَا كَانَ نَسْخُ الْحُكْمِ
بِحُكْمٍ يُضَادُّهُ ، فَلَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَكْشِفَ عَنْ ذَلِكَ الْحُكْمِ الْمُضَادِّ
سُنَّةً ، أَوْ قُرْآنًا .

فَأَمَّا احْتِصَاصُ نَقْرِ آتٍ بِوَحْيِهِ لِإِعْجَازِهِ ، فَلَا تَأْثِيرَ لَهُ فِي وَحْيِهِ ذِلَالَتُهُ
عَنِ الْأَحْكَامِ . وَلِذَلِكَ قَدْ يَدُلُّ عَلَى الْأَحْكَامِ مِنَ الْقُدْرَةِ الَّتِي لَا
يَبِينُ فِيهِ وَحْيُ الْإِعْجَازِ . وَلَوْ كَانَ هَذَا التَّمَرُّقُ صَحِيحًا ، لَوَجِبَ
مِثْلُهُ فِي أَتَدَاءِ الْحُكْمِ ، سُنَّةً وَنَحْصِصَ وَالسَّانِ . وَلَوْ أَنَّهُ - تَعَالَى -
حَقَّقَ دَلِيلَ نُبُوَّتِهِ إِحْيَاءَ مَيِّتٍ ، ثُمَّ أَنْزَلَ قُرْآنًا لَيْسَ بِمُعْجِزٍ ؛ لَكَانَ
فِي الدَّلَالَةِ عَلَى الْأَحْكَامِ كَهُوَ لَاحِظٌ

وَقَدْ اُخْتَلَفَ كَلَامُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ * فِي هِدْيَةِ الْمَسْأَلَةِ : فَتَارَةً
يَقُولُونَ . إِنَّ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ عَقْلًا ، مِنْ حَيْثُ يَمْدَحُ فِي السُّنَّةِ ، وَ

يَقْتَضِي التَّفْسِيرَ ، وَ تَارَةً أُخْرَى يَقُولُونَ : إِنَّهُ حَاطٌّ ، إِلَّا أَنَّ السَّمْعَ
وَرَدَّ بِالْمَعْنَى مِنْهُ وَرُتَمَا قَالُوا : إِنَّهُ لَمْ يَوْجَدْ مَا هِذِهِ حَالُهُ فِي
الشَّرْعِ .

قَائِمًا ، لِنَقْلٍ ، فَلَا وَحَةَ فِيهِ لِنَمْسَحَ مِنْ ذَلِكَ عِنْدَ التَّائِيلِ الصَّحِيحِ ،
لَا أَنَّهُ - تَعَالَى - إِذَا أَرَادَ أَنْ يُدْلَّ عَلَى الْحُكْمِ ، فَهُوَ مُخْبِرٌ بَيْنَ أَنْ
يُدْلَّ عَلَيْهِ بِكِتَابٍ ، أَوْ سَبْطٍ مَقْطُوعٍ بِهَا ، لِأَنَّ دَلَالَتَهُمَا لَا يَتَغَيَّرُ ، وَ
يَجْرِيَانِ مَجْرَى آيَتَيْنِ ، أَوْ سُنَنِ

وَأَمَّا التَّفْسِيرُ ، فَلَا شَبَهَةَ فِي ارْتِفَاعِهِ ، لِأَنَّ الْمُعْجِزَ إِذَا دَلَّ عَلَى
صِدْقِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، لَمْ يَكُنْ فِي سَبْطِهِ الْأَحْكَامَ بِسَبْطٍ إِلَّا مِثْلَ مَا
فِي سَبْطِهِ لَهَا ، بِمَا يُؤَدِّيهِ مِنَ الْقُرْآنِ ، وَ تَطَرَّقُ التُّهْمَةُ فِي الْأَمْرَيْنِ
يَمْتَسِعُ مِنْهُ الْمُعْجِزُ .

وَأَمَّا إِدْعَاؤُهُمْ أَنَّهُ لَمْ يَوْجَدْ ، فَخِلَافٌ فِي عِيْرِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ،
لِأَنَّ كَلَامًا ، لَآنَ عَلَى جَوَابِهِ ، لَا عَلَى وَقْعِهِ .

٢ - ج : التفسير ، ح : السمع .

٣ - ب : فرما ، ٤ - الف : واما .

٥ - الف : وح : عسب ، ٦ - ب : التفسير ، ج : التفسير .

٧ - ب : سببه ، ح : سببه ، ٨ - الف : سببه ، ح : سببه .

٩ - ج : بها ، ١٠ - ب : بها .

وَأَمَّا مَنْ ادَّعَى أَنَّ السَّمْعَ مَعَ مَنْه ؛ فَإِنَّهُ تَعَلَّقَ بِأَشْيَاءَ .

أَوَّلُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - . « وَإِذَا نَدَّأْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ » فَسَيُ

- تَعَالَى - أَنْ تَبْدِيلُ 'الآيَةِ' إِنَّمَا يَكُونُ 'بِالْآيَةِ' .

وَأُثْبِتُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - . « وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا : آمَنَ

بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا . أَوْ يَدَّعِيهِ . قُلْ : مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبْدِلَهُ مِنْ تِلْكَ .

هَسَى » فَتَقْفَى تَبْدِيلُهُ إِلَّا بِمِثْلِهِ .

وَالنُّهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - . « وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الْغُرُورِ لِلنَّاسِ

مَا يُزِيلُ إِلَيْهِمْ » فَجَعَلَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - مُنْبِتًا لِلْقُرْآنِ ، وَالْبَيَانُ صَدُّ

النَّسْخِ وَالْإِرَادَةِ

وَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - . « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ ، أَوْ نُنسِهَا ؛ نَأْتِ

بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » وَذَكَرُوا فِي التَّعْقِيقِ 'بِهَذِهِ' 'الْآيَةَ' وَحُجَّتُهَا :

مِنْهَا 'أَنَّهُ' لَمَّا قَالَ - تَعَالَى - . « نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » ، كَانَ

الْكَلَامُ مُحْتَمِلًا لِلْكِتَابِ وَغَيْرِهِ . فَلَمَّا قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ : « أَلَمْ تَعْلَمْ

١ - الب : بدل . ٢ - الب : إما يكون .

٣ - ج : الآية . ٤ - ج : اسمه .

٥ - ب : مثلها . ٦ - ب : امرل .

٧ - لب : تعالى . ٨ - الف : صفة .

٩ - ب و ج : لطف . ١٠ - ب : بعده .

١١ - الب : فسها . ١٢ - ج : للكلام .

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : عَلِمَ أَنَّهُ أَرَادَ مَا يَخْتَصِرُ هُوَ تَعَالَى
بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ الْمُعْجَزِ وَمِثْلُهَا أَنَّهُ قَالَ - تَعَالَى - : « نَزَلَتْ
يُخِيرُ مِنْهَا » ، فَصَافَ ذَلِكَ إِلَى نَفْسِهِ ، وَالسُّنَّةُ لَا تُصَافُ إِلَيْهِ حَقِيقَةً وَ
مِثْلُهَا أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : « لَا آخُذُ مِنْكَ ثَوْبًا إِلَّا وَأُعْطِيكَ »
حِيرًا مِنْهُ « أَنَّ الْمُرَادَ أُعْطِيكَ ثَوْبًا مِنْ حَيْثُ الْأَوَّلِ . وَمِنْهَا أَنَّ
الْآيَةَ إِنَّمَا تَكُونُ خَيْرًا مِنَ الْآيَةِ بِنَ تَكُونُ أَفْعَ مِنْهَا ، وَالْإِنْتِغَاعُ
بِالْآيَةِ يَكُونُ بِنَلَاوَتِهَا وَامْتِثَالِ حِكْمِهَا ، فَيَحِبُّ أَنْ تَكُونَ مَا
يَأْتِي بِهِ يَزِيدُ فِي النِّعَمِ عَنِ مَا يَنْتَسِخُهُ فِي كِلَا الْوَحْثَيْنِ ، وَالسُّنَّةُ لَا يَصِحُّ
لَهَا إِلَّا أَحَدُهُمَا .

وَالْحَوَائِثُ عَنَّا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا هُوَ الظَّاهِرُ لَا دَلَالَةٌ فِيهِ عَلَى
أَنَّهُ « لَا يُبَدِّلُ الْآيَةَ إِلَّا بِالْآيَةِ » ، وَإِنَّمَا قَالَ - تَعَالَى - : « وَإِذَا
نَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ » . وَلِأَنَّ « الْحَلَّافَ فِي نَسْخِ حُكْمِ الْآيَةِ ، وَ
الظَّاهِرُ يَتَنَاوَلُ نَفْسَ الْآيَةِ .

٢ - الف : قوله : بجای انه قال .

٤ - ب و ح : اعطيتك

٦ - ج : تكون

٨ - ب و ح : نامش

١٠ - ج : ن

١٢ - الف و ب : كان .

١ - ج : + الله .

٢ - ب : می

٥ - ب و ح : يكون .

٧ - ح : عها .

٩ - ب : + و

١١ - ب : - لا بالآية

والجواب^١ عن الثاني أنه - أيضاً - لا يتناول موضع الخلاف .
لأنه إنما نفى أن يكون ذلك من^٢ جهته ، بل يوحى^٣ من الله تعالى
سواء كان ذلك قرآناً أو سنة .

والجواب^٤ عن الثالث أن النسخ يتدخل في جملة^٥ البيان ، لأنه
بيان مدة^٦ اليبادة وصفة^٧ ما هو^٨ بدل^٩ منها . وقد قيل إن المراد
ههنا بالبيان التبليغ^{١٠} والأداء ، حتى يكون القول عاماً في جميع
المنزل ، ومتى حمل على غير ذلك كان خاصاً في المجمع . على أن
النسخ لو انفصل عن البين ، لم يمنع^{١١} أن يكون ناسخاً وإن
كان مثبتاً ، كما لم يمنع^{١٢} كونه مثبتاً من كونه مستنداً للأحكام^{١٣} ،
وقد وصف الله تعالى - القرآن^{١٤} بأنه بيان^{١٥} ، ولم يمنع^{١٦} ذلك
من كونه ناسخاً

١ - الب : - الجواب

٢ - الب : - من

٣ - س و ح : جهة

٤ - الف : يرجى .

٥ - ح : فالجواب

٦ - الب : جهة

٧ - الب : هذه

٨ - ج : صغته .

٩ - ج : هو

١٠ - ج : بدو .

١١ - هكذا في نسخة الف ، وفي نسخة ب - يمنع^{١٢} وفي ج - تمنع ، ولعل الأصل

نقريئة الشبه به « يمنع » .

١٢ - الب : بالكلام .

١٣ - الف : القول وج : القرآن . ١٤ - الف : بيانا .

وَالْجَوَابُ عَنِ الرَّاسِ أَنَّ الْآيَةَ - أَيْضًا - لَا تَتَأَوَّلُ مَوْضِعَ
 الْخِلَافِ ، لِأَنَّهَا تَتَأَوَّلُ ٢ نَفْسَ الْآيَةِ ، وَالْخِلَافُ فِي حَكْمِهِ عَنِ
 أَنَّ الظَّاهِرَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الَّذِي يَأْتِي ٣ بِهِ يَكُونُ نَاسِخًا ، وَهُوَ مَوْضِعُ
 الْخِلَافِ . وَهُوَ إِلَى أَنَّ يَدُلُّ عَلَى ٤ أَنَّهُ غَيْرُ نَاسِخٍ أَقْرَبُ ، لِأَنَّهُ - تَعَالَى -
 ٥ قَالَ : مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ نَبِيٍّ ، وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى تَقَدُّمِ النَّسْخِ عَلَى
 إِبْزَالِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا . فَيَجِبُ أَنْ لَا يَكُونَ النَّسْخُ بِهَا وَهُوَ مُتَقَدِّمٌ
 عَلَيْهَا ، وَمَعْنَى ٦ خَيْرٍ مِنْهَا ٧ أَيُّ أَصَحِّ لَنَا ، وَانْفِعُ فِي دِينِنَا ، وَ
 أَنَا تَسْتَحِقُّ بِهِ مَزِيدَ الثَّوَابِ ، وَلَيْسَ يَتَنَسَخُ - عَلَى هَذَا - أَنْ يَكُونَ
 مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ السُّنَّةُ مِنَ الْأَعْمَالِ النَّاسِخِ أَكْثَرَ ثَوَابًا وَانْفِعَ لَنَا مِمَّا دَلَّتْ
 ١٠ عَلَيْهِ الْآيَةُ مِنَ الْأَعْمَالِ الْمَنْسُوخِ . وَالشَّاعَةُ أَنَّ السُّنَّةَ حَيْرٌ مِنَ الْقُرْآنِ
 تَسْقُطُ بِهَذَا الْبَيَانِ ، وَبِأَنَّ الْقُرْآنَ - أَيْضًا - لَا يَقَالُ بِأَنَّ بَعْضَهُ حَيْرٌ مِنْ
 بَعْضٍ بِالْإِطْلَاقِ ، وَقَدْ يُنْسَخُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ ١١ . فَإِذَا قُضِلُوا ١٢ وَفُسِّرُوا

٢ - ج : يتناول .

١ - ب و ج : يتناول

٣ - ر : الى

٣ - الف : يوتى

٤ - ب - ر : فيجب ، تا : يجب .

٥ - ج : لا .

٥ - الف : - تسقط ، تا : يجب .

٦ - ب : سقط ، تا : اسحق

٦ - ب : به لاصلاق ، تا : اسحق .

٧ - الف و ج : ان

٨ - ب : فصلوا

فَعَلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ فَأَمَّا إِصَافَةُ ذَلِكَ إِلَيْهِ - تَعَالَى - وَ أَنَّ ذَلِكَ بِالْكِتَابِ
 أَلْتَقِيَ بِهِ بِالسُّنَّةِ ، فَأَلِإِصَافَةُ صَحِيحَةً عَلَى الْوَجْهَيْنِ ، لِأَنَّ السُّنَّةَ إِنَّمَا
 هِيَ بِوَحْيِهِ - تَعَالَى - وَ أَمْرِهِ ، فَأِضَافَتُهَا إِلَيْهِ كإِصَافَةِ كَلَامِهِ وَقَوْلِهِ
 - تَعَالَى - : « أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » لَا يُدَلُّ عَلَى
 صِفَةٍ مَا يَكُونُ بِهِ التَّسْحُ ، وَإِنَّمَا يَقْتَضِي أَنَّهُ - تَعَالَى - قَادِرٌ عَلَى
 أَنْ يَتَسَحَّ الْفَعْلُ ، هُوَ أَصْلَحُ فِي الدِّينِ مِنْهُ ، كَانَ الدَّلِيلُ عَلَى
 ذَلِكَ كِتَابًا أَوْ سُنَّةً . وَ غَيْرُ مُسَلَّمٍ أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ لِأَحَدٍ : لَا أَخُذُ
 مِنْكَ كَذِبًا وَكَذًا ، إِلَّا وَ أُعْطِيكَ خَيْرًا مِنْهُ ، أَنَّ الثَّانِيَّ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ
 مِنْ خَيْرِ الْأَوَّلِ ، بَلْ لَوْ صَرَّحَ بِخِلَافِ ذَلِكَ لَحُسِّنَ ، لِأَنَّهُ لَوْ قَالَ :
 « لَا أَخُذُ مِنْكَ ثَوْبًا ، إِلَّا وَ أُعْطِيكَ فَرَسًا » خَيْرًا مِنْهُ ، لَمَا كَانَ قَبِيحًا ،
 وَ قَدْ بَيَّنَّا مَعْنَى « خَيْرًا » مِنْهَا . فَنَحْنُ يَقْتَضِعُ أَنْ يَكُونَ السُّنَّةُ وَ
 [١٨٨] إِنْ « انْتَفَعَ بِهَا مِنْ وَحْيٍ وَاحِدٍ » أَصْلَحَ لَنَا * مِنَ الْآيَةِ وَإِنْ كَانَ

- | | |
|---------------------------|---------------------|
| ١ - الف : معلوما | ٢ - ب : - بالكتاب |
| ٣ - ب : بوجيه ج : بوجيه . | ٤ - ج : أ |
| ٥ - الف : على | ٦ - الف : - على ذلك |
| ٧ - ب و ج : لاحد | ٨ - ح : اعطيتك . |
| ٩ - ج : مريئا . | ١٠ - ب و ج : قضا . |
| ١١ - ج : خير | ١٢ - ج : - ان . |
| ١٣ - ج : واحدا . | |

الإنتفاعُ بها من وجهين ، لأنَّ الإنتفاعَ الذي هو الثواب قد يتصاعفُ ،
فلا نكثراً أن يريدوا أوجهَ واحدٍ على الوجهين . على أن في درس
السنة وتلاوتها - أيضاً - ثواباً وقرئته وعبادة

فصل في حوازي نسخ السنة بالكتاب

٥ إنما حالف الشافعي في هذه المسألة ، والناس كلهم على خلاف
قوله . وكل شيءٍ دللنا به على أن السنة المقطوع بها تنسخ
القرآن يبدل على هذه المسألة . بل هو بهذا أكداً وأوضح ، لأنَّ
لِلقرآنِ المزية على السنة . وقولهم لو نزلت آية تقتضي نسخ
سنة ، لأمر الله - تعالى - بأن ينسخ سنة ثانية تكون نسخة للأولى ،
١٠ تحكم بغير دلالة ، فمع أن لهم ذلك؟! وأي فرق بينهم وبين
من قال إن الله - تعالى - إذا أراد أن ينسخ سنة سنة أخرى أنزل

١ - الف : يمكن . ٢ - ج : خلاف

٣ - ب و ج : المقطوعة ٤ - ب و ج : أو كذا .

٥ - ح : المرقه ٦ - ح + ان .

٧ - ب و ج : يقتضي . ٨ - الف و ب : ليس ، وامل الاصل «يس» أو

- ك في المدة من ٢١٤ ط تهران - «بين» لان الانسان معي ليس بالسع لاوسع السع

المناسب للمقام . ٩ - الف و ب : ثابتة .

١٠ - الف : لا اور

قَرَأَ مَا لَيْكَوْنَ السَّحْ بِه لَا بِالسَّنَةِ ؟! قَتَوُ سِتِّمْ لَهُمْ مَا اقْتَرَحُوهُ ؛ لَمْ
يَخْرُجِ الْقِرَآنُ مِنْ أَنْ تَكُونَ نَاسِحًا ؛ لِلسَّنَةِ ، بَلْ كَانَا مَعَ نَاسِحِينَ ، وَ
لَيْسَ ذَلِكَ مُتَّبِعِينَ بِالنِّيَابِ ، وَلَا مُخْرَجٍ لَهُ - ص ع - عَنْ ' كُوه مُبَيَّنًا .
وَقَدْ اسْتَدَلَّ عَلَى حَوَارِ سَحِ السَّنَةِ ؛ الْقِرَآنُ بِوُقُوعِ ذَلِكَ ، وَ
الْوُقُوعُ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَابِ . وَ ذُكِرَ أَنْ تَخِيرَ الصَّلَاةُ فِي وَقْتِ
الْخَوْفِ كَانَ هُوَ الْوَاجِبُ أَوَّلًا . ثُمَّ يُسَحِّ بِقَوْلِهِ - تَعَالَى - « فَإِنْ
خَفْتُمْ مِنْ جَرَحٍ أَوْ رُكْبَانٍ » . وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ سَحًا مِنْ حَيْثُ كُنْ
جَوَازُ التَّأْخِيرِ مَعَ امْتِنَاعِ الْأَرْكَانِ كَالْمُضَادِّ لِلْأَدِّ فِي الْوَقْتِ مَعَ
الْإِحْلَالِ بِبَعْضِ دَيْتِ . وَ ذُكِرَ - أَيْضًا - أَنْ قَوْلَهُ - تَعَالَى - « فَلَا
تَرْجِعُوهُمْ إِلَى الْكُفَّارِ » نَسَحَ مُصَالَحَتَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قُرَيْشًا .
عَلَى رَدِّ اتِّسَاعِهِ ، وَأَقْوَى مِنْ ذَلِكَ نَسَخُ الْقَدْلَةِ الْأُولَى وَكَانَتْ نَاسِحَةً
بِالسَّنَةِ ، بِانْقِبَالِ ثَنَائِيَةٍ وَهِيَ مَعْدُومَةٌ بِالْقِرَآنِ

فَصَلِّ فِيمَا يُعَرِّفُ بِهِ كَوْنُ النَّاسِخِ نَاسِحًا

وَالْمَنْسُوخِ مَنْسُوخًا

إِعْلَمُ أَنَّ كَوْنَ النَّاسِخِ نَاسِحًا إِنَّمَا يُعْلَمُ بِأَنْ يَكُونَ لَفْظُهُ يَقْتَضِي ١٥

٢ - لَمْ :- و .

١ - ب و ح : م .

٤ - لَمْ :- ع .

٣ - لَمْ :- م .

٥ - ح : اِشَاء .

ذَلِكَ أَوْ مَقْنَاهُ ، قَبِيلُ اقْتِضَاءِ اللَّفْظِ أَنْ يَقُولَ : تَسَحَّتْ كَذَا بِكَذَا ،
وَيَجْرَى مَجْرَاهُ 'قَوْلُهُ - ص ع - ٢ " كُنْتُ تَهْتِكُكُمْ عَنْ زِيَرَةِ الْقُبُورِ ،
أَلَا فَزُورُوهَا ، وَعَنْ أَحْبَابِ لُحُومِ الْأَصْحَابِ ، أَلَا قَادِخُوا مَا
بَدَالَكُمْ " . وَمِثَالُ الثَّانِي أَنْ يَتَّصِدَ حَكْمُ النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ ، وَ
يَمْتَنِعُ احْتِمَاعُهُمَا فِي التَّعْيِيدِ ، فَيَعْلَمُ 'بِذَلِكَ أَنَّ أَحَدَهُمَا نَاسِخٌ لِلْآخَرِ .

فصل فيما يُعرف به تاريخ الناسخ و المنسوخ

إِعْلَمَ أَنَّ أَقْوَى مَا عِلِمَ بِهِ التَّارِيخُ أَنْ يَكُونَ فِي اللَّفْظِ ، وَإِنَّمَا
يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ فِي لَفْظَةِ النَّاسِخِ دُونَ الْمَنْسُوخِ إِذَا كَانَ مَذْكُوراً
عَلَى جِهَةِ التَّنْصِيلِ ، وَقَدْ يَكُونُ عَلَى جِهَةِ التَّحْمِيدِ فِي لَفْظِ الْمَنْسُوخِ ،
نَحْوُ أَنْ يَقُولَ 'اقْلُوهَا كَذَا ، أَوْ أَنْ تُسَجَّهَ 'عَلَيْكُمْ ، وَلَوْ قَالَ : إِلَى
أَنْ أُسَجَّهَ 'فِي وَقْتِ كَذَا ، لَكَانَ وَقْتُ رَوَايَةِ الْعَادَةِ مَعْلُومًا بِهَـ

١ - الف : مجرى

٢ - ب و ج : ع

٣ - ج : من

٤ - ب و ج : حتى ، بحاي و عن

٥ - ب و ج : لهم .

٦ - و ج : الآن .

٧ - هكذا في النسخ ، لكن المقول في كتب الأصول « فادخروها » فراجع لعدة

من ٢١٤ ط تهراني و غيرها .

٨ - ج : بصاد .

٩ - ج : يسمع .

١٠ - ج : معهم

١١ - ج : لفظه

١٢ - ج : النسخة

إيجابها ، فَيُخْرَجُ بِذَلِكَ مِنْ بَابِ النِّسْخِ .

وَ قَدْ يَعْلَمُ التَّارِيخُ - أَيْضًا - بِأَن يُضَافَ إِلَى وَقْتِ أَوْ عَرَاهُ يَعْلَمُ
بِهَا تَقَدُّمُ وَقْتِ الْمَسْخُوحِ ، لِأَنَّ الْفَرْضَ مَعْرِفَةُ الْمَتَأَخِّرِ وَالْمَتَقَدِّمِ^٢ ،
فَلَا فَرْقَ بَيْنَ ذِكْرِ الزَّمَانَيْنِ ، أَوْ ذِكْرِ مَا يُضَافُ إِلَيْهِمَا ، مِمَّا يَعْلَمُ بِهِ
التَّقَدُّمُ وَ التَّأَخُّرُ .

وَ قَدْ ذُكِرَ - أَيْضًا - أَنَّ يَكُونُ الْمَعْلُومُ مِنْ حَالِ أَحَدِ الرَّائِيَيْنِ
أَنَّهُ صَحِبَ النَّسْخَ - ص ع - بَعْدَ مَا صَحِبَهُ الْآخَرُ^٣ ، وَأَنَّ عِنْدَ صُحْبَتِهِ
انْقَطَعَتْ صُحْبَةُ الْأَوَّلِ . وَلَا بُدَّ مِنْ أَنَّ يُشْتَرَطُ^٤ فِي ذَلِكَ أَنَّ يَكُونَ
الَّذِي صَحِبَهُ أَحْيَرًا لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ - ص ع - شَيْئًا قَبْلَ صُحْبَتِهِ لَهُ ، لِأَنَّهُ
غَيْرُ مُتَتَبِعٍ أَنْ يَرَاهُ أَوَّلًا ، فَيَسْمَعَ مِنْهُ وَهُوَ كَافِرٌ ، أَوْ غَيْرُ مُصَاحِبٍ ،
ثُمَّ يَرَاهُ ثَانِيًا ، وَ يَخْتَصُّ بِمُصَاحَبَتِهِ .

فَأَمَّا إِذَا عُلِمَ تَقَدُّمُ^٥ أَحَدِ الْحَكَمَيْنِ وَ تَأَخُّرُ الْآخَرِ بِالْعَادَةِ^٦ ،
أَوْ مَا يَقْرَى مَقَرَّهَا ، فَلَا شَكَّ فِي أَنَّ^٧ الثَّانِي هُوَ النَّاسِخُ ، وَ مِثَالُ

١ - الب : عراه ، ب : عراه . ٢ - الظاهران هذا هو الصحيح ، لكن النسخ

كلب : ما ، مكان : بها . ٣ - ب و ج : التأخر و التقدم .

٤ - الب : إليها . ٥ - الف : - يكون .

٦ - ب و ج : ع . ٧ - ج : الأخرى .

٨ - الف : بشرط . ٩ - الف : و .

١٠ - الف : - تقدم ، ج : القوم . ١١ - ج : بالعبادة .

١٢ - ح : - أن .

ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ حُكْمُ أَحَدِهِمَا مُسْتَمِرًّا عَلَى حُكْمِ الْاِئْتِمَارِ ، وَالْآخَرُ
ثَابِتٌ بِالشَّرْعِ . وَيَدْخُلُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا شَرْعًا مُتَقَدِّمًا ، وَ
الْآخَرُ مُتَجَدِّدًا ، أَوْ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا يَنْتَضِمُ رَدًّا عَلَى الْاِئْتِمَارِ ،
أَوْ شَرْطًا فِي الْاِئْتِمَارِ ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْوُجُوهِ الدَّالَّةِ عَلَى التَّقَدُّمِ
وَالْتَأَخُّرِ .

وَقَدْ ذَكَرْنَا مِنْ تَكَلُّمٍ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ بِأَنَّ التَّارِيخَ - أَيْضًا -
يَعْتَمِدُ يَقُولُ الصَّحَابِيُّ ، وَأَنْ يَحْكِيَ أَنَّ أَحَدَ الْحُكَمَاءِ كَانَ بَعْدَ الْآخِرِ ،
قَالُوا : لِأَنَّ التَّارِيخَ نَقْلٌ وَحِكَايَةٌ لَا تَدْخُلُ لِلِإِحْتِمَادِ فِيهِ ، فَيَجِبُ أَنْ
يُقْتَلَ قَوْلُ الصَّحَابِيِّ فِيهِ .

وَهَذَا الْوُجْهُ مَشْنَى عَلَى وَجُوبِ الْعَمَلِ بِحَبْرِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ،
وَفَرَعٌ مِنْ فُرُوعِهِ ، فَإِذَا بَطُلَ وَجُوبُ الْعَمَلِ بِحَبْرِ الْوَاحِدِ ، بَطُلَ هَذَا
الْفَرَعُ ، وَإِنْ صَحَّ فَهُوَ صَحِيحٌ .

وَمِنْهُمْ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ قَوْلِ الصَّحَابِيِّ : إِنْ كَذَبَ نَسَخَ كَذِبًا ، وَبَيْنَ نَقْلِهِ
التَّارِيخَ ، فَقِيلَ قَوْلُهُ فِي التَّصْرِيحِ بِالتَّارِيخِ ، وَلَمْ يَقُلْهُ فِي قَوْلِهِ
نَسَخَ ذَلِكَ .

٢ - الف : شرطًا ، ب : - شرعًا

٤ - ب و ج : زيادة

٦ - ب و ا : إذا

١ - الف : العمل

٣ - الف : و

٥ - ج : فرع ، بتشديد الراء

٧ - ب : كذا

وَمِنْهُمْ مَنْ قِيلَ قَوْلُهُ فِي الْأَمْرَيْنِ .

وَالْأَوَّلَى عَلَى تَسْلِيمِ قَبُولِ أَخْبَارِ الْآحَادِ أَنْ لَا يُرْجَعَ إِلَى قَوْلِهِ

فِي^٢ أَنْ كَذَا نَسَخَ كَذَا ، لِأَنَّ ذَلِكَ قَوْلُ صَرِيحٍ فِي ذِكْرِ مَذْهَبِهِ ، وَ

إِنَّمَا يَشْتُ التَّارِيخُ تَبَعًا لِمَذْهَبٍ ، وَإِذَا لَمْ يُجْزَ عِنْدَ الْكُلِّ الرُّجُوعُ فِي

الْمَذَاهِبِ إِلَى قَوْلِهِ ، حَتَّى تَشْتَ^٣ صَحْنَهَا^٤ ، فَكَذَلِكَ^٥ فِي هَذَا الْبَابِ .

وَنَقْلُ التَّارِيخِ مُحَافَظٌ لِذَلِكَ . لِأَنَّهُ لَا يَتَضَمَّنُ ذِكْرَ مَذْهَبٍ يَصِحُّ بِهِ

طَرِيقَةُ الْإِجْتِهَادِ ، وَكَمَا لَوْ قَالَ فِي الشَّيْءِ : إِنَّهُ مُحَرَّمٌ^٦ لَا يُعْمَلُ عَلَيْهِ ،

وَلَوْ قَالَ : زَمَانٌ تَحْرِيمُهُ الزَّمَانُ الْفُلَانِيُّ^٨ ، لَعُمِلَ عَلَيْهِ ، فَكَذَلِكَ^٩

الْقَوْلُ فِيمَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ . *

[١٨٩]



٢ - ج - في

٤ ج : صحتها .

٦ الف - و

٨ - الف - : تحريمه الزمان .

٩ ج وكذا .

١ ج + و

٣ ب و ح شت .

٥ ب : وكذلك

٧ - ب : + و

٩ - ب : يعمل

تذكار

لما كان كتاب « الدريعة الى أصول الشريعة » ضخماً كبير الحجم ، رأيت أن أحمله في مجلدين ، ليكون سهل التناول للمراجع ، فأنهيت مجلده الأول إلى هنا ، (آجر مباحث السخ) وسأبدأ مجلده الآخر بمباحث الحر . هذا ، وسأضاف الفهارس وتصحيح الأخطاء المطبعية في آخر الجزء الثاني إن شاء الله وأرحومته . تعالى - أن يوفقني لإتمامه ، إنه ولي التوفيق .

الدكتور أبو القاسم
المرجى

Library of



Princeton University.

